

(قلم‌ورفاه)

قلم‌ورفاه / ماهنامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی
سال چهارم / شماره ۴۳ و ۴۴ / آبان و آذر ۱۳۸۹ / صفحه / قیمت ۷۰۰۰ تومان

رخداد پاریس

یک گزارش میدانی دست
اول از جنبش جلیقه زردها

کتاب رفاه:

ریشه‌های سیاسی
تأمین اجتماعی در آمریکا

ترجمه مقدمه کتاب «حفاظت از سربازان
و مادران» نوشته تدا اسکاچپول

دولت رفاه *
مُغکوسن
یا چطور یارانه پنهان
بیشتر به اغنیایمی رسد تا فقرا

گزارش قلم‌ورفاه از ۱۰ مورد یارانه‌ای که
به ضرر کل جامعه توزیع می‌شود

• صاحب امتیاز:

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• مدیر مسئول و رئیس شورای

سیاستگذاری:

ابراهیم رستمیان مقدم

• سردبیر:

متین غفاریان

• تحریریه:

خسرو صادقی بروجنی

روزبه آقاجری

• مدیر هنری:

سید علی رضا میرزا مصطفی

• صفحه آرا:

احسان نیکروان

• عکاس:

مرضیه برای

• حروفچین:

اکرم خاکپور

• ویراستار:

کوروش اشرفی، آرش میرزایی

• ناظر چاپ:

علی نوتونی

• با تشکر از:

بیژن رضانی، ابراهیم باقری،

صولت فروتن

• همکاران این شماره:

آزاده شعبانی، شهره شفیعی، نیکزاد

زنگنه، سحر کریمی، انیتا کریمی،

محمدصدر الغروی، ابوذر عزیزی،

محمدحسین میربابا، عادلہ آقایی،

علی محمدی، طاهره جور کش

• آدرس:

تهران، خیابان احمدقصیر

خیابان دوازدهم

شماره ۲۲

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه

• صندوق پستی:

۱۴۸۹-۱۵۸۷۵

• تلفن:

۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

• چاپ:

هنر سرزمین سبز

نشانی مادر پیام رسان های سروش،

ایتا، آی گپ، گپ و تلگرام:

@ghlamrorefah

www.ghlamrorefah.ir



فاطمه رست
طراح جلد:

• قلمرو رفاه

• ماهنامه تحلیلی

• سال سوم / شماره ۴۳ و ۴۴

• آبان و آذر ۹۷



مقالات رفاه با خراشه متمرکز

همزمان با ارائه لایحه بودجه سال آینده توسط دولت، کارشناسان معتقدند وجود یک بودجه شفاف، منظم و پاسخگو به کاهش فساد و افزایش رفاه منجر می شود. آموزش و پرورش چه نیازهای فوری دارد و آیا بودجه آن برای رفع این نیازها کافی است؟ در گزارشی در این بخش به بهانه چند تفاف در نتیجه کمبود بودجه آموزشی، به این موضوعات پرداختیم.

پرونده اصلی: دولت رفاه معکوس

دولت رفاه معکوس چیست؟ چه طبقاتی از مزایای آن برخوردار می شوند و در چه حوزه های این نوع تخصیص یارانه وجود دارد؟ پرونده اصلی این شماره به این موضوعات می پردازد.

میزگرد: راه های رفته و نرفته آموزش و پرورش

در میزگرد این شماره دو تن از کارشناسان مسائل آموزشی به مهمترین نگرانی های سیاست گذاری بخش آموزش در ایران می پردازند و هر یک با نظرگاه خود با بیان آسیب ها، از راهکارهای خود می گویند.

محیط زیست: اقلیم در آتش

تغییرات اقلیمی چه تاثیری بر رفاه اجتماعی در حوزه های گوناگون دارد، جهان در کدام مرحله از این تغییرات ایستاده و آخرین تصمیم های نشستهای جهانی در این مورد چه بودند؟

تجربه: نظام بهداشت و درمان کوبا

در این بخش به این سوال پاسخ داده ایم که کوبا به عنوان کشوری که بیش از ۵۰ سال است با تحریم اقتصادی روبرو است چگونه توانست یک نظام بهداشت و درمان رایگان و باکیفیت را ایجاد کند.

کتاب: تأمین اجتماعی مدرن در ایالات متحده

این بخش شامل مقدمه کتاب «حفاظت از سربازان و مادران: سرآغازهای سیاسی تأمین اجتماعی در ایالات متحده» نوشته تدا اسکاچپول است.

جهان: رخداد پاریس

بخش جهان این شماره شامل یک گزارش میدان دقیق و پیر از جزئیات از جنبش جلیقه زدها در فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی است و به ریشه ها و مطالبات این جنبش می پردازد.

فرهنگ: کتاب و فیلم

معرفی دو فیلم جدید در زمینها جماعتی و کتاب های تازه منتشر شده در زمینها جماعتی و رفاه مطالب بخش فرهنگ است.

توضیح و پوزش:

به سبب مشکلاتی که این روزها تمام نشریات مکتوب را گرفتار ساخته است، انتشار شماره آبان و آذر ماهنامه با تاخیر ناخواسته مواجه شد. به سبب این تاخیر ناخواسته از همه مخاطبان محترم پوزش می طلبیم و در صدد جبران آن هستیم.



دولت رفاه معکوس را معکوس کنیم

لحظات اضطراب آور در سیاست، لحظه های مهمی در تصمیم گیری به شمار می روند. وقتی سیاست های مهم را تبارشناسی کنیم، می بینیم بسیاری از آن ها در لحظات سخت گرفته شده اند؛ لحظاتی که کشورها در گیر مسائل مهمی بوده اند. در سال ۱۹۴۲، زمانی که بریتانیا توسط آلمان نازی بمباران می شد، پارلمان طرحی را تصویب کرد که پایه و اساس رفاه اجتماعی در این کشور شد. میزان ناامیدی اجتماعی در بریتانیای آن زمان به بیشترین میزان خود رسیده بود. طبق تحقیقات انجام شده، مردم در آن مقطع نه تنها از آینده ناامید بودند که اصلاً آینده ای برای خود متصور نبودند. وقتی طرح «بورج» در پارلمان تصویب شد، موجی از امیدواری و غرور در میان مردم بلند شد. حالا آن ها در برابر دولت جنگی آلمان ها (warfare state)، دولت رفاه (welfare state) داشتند.

در سال ۱۹۳۳ در اوج بحران رکود بزرگ، کنگره آمریکا «نیو دیل» را تصویب کرد که مهم ترین طرح رفاهی در تاریخ آمریکا بود؛ تصمیم های بزرگ در لحظات سخت گرفته می شوند. در این لحظات البته می توان تصمیمات دیگری گرفت و شوک درمانی کرد؛ همان طور که توفان کاترینا و کودتا در شیلی اجازه این کار را به کارگزاران نئولیبرالیسم داد. اما در برابر این دو گزینه، عدم تصمیم گیری بدترین گزینه است.

وضعیت اقتصاد سیاسی فعلی کشور ما به گونه ای است که اغلب یارانه های کشور به اقشار ثروتمندتر می رسد. علل و ریشه های این مساله را در این شماره قلمرو رفاه کاویده ایم. درباره این یارانه ها سه نظر وجود دارد. اول اینکه این یارانه ها به روش معهود این سال ها قطع شوند. دوم اینکه جهت گیری یارانه ای کشور به سمت مستمندان تغییر کند و سوم اینکه همین مسیر ادامه یابد. مسلماً ادامه مسیر فعلی نه مطلوب و نه ممکن است. در این میان البته بدون تردید، بدترین تصمیم، تعلل در تصمیم گیری در این برهه است. قطع یارانه ها هم بر اساس تجربه دهه های گذشته به نتیجه مطلوب نرسیده و تنها به گران سازی نیازهای اولیه و فقیر سازی مردم منجر شده است.

متأسفانه به نظر می رسد هنوز اراده جمعی و جدی برای تغییر مسیر وجود ندارد. بخشی از این فقدان اراده، شاید ناشی از برداشت نادرست از سیاست های رفاهی و سیاست های اقتصادی باشد. تاریخ دولت های رفاهی اتفاقاً نشان می دهد که تصمیم های سرنوشت ساز برای شکل گیری نظام رفاهی در لحظات سخت گرفته شده اند. حالا این لحظه فرا رسیده؛ کافی است دانش درست و اراده جدی داشته باشیم.

سردبیر

قلمرو فاد

مقالات



ایجاد رفاه با خزانه متمرکز

بر خور داری از یک خزانه داری
متمرکز از جمله راهکارهای جدی
رفع مشکلات کشور است. این نوع
خزانه داری می تواند به افزایش
شفافیت، کاهش فساد، پاسخگویی
بیشتر و در نتیجه عملکرد مناسب
دولت و افزایش رفاه اجتماعی
بینجامد.



احمد میدری

معاون رفاه وزارت
تعاون، کار و رفاه
اجتماعی



طبق برآوردهای
انجام شده در
زمان دولت
دوازدهم، حدود
۱۴ تا ۱۸ درصد
درآمدهای
دولت، در هفته
آخر اسفندماه
وصول می شود.
این به این معنا
است که در هفته
آخر، به سرعت
درآمدهای دولت
از حسابهای
پراکنده و فاقد
نظارت، وارد
خزانه مرکزی
می شوند و دولت
به سرعت اقدام به
تخصیص بودجه
می کند

مهمترین قدم برای شفافیت بودجه و نظام مالی کشور، خزانه داری متمرکز است، این اصل از قانون اساسی مشروطه تا قانون اساسی جمهوری اسلامی، همواره وجود داشته اما هیچگاه عملیاتی نشده است. شفافیت به پاسخگویی بیشتر، پاسخگویی بیشتر به کیفیت بهتر حکومت و کیفیت بهتر حکومت به رفاه اجتماعی بیشتر منجر می شود. در نتیجه شفافیت، سرمایه و اعتماد اجتماعی را به همراه خواهد داشت. شفاف سازی و مبارزه با فساد در دنیای امروز بسیار پیچیده است و علاوه بر اینکه باید نیازمند همت و اراده مسئولان کشور باشد، به دانش فنی محتاج است. بدون داشتن دانش اداری نمی توان به سمت یک نظام شفاف حرکت کرد و اگر تمام افشاگری هایی که صورت می گیرند، با تحول در نظام اداری عجین نشوند و کسانی که فن امور را می دانند، همراهی نکنند، این افشاگری ها به حقیقت منتهی نخواهند شد. زمین خوری یکی از مهمترین انواع فساد در کشور است که ما نیازمند فن های پیشرفته برای مقابله با آن هستیم. بدون اجرای نظام ثبت زمین یا «کاداستر» در کشور، مساله زمین خوری، تخریب جنگل و تضييع حقوق مردم حل نخواهد شد. کاداستر به معنای ثبت طول و عرض زمین، مشخص شدن مختصات و ثبت آن است. به این ترتیب که هر سانتیمتر از زمین کشور دارای کد مخصوصی است که روی کد ملی مالک قرار می گیرد و این فرایند از زمین خوری و فساد جلوگیری می کند. در اصل (۵۳) قانون اساسی آمده است: «کلیه دریافتی های دولت از هر محلی باید در حساب خزانه داری کل متمرکز و همه پرداختی ها در حدود اعتبارات مصوب به موجب قانون انجام شود.» اجرای نشدن این اصل قانون اساسی در کشور منجر به عدم شفافیت در سامانه های اطلاعاتی شده است. عوارضی وجود دارد که بسیاری از سازمان های دولتی از مردم دریافت می کنند و پول حاصل از آن ها، وارد خزانه متمرکز نمی شود، بلکه در حساب ویژه آن سازمان، ذخیره می شود. این مساله به عدم شفافیت و افزایش اختیارات برخی مسئولان در هزینه کرد بودجه اختصاصی، منجر شده است. دستگاه دولتی می تواند با استفاده از این بودجه اختصاصی، هزینه هایی را صورت دهد که قانونی برای آن وجود ندارد. البته، بودجه اختصاصی الزاما همواره به فساد نمی انجامد و ممکن است در محل مناسبی هزینه شود، اما نبود نظارت و اختیار تام مسئولان در هزینه کرد آن، احتمال وقوع فساد را فراهم می کند. طبق برآوردهای انجام شده در زمان دولت دوازدهم، در حدود ۱۴ تا ۱۸ درصد درآمدهای دولت، در هفته آخر اسفندماه وصول می شود. این به این معنا است که در هفته آخر، به سرعت درآمدهای دولت از حسابهای پراکنده و فاقد نظارت، وارد خزانه مرکزی می شوند و دولت به سرعت اقدام به تخصیص بودجه می کند. در نظام اجرایی نیز مدیران ناگزیر هستند که به سرعت معوقات و بدهی های سازمان متبوع خود را پرداخت کنند و هر مدیری برای اینکه پول برگشت داده نشود، مجبور است قراردادها را با سرعت منعقد کند. در نتیجه مشاهده می شود بسیاری از پروژه ها، در ابتدا به دلیل نبود بودجه، کند پیش می روند و در اواخر سال، با سرریز پول، سرعت می گیرند. در چنین وضعیتی دولت مجبور می شود به سیستم بانکی فشار بیاورد، منابعی را از سیستم بانکی استقراض و بعد یک مرتبه پول را به سازمان ها و نهادهای زیر مجموعه، سرریز کند که این امر روی سیستم بانکی و بازار اثرات منفی می گذارد. در نهایت این مساله به شکل گیری چرخه ای از بی انضباطی ها منجر می شود. بی انضباطی بودجه به بی انضباطی بانکی و بی انضباطی بانکی به بی انضباطی های اجرایی منجر می شوند. راهکار حل این مساله، خزانه داری متمرکز است. اگر تمام درآمدهای دولت، در یک حساب متمرکز باشند و هر پولی که وارد خزانه می شود دارای یک کد اختصاصی باشد، می توان جریان ورود و خروج پول را متعادل و ضمن افزایش شفافیت، از اتلاف منابع دولتی نیز جلوگیری کرد.



فرشاد مومنی

اقتصاددان

تحریم و همد

مطالعه تاریخی علل فروپاشی شوروی این امکان را فراهم می کند که از مسیرهای بحران زا دوری کرده و برای آن ها چاره های بیندیشیم. کتاب جدیدی که اخیراً توسط یکی از موافقان تحریم ایران نگاشته شده نشان می دهد سیاستگذاری کشور از چه راه هایی باید دوری کند. مطلب حاضر ضمن بیان علل بحران شوروی، مسیرهای ذکر شده در این کتاب را شرح می دهد.

برابر شود، هزار میلیارد دلار می شود و در آن صورت تولید ناخالص داخلی ایران، یک بیستم آمریکا خواهد شد.

در بین مطالعات ممتازی که در زمینه علل فروپاشی شوروی صورت گرفته یکی از مهمترین آنها کتاب «یکی بدون دیگری» نوشته استراتژیست برجسته فرانسوی، «آندره فونتن» است. این کتاب موضوع فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را مطرح می کند و منظور آنان از یکی بدون دیگری، یعنی از دو قطب قدرت جهان یعنی آمریکا و شوروی، یکی دچار فروپاشی شده است. فونتن در این کتاب معتقد است توضیح فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در واقع توضیح نهادهای کژکار کرد و نظام هنجاری و ارزشی نادرست این کشور است. یعنی به جای اینکه بر استکبار جهانی تمرکز کند نورافکن را بر روی خود کشور می اندازد تا بتواند دریابد چرا اتحاد جماهیر شوروی دچار فروپاشی شد.

«گورباچف» در دو کتاب «پروستریکا» که در اوایل دوران زمامداری اش در شوروی و کتاب خاطرات و تجربیاتش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که در اواخر عمر نوشت، گفت «رکن اصلی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این بود که بین شعارها، ادعاها و آرمان ها با آنچه که عمل می شد تعارض وجود داشت. در مقام شعار، اتحاد جماهیر شوروی اصل را عدالت اجتماعی می دانست؛ نفی استثمار انسان از انسان و بر این باور بود که همه انسان ها باید گرامی داشته شوند اما تعبیر «آندره فونتن» این است که سران شوروی در عمل کاری کردند که پول یگانه معیار، ارج و قرب انسان ها دانسته می شد. به تعبیر دیگر در ادعا، پول را عقیق می دانستند و وسیله ای برای دادوستد اما در عمل، همه شرافت ها را با پول می سنجیدند.

نکته دومی که به عنوان رمز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از درون، توسط آندره فونتن مطرح شد این است که سران اتحاد جماهیر شوروی بر این نکته تاکید داشتند که در نظام های سرمایه داری انسان ها تحت سلطه پول و سرمایه قرار دارند و عقیده داشتند که ما به انسان ها آزادی حقیقی اعطا می کنیم اما در عمل، زور و سرکوب در دستور کار بود و از تولد و رشد نهادهای مدنی جلوگیری می شد و اظهار نظر، اظهار عقیده، نقد ساختار قدرت به شدت سرکوب می شد. از نظر آندره فونتن این دومین رمز سقوط اتحاد جماهیر شوروی بود.

در کتاب «عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه در ایران امروز» در

در بسیاری موارد اطلاعات انسان ها، ناقص و ناکافی است و این مساله استثنایر دار نیست و در همه انسان ها این عارضه نقص اطلاعات وجود دارد. نهاد آموزش که یکی از بنیادی ترین نهادهای زندگی بشر است، باز تاب واکنش روبه رو شدن انسان ها با این واقعیت است که اطلاعات شان هیچ وقت کامل نیست اما به محض آنکه صحبت از نقص اطلاعات می شود این پرسش مطرح می شود اگر اطلاعات و دانش انسان ها ناقص است پس چرا کارنامه آنان با یکدیگر متفاوت است. نقص اطلاعات امکان بروز خطا را به وجود می آورد و اگر تمام انسان ها و خانوارها در تمامی جوامع جهان، در معرض خطا قرار دارند پس چرا کارنامه برخی از کشورها از سایرین بهتر است.

در پاسخ به این سوال در سطح دانش توسعه چنین گفته می شود که بدیهی است اطلاعات انسان ها ناقص بوده و ممکن است خطا کنند اما آنهایی که از خطاها درس می گیرند، تعدادشان زیاد نیست، بنابراین تفاوت کارنامه ها به خاطر تفاوت در بنیه یادگیری افراد و جوامع از خطاهای شان است. جوامعی موفق خواهند بود که از تجربیات خود درس گرفته و خطاهای شان را تکرار نمی کنند اما بدیهی است جامعه ای که مرتب در حال تکرار خطاهای گذشته خود است نمی تواند جامعه موفقی باشد. از همین زاویه است که هم در ساحت علم و هم در ساحت دین، توصیه موکد بر استفاده از تاریخ وجود دارد و گفته می شود که تاریخ منبع عبرت آموزی است. البته این تنها خاصیت تاریخ نیست و تاریخ خاصیت های معرفتی دیگری نیز دارد.

یکی از بزرگترین عبرت ها برای ایرانیان، تجربه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی است. این مساله بسیار حائز اهمیت است که طی چه اتفاقاتی یک رژیم قدرتمند بدون مداخلات خارجی از درون دچار فروپاشی شد و مشروعیت خود را نزد مردم از دست داد. فروپاشی این رژیم به معنای فروپاشی یک بلوک عمده قدرت در جهان بود.

مساحت این کشور ۲۲ میلیون کیلومتر مربع بود و به عنوان مثال مساحت ایران اندکی بیش از یک و نیم میلیون متر مکعب است. تولید ناخالص داخلی شوروی در زمان فروپاشی معادل یک سوم تولید ناخالص داخلی آمریکا بود، الان تولید ناخالص داخلی ایران حدود ۴۰۰ میلیارد دلار و تولید ناخالص داخلی آمریکا، حدود ۲۰ هزار میلیارد دلار است. یعنی اگر تولید ناخالص داخلی ما ۲،۵

فروپاشی!



«گورباچف»
در دو کتاب
«پروستریکا» که
در اوایل دوران
زمانماری اش
در شوروی و
کتاب خاطرات
و تجربیاتش از
فروپاشی اتحاد
 جماهیر شوروی
که در اواخر عمر
نوشت، گفت
«رکن اصلی
فروپاشی اتحاد
جماهیر شوروی
این بود که بین
شعارها، ادعاها و
آرمان‌ها با آنچه
که عمل می‌شد
تعارض وجود
داشت.

جایگزین خواهد شد، بنابراین فساد یکی از مهمترین دلیل سرخوردگی و از بین بردن تمایلات برای راه‌اندازی فعالیت‌های اقتصادی شد و فعالیت‌های اقتصادی سالم دیگر نیز چندان به صرفه نبود.

محور بسیار مهم دیگری که به عنوان رمز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ذکر می‌شود چند خطای مهم و برجسته دولت در عرصه سیاستگذاری بود. یکی از خطاهای مهم دولت این بود که برای جبران کسری بودجه خود، به صورت پی‌درپی قیمت مایحتاج زندگی مردم را افزایش می‌داد بدون اینکه به شکل متناسب حقوق و دستمزد آنها را هم بالا ببرد و به گفته فونتن در چنین مناسباتی دولت گویی به گسترش هر چه بیشتر فساد، رای مثبت می‌داد. مساله بسیار مهم دیگری که در این کتاب به عنوان عامل‌های اصلی انحطاط اقتصادی مورد توجه قرار گرفته، این است که در ذات مناسبات مبتنی بر فساد، گسترش و تعمیق نابرابری وجود داشت، فاصله و شکاف میان برخورداران و غیربرخورداران زیاد شد و حکومت چنین نابرابری‌ها و شکاف‌هایی را نادیده گرفت و هیچ‌گونه اقدامی برای رفع آن صورت نداد.

مساله بسیار مهم دیگر که به اعتقاد جامعه‌شناسان باعث آنومی و ناهنجاری اجتماعی می‌شود این است که اجازه به رخ کشیدن دارایی‌ها، به افراد مرفه جامعه داده شود. علاوه بر این، نظام شوروی دو خطای راهبردی نیز مرتکب شد، خطای اول این است که در حالی که نظام دیوانسالاری بسیار فاسد بود، برای گذران امور جاری به سراغ وام‌های خارجی رفت. وام‌های خارجی به نام رفع نیازهای داخلی کشور گرفته اما در جیب دیوانسالاران و آنهایی که صاحب مناصب حکومتی بودند، کانالیزه می‌شد، بنابراین این پروسه بدهکار کردن کشور یک رکن سقوط اقتصادی کشور بود. رکن مهم دیگر سقوط اقتصادی، تن در دادن به توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بود.

محور دوم این یادداشت در این زمینه پاسخ به این پرسش است کشورهایی که ایران را تحریم کرده‌اند از چه طریقی به این تحریم‌ها دلبسته‌اند؟ در این زمینه کتاب برجسته‌ای توسط مرکز پژوهش‌های مجلس ترجمه شد. عنوان این کتاب «هنر تحریم‌ها» نوشته «ریچارد نفیو» است. نویسنده این کتاب مسئول امور تحریم‌های ایران طی ۲۰ ساله گذشته بوده است. ریچارد نفیو در این کتاب می‌نویسد: «ما به صورت مستقیم و غیرمستقیم باید اقداماتی صورت دهیم که ۷۰٪ اتفاق در ایران روی دهد و اگر این ۷۰٪ اتفاق در حوزه اقتصاد ایران روی داد یقیناً این کشور دچار فروپاشی خواهد شد.» از این کتاب می‌توان به سبک لقمان بهره برد!

مؤلفه اولی که نفیو برمی‌شمارد این است که باید دولت ایران را تشویق کنیم که به سیاست‌های تضعیف ارزش پول ملی دل ببندد. اگر دولت به هر بهانه‌ای نرخ ارز را بالا ببرد بدون تردید در اثر این کار تورم افزایش خواهد یافت و وقتی معیشت مردم بر

یک فصل مجزا و با ذکرهای مثال‌های تکان‌دهنده‌ای، من علل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را توضیح داده‌ام که گوشه‌های از دلخوش بودن به سرکوب برای خفه کردن صدای مردم را نشان می‌دهد.

محور سومی که در این کتاب، آندره فونتن برای چرایی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ذکر کرده، بی‌اعتنایی به تنوع دیدگاه‌ها، نژادها و قومیت‌ها و اصرار بر نادیده گرفتن تفاوت انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی است. آنها بر این باور بودند که اقتصاد زیربناست، بنابراین از نظر آنها تنوع قومی و فرهنگی، بی‌معنا بود و عقیده داشتند همه انسان‌ها در چارچوب یک مناسبات قرار دارند، لذا همه باید یک‌طور باشند و یک جور فکر کنند.

محور دیگری که آندره فونتن مطرح می‌کند این است که طرز عمل قوه قضاییه به گونه‌ای بود که تیغ عملش در قبال خودی‌ها و حکومتی‌ها کند بود و در قبال مردم عادی، تند و برنده عمل می‌کرد. در اتحاد جماهیر شوروی در حالی که خطاهای کوچک مردم عادی با خشن‌ترین واکنش‌ها مواجه می‌شد اما خطاهای بزرگ سران حکومت نادیده گرفته می‌شد. از دل این طرز عمل قوه قضاییه، بستر برای گسترش و تعمیق فساد فراهم می‌شد، یعنی فرزندان و وابستگان حکومت‌کنندگان از این طرز برخورد قوه قضاییه، فرصت‌طلبانه استفاده کرده و شروع به فعالیت‌های زیرزمینی اقتصادی کردند و ثروت‌های بزرگی اندوختند و چون در ظاهر، اتحاد جماهیر شوروی ادعای سوسیالیسم داشت و بخش خصوصی نباید فعالیتی می‌کرد، کسانی که مشغول کار اقتصادی، رانتی و پنهانکارانه و مبتنی بر فساد و نفوذ بودند نمی‌توانستند این فعالیت‌ها را عیان و علنی انجام دهند. بنابراین شکل و شمایل فعالیت‌های آنها، خصلت مافیایی و پنهانکارانه پیدا کرد.

فونتن می‌گوید: «در سال‌های پایانی اتحاد جماهیر شوروی (دوران گورباچف)، گردش مالی مافیاهای معادل ۱۲ درصد تولید ناخالص داخلی سراسر اتحاد جماهیر شوروی بود.» یعنی قدرت اقتصادی مافیاهای بسیاری از زمینه‌ها از قدرت اقتصادی دولت هم بیشتر شده بود. او این موضوع را نیز یکی از ریشه‌های فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ارزیابی می‌کند. مساله بسیار مهم دیگری که فونتن به عنوان رمز سقوط اتحاد جماهیر شوروی مطرح می‌کند این است وقتی که قوه قضاییه فریادرس مردم نبود، به تبع با روحیه یاس و سرخوردگی در بین آنها، دیگر چندان روحیه کار و تلاش نداشتند و در بین خود کارکنان دولت نیز بی‌مسئولیتی و بی‌اعتمادی شدید نسبت به یکدیگر رواج یافت.

این چند مؤلفه از نگاه یکی از مهمترین استراتژیست‌های قرن بیستم، مهمترین رمز سقوط اتحاد جماهیر شوروی است. مساله حائز اهمیت این است که این مناسبات اقتصادی و سیاسی چگونه به انحطاط منجر شد؟ بدیهی است در جایی که فساد رواج داشته باشد، فعالیت‌های اقتصادی کم‌رونق و بده‌بستان‌های ناسالم



۸

یلتیسین، در مقابل
پارلمان شوروی سابق و
در آستانه فروپاشی نظام
اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی برای
هوادارانش سخن می‌گوید

اثر تورم به تنگنا افتاد مردم نسبت به حکومت بدگمان خواهند شد و هر چقدر ما به شکاف میان مردم و حکومت از این طریق دامن بزنیم، کار فروپاشی این کشور موفقیت‌آمیزتر پیش خواهد رفت.

محور دومی که نفیو در این کتاب ذکر می‌کند این است که ما باید کاری کنیم که حکومت راه را برای واردات کالاهای لوکس و تجملاتی باز نکند یعنی در کشوری که فقر به شدت گسترده است و مردم به نیازهای اصلی برای بقای خود محتاج هستند در مقابل دیدگان‌شان ببینند که عده دیگری در جامعه هستند که از فرط رفاه، از لوکس‌ترین و تجملاتی‌ترین کالاهای استفاده می‌کنند. اینگونه مسائل نارضایتی و سرخوردگی مردم را عینیت می‌بخشد. محور سومی که او مطرح می‌کند این است که تا جایی که می‌توانیم به فعالیت‌های تولیدی و صنعتی، محدودیت‌های جدیدی تحمیل کنیم و این محدودیت‌ها را با جزییات توضیح داده که بخشی از آنها را خود کشورهای تحریم‌کننده می‌توانند ایجاد کنند و بخش دیگری از این محدودیت‌ها را در خود کشور ایران می‌توان ایجاد کرد.

محور بعدی که نفیو مطرح کرده این است که هزینه‌های تامین اعتبار مالی برای تولیدکننده‌ها بالاتر برود، یعنی بالا بردن نرخ بهره. این راهکار بدین معناست که تولیدکنندگان هم در زمینه دسترسی به سرمایه در گردش مورد نیازشان به مضیق بفتند و اگر هم دسترسی پیدا کردند با قیمت گرانی دریافت کنند. همین یک ماه پیش صندوق بین‌المللی پول گزارشی منتشر کرد بدین مضمون که نرخ بهره از نظر شدت افزایش در بازار رسمی پول ایران در رتبه چهارم دنیا قرار دارد. وقتی که نرخ بهره در بازار رسمی در این حد بالا باشد در بازار غیررسمی پول، چند برابر است.

نفیو مدعی است باید تا می‌توانیم کاری کنیم که بیکاری در ایران افزایش یابد. علت مهم و حیاتی بودن امر اشتغال این است که اقتصاددانان بزرگ توسعه مطالعه کردند و به این نتیجه رسیدند که اشتغال ۱۷ کارکرد دارد که از میان آن‌ها فقط سه جنبه اقتصادی وجود دارد و جنبه‌های غیراقتصادی اشتغال از

جنبه‌های اقتصادی‌اش بسیار مهمتر است. افراد بیکار دچار ضعف عزت‌نفس بوده و احساس تعلق به محیط‌شان بسیار ناچیز است و در مقابل انواع بیماری‌های روحی و جسمی مستعدتر هستند. ۱۴ مورد از ابعاد غیراقتصادی اشتغال به این ابعاد بر می‌گردد.

اشتغال برای اقتصاد کشور، زیربنایی و حیاتی است و می‌تواند متر و معیاری برای سنجش قابلیت‌های هر کشوری باشد. نفیو می‌گوید بررسی‌های ما در کشورهای مختلف نشان داده که هر چقدر بیکاری افزایش پیدا کند پتانسیل اعتراض و شورش بیشتر می‌شود. برای جمعیت جوان و تحصیلکرده اما بیکار، هزینه فرصت مشارکت در آشوب‌ها و اعتراضات بسیار ناچیز است. به بیان ساده آن‌ها چیزی برای از دست دادن ندارند.

محور دیگری که ریچارد نفیو در این کتاب مطرح می‌کند این است که ما باید کاری کنیم که دسترسی این کشور به منابع ارزی هر چه کمتر شود. به طور مثال هم از طریق تحریم فروش نفت و هم تا آنجایی که امکان دارد ظرفیت‌های ارزی کشور صرف امور غیرضروری شود. ریچارد نفیو می‌گوید: «تمامی راهبردهای دیگر در خدمت این راهکار هفتم قرار دارند و این است که اقداماتی انجام شود که نابرابری‌های عمیقی در کشور افزایش یابد. از هر ابزاری باید استفاده شود تا نابرابری‌های ناموجه در کشور شدت یابد.» در نتیجه هر کسی و با هر جهت‌گیری، اگر راهکارهایی برای اقتصاد ایران ارائه می‌دهد که همسو با راهکارهای ریچارد نفیو است بی‌گمان در اندیشه فروپاشی این کشور است. شما اگر آمارهای سرشماری سال ۱۳۶۵ را مطالعه و با آمارهای سرشماری سال ۱۳۹۵ مقایسه کنید درمی‌یابید جمهوری اسلامی ایران در این مقایسه، یکی از افتخار‌آمیزترین نتایج میزان جمعیت تحصیلکرده در کشور را کسب کرده است. در سرشماری سال ۱۳۶۵ کل کسانی که تحصیلات دانشگاهی داشتند ۱۸۰ هزار نفر بود. در سال ۱۳۹۵، این میزان ۱۳ میلیون نفر بوده، بنابراین در زمینه تربیت نیروی متخصص خوب عمل شده اما شغل کافی برای آن‌ها فراهم نشده است. مساله اصلی کشور این است که ما نمی‌توانیم این پتانسیل را فعالیت بخشیم.



محمود صادقی



نماینده مجلس

آسیب‌ها و راهکارها

نتیجه شفافیت در بودجه، کاهش فقر، عدالت اجتماعی و درنگاهی کلان، برقراری صلح و امنیت بیشتر است

درآمدها؛ طبق آمارهای موجود سال ۹۰ تا ۹۶، ردیف‌های درآمدی بسیاری در بودجه‌ها قید شده که فاقد وصول بودند و عملکردی نداشتند.

● عدم وجود اطلاعات از دارایی‌ها و اموال دستگاه‌های دولتی؛ دولت، اطلاعات شفاف و دقیقی از میزان دارایی‌ها، درآمدها، بدهی‌ها و مطالبات خود ندارد.

● اختصاص بودجه هدفمندی یارانه‌ها از محل اعتبارات هزینه‌ای مشخص نبودن وضعیت پروژه‌های ناتمام در کشور
● مغایرت اعتبارات تخصیص داده شده از سوی سازمان برنامه بودجه با بودجه مصوب در مجلس

● وجود اعتبارات مربوط به کمک به اشخاص حقیقی و حقوقی بدون عنوان مصرف

● اعتبارات خارج از شمول دستگاه‌های اجرایی
● مشخص نبودن میزان دقیق بدهی‌ها و مطالبات دولت

پیشنهادهای اقدامات دیوان محاسبات در راستای کاهش آسیب‌ها در بخش منابع و مصارف شامل این موارد است:

● ساماندهی و بازنگری معافیت‌های گمرکی و مالیاتی و درج ارقام شفاف و واقعی در بودجه ۹۸

● مکلف کردن سازمان امور مالیاتی در اجرای کامل طرح جامع مالیاتی و پیش‌بینی ضمانت اجرایی برای دستگاه‌هایی که از ارائه بانک‌های اطلاعاتی خود به سازمان مالیاتی خودداری می‌کنند.

● تعیین سقف برای انتشار اوراق مالی طبق قانون برنامه ششم و ملزم کردن دولت به رعایت آن

● حذف ردیف‌های درآمدی که طی ۵ سال اخیر فاقد عملکرد بودند

● تعیین هیاتی با اختیار کامل برای نظارت بر اموال موجود در دستگاه‌های اداری

پیشنهادهای دیوان محاسبات برای افزایش شفافیت بودجه نیز شامل موارد زیر است:

● اجتناب از درج و تصویب احکام فاقد ساز و کار اجرایی
● الزام وزارت امور اقتصاد و دارایی به ارائه گزارش از نحوه پیاده‌سازی حسابداری تعهدی

● الزام وزارت امور اقتصاد و دارایی به ارائه گزارش درباره اصل (۵۳) قانون اساسی

● پیش‌بینی ابزارهای نظارتی جدید و کارآمد در بخش عمومی غیردولتی مثل صندوق‌های بازنشستگی و شهرداری‌ها

● تعیین دقیق بدهی‌ها و مطالبات قطعی شده و تعهدات دولت در بودجه کل کشور

● ممنوعیت ایجاد بدهی قبل از تایید مراجع ذیصلاح اعم از وزارتخانه، موسسات و شرکت‌های دولتی

● تاکید بر اجرای تمام زیرسیستم‌های نظام بودجه‌ریزی بر مبنای عملکرد

شفافیت ضامن سلامت و بهترین تدبیر و ساز و کار برای پیشگیری از فساد است و رابطه مستقیمی با رفاه اجتماعی دارد. سلامت دو مفهوم سلبی و ایجابی دارد. در مفهوم سلبی، سلامت به معنای عدم فساد است و تعریف بین‌المللی فساد عبارت است از سوءاستفاده از منابع و امکانات بخش عمومی در جهت منافع و اهداف بخش خصوصی، این تعریف در قانون ارتقای سلامت نظام اداری و مبارزه با فساد نیز آمده است. در مفهوم ایجابی، سلامت به تخصیص بهینه منابع مربوط می‌شود، یعنی حتی در جایی که فساد و سوءاستفاده شخصی صورت نمی‌گیرد، نمی‌توان گفت آن دستگاه یا فرد دارای سلامت است. یکی از دلایل عدم شفافیت سامانه‌های اطلاعاتی کشور اجرایی نشدن اصل (۵۳) قانون اساسی است. این اصل بر ضرورت تمرکز دریافتی‌های دولت در حساب‌های خزانه‌داری تاکید دارد. در اصل (۵۴) قانون اساسی نیز دیوان محاسبات که در سال ۱۳۱۳ تاسیس شده، به عنوان نهاد ناظر بر بودجه تعیین شده است. همچنین با توجه به اصل (۵۵) قانون اساسی، دیوان محاسبات به کلیه حساب‌های وزارتخانه‌ها، موسسات، شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که به نحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد رسیدگی یا حسابرسی می‌کند که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکرده و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد. دیوان محاسبات، حساب‌ها، اسناد و مدارک مربوطه را برابر قانون جمع‌آوری و گزارش تفریق بودجه هر سال را به انضمام نظرات خود به مجلس شورای اسلامی تسلیم می‌کند. این گزارش تفریق بودجه سالانه باید در دسترس عموم قرار گیرد. یکی از اصلی‌ترین موانع در شفافیت دولتی به‌ویژه شفافیت بودجه، خارج بودن بیش از ۱۵۰ دستگاه دولتی از شمول قانون محاسبات است. طبق گزارش‌های دیوان محاسبات در ۲۷ آذر سال ۹۷، انحرافات زیادی در عملکرد دولت و کل حاکمیت در بخش منابع و مصارف مشاهده شده است. در زیر به چند مورد آن اشاره می‌شود:

● باوجود اینکه در قانون برنامه ششم، سهم نفت از بودجه ۲۹/۹ درصد در نظر گرفته شده، در سال ۹۷ باوجود محدودیت در بخش صادرات، ۴۱/۵ درصد بودجه وابسته به نفت بوده است.

● طبق آمار دیوان محاسبات در سال ۹۶، ۴۳ هزار و ۶۶۳ میلیارد ریال معافیت‌های اعطایی در بخش درآمدهای گمرکی وجود داشته و حجم بالای از مالیات‌ها در بخش گمرکی ساماندهی نشده است.

● طبق اساسنامه صندوق توسعه ملی مصوب در شورای اسلامی، هدف از تشکیل صندوق توسعه ملی، تبدیل بخشی از عواید ناشی از فروش نفت خام و گاز طبیعی به ثروت‌های ماندگار و نیز حفظ سهم نسل‌های آینده از منابع نفت خام و گاز طبیعی است. طبق گزارش‌ها، تنها ۲۴ درصد این اهداف محقق شده است.

● اتکای بودجه به درآمدهای غیرواقعی و عدم تحقق برخی از



باوجود اینکه در قانون برنامه ششم، سهم نفت از بودجه ۲۹/۹ درصد در نظر گرفته شده، در سال ۹۷ باوجود محدودیت در بخش صادرات، ۴۱/۵ درصد بودجه وابسته به نفت بوده است



بودجه محدود

«سیستم گرمایشی ۵۲۸ مدرسه استان کردستان بخاری های نفتی است»، «۲ هزار و ۵۹۶ کلاس در استان با چراغ علاءالدین گرم می شود» و «۳۰ درصد مدارس کل کشور نایمن است»؛ اینها نمونه هایی از اخبار کمیبودهای آموزش و پرورش است. کمیبودهایی که بعضا منجر به حوادث جبران ناپذیری می شود و امنیت دانش آموزان را تهدید می کند. در آموزش و پرورش چه کمیبودهای بودجه ای و چه اولویت هایی برای نوسازی مدارس وجود دارد؟

شانه خالی کردن آموزش و پرورش از قبول مسئولیت در حادثه اسوه حسنه به بهانه غیردولتی بودن مدرسه، به معنای آن نیست که در همه مدارس دولتی کشور، امکانات کافی وجود دارد و احتمال بروز آتش سوزی یا حوادث این چنینی در آموزش دولتی صفر است. در دی ماه سال جاری و بعد از رسانه ای شدن حادثه زاهدان، مدیر کل آموزش و پرورش کردستان اعلام کرد سیستم گرمایشی ۵۲۸ مدرسه استان به وسیله بخاری های نفتی تامین می شود. اگر هر مدرسه را به طور متوسط دارای ۱۰ کلاس درس در نظر بگیریم، تنها در استان کردستان، در ۵ هزار و ۲۸۰ کلاس درس، احتمال بروز آتش سوزی بالاست و اگر هر کلاس به طور متوسط، ۲۰ دانش آموز داشته باشد، به این ترتیب، جان بیش از ۱۰۰ هزار دانش آموز فقط در این استان در معرض خطر مرگ بر اثر حریق یا سوختگی قرار دارند.

مدیر کل آموزش و پرورش استان کرمان نیز اعلام کرده ۲ هزار و ۵۹۶ کلاس در استان کرمان تجهیزات گرمایشی ندارند و گرمای آنها بیشتر با چراغ علاءالدین تامین می شود. اگر چه آمارهای تفکیکی دقیق از توزیع مدارس نایمن در استان های مختلف در دست نیست اما آمارهای ملی، خود گویای عمق فاجعه است. در مهرماه سال جاری، رئیس سازمان نوسازی مدارس کشور اذعان داشت که ۳۰ درصد مدارس کل کشور نایمن است و ۱۷۰ هزار کلاس درس، نیازمند استانداردسازی گرمایشی است. اما سوال اینجاست آیا این شرایط نگران کننده که معلول کمیبود جدی بودجه های آموزشی و سرانه نوسازی آموزشی است، تا چه زمانی قرار است تداوم داشته باشد؟ آیا آمیدی به بهبود اوضاع وجود دارد؟

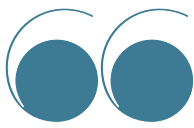
شهرام جمالی، فعال صنفی معلمان و عضو کانون صنفی معلمان استان البرز، در این رابطه با تاکید بر بحرانی بودن وضعیت مدارس نایمن کشور می گوید: «سهم آموزش در بودجه های سالانه بسیار پایین است. این نقیصه را در لایحه بودجه سال ۹۸ نیز به وضوح می بینیم. بودجه طرح های عمرانی کشور در لایحه بودجه سال ۹۸ رشد حدود پنج درصدی داشته و از حدود ۶۲ هزار میلیارد تومان در سال جاری به ۶۵ هزار میلیارد تومان برای سال آینده افزایش یافته است. با این حال سهم بودجه عمرانی آموزش و پرورش از بودجه کل عمرانی کشور به ۳ درصد هم نمی رسد.»

وی با اشاره به آمارهای مربوط به بودجه سازمان نوسازی و تجهیز مدارس، اضافه می کند: «بودجه سازمان نوسازی و تجهیز مدارس

صبح ۲۷ آذر، یک واحد آموزشی در خیابان امام خمینی زاهدان دچار آتش سوزی شد و در پی آن چهار کودک این مدرسه با ۷۰ درصد سوختگی به بیمارستان منتقل شدند. هر چهار نفر آنها بر اثر جراحات وارده، جان باختند. علت حادثه از سوی آتش نشانی، آتش گرفتن بخاری نفتی عنوان شد و به دستور «بطحایی» وزیر آموزش و پرورش، «مجتبی زینی وند»، معاون وزیر و رئیس سازمان مدارس غیردولتی و توسعه مشارکت های مردمی و خانواده این وزارتخانه، جهت بررسی حادثه، عازم استان سیستان و بلوچستان شد. در روزهای بعد از حادثه، آموزش و پرورش هر نوع مسئولیت مستقیم خود در حادثه را به بهانه خصوصی بودن مدرسه رد کرد تا جایی که یازدهم دی ماه، روابط عمومی آموزش و پرورش در پاسخ به بیانیه های صادر شده توسط تشکل های صنفی معلمان، به طور رسمی اعلام کرد این وزارتخانه مسئولیتی در قبال استانداردسازی مدارس غیرانتفاعی ندارد. در توضیحات وزارت آموزش و پرورش آمده است: «سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور، هیچگونه مسئولیتی در قبال استانداردسازی مدارس غیردولتی ندارد و هیچگونه ردیف بودجه ای نیز برای اینگونه مدارس، از طرف این سازمان اختصاص نمی یابد.»

بر اساس اظهارات شاهدان عینی و بنا بر گفته های نماینده مردم زاهدان در مجلس شورای اسلامی، در این حادثه، قصور معلم و کادر آموزشی مدرسه محرز بوده است. حسینعلی شهریاری، نماینده زاهدان، در حاشیه جلسه علنی سه شنبه (یازدهم دی ماه) در جمع خبرنگاران اظهار کرد: «روزی که حادثه آتش سوزی در مدرسه اسوه حسنه در زاهدان اتفاق افتاد ناظم و مدیر مدرسه داخل مدرسه نبودند. خدمتکاری آمده بود که داخل بخاری نفت بریزد، باید ابتدا بخاری را خاموش می کرد. او همچنین گالن نفت را کنار بخاری گذاشت و انفجار گالن نفت بود که منجر به این حادثه شد.» این نماینده مجلس با تاکید بر اینکه طبق بخشنامه آموزش و پرورش نباید بخاری نفتی در مدارس وجود داشته باشد، از بازداشت دو تن از مسئولان مدرسه خبر داد. اما جدا از قصور نیروی انسانی، حادثه وجه دیگری نیز دارد: «ناکافی بودن امکانات گرمایشی و ایمنی در مدارس کشور». بدون تردید، حادثه اسوه زاهدان در آذرماه سال ۹۷ را می توان ادامه منطقی حادثه شین آباد در پانزدهم آذرماه ۹۱ دانست. در «شین آباد» نیز ۲۹ دانش آموز دختر دچار سوختگی شدید شدند که دو نفر از آنها بر اثر شدت جراحات، فوت کردند.

برای ضرورتی فوری



وزیر آموزش و
پرورش نیز اخیراً
بودجه لازم برای
عملیات عمرانی
شامل تخریب،
بازسازی،
مقاوم‌سازی،
تعمیر و تجهیز
کل مدارس کشور
را بالغ بر ۹۰ هزار
میلیارد تومان
اعلام کرد، یعنی
اعتباری حدود
۴۵ برابر بودجه
مصوب سال
آینده

مدارس را ۳ هزار میلیارد تومان ذکر کرده، بدیهی است که بودجه تخصیص یافته سال جاری در بهترین حالت و به فرض جذب ۱۰۰ درصدی اعتبارات، در بخش مقاوم‌سازی، کفایت ایمن‌سازی دوسوم مدارس کشور را هم نخواهد داد. این در حالی است که هر سال حدود نیمی از تکالیف این سازمان توسط خیرین مدرسه‌ساز تعهد می‌شود.

آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که سال آینده اوضاع تغییر می‌کند؟

عضو کانون صنفی معلمان استان البرز در پاسخ به این سوال می‌گوید: «متأسفانه در لایحه بودجه سال ۹۸ شاهد تصمیمی جدی که نشان‌دهنده توجه به اهمیت و فوریت ایمن‌سازی مدارس باشد، نیستیم و در حالی که در لایحه بودجه سال آینده در بخش اعتبارات سازمان نوسازی مدارس فقط حدود ۱۰۷ میلیارد تومان آن هم نه فقط برای استانداردسازی سیستم‌های گرمایشی بلکه برای «تامین یا تعمیر سیستم‌های گرمایش و سرمایشی و تجهیزات آموزشی و کمک آموزشی مدارس و هنرستان‌ها» اختصاص داده شده، وزیر آموزش و پرورش به جای آنکه به دنبال اقناع دولت و مجلس برای تفهیم اولویت و فوریت این مساله و یافتن راهکارهایی در جابه‌جایی اولویت‌های تخصیص بودجه با هدف جذب اعتبارات لازم برای تامین تجهیزات گرمایشی استاندارد مدارس باشد، اولویت‌اش «کمپین کلاس گرم» است.»

این فعال صنفی معلمان ادامه می‌دهد: «این اتفاقات در حالی رخ می‌دهد که بند (۳) ماده (۶۳) قانون برنامه ششم توسعه، مبلغ ۳ میلیارد دلار از محل حساب ذخیره ارزی برای تخریب و بازسازی مدارس کشور در نظر گرفته که در این خصوص پرسش‌های متعددی بی‌پاسخ مانده است. پس از گذشت نزدیک به دو سال از آغاز برنامه ششم، چند درصد از این مبلغ تامین اعتبار شده است؟ و اگر نشده چرا دولت و مجلس برای عملیاتی کردن این راهکار قانونی، جدیت لازم را از خود نشان نداده‌اند؟ موانع اجرایی شدن این بند که تکلیفی قانونی است، چیست و به چه صورتی قابل رفع است؟ و از آنجا که علاوه بر منابع عمومی دولت و یک درصد هزینه‌های شرکت‌ها، بانک‌ها و بیمه‌های وابسته به دولت، یکی از منابع نوسازی و بازسازی مدارس که در قانون پیش‌بینی شده، صندوق توسعه ملی است، چرا محل تامین اعتبار ارزی ۳ میلیارد دلاری به صندوق توسعه ملی تغییر نمی‌یابد تا مشکل تخصیص برطرف شود؟»

در این باره ابهامات و سوالات متعددی وجود دارد. اینکه چرا بحث ایمن‌سازی مدارس و صیانت از جان دانش‌آموزان، آن‌چنان که باید جدی گرفته نمی‌شود و اینکه آیا با رواج خصوصی‌سازی آموزش و رشد روزافزون مدارس غیردولتی، جان دانش‌آموزان در معرض خطر افزون‌تر قرار نخواهد داشت؟ به هر ترتیب، در شرایط فعلی هشدارها جدی است و کمبودها قابل توجه؛ فعالان صنفی معلمان بارها در بیانیه‌های شان به بحرانی بودن اوضاع اشاره کرده‌اند. این کنشگران مدنی اعلام کرده‌اند با کمال تأسف، زاهدان، شین‌آبادی دیگر شد و اگر روند معیوب فعلی اصلاح نشود، شین‌آبادهای بسیار دیگری در انتظارمان خواهد بود.

در سال جاری حدود هزار و ۳۵۰ میلیارد تومان است که در لایحه بودجه سال ۹۸ به هزار و ۹۷۴ میلیارد تومان رسیده است. البته این بودجه کل سازمان است که در بخش اعتبارات عمرانی و تملک دارایی‌های سرمایه‌ای بیش از ۴۰ درصد رشد نسبت به سال قبل را نشان می‌دهد.

جمالی تأکید می‌کند: «هرچند بودجه مصوب به لحاظ رشد کمی، وضعیت بهتری در مقایسه با سال‌های قبل دارد، اما با توجه به نیاز بودجه‌ای مدارس جدید که معلول افزایش جمعیت دانش‌آموزی است و همچنین رشد نامتوازن جمعیت در برخی شهرها که حاصل جابه‌جایی جمعیت و مهاجرت‌ها در سال جاری به دلیل شرایط اقتصادی بوده و همین‌طور افزایش شدید قیمت تجهیزات و مصالح ساختمان و موارد دیگر، متأسفانه باید گفت میزان اعتبارات مصوب با هزینه‌های واقعی فاصله زیادی دارد، لذا در سال آینده نیز مشابه سال‌های قبل، فرایند نوسازی و توسعه و تجهیز مدارس به شکلی افت و خیز طی خواهد شد.»

به اعتقاد جمالی، این بودجه برای تجهیز و نوسازی مدارس نایمن کشور بسیار ناکافی است. وزیر آموزش و پرورش نیز اخیراً بودجه لازم برای عملیات عمرانی شامل تخریب، بازسازی، مقاوم‌سازی، تعمیر و تجهیز کل مدارس کشور را بالغ بر ۹۰ هزار میلیارد تومان اعلام کرده، یعنی اعتباری در حدود ۴۵ برابر بودجه مصوب سال آینده!

جمالی موانع ایمن‌سازی مدارس را محدود به کمبودهای بودجه‌ای نمی‌داند، گرچه تأکید می‌کند مهمترین مانع، فقدان بودجه‌های مکفی است: به فرض تخصیص کامل اعتبار مورد نیاز که نزدیک به ۲۰ درصد از کل بودجه کشور است، باز هم نباید انتظار معجزه داشت؛ چراکه توان اجرایی کشور در حدی نیست که فرایند توسعه مدارس را به شکل پروژه‌های یک ساله به اتمام برساند اما تردیدی هم نیست که در میان این نیازها و کمبودها، مواردی وجود دارند که رفع آنها نه تنها در اولویت وظایف آموزش و پرورش که باید در فوریت مسائل کشور باشد، زیرا این موارد، فقط در بستر کمبودهای آموزشی مثل تراکم و شلوغی کلاس‌ها مطرح نمی‌شود، بلکه موضوع اصلی، امنیت جانی کودکانی است که هر لحظه، بروز فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر جان آن‌ها را تهدید می‌کند.

مسئولان وزارت آموزش و پرورش و سازمان نوسازی مدارس بارها اعلام کرده‌اند بودجه عمرانی آموزش و پرورش در سال جاری صددرصد جذب و تخصیص یافته است. اما از طرفی هم اعلام می‌کنند هنوز ۳۰ درصد مدارس کشور، فرسوده و نیازمند مقاوم‌سازی هستند و ۸۳ هزار کلاس درس با بخاری نفتی گرم می‌شوند. رییس سازمان نوسازی پس از اعلام خبر جذب ۱۰۰ درصدی اعتبارات این سازمان در سال جاری به صراحت گفته «با توجه به حجم بالای کار، به‌رغم جذب این میزان اعتبار، دریافتی‌ها کفاف تعمیر و تجهیز مدارس کشور را نمی‌دهد.»

شهرام جمالی معتقد است اعتراف رییس سازمان نوسازی کشور صحت دارد؛ چراکه حجم کار به‌شدت بالاست. او می‌افزاید: «وقتی وزیر آموزش و پرورش اخیراً فقط بودجه مورد نیاز برای ایمن‌سازی

قلمرو رفاه

رفاه

دولت رفاه* مُغکوس

یا چطور بارانه پنهان
بیشتر به اغنیامی رسد تا فقرا

اولویت اصلاح اقتصاد سیاسی بر دولت رفاه

متین غفاریان



سردبیر

یارانه پنهان چیز غریبی نیست. تقریباً همه دولت‌ها در مواردی به منظور انجام وظایف حمایتی و رفاهی‌شان، به برخی کالاها یارانه می‌دهند. این یارانه به معنای آن است که قیمت یک کالا برای مصرف‌کننده از قیمت تمام‌شده آن کمتر باشد. در برابر یارانه مستقیم (مانند یارانه‌ای که در قالب هدفمندی یارانه‌ها آخر هر ماه به حساب مردم واریز می‌شود) یارانه پنهان یارانه‌ای غیرمستقیم است و ابزاری در خدمت سیاست‌های رفاهی. تا اینجا کار مشکلی نیست. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که یارانه پنهان به جای آنکه ابزار سیاست‌های رفاهی بشود ابزار سیاست‌های ضدرفاهی می‌شود. بنای کلی سیاست‌های رفاهی بر ترکیب بازار آزاد و کمک نظام‌مند به شهروندانی است که نمی‌توانند لای چرخ‌های این بازار آزاد دوام بیاورند. اما دولت رفاه معکوس بر بازار رانندی و نظام حامی‌پرورانه است. در حالت اول، دولت منابع خود را به شکل شفاف و در قالب یک سیاستگذاری مشخص (و احتمالاً دارای پشتوانه رای نمایندگان مجلس) بین شهروندان توزیع می‌کند، اما در حالت دوم، دولت منابع خود را به شکل غیرشفاف و به دلایل سیاسی و اجتماعی به برخی گروه‌های ذی‌نفع اختصاص می‌دهد.

در حالت اول می‌شود درباره مزایا و معایب سیاستگذاری حرف زد و آن را بهینه کرد زیرا منطق آن روشن است. قاعدتاً این طرح‌ها مخالفانی هم دارند. اما در حالت دوم حتی وقتی همه درباره آن صحبت می‌کنند، اما تغییر زیادی روی نمی‌دهد؛ چرا که منافع گروه‌های غیرشفافی در میان است. نمونه‌اش همین بحث بنزین در ایران که نه منطق آن معلوم است و نه مشخص است؛ چرا علی‌رغم انتقادات، تغییری در روال آن روی نمی‌دهد.

داگلاس نورث، معتقد بود که یارانه و رانت همیشه در دولت وجود دارد. مساله آن است که چگونه این یارانه را توزیع کنیم. این یارانه را به چه کسی بدهیم؟ شکل اقتصاد سیاسی کشور ما به صورتی است که این یارانه‌ها به جای آنکه در خدمت رفاه بخش‌های فقیر جامعه باشد در خدمت بخش‌های غنی است. بنابراین برای اجرای هرگونه سیاست رفاهی ابتدا باید این نظام اقتصاد سیاسی را اصلاح کنیم. بررسی یارانه‌هایی که به شکل معکوس توزیع می‌شوند اولین گام برای اصلاح این وضعیت است.



گفت و گو با غلامحسین دوانی، کارشناس اقتصادی در مورد مفهوم «دولت رفاه معکوس»

به نام فرودستان، به کام فرادستان

تحریریه قلمرو رفاه



مفهوم «دولت رفاه معکوس» مفهوم چندان آشنایی نیست، اما اگر بیشتر درباره آن بدانیم، خواهیم دید چه اثر مخربی بر دستاوردهای رفاهی و تামینی خواهد داشت. این مفهوم ممکن است به نظر برسد که به طبقات فرودست سود می‌رساند، اما معکوس بودن آن دقیقاً باعث می‌شود مزیت‌های توزیع کمک‌ها به جیب ثروتمندان برود. «دولت رفاه معکوس» سازوکاری است که به ضرر فرودستان تمام می‌شود. «غلامحسین دوانی» در گفت و گو با «قلمرو رفاه» این مفهوم را بیشتر توضیح می‌دهد.

اعلام شد. اما این برنامه با آنچه برنامه‌های دولت رفاه در اروپا را شامل می‌شود، متفاوت بود. برخلاف برنامه‌های دولت رفاه در اروپا که بیشتر به حمایت از مصرف‌کنندگان می‌پرداخت، برنامه‌های دولت رفاه در آمریکا به حمایت از تولیدکنندگان به منظور حفظ اشتغال بود که متأسفانه بیش از دو دهه است دولت رفاه مورد هجوم بخش‌های افرای سرمایه‌داری موسوم به نئولیبرال‌ها از جمله ترامپ قرار گرفته است. پیامد برنامه‌های نئولیبرال‌ها را می‌توان در شاخص نابرابری جهانی به‌ویژه در آمریکا دید که تفاوت حداقل و حداکثر حقوق‌ها به بیش از هزار برابر رسیده، در حالی که این شاخص در یک جامعه متعادل قاعدتاً بین ۷ تا ۹ برابر است.

آیا تجربه دولت رفاه در کشورهای جهان سوم هم وجود داشته است؟

دولت رفاه به معنای واقعی آن هیچ‌گاه در کشورهای جهان سوم پا نگرفته که این امر به دلیل فقدان ساختار سیاسی مناسب متضمن مردم‌سالاری (دموکراسی) در این کشورها بوده و ما متأسفانه به جای دولت رفاه در جهان سوم با ظهور دولت‌های پوپولیستی مواجه شده‌ایم که در لباس توده‌ها علیه توده‌های مردم، به چپاول منابع کشورها مشغولند. دولت‌های رفاه محصول مبارزات مردم جهان و به‌ویژه آثار انقلاب اکتبر روسیه برای مردم اروپای شمالی بود، زیرا دولت‌های این کشورها از ترس شبح کمونیسم ناچار شدند به اعطای امتیازات اجتماعی برای مهار جنبش کارگری تن دهند، به طوری که در اروپای غربی به اقتضای جبر اجتماعی، تقریباً همه دولت‌های صنعتی سرمایه‌داری برای حفظ موجودیت خود به خدمات عمومی فراوان تن داده و به صورت دولت‌های رفاه درآمده‌اند. به عبارت دیگر، فشار سازمان‌های کارگری و احزاب کمونیست و سوسیال‌دموکرات در داخل و فشار نهضت‌های انقلابی و آزادی‌بخش در خارج آن‌ها را وادار کرده تا توجه بیشتری به دولت رفاه داشته باشند.

«دولت رفاه معکوس» به چه معنایی است و از چه طریقی اجرایی می‌شود؟

تقسیم فقر بین مردم عملاً به معنای دولت رفاه معکوس تلقی می‌شود که این تفکر ریشه در پوپولیسم دارد. در واقع در این دولت‌ها به جای تقسیم ثروت و رفاه اجتماعی، در عمل فقر و تنگدستی بین اقشار فرودست تقسیم می‌شود و قدرت خرید مردم مرتباً کاهش می‌یابد.

«دولت رفاه» اشاره به چه تغییراتی در جامعه دارد و دارای چه پیشینه‌ای است؟

دولت رفاه دولتی است که نهادهای قدرت از طریق قانون، وظیفه تهیه و بهبود رفاه عمومی را وظیفه مقدم خود می‌شمارند. دولت رفاه در عمل، بدان معناست که هیچکس بدون درآمد نمی‌تواند زندگی کند، لذا دولت به همه کسانی که به نحوی از انحاء و بنابر هر دلیلی قادر به تامین هزینه‌های خود نیستند، کمک‌های نقدی می‌کند. بدین ترتیب، دولت یا از طریق تضمین یک حداقل درآمد ثابت (به عنوان مثال حقوق بیکاری، بیمه سالخوردگی) یا از طریق کمک‌های نقدی دیگر، در هنگام سوانح کاری، ناتوانی جسمی و روحی، بیماری، سالخوردگی و فشارهای اقتصادی و ناتوانی در امرار معاش موقعیت افراد را تضمین می‌کند. در ادبیات موجود در زمینه دولت رفاه بر دو اصل اساسی به عنوان اصول کلیدی تأکید شده است. اول: تامین خدمات رفاهی برای تضمین بقا در شرایط اقتصاد آزاد (سرمایه‌داری)؛ دوم: وجود دولت دموکراتیک. چنین دولتی وظیفه دارد برای احاد جامعه بیمه سلامت ملی، بیمه بیکاری و بازنشستگی، اعانه خانوادگی و مسکن و خدمات آموزشی و مانند آن‌ها را فراهم کند. در واقع مطابق با ایده دولت رفاه، دولت علاوه بر برنامه‌ریزی و کنترل در زمینه امنیت اجتماعی در چارچوب منافع ملی، باید در جهت بهبود امنیت اقتصادی و گسترش آموزش، تعلیم و تربیت اقدامات لازم را انجام دهد. همچنین دولت‌های رفاه وظایفی نظیر بازتوزیع درآمد را نیز بر عهده دارند. در واقع ایده تامین رفاه همگانی از طریق گسترش فعالیت‌های رفاه‌بخش از سوی دولت، همزمان با اوجگیری رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ در کشورهای صنعتی غرب پدید آمد که این رکود همراه با تشدید تبلیغات احزاب کمونیست، افزایش بیکاری و گسترده شدن اعتصابات کارگری و تشدید تنش‌های بین‌المللی و بحران اقتصادی و سیاسی دولت‌های صنعتی و بسط سوسیال‌دموکراسی در عرصه جهانی بود. به طور کلی جنبش سوسیال‌دموکراسی در اروپا در پیشبرد اندیشه دولت رفاه نقش موثری داشته و کامیاب‌ترین نمونه آن را حزب سوسیالیست سوئد در مدت ۳۰ سال حکومت خود پس از جنگ جهانی دوم، بنا کرده است. در آمریکا، دولت رفاه از سال ۱۹۳۳ از طریق برنامه موسوم به «نیو دیل» آغاز شد که توسط روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا



۱۱

برای طبقات فرو دست را جهت دهی کنند تا از اثرات منفی «دولت رفاه معکوس» بکاهند؟

«کینز» به عنوان اصلاحگر سرمایه داری نوین، راه حل سرمایه داری را برای برون رفت از بحران ها در این می دانست که دولت، قدرت خود را در زمینه وضع مالیات و افزایش هزینه های عمومی برای ایجاد تقاضای موثر و اشتغال کامل به کار برد. بنابراین دولت های رفاه پس از جنگ جهانی دوم به عنوان سازمان دهنده سرمایه داری، تا حدی جانشین نظام بازار آزاد شدند.

به طور کلی دولت های رفاه محصول تعامل فردگرایی و جامعه محوری (سوسیال دموکراسی) یا توازن منافع فردی با منافع اجتماعی هستند. از آنجا که دولت، کارگزار ملت محسوب می شود و همه ثروت دولت ناشی از اموال ملت است که وکالت اداره آن را بر عهده گرفته به همین دلیل «کینز» راه حل سرمایه داری را برای برون رفت از بحران ها حضور آن در اقتصاد می داند. به طور کلی دولت های رفاه محصول تعامل منافع فردی با منافع اجتماعی مبتنی بر توازن عقل و عمل در اقتصاد بودند. در این سیستم، حکومت متعهد می شود سطح معینی از اشتغال، درآمد، آموزش، کمک بهداشتی، تامین اجتماعی و مسکن را برای همه شهروندان فراهم آورد. متأسفانه در ۴۰ سال گذشته به ویژه در دوران به اصطلاح سازندگی، نوعی سرمایه داری سازمان یافته در قالب انحصارات، گسترش مدیریت غیر تخصصی، حاکمیت انحصارات و شرکت گرایی افراطی در حکم الگویی جدید برای سازماندهی اجتماعی، مجالی برای تحقق آرمان های اولیه لیبرالیسم باقی نگذاشت و عملاً نوعی از دولت رفاه معکوس متضمن ایجاد جامعه ای فقیر با مختصات حذف خدمات عمومی، تشدید بیکاری و انحصار خصولتی ها و به حاشیه رفتن نقش دولت به عنوان یک فعال ناظر بر کشور سیطره یافت.

مردم انتظار دارند دولت رفاه اولا طیف وسیعی از خدمات را برای همه جامعه ارائه کند. ثانیاً تلاش کند از اشتغال کامل در جامعه حفاظت و ثالثاً ضمن آنکه زمینه ای فراهم کند تا بدنه اصلی اقتصاد در دست بخش خصوصی واقعی قرار گیرد، در عین حال نظارت عامه خود را به وکالت از طرف ملت بر کسب و کارهای جاری اعمال کند.

در همه جای دنیا سیستم تخصیص یارانه به انواع مختلف وجود دارد. در واقع دولت ها حتی نه به خاطر حفظ حقوق مردم بلکه به خاطر تداوم حاکمیت خود ناچارند، حداقلی از امکانات اقتصادی - اجتماعی را برای همه شهروندان فراهم کنند. بدون شک اعطای یارانه غیر نقدی نسبت به یارانه نقدی تفوق و برتری عملی دارد. به طور مثال، هزینه خرید بلیت اتوبوس در جهان پیشرفته برای دانشجویان و سالخورده گان به مراتب کمتر از سایر اقشار است و یا بازنشستگان از مزایای خاصی نسبت به سایر آحاد جامعه استفاده می کنند که همه این ها از اقسام یارانه به شمار می روند.

در اقتصاد ایران «دولت رفاه معکوس» در چه حوزه هایی وجود دارد؟

در سیستم موسوم به یارانه در ایران، بسیاری اقشار توانمند نیز خود را مشمول یارانه کرده بودند و در عمل سهم فرودستان نصیب فرادستان شده بود. از طرف دیگر، تخصیص نادرست یارانه اجتماعی - اقتصادی نظیر سوخت و انرژی باعث شده فرادستان در عمل بیش از فرودستان از یارانه های انرژی بهره مند شوند که این امر ناشی از سیاستگذاری نادرست است.

چه سازو کارهایی اعم از نظارت و شفافیت در کشورهای دیگر وجود دارد که از شکل گیری «دولت رفاه معکوس» جلوگیری می کند و کشور ما برای رسیدن به این هدف نیازمند چه اصلاحاتی در چه حوزه هایی است؟

از آنجا که دولت های حاکم بر ایران غالباً دولت های رانتی و یا به نوعی یارانه محور بوده اند، قادر به اعمال سیاست های درست اقتصادی متضمن اعمال یارانه در جهت منافع اجتماعی جامعه نیستند، زیرا شرط لازم اعمال سیاست درست یارانه ای مبتنی بر دولت رفاه، استقرار نظام دموکراتیک همراه با مشارکت اجتماعی شهروندان در تعیین سرنوشت خود است که با بوروکراسی فعلی در ایران مغایرت دارد. بخش های رانتی اقتصاد که تداوم وجودشان در مغایرت با اقتصاد تولیدی و توسعه محور است، مانع اصلی برقراری دولت رفاه هستند. در واقع دادستان کل کشور به درستی اظهار کرده که «برخی مقامات دولتی در قافله قاچاق شریک هستند».

نهادهای سیاستگذار در حوزه رفاه اجتماعی چگونه می توانند سیاست های حمایت های اجتماعی خود



تقسیم فقر بین مردم عملاً به معنای دولت رفاه معکوس تلقی می شود که این تفکر ریشه در پوپولیسم دارد. در واقع در این دولت ها به جای تقسیم ثروت و رفاه اجتماعی، در عمل فقر و تنگدستی بین اقشار فرو دست تقسیم می شود و قدرت خرید مردم مرتباً کاهش می یابد

یارانه پنهان معادل بودجه کل کشور

در وضعیتی که معادل کل بودجه کشور یارانه پنهان پرداخت می‌شود، هنوز برخی اقشار زیر خط فقر زندگی می‌کنند و این واقعیت را نشان می‌دهد که شفافیت بودجه‌ای در مورد یارانه پنهان پرداخت شده وجود ندارد.

بودجه دارای نقاط مبهمی است از جمله اینکه یارانه پنهانی درون بودجه وجود دارد که شفاف نیست. کل بودجه‌ای که امسال دولت به مجلس ارائه کرده ۴۴۰ هزار میلیارد تومان است. در این بودجه ۴۴۰ هزار میلیارد تومانی حداقل برابر خودش یارانه پنهان درون بودجه وجود دارد.

به طور مثال روزی ۹۰ میلیون لیتر بنزین، به صورت یارانه‌ای مصرف و از طرف دیگر به گاز و برق نیز یارانه پنهان تخصیص داده می‌شود. در این مورد شورای جهانی انرژی می‌گوید دولت ایران ۴۵ میلیارد دلار در سال یارانه انرژی می‌پردازد. اگر این مقدار را به قیمت دلار ۱۰ هزار تومان محاسبه کنیم، سالانه ۴۵۰ هزار میلیارد تومان یارانه انرژی پرداخت می‌شود. یعنی یارانه انرژی که دولت ایران هر ساله می‌پردازد چیزی معادل کل بودجه کشور است. این در حالی است که دولت کسر بودجه ۶۰-۵۰ هزار میلیارد تومانی در بودجه سالانه دارد و این کسری بودجه را از محل استقرار از بانک مرکزی یا هر محل تورم‌زای دیگری تامین می‌کند. این موضوع از جمله موضوعات کلیدی است که باید به صورت شفاف در مورد آن گفت‌وگو شود و دولت در مورد آن توضیح دهد.

من اعتقاد ندارم یارانه پنهان را یکباره حذف کنیم بلکه این موضوع را باید روشن کنیم و بفهمیم لااقل این یارانه به چه مصارفی می‌رسد. ۴۵۰ هزار میلیارد تومان یارانه پنهان سهمش در رفاه

مردم ایران چقدر است؟ قبلاً در این مورد نوشته‌ام که مردم ما این یارانه را در جیب خود احساس نمی‌کنند اما آثار منفی این یارانه انرژی به صورت آلودگی هوا ناشی از بنزین، گاز و بیل و... در سلامت مردم احساس می‌شود.

از طرف دیگر باید تاکید کنم بخشی از این یارانه فسادزا و این فساد آشکار است. هر کسی که بتواند وام یا ارز ارزاقیت بگیرد برنده است. در دهه ۷۰ و ۸۰ هر کسی می‌توانست یک کارخانه انرژی، به طور مثال کارخانه فولاد، لاستیک و کاشی تاسیس کند، دولت یارانه‌ای به آن‌ها می‌داد تا کارخانه را با ارز ارزاقیت تاسیس کند. پس از آن دورهای رسید که با گاز یارانه‌ای در کشور برق تولید شد و برق ارزان به این نوع تولید کنندگان داده شد تا به تولید خود ادامه دهند. موضوع اساسی این است که آن مردمی که نتوانستند به ارز ارزاقیت، گاز ارزاقیت و برق ارزاقیت دسترسی داشته باشند آیا مورد ظلم واقع شدند یا نه؟

بنابراین لازم است یارانه پنهان، معافیت‌های مالیاتی و دیگر موارد مشابه در بودجه شفاف شده و مشخص شود که چه کسانی و به چه دلیلی از معافیت‌های مالیاتی برخوردارند. این موارد باید در بودجه ذکر و سهم و نقش هر یک در بودجه رفاهی کشور مشخص شود.

در سال ۹۵ با آقای ربیعی وزیر سابق رفاه صحبت و سرانگشتی حساب کردیم سالانه حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان هزینه رفاهی پرداخت می‌شود. در آن زمان دلار ۳ هزار تومان بود. یعنی کشور ۷۰ میلیارد دلار بودجه رفاهی داشت. اما بخشی از مردم هنوز زیر خط فقر قرار داشتند. این یعنی فساد در کشور وجود دارد که ناشی از میل طبقات و گروه‌هایی است که به این میزان از یارانه‌های پنهان دسترسی دارند.

امروز که کمیسیون تلفیق مجلس در حال بررسی بودجه در مورد سرنوشت این مردم و کشور است، رسانه‌ها و به ویژه صداوسیما می‌بایست جلسات کمیسیون تلفیق را به صورت زنده پخش کنند تا مردم در جریان جزئیات درآمد و هزینه بودجه قرار بگیرند. همان طور که می‌دانیم اصلی‌ترین مجادلات بر سر بودجه بین دولتی‌ها و مجلسی‌ها صورت می‌گیرد. چرا باید اخبار این مباحث در مورد کمیسیون تلفیق مجلس فقط به اندازه ۵ دقیقه در تلویزیون بعد از اخبار بیست و سی پخش شود؟ چرا عملکرد کمیسیون‌های مجلس به اندازه کافی آشکار و شفاف نیست؟

باید موضوعات مطرح شده در مورد بودجه به صورت شفاف و کارشناسی بحث شود و در اختیار مردم قرار بگیرد تا بدانیم درون بودجه چه اتفاقاتی می‌افتد و بشود در مورد آن تصمیم‌گیری کرد.

یارانه پنهان
ارزیابی میزان سالانه یارانه
۴۵۰ هزار میلیارد
تومان





رانت ارز ارزان رانت ارز گران

نرخ ارز به نوعی مادر همه رانت‌ها است. از ابتدای دهه ۷۰ تاکنون رشد مداوم آن به فقیر شدن اقشار تهیدست و تفاوت نرخ آن با قیمت آزاد، منبع انواع رانت‌ها برای بخش‌های خاص شده است.

تحت پوشش ارز ۴۲۰۰ تومان بودند نسبت به کالاهایی که با نرخ ارز آزاد وارد شدند، رشد قیمت کمتری داشتند (اولی حدود ۳۸ درصد و دومی حدود ۶۱ درصد). گزارش مرکز پژوهش‌ها با این پیش‌فرض همراه بود که دولت می‌تواند این یارانه را کنار بگذارد و درآمد حاصل از آن را به دهک‌های پایین جامعه اختصاص دهد. در حالی که فقط از انحراف ۲۰ درصد سیاست دولت، ۹ هزار میلیارد تومان دولت سوخت شده، کل بودجه در نظر گرفته شده برای مستمندان ۷ هزار میلیارد تومان بوده است. تا اینجا دولت زیر نقد جناح راست بود که خواهان آزادسازی کامل نرخ ارز بود. اما با انتشار گزارش مرکز پژوهش‌ها منتقدان چپ دولت هم به صحنه آمدند که سیاست آزادسازی نرخ ارز را در واقع سیاست نئولیبرالی گران کردن ارز می‌دانستند. حسین راغفر و احسان سلطانی در نقدی که بر گزارش مرکز پژوهش‌ها منتشر کردند آن را تلاشی برای گران کردن ارز دانستند که رانت‌های خاص خود را ایجاد می‌کند و به فقیرسازی مردم منجر می‌شود. آن‌ها اولاً گزارش بانک مرکزی را تایید کردند که سیاست ارزی تخصیصی دولت موجب کنترل قیمت کالاهای اساسی شده است. به علاوه، مهم‌ترین نقد آن‌ها بر گزارش مرکز پژوهش‌ها این بود که در صورت افزایش نرخ ارز دستمزدهای مردم جابجایی افزایش قیمت‌ها خواهد بود و حتی تخصیص کمک‌های نقدی هم نمی‌تواند چاره‌ساز باشد. از سوی دیگر، سیاست گران‌سازی نرخ ارز در صورتی که خوراک صنایع پتروشیمی با قیمتی ارزان به شرکت‌های این صنعت فروخته می‌شود، رانت بیشتری برای صاحبان صنایع این بخش فراهم می‌آورد. این اقتصاددانان نوشتند مطابق آمارها، صادرات پتروشیمی‌ها، فلزات و معدنی‌ها در سال گذشته حدود ۲۴ میلیارد دلار بود که این رقم برای سال جاری به ۳۰ میلیارد دلار خواهد رسید و با توجه به تفاوت قیمتی که از اول فروردین تا پایان مرداد ۹۷ رخ داده، رانتی نزدیک به ۴۳۲ هزار میلیارد تومان را برای این ۵۴ میلیارد دلار صادرات تنها از محل افزایش نرخ دلار ایجاد شده است. در مجموع، سیاست پیشنهادی آن‌ها، کنترل نرخ ارز، افزایش مالیات و لغو رانت‌های مالیاتی بخش‌های بالادستی صنعت و توزیع آن میان مستمندان بود. با این توضیحات معلوم می‌شود، اختلاف نظر درباره رانت ارز بسیار جدی است.

ارزان باشد یک مشکل داریم، گران شود هزار مشکل. از ابتدای امسال که ترامپ از برجام خارج شد و جو روانی بدی شکل گرفت، بازار ارز دچار تلاطم شد. دولت در واکنش به این تلاطمات قیمت دلار را ۴۲۰۰ تومان اعلام کرد. اسحاق جهانگیری، معاون اول رئیس‌جمهور، در آخرین ساعات ۲۰ فروردین با اعلام این نرخ، گفت که دولت هیچ قیمت دیگری را قبول نخواهد کرد. بنابراین یک‌شبه قیمت دلار، تک‌نرخی و دولتی شد. وقتی ساعات آخر شب، جهانگیری این تصمیم دولت را اعلام کرد، هیچ‌کس حتی آن‌ها که تلاطم تصمیم‌های دولت را بارها تجربه کرده بودند فکر نمی‌کردند در همین سال شاهد آزادسازی نرخ ارز در قالب راه‌اندازی سامانه نیما باشند. در ۱۵ مرداد سامانه نیما راه‌اندازی شد؛ سامانه‌ای که قرار بود بازار ارز در ایران باشد و قیمت دلار و سایر ارزها در آن برحسب عرضه و تقاضا تعیین شود. بنابراین در یک سال، دولت دو سیاست متعارض را به اجرا گذاشت. اما مشکل به اینجا ختم نمی‌شود. تعیین نرخ رسمی برای ارز - در حالی که نرخ آن در بازارهای غیررسمی بسیار بیش از آن بود - انتقادهای فراوانی را برانگیخت. انتقادهای وقتی وارد فاز تازه‌ای شد که معلوم شد کالاهای وارداتی که با ارز رسمی وارد شده‌اند در بازار به قیمت آزاد فروش رفته‌اند. انتشار اسامی ارزگیران بدل به ماجرای هزار تو شد. در مورد واردات خودرو و نیز، وزیر صمت با مشکلات بسیار روبه‌رو شد. وزیر مخابرات هم با پیشدستی و انتشار اسامی ارزگیران توانست از این بحران عبور کند. منطق رانتی ارز رسمی آن بود که واردکنندگان با ثبت سفارش، دلار مورد نیاز برای خرید کالا را به قیمت رسمی دریافت می‌کردند، اما کالا را با قیمت ارز در بازار آزاد می‌فروختند و دولت هم نمی‌توانست روی این خرید و فروش نظارت داشته باشد. رانت ارز ارزان شکل ساده‌تری هم داشت. اصلاً لازم نبود کالایی وارد کنید. معلوم شد بسیاری ارز ارزان رسمی را گرفته و در بازار آزاد فروخته‌اند.

برآورد مرکز پژوهش‌ها نشان می‌دهد که دولت برای تخصیص دلار ۴۲۰۰ تومانی، ۴۲ هزار میلیارد تومان یارانه پرداخت کرده است. این مرکز همچنین اعلام کرده که در صورت انحراف ۱۰ تا ۲۰ درصدی برنامه دولت در تخصیص ارز ۴۲۰۰ تومانی بین ۴.۵ تا ۹ هزار میلیارد تومان رانت در اختیار گروه‌های خاص قرار می‌گیرد.

در بهمن ماه، بانک مرکزی در گزارشی از این سیاست دفاع کرد. هسته مرکزی دفاع بانک مرکزی این بود کالاهایی که

یارانه دلار
ارزیابی میزان سالانه یارانه
۴۲ هزار میلیارد تومان



یارانه پنهانی در جیب ثروتمندان

نفت سرسفره پولدارها

اگر تادیروز یارانه یکی از ابزارهای دولت برای حمایت از اقشار آسیب پذیر بود، امروز دیگر این یارانه به جیب ثروتمندان می رود و هر چه پول آن ها بیشتر باشد، بیشتر هم از این نعمت بهره مند می شوند. بنزین یکی از همان نعمت هاست که تنها ثروتمندان و دارندگان خودرو از لذتش منتفع می شوند و عبارت «هر کس ماشینش بیش، یارانه اش بیشتر» را متداعی می کند. در حالی که احمدی نژاد، رئیس جمهور سابق ایران مدعی بود می خواهد نفت را بر سر سفره مردم بیاورد اما علنا امروز بوی نفت از سفره مرفهان جامعه به مشام می رسد. سال ۱۳۸۹ بود که دولت نهم رسماً خبر داد قانون هدفمندی یارانه ها از ۲۸ آذر اجرا می شود. در این قانون پیش بینی شده بود قیمت سوخت به صورت سالانه و طی ۵ سال باید ۲۰ درصد افزایش پیدا کند. با اینکه دولت اجازه افزایش قیمت حامل های سوخت را داشت، قیمت آن از سال ۱۳۹۴، بعد از تک نرخی شدن همچنان ثابت است و هزینه های اضافی تولید بنزین از جیب دولت می رود.

در اینجا باید تفکیکی بین یارانه مستقیم و یارانه پنهان قائل شویم؛ ۴۵ هزار تومانی که هر ماه به کارت سرپرستان خانوار واریز می شود «یارانه مستقیم» نام دارد، از طرف دیگر دولت برای اینکه اقشار مختلف جامعه بتوانند از کالاهای مختلف با قیمت مناسب بهره مند شوند، از جیب خودش خرج می کند و قیمت آن کالاها را پایین می آورد که به آن «یارانه پنهان» گفته

می شود. پرداخت یارانه بنزین در ایران را هم می توان یکی از همان یارانه های پنهان دانست که البته دودش به چشم دولت می رود و سودش در جیب دهک های بالای جامعه.

بیاید ببینیم هر کدام از این یارانه ها چقدر برای دولت آب می خورد. بر اساس لایحه بودجه سال ۹۷، در سال جاری ۵۸ میلیون نفر یارانه دریافت کرده و می کنند. با محاسبه مبلغ ۴۵ هزار و ۵۰۰ تومان، عدد ۳۱ هزار و ۶۶۸ میلیارد تومان به دست می آید. یعنی دولت سالانه و مشخصاً در سال ۹۷ برای پرداخت یارانه مستقیم به مردم حدود ۳۲ هزار میلیارد تومان از بودجه کشور خرج کرده که این یارانه به اقشار مختلف مردم پرداخت شده است.

اما وضعیت درباره پرداخت یارانه سوخت متفاوت است. تولید هر لیتر بنزین طبق قیمت پایه فوب خلیج فارس، ۴۷ سنت است و با احتساب هزینه توزیع، حداقل ۷ هزار تومان برای دولت آب می خورد. اعداد مختلفی برای مصرف روزانه بنزین در اعلام شده اما به طور میانگین روزانه ۹۰ میلیون لیتر بنزین در ایران مصرف می شود که مصرف سالانه آن حدود ۳۳ میلیارد لیتر می شود. در نتیجه دولت سالانه چیزی حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان برای بنزین یارانه می دهد یعنی دولت حدود ۶ برابر بیشتر از یارانه مستقیم، یارانه پنهان برای بنزین می دهد که رقم قابل توجهی است.

اگر این یارانه برای همه مردم مصرف می شد جای حرف و حدیثی باقی نمی ماند و کمکی بود از طرف دولت به مردم، اما دهک های مرفه جامعه که عمدتاً چند خودرو دارند، برندگان اصلی شیوه فعلی توزیع یارانه بنزین به شمار می روند. طرح دادن یارانه پنهان از هدف اصلی خود که کمک به اقشار آسیب پذیر است دور شده و بیشتر به طرح کمک به اقشار ثروتمند شبیه می شود.

اعداد و ارقام مختلفی درباره میزان بهره مندی ثروتمندان از یارانه بنزین نسبت به فقیر ترها مطرح شده است. بررسی های اتاق تهران نشان می دهد میزان یارانه ای که دولت به دهک های بالای درآمدی با انرژی ارزان پرداخت می کند، ۲۵ برابر دهک های پایین درآمدی است. محسن دلاویز، مشاور وزیر نفت هم گفته که نیمی از یارانه بنزین به دهک های پردرآمد جامعه اختصاص می یابد. اما نقطه اشتراک تمام این آمارها یک چیز است: «یارانه بنزین چندین برابر بیشتر به جیب پردرآمدها می رود.»

تجربه دنیا درباره نحوه توزیع بنزین قابل رجوع است که هر کسی سوخت بیشتری مصرف کند باید پول بیشتری (مالیات) بپردازد. این در حالی است که طی این ۸ سال در ایران محدودیتی برای مصرف سوخت بیشتر مرفهان وجود نداشته و هیچ مبلغ بیشتری از آن ها گرفته نشده است. به همین دلیل است که بسیاری از کارشناسان اقتصادی معتقدند شیوه فعلی توزیع یارانه بنزین کاملاً ناعادلانه است. چون یارانه ای که متعلق به همه مردم ایران است، تنها به مرفهان اختصاص می یابد.

بهمن سال ۹۲ بود که یک برنامه تلویزیونی از خبرگان اقتصادی پرسید ایرانیان چگونه ثروتمند شده اند؛ ۸۳ درصد از شرکت کنندگان در این نظرسنجی اعلام کردند که ثروتمندان ایران ثروت خود را از طریق رانت به دست آورده اند. همین یارانه بنزین هم یکی از مصداق های رانت است که نهایتاً به نام فقرا و به کام ثروتمندان تمام می شود.

یارانه بنزین

ارزیابی میزان سالانه یارانه:
حدود ۲۰۰ هزار
میلیارد تومان



سلاطین رانت

دولت قانونا نمی تواند راسا اقدام به واردات کند و آن را به عهده مباشران خود می گذارد. اختصاص ارز ارزان به واردکنندگان چه تاثیری بر معیشت مصرف کنندگان می گذارد؟

محمد عدلی



دبیر سرویس
اقتصاد روزنامه
همشهری

به خرید ارز از صادرکنندگان بپردازند، با همین هدف انجام شد. اما بازهم تعیین نرخ در این سامانه بر مبنای نظر دولت انجام شد تا تامین ارز واردات با قیمتی حدود ۸ هزار تومان محقق شود. در این میان دولت همچنان بر حفظ ارز ۴ هزار و ۲۰۰ تومانی تاکید دارد تا کالاهای اساسی با این نرخ ارز وارد شود تا قیمت این کالاها در بازار افزایش نیابد. طی ۷ ماه ابتدایی سال، ۹،۵ میلیارد یورو برای تامین کالاهای اساسی پرداخت شد، اما با وجود تامین ارز ارزان در ابتدای چرخه تامین کالا، قیمت نهایی در بازار با افزایش مواجه شده تا مصرف کننده نهایی به عنوان هدف اصلی سیاستگذار، از دریافت این یارانه ارزی بهره ای نبرد.

نرخ تورم کالاهای مصرفی از زیر ۱۰ درصد در آذر سال گذشته به بالای ۲۰ درصد در دی ماه امسال رسیده که نشان دهنده شتاب قابل توجه رشد قیمت ها است. قیمت گوشت قرمز و مرغ به عنوان کالاهای اساسی مورد حمایت دولت تا دو برابر افزایش یافت که نشان می دهد اعطای ارز ۴ هزار و ۲۰۰ تومانی برای واردات نهاده های تولید در این بخش ها به حفظ قیمت نهایی آن ها کمک نکرده است. در این میان، یارانه ارزی دولت به جامعه هدف نرسید تا تنها گروهی خاص که در چرخه تامین و توزیع کالا قرار دارند از آن بهره مند شوند. بخصوص آنکه دولت طبق قانون نمی تواند به واردات کالا دست بزند و برای اعطای ارز دولتی تنها با مباشران مورد اعتماد خود کار می کند. در جریان سقوط هواپیمای حامل گوشت گرم، اعلام شد که دولت تنها به یک شرکت به عنوان واردکننده گوشت قرمز ارز ۴ هزار و ۲۰۰ تومانی می دهد.

انحصار و رانت ارزی ایجاد شده برای واردات ۲۵ قلم کالای مورد حمایت دولت همچنان ادامه دارد اما فعالان شناسنامه دار اقتصادی در اتاق های بازرگانی اعتقاد دارند باید یارانه ارزی به کلی برچیده شود و واردات بر اساس نرخ ارز بازار ثانویه که حاصل معاملات واقعی میان صادرکننده و واردکننده است، شکل گیرد. این روش از اعطای یارانه از مصرف کننده حمایت می کند. دولت می تواند با شناسایی گروه های هدف، بسته های حمایتی خود را پرنرگ تر از آنچه اخیرا به اجرا گذاشته، در دستور کار قرار دهد.

اقتصاد ایران باید نرخ جدید ارز را باور کند و از آن مهمتر سیاستگذاران اقتصادی باید بر اساس واقعیت های نظام پولی و مالی، تصمیم بگیرند. تحمل شوک قیمت ها ناشی از جهش قیمت ارز در طبقات متوسط و پایین تر از متوسط که درآمد ثابت دارند، دشوار است اما راه حمایت از آن ها در تقویت قدرت خرید گروه های هدف نهفته است، نه سرازیر کردن یارانه ارزی از بالا به پایین؛ چرا که نتیجه آن سهم اندک گروه های هدف از یارانه پرداختی خواهد بود.

اقتصاد ایران از پاییز سال گذشته در مرداب ارز گرفتار شده و هنوز در آن دست و پا می زند. افزایش قیمت دلار در دورانی که ثبات بازارها و کنترل نرخ تورم، مهمترین دستاورد اقتصادی دولت بود، معادلات را در همه سطوح برهم زد. افزایش لحظه ای بهای دلار و سکه در بازار آزاد تنها یک روی سکه بود. روی دیگر آن مواجهه سیاستگذاران با نرخ ارز برای مبادلات خارجی اقتصاد ایران بود. بانک مرکزی و دولت باید تصمیم می گرفتند که ریال با چه قیمتی تبدیل به دلار شود و به واردات کالا اختصاص یابد. سیاستگذاران پولی و بانکی که از زمان اجرای برجام تلاش می کردند سیاست ارز تکنرخی را به اجرا بگذارند، به یکباره تصمیم گرفتند در بدترین شرایط به این اقدام دست بزنند. قیمت دلار ۴ هزار و ۲۰۰ تومان اعلام و برای حفظ قیمت کالاها در بازار، ارز واردات با همین قیمت تامین شد.

این شیوه اختصاص ارز به مصرف کنندگان واقعی شامل واردکنندگان، مسافران، دانشجویان و موارد خاص در حالی رقم خورد که بهای دلار در بازار غیررسمی تا ۴ برابر نرخ رسمی نیز پیش رفت. اختلاف قابل توجه این نرخ موجب شد تا کالاهای مرتبط با ارز بر مبنای بهای غیررسمی ارز، قیمنگذاری شوند. دولت برای حفاظت از دستاورد تورمی خود و محافظت از قیمت ها در بازار، ارز ۴ هزار و ۲۰۰ تومانی به واردکنندگان می داد، اما این نرخ در بازار کالاها لمس نمی شد.

افرادی که در چرخه تامین کالا، از واردات تا توزیع آن حضور داشتند، اجازه نمی دادند تا یارانه ارزی به مصرف کننده برسد؛ چرا که بازار، قیمت واقعی ارز را از چهارراه استانبول دریافت می کرد، نه بخشنامه بانک مرکزی.

یارانه ارزی دولت به رانت بزرگ ارزی تبدیل شد تا درستی این گزاره بار دیگر عینیت پیدا کند که چندنرخی شدن یک کالا، رانت آفرین است. در ماه های گذشته قوه قضاییه وارد میدان شد و بعد از دستگیری تعدادی از دریافت کنندگان ارز ۴ هزار و ۲۰۰ تومانی در همان دوران ارز تکنرخی، دادگاه هایی را برای بررسی جرایم رخ داده در این دوره تشکیل داد. چند پرونده به اعدام «سلطان» ها انجامید و بسیاری از پرونده ها

باجس های سنگین برای دریافت کنندگان ارز همراه شد. توقف بسیاری از کالاها در گمرک از جمله ۶۰۰ هزار گوشی تلفن همراه تا برگزاری دادگاه ها و دستگیری معاون ارزی بانک مرکزی جملگی محصول اعمال سیاست اعطای یارانه ارزی، آن هم در ابتدای مسیر تامین کالا بود.

چند ماه طول کشید تا دولت از سیاست ارز تکنرخی کوتاه بیاید و به توصیه بخش خصوصی به راه اندازی بازار ثانویه ارز تن دهد. راه اندازی سامانه «نیما» که در آن واردکنندگان

یارانه واردات
ارزیابی میزان سالانه یارانه:
۵ میلیارد یورو

رانت خانه‌های خالی

هزار منزل در تهران خالی است و مالکان آن‌ها هیچ گونه مالیاتی پرداخت نمی‌کنند

اشاره افقه به اجرایی نشدن «قانون مالیات بر خانه‌های خالی» است که به‌رغم پافشاری‌های بسیار فعالان اقتصادی هنوز در مرحله طرح بوده و به یک الزام تبدیل نشده است. موافقان این طرح علاوه بر تاکید بر فوایدی که این طرح در زدودن «رانت ثروت» دارد، بر کارکردهای مثبت آن در زمینه کاهش اجاره بها و نرخ تورم مسکن تاکید دارند.

سابقه اخذ مالیات از خانه‌های خالی

سابقه مطرح شدن اخذ مالیات از خانه‌های خالی از سکنه به سال ۸۶ بازمی‌گردد که در آن نمایندگان مجلس با هدف کاهش قیمت مسکن و اجاره‌بها و افزایش عرضه، طرحی را با عنوان «واگذاری زمین و وضع مالیات بر خانه‌های خالی» با قید یک فوریت و در سه ماده تقدیم مجلس کردند اما در آن زمان این طرح با مخالفت شدید نمایندگان مواجه و تصویب نشد. لاجرم گرچه امروزه پایه مالیاتی مجزایی برای خانه‌های خالی نداریم و هیچ قانونی با شرح جزییات و دستورالعمل برای مالیات‌ستانی از صاحبان این خانه‌ها وضع نشده، اما اصرار وزارت راه و شهرسازی باعث شده که خانه‌های خالی، روی کاغذ مشمول «مالیات بر

نظام مالیاتی، یارانه‌ای و بانکی ما به نفع ثروتمندان تدوین شده، این ادعایی‌ست که اقتصاددانان از آن به عنوان توزیع رانت در قالب بخشش‌ها، معافیت‌ها و پاداش‌ها یاد می‌کنند. «مرتضی افقه»، اقتصاددان و استاد دانشگاه شهید چمران اهواز، با تاکید بر رانته بودن فضای کلان اقتصاد، یکی از نمودهای عینی این اقتصاد رانته را در نظام مالیاتی می‌داند و می‌گوید: «نظام مالیات‌ستانی ما به نفع ثروتمندان تنظیم شده و کاملاً رانته است.

دستمزد بگیران، کسبه خرده‌پا و تولیدکنندگان مولد بخش خصوصی، همگی مالیات می‌پردازند، اما ثروتمندان غیرمولد که حجم عظیمی از دارایی‌های نقدی و غیرنقدی مملکت را در اختیار دارند، مالیات نمی‌پردازند. ما حتی پایه مالیاتی برای اخذ مالیات از این گروه‌ها نداریم و این فقدان، هم درآمدزایی دولت را با ناتوانی مواجه می‌سازد و هم نظام بازتوزیع ثروت را در مسیر بی‌عدالتی به پیش می‌برد.» یک گروه از برخورداران از «رانت مالیاتی» دارندگان خانه‌های خالی هستند. به گفته افقه: «برخلاف بسیاری از کشورها، مادر ایران از خانه‌ها و مستغلات خالی مالیات نمی‌گیریم و دارندگان این خانه‌ها بدون پرداخت سهم بیت‌المال، به راحتی از سود ناشی از تورم ملک، ثروت‌اندوزی می‌کنند.»

یارانه عدم مالیات بر خانه ارزیابی سالانه یارانه: ۱۰ هزار میلیارد تومان

یارانه سفر به ثروتمندان

تفاوت قیمت ارز مسافرتی و قیمت ارز در بازار آزاد موجب ایجاد یارانه معکوس به اقشار بهره‌مندی می‌شود که توان مالی سفر خارجی را دارند.

سفرهای خارجی مقرون به‌صرفه باشد و به همین دلیل، میزان مسافرت‌های خارجی بخصوص سفر به ترکیه رشد چشمگیری داشت. این موضوع باعث خروج ارز فراوانی از کشور می‌شد. بعد از نوسانات نرخ ارز در فروردین ماه سال جاری، دولت تصمیم گرفت راه‌های خروج ارز از کشور را به نوعی مسدود کند. به همین منظور، سعی کرد با ارائه راهکارهایی، سفرهای خارجی بی‌مورد را کاهش دهد. یکی از این راهکارها، کاهش سهمیه ارز مسافرتی بود. در ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۹۷ بانک مرکزی طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «ارز مسافرتی برای یک‌بار سفر در سال، هزار یورو یا معادل آن به سایر ارزها به مسافران در مرزهای خروجی هوایی پرداخت می‌شود.

پس از نوسانات نرخ ارز و اطلاعیه‌های بانک مرکزی جهت به سامان رساندن اوضاع بازار ارز، قرار شد به هر مسافری که به ترکیه سفر می‌کند، ۵۰۰ یورو ارز تخصیص یابد. اختلاف قیمت یورو مسافرتی با قیمت یورو در بازار آزاد، به گونه‌ای است که دولت به هر مسافر کشورهای هم‌مرز و کشورهای مشترک‌المنافع یارانه ارزی، حدود ۲،۵ میلیون تومان پرداخت می‌کند. این در حالی است که کل یارانه ماهانه دریافتی توسط هر شخص در یک سال تقریباً ۵۵۰ هزار تومان است. این نشان می‌دهد همچنان ثروتمندان یارانه بیشتری می‌گیرند. پایین بودن قیمت ارز مسافرتی در سال گذشته باعث شد تا

اجاره» شوند. بر اساس مصوبه ماده (۵۴) لایحه اصلاح قانون مالیات‌های مستقیم مقرر شده تا واحدهای مسکونی واقع در شهرهای با جمعیت بیش از ۱۰۰ هزار نفر که به استناد سامانه ملی املاک و اسکان به عنوان واحد خالی شناسایی می‌شوند از سال دوم به بعد مشمول مالیات بر اجاره شوند.

بر اساس این مصوبه در سال دوم، یک‌دوم مالیات متعلقه، در سال سوم، برابر مالیات متعلقه و سال چهارم به بعد، یک‌ونیم برابر مالیات متعلقه، مالیات مشمول واحدهای خالی از سکنه خواهد شد. یعنی به عبارتی اگر ملکی از سال دوم خالی باشد مالک باید ۵۰ درصد مالیات مشخص شده را بپردازد و از آن پس هر سال این مالیات افزایش می‌یابد، اما نکته حائز اهمیت این است که به رغم جدیت وزارت راه و شهرسازی هنوز این طرح عملیاتی نشده است.

اما چه تعداد خانه خالی در کشور داریم و این میزان خانه اگر تحت پوشش نظام مالیاتی قرار بگیرد، چه ثروتی نصیب بیت‌المال می‌شود؟

بر اساس گزارش‌های وزارت راه و شهرسازی، ۲،۵ میلیون خانه خالی در سراسر کشور وجود دارد. توزیع این خانه‌ها در سراسر کشور، متقارن نیست؛ فقط در شهر تهران، ۴۹۰ هزار خانه خالی از سکنه وجود دارد. عباس آخوندی، وزیر سابق راه و شهرسازی، در روزهای پایانی سال ۹۶ در ارتباط با اجرایی نشدن مالیات‌ستانی از خانه‌های خالی ضمن تاکید بر لزوم این اقدام گفت: «وزارت راه و شهرسازی در حال تعقیب دریافت مالیات از واحدهای خالی از سکنه است، اما اجرای این برنامه مستلزم فراهم شدن برخی زیرساخت‌هاست که این سیاست را به برنامه‌های زمان‌بندی تبدیل کرده است».

آخوندی ادامه داد: «به هر حال این موضوع از وزارت امور اقتصادی و دارایی در حال پیگیری و اقدامات آن در حال انجام است تا به محض فراهم شدن امکانات و زیرساخت‌های مورد نیاز عملیاتی شود.» به نظر می‌رسد آماده نشدن زیرساخت‌ها توسط وزارت اقتصاد و سازمان امور مالیاتی کشور، موجب تعلل در اجرای این طرح شده است. طرحی که به نظر می‌رسد

موافقان چندانی در مجلس شورای اسلامی نداشته و ندارد.

درآمد حاصل از مالیات خانه‌های خالی چقدر است؟

در صورت رانت‌زدایی واقعی از خانه‌های خالی و تعریف پایه مالیاتی دقیق برای اخذ مالیات از صاحبان این خانه‌ها، این ۲،۵ میلیون خانه خالی می‌تواند پتانسیل بسیار خوبی برای درآمدزایی دولت باشد. اگر فرض بگیریم که صاحب هر خانه به طور متوسط فقط سالی ۵ میلیون تومان مالیات به دولت بدهد، سالانه ۱۰ هزار میلیارد تومان درآمد مالیاتی نصیب دولت می‌شود، این راه هم باید در نظر گرفت که این ۱۰ هزار میلیارد به صورت فرضی بر اساس مالیات حداقلی ۵ میلیون تومان در سال، به دست آمده و مسلماً میانگین «مالیات واقعی خانه‌های خالی» بیشتر از این مبلغ فرضی خواهد بود.

مرتضی افقه معتقد است: «در تنظیم پایه مالیاتی برای خانه‌های خالی، مقررات و ضوابط خاصی باید در نظر گرفته شود که موقعیت جغرافیایی ملک، قیمت پایه و مدت خالی بودن آن از جمله این ضوابط است.»

او ادامه می‌دهد: «گرچه بسیاری از مخالفان طرح به بهانه نبودن شفافیت آماری و فقدان بانک اطلاعاتی دقیق و به روز، بر امکان اجرا نداشتن طرح پافشاری می‌کنند اما بدون شک با بهره‌گیری از تجربیات اقتصادی جهان مدرن و الگوبرداری بومی از کشورهای موفق مالیاتی، می‌توان این کار را به سرانجام رساند، البته گام اول، تدوین بانک آماری دقیق، شفاف و مستدل است.»

این اقتصاددان، تعریف پایه مالیاتی برای خانه‌های خالی را یک الزام مهم در شرایط فعلی اقتصاد می‌داند و می‌گوید: «در شرایطی که دولت به دلیل تحریم‌ها با کمبود منابع درآمدی مواجه است، شناخت ظرفیت‌های خالی مالیاتی و کسب درآمد از طریق این ظرفیت‌ها، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، بخصوص مواردی که می‌تواند علاوه بر تأمین منابع درآمدی برای دولت، اهدافی چون تعدیل درآمدی و کاهش نابرابری را نیز محقق کند.»

ارزی پرداخت می‌کرد و اگر همین فرد قصد سفر به سایر کشورها را داشت، دولت ۴ میلیون و ۹۰۴ هزار تومان یارانه ارزی به او اختصاص می‌داد.

این شیوه تخصیص ارز مسافرتی کاملاً رانتی و به نفع افرادی است که تمکن مالی مناسب برای سفرهای خارجی مکرر را دارند. با توجه به اینکه سفر خارجی به عنوان یک سرویس لوکس شناخته می‌شود، بنابراین پرداخت ارز به این سفرها پرداخت یارانه پنهان به خانوارهای برخوردار است که متأسفانه اکثراً هیچ نقشی در تولید ملی و پرداخت مالیات ندارند. همان‌طور که از یارانه‌های پنهان در بنزین، آب، برق، گاز و سایر اقلامی که قیمتگذاری آنها خارج از بازار صورت گرفته، بیشترین استفاده را می‌کنند.

در اوضاع کنونی جامعه، عمدتاً افرادی می‌توانند به این کشورها سفر کنند که استطاعت مالی داشته و از طبقه ثروتمند جامعه باشند، بنابراین دولت عملاً به اقشار ثروتمند یارانه ارزی ۲،۵ تا ۴،۹ میلیون تومانی می‌دهد. این در حالی است که هر فرد با دریافت یارانه ۴۵ هزار و ۵۰۰ تومانی ماهانه، در سال تنها ۵۴۶ هزار تومان یارانه دریافت می‌کند. این آمار و ارقام نشان می‌دهد همچنان ثروتمندان یارانه بیشتری را نسبت به سایر اقشار جامعه دریافت می‌کنند.

میزان ارز مسافرتی پرداختی به مسافران هوایی به کشورهای هم‌مرز و کشورهای مشترک‌المنافع به غیر از عراق ۵۰۰ یورو یا معادل آن به سایر ارزهاست.»

این اطلاعیه نشان می‌داد، کسانی که قصد سفر به کشورهای ارمنستان، آذربایجان، بلاروس، استونی، لتونی، لیتوانی، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان، مولداوی، روسیه، تاجیکستان، ترکمنستان، اوکراین، ازبکستان، ترکیه، افغانستان، بحرین، قطر، کویت، پاکستان، عمان، امارات متحده عربی و قبرس را دارند، می‌توانند ۵۰۰ یورو ارز مسافرتی و کسانی که قصد مسافرت به سایر کشورها را دارند، می‌توانند هزار یورو دریافت کنند. همچنین بانک مرکزی به مسافران عراق، ۲۵۰ هزار دینار ارز مسافرتی پرداخت می‌کرد.

قیمت هر یورو مسافرتی تقریباً ۵ هزار تومان و قیمت هر یورو در بازار آزاد حدود ۹ هزار و ۹۰۴ تومان بود؛ این یعنی بانک مرکزی به هر مسافر کشورهای خارجی بابت هر یورو، یارانه ۴ هزار و ۹۰۴ تومانی پرداخت می‌کرد. با این تصمیم اگر فردی قصد سفر به کشورهای هم‌مرز و کشورهای مشترک‌المنافع به غیر از عراق را داشت، دولت در عمل به او ۲ میلیون و ۴۵۲ هزار تومان یارانه

**یارانه سفر
ارزان**
ارزیابی میزان سالانه یارانه
**۴۲ هزار میلیارد
تومان**



ثروت از هیچ

بیش از ۹۰ درصد نقدینگی موجود
در کشور سپرده‌های بلندمدت بانکی
است که از مالیات معاف هستند

در جامعه‌ای که «بازارهای سوداگری» و «نظام بانکی» بیشترین سکوها کسب ثروت هستند، دهک‌های نهم و دهم درآمدی با صرف وقت در همین دو عرصه توانسته‌اند بدون ریسک و خطر، ثروت انباشته کنند. ثروتی که به رغم انباشتگی بسیار از پرداخت مالیات معاف است. مرتضی افقه، اقتصاددان، می‌گوید: «در شرایط فعلی اقتصاد، بیشترین حجم نقدینگی در اختیار همین اقشار غیر مولد معاف از مالیات است.»

بر اساس گزارش‌های بانک مرکزی، میزان نقدینگی در مهرماه امسال، رکوردشکن بوده و به حدود هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان رسیده؛ میزان بالای نقدینگی به رغم استیلای رکود در اقتصاد، نگران‌کننده است اما از آن مهمتر، ترکیب این نقدینگی است. بر اساس آمارها، نسبت شبه پول (سپرده‌های بلندمدت) به کل حجم نقدینگی، بیش از ۹۰ درصد است، به عبارت ساده‌تر بیش از ۹۰ درصد نقدینگی موجود در کشور به جای اسکناس و مسکوک، سپرده‌های بلندمدت بانکی است؛ سپرده‌هایی که از مالیات معاف هستند و در وضعیتی غیرشفاف و مبهم، روز به روز انباشته‌تر می‌شوند. وحید شقاقی شهری، اقتصاددان، این روند را تا آخر سال جاری اینگونه پیش‌بینی می‌کند: «احتمال می‌رود تا پایان سال جاری، نقدینگی به هزار و ۹۰۰ میلیارد تومان و شبه پول نیز تا پایان سال به بیش از هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان برسد. اگر میانگین سود سپرده داده شده در سال ۹۷، پس از افزایش نرخ سود، ۲۰ درصد باشد، سود ۲۰ درصد هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان شبه پول موجود در کشور، ۳۴۰ هزار میلیارد تومان است که تا پایان سال بین سپرده‌گذاران بانکی توزیع می‌شود.

نکته مهم اما اینجا است که این میزان سپرده بانکی به مساوات پخش نشده که سود آن هم به دست بخش زیادی از جامعه برسد. به گفته شقاقی شهری: «در سال ۹۶، ۸۵ درصد سود سپرده‌ها نصیب ۲،۵ درصد سپرده‌گذاران شده است. در سال ۹۶ میزان سود سپرده‌ها بالغ بر ۲۰۰ هزار میلیارد تومان بوده که سهم ۸۵ درصدی ۲،۵ درصد سپرده‌گذاران کلان بیش از ۱۷۰ هزار میلیارد تومان بوده؛ پول کلانی که یک ریال مالیات بابت آن پرداخته نشده است.» او این آمار را بر اساس گزارش اخیر مرکز

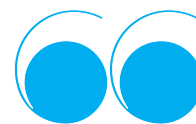
یک درصدی‌ها کجا
هستند؟

بیماری ایرانی
نظام بانکی

پژوهش‌های مجلس ارائه می‌دهد؛ گزارشی که توسط معاون اقتصادی این مرکز، تهیه و منتشر شده است. نابرابری با کوچکتر شدن حلقه درصدهای بالا بیشتر هم می‌شود. به گفته شقاقی شهری، «۷۰ درصد سود سپرده‌ها به یک درصد سپرده‌گذاران» تعلق می‌گیرد. یعنی در پایان سال ۹۷، وقتی ۳۴۰ هزار میلیارد سود بانکی توزیع می‌شود، ۲۴۰ هزار میلیارد تومان آن نصیب یک درصد جامعه می‌شود؛ بدون حتی ساعتی کار کردن، بدون ذره‌ای تلاش، بدون ریسک و حتی بدون مسئولیت اجتماعی از جمله پرداخت مالیات. همین امر موجب ایجاد یک شکاف عمیق طبقاتی می‌شود.

اگر فقط ۱۰ درصد مالیات بر سود سپرده وضع می‌شد، در سال گذشته، حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان درآمد مالیاتی از محل سپرده‌های بانکی به وجود می‌آمد.

شقاقی شهری، خروج حدود ۹۰ درصد ثروت نقدی کشور از شمول مالیات را معلول «بیماری نظام بانکی ایران» می‌داند و می‌گوید: «سال ۶۲، بانکداری بدون ربا را شروع کردیم اما بعدها در سیستم بانکداری ما معضلی به نام سودهای ماهانه و روزشمار ایجاد شد، همین مساله نظام بانکی ما را



در سال ۹۶،
۸۵ درصد سود
سپرده‌ها نصیب
۲،۵ درصد
سپرده‌گذاران
شده است. در سال
۹۶ میزان سود
سپرده‌ها بالغ بر
۲۰۰ هزار میلیارد
تومان بوده که
سهم ۸۵ درصدی
۲،۵ درصد
سپرده‌گذاران
کلان بیش از
۱۷۰ هزار میلیارد
تومان بوده؛ پول
کلانی که یک
ریال مالیات بابت
آن پرداخته نشده
است



۱۱

**یارانه عدم
مالیات سپرده‌ها**
ارزیابی میزان سالانه یارانه
۲۰ هزار میلیارد
تومان

بالا رفتن آن در برهه‌های رکود، تولید را باز هم بیشتر به عقب رانده و این معضلی است که برای حل آن، در وهله اول، باید دست به اصلاح نظام بانکی زد. به اعتقاد او، در مرحله بعد، تعریف پایه‌های مالیاتی جدید برای مالیات‌ستانی از سپرده‌های کلان بانکی، می‌تواند کارساز باشد. حال سوال اساسی این است که چرا مالیات بر سود سپرده وضع نمی‌شود؟ حتی اگر نمی‌توان همه سپرده‌گذاران را مشمول مالیات کرد، می‌توان به راحتی حاشیه‌های مالیاتی تعریف کرد. به طور مثال، افرادی که بیش از ۵۰۰ میلیون یا یک میلیارد تومان، سپرده بانکی دارند، موظف به پرداخت مالیات شوند. چرا اجازه داده می‌شود این نقدینگی کلان، بدون دردسر، بدون ریسک و بدون اخذ مسئولیت اجتماعی نصب یک درصد اجتماع شود، آن هم در شرایطی که دولت به انحای مختلف با کسری بودجه روبه‌رو است؟ شقایق شهری پاسخ این سوال را در یک عبارت کوتاه می‌دهد: «فرار از شفافیت!»

با این حساب، زور برخی صاحبان منافع آنقدر زیاد است که دست دولت را از ۲۰ هزار میلیارد تومان درآمد اضافه کوتاه می‌کند به قیمت آنکه هیچ احدی متوجه نشود این انبوه نقدینگی را کد و غیرمولد، متعلق به چه کسانی است.

منحرف کرد و در نهایت در کشور، یک نظام اداری بانک‌محور به وجود آمد به این شکل که مردم پول‌های‌شان را در بانک سپرده‌گذاری می‌کنند و آخر هر ماه حقوق می‌گیرند! این سیستم در هیچ کجای دنیا نظیر ندارد. هیچ کجا مردم با انباشت پول در بانک‌ها، سود ماهانه که به حقوق ثابت ماهانه پهلوی می‌زند، دریافت نمی‌کنند؛ چرا که هیچ جادوگر جهان، سود سپرده به صورت روز شمار یا ماهانه وجود ندارد»

به گفته این اقتصاددان، سود سپرده روز شمار و ماهانه، یک انحراف عظیم در نظام بانکی است. با این انحراف عظیم، یک رقابت بد برای جذب سپرده، بین بانک‌ها شکل گرفت و بانک‌های بد، پیشرو و پیشران بانک‌های خوب شدند. هر بانک یا موسسه‌ای که سود سپرده بالا اعلام می‌کرد، سپرده‌های مردم را جذب و در این رقابت منفی، عمدتاً موسسات و بانک‌هایی که مشکلات بیشتری داشتند و در شرایط ناگوارتری به سر می‌بردند، با اعلام نرخ‌های سود بالاتر، برنده می‌شدند و در نهایت، بانک‌های خوب هم مجبور به تقلید و متابعت از همین بانک‌های مشکل‌دار شدند چون اگر از قافله نرخ سود عقب می‌ماندند، سرمایه‌های نقدی خود را از دست می‌دادند. لاجرم بانک‌های بد، «پیشران اقتصاد» در ایران شدند. تحلیل اصلی شقایق شهری این است که با استقرار نظام نرخ بهره بانکی، اقتصاد ایران به سمتی رفت که نقدینگی غیرمولد، رواج غیرمعمول پیدا کرد و «تولید» به حاشیه رانده شد. دستکاری‌های مکرر نرخ سود و



رفاه

قلمرو رفاه

ترس رقابت و صنعت

چرا، چطور و چقدر یارانه به خودروسازان وطنی می‌دهیم؟

محمدحسین شاوردی

روزنامه‌نگار حوزه خودرو

یارانه انحصار
ارزیابی میزان سالانه یارانه
۱۰۰ میلیارد دلار

قطعا به ارتقای جایگاه سازندگان وطنی بینجامد. چنانکه می‌دانیم، خودروسازان ایرانی کم‌داری و مکنّت ندارند و از قضا توانمندی‌های بسیاری نیز دارند که بعضاً آنها را در برهه‌هایی خاص از تاریخ معاصر به نمایش گذاشته‌اند. همین حالا سایپا ۴ تا ۵ محصول کاملاً جدید و ایران خودرو چند پروژه امیدبخش دارد، اما همه اینها زمانی ارزشمند است که هزینه نهایی تولیدشان از جیب جامعه پرداخت نشود.

شناخت منابع رانتي و شکاف‌های یارانه‌ای این بخش احتمالا به ما این توان را برای غلبه یافتن بر شرایط فعلی خواهد داد. برای نمونه خودروسازان اگر از اصلاح ساختارهای سازمانی شروع کنند و به ارتقای سطح تکنولوژی خودروهای تولیدی خود بپردازند، قطعا عایدی بسیاری برای اقتصاد ایران به همراه خواهند داشت. مصداق بارز این حرف، طراحی و تولید سری سدان پژو ۲۰۶ بود که توانست حتی تولیدات ایران را به قلب اروپا برساند.

در شرایطی که نظام جهانی تولید خودرو هر عضو خود را به مثابه یک چرخ‌دنده در راستای بهبود اجرای فرایندها شناسایی می‌کند و برای هر کشور بنا به مزیت‌های تجاری وظیفه‌ای قائل است. صنعت خودرو ایران به واسطه مواجهه نظام سیاسی کشور با نظام جهانی هیچگاه فرصت پیوستن به زنجیره تامین جهانی خودرو را نداشته و همین عامل هم باعث عقب‌افتادگی آن نسبت به کشورهای هم‌ردیف اعم از برزیل، ترکیه و اندونزی شده است. این سه کشور که به شکلی نرمال و طبیعی از مونتاژکاران خودروهای خارجی در محیط اقتصادی خود حمایت می‌کنند، سالانه در بخش صادرات خودرو بین ۳ تا ۱۱ میلیارد دلار

یارانه را اغلب اقتصاددانان دست‌راستی که اعتقاد راسخ به توانمندی بازار برای حل مشکلات موجود در چرخه‌های تجاری و روند افت و خیز اقتصاد دارند، عامل سرکوب و حتی حذف قیمت می‌دانند. این موضوع در بخش‌های مختلفی از اقتصاد ایران باعث شده تا دولت‌ها از هرگونه اصلاح مسیر برای بهبود وضعیت تولید و تجارت در کشور واهمه داشته باشند. این عامل در حدی بزرگ است که طبق شواهد، حجم اعطای یارانه سوخت در ایران بارقمی نزدیک به ۸۰ میلیارد دلار در دو نوع پیدا و پنهان، حتی حجمی بیشتر از اقتصادی عظیم همچون چین دارد. در صنعت خودرو این اتفاق موجب بروز پدیده‌ای غریب شده که من به آن «صنعت اعانه‌ای» می‌گویم.

این عبارت از آنجا نشأت گرفته که واحدهای وطنی بیش از آنکه نان توانمندی خود و مزیت‌های واقعی صنایع خودرو و قطعه را در تولیداتشان به منصفه ظهور بگذارند، به لطف انواع و اقسامی از یارانه‌ها و حمایت‌های دیگر امکان بقا یافته‌اند. در نظریه‌های اقتصاد رفاه اما اعانه اساساً به گروه‌هایی پرداخت می‌شود که هیچگونه قوتی برای کسب معیشت و تحقق درآمد ندارند و در پایین‌ترین سطح از هرم مازلو تنها به گذران ایام و زیستن بدون هرگونه کرامت و کیفیت می‌پردازند. این مورد دقیقاً در صنعت خودرو و وضعیت فعلی تولیدات این بخش قابل لمس است. میانگین عمر محصولات پرتیراژ بیش از ۱۵ سال بوده و اغلب محصولات، ایمنی، ظاهر و امکانات قابل قبولی ندارند.

درک نادرست از نحوه مدیریت و سیاستگذاری صنعتی، عامل اصلی سقوط جایگاه خودروسازان شده و اصلاح مسیر می‌تواند



ت اعانه‌ای

صادرات دارند و مابه‌ازای دلاری حمایت‌های یارانه‌ای خود را از بازار جهانی دریافت می‌کنند.

در ایران اما قضیه بالعکس است. در فقره اخیر که صنعت خودروسازی ما فضای پس‌ابرجام را تجربه کرد، هیچ‌یک از قراردادهای همکاری و سرمایه‌گذاری خارجی با هدف توسعه سطح رقابت و کاهش میزان حمایت‌های یارانه‌ای طرح نشد و با خروج آمریکا از برجام، ورق کاملاً برگشت تا بدبینی به رقابت و فضای بین‌المللی بیشتر شود. فشار بازار از یک سو در کنار بیم ناتوانی در تولید برخی قطعات‌های تک و محصولات جذاب موجب شده تا اراده دولت برای حمایت از خودروسازان بیش از پیش جزم شود. البته خروج یک‌طرفه شرکای آسیایی و اروپایی از قراردادهای کلان صنعت خودرو عامل اصلی افزایش عمق این نگرش بود که مستقیماً به رشد اعطای یارانه‌ها به صنعت خودرو منجر شد. متأسفانه باید گفت حالا دقیقاً در بدترین نقطه ممکن از نظر میزان اعطای اعانه و یارانه به صنعت خودروسازی هستیم. به غیر از خیل عظیم منابع ملی که بابت هدررفت روزانه سوخت‌های فسیلی (بنزین و گازوئیل) که از ناحیه دیوار بلند تعرفه با قیمت ارزان به مشتریان فقیر خودروسازان داخلی پرداخت می‌شود، شیوه سیاستگذاری نادرست وزارت صنعت، معدن و تجارت موجب شده تا حجم و ابعاد این اعانه به شکلی چشمگیر گسترش یافته و حتی بخشی از رفاه ملی را عاید شرکت‌های نه‌چندان خوشنام چینی و فرانسوی فعال در تولید محصولات دمه‌د کند.

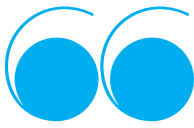
برای نمونه در حالی که هر روز شاهد افزایش نارضایتی مشتریان

از سطح ایمنی و کیفیت تولیدات وطنی اعم از مونتاژی و تولیدی هستیم، واردات خودروهای بسیار کم‌مصرف و مدرن اعم از بنزینی و هیبریدی کاملاً ممنوع است. آگاهی ذی‌نفعان سیاست‌های یارانه‌ای اما موجب شده تا با دور زدن سیاستگذار، عملاً خودروهای وارداتی نه‌چندان مدرن و بهینه که سطح ایمنی پایین، حجم آلایندگی بالا و میزان مصرف سوخت قابل توجهی دارند، بتوانند پای به بازار مصرف گذاشته و از خوان بی‌دریغ یارانه در ایران نهایت بهره را ببرند.

جالب است بدانید برخی گزارش‌ها حجم اعطای اقسام اعانه و یارانه را بنا به موارد مختلف آن در بخش‌های مالی، بانکی، ارزی و انرژی بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار می‌دانند؛ رقمی نزدیک به ۲ برابر بودجه سالانه کشور که به صورت‌های مختلف اعم از آشکار و نهان هزینه به جامعه و صنایع و سیستم حکمرانی کشور وارد کرده و عایدی ملموسی هم در بخش رفاهی عاید عامه مردم نکرده است. در همین فقره مونتاژ خودروهای چینی، کره‌ای، فرانسوی و ژاپنی حجم اعانه واقعی بسیار بالاست. ما بابت داخلی‌سازی و تاسیس خط تولید هر یک از این خودروهای عمده تا قدیمی، سالانه بالغ بر ۴ میلیارد دلار ارز دولتی یا نیمایی به تولیدکنندگان اعطا می‌کنیم. مروری بر روی نرخ تعرفه واردات کامل خودرو یا (CUB) و فاصله آن تا واردات قطعات منفصله یا (CKD) نشان می‌دهد سرجمع درآمدهای دولت از محل واردات خودرو تا ۱۲۰ درصد بهای آن کالا است اما برای واردات قطعات همان خودرو تنها ۲۰ درصد هزینه واردات لحاظ شده است. صرف نظر از اینکه آیا می‌توان با تعرفه‌گذاری روی تجارت به جایی رسید یا نه، همین یک فقره نشان می‌دهد صنعت خودروسازی تا چه اندازه با یارانه سرپاست و چطور به تیراژهای بالای ۱٫۵ میلیون دستگاه دست پیدا می‌کند.

می‌دانیم اغلب خودروهای حاضر در بازار را مدل‌های یک دهه قبل ژاپن و فرانسه یا نمونه‌های درجه‌چند چینی تشکیل می‌دهند. خودروهایی که بعضاً با نرخی کمتر از ۲۰ درصد قیمت، داخلی‌سازی شده و با یک حساب سرانگشتی، از فاصله ارز نیمایی تا ارز آزاد چندصد میلیارد تومان درآمد نصیب گردانندگان خط تولید می‌کنند. اتفاقی که گرچه به کشور پیشوند صنعت خودروسازی اعطا کرده ولی عملاً ما را از درآمدهای هنگفت واردات خودرو بی‌نصیب کرده، بخش‌های هنگفتی از یارانه انرژی اعطایی به کارخانجات را صرف مونتاژکاری و نه صنعتی شدن کرده، خریداران ایرانی را به واسطه بنزین ارزان، استفاده گسترده از خودروهای پر مصرف و آلاینده در شهرها تشویق کرده و بارها و بارها از محل منابع عمومی وام‌های ارزی و ریالی هنگفتی را صرف توسعه خطوط تولید خودروهای آلاینده، قدیمی و نالایم همچون پراید، پژو ۴۰۵، اقسام محصولات سبک و سنگین چینی و موتورسیکلت‌های کاربراتوری کرده است.

شما و نه دولت اصلی‌ترین مخاطبان این نوشته هستید. تحریم‌ها می‌آیند و می‌روند چنانکه در ۴ دهه اخیر روال تحمیل آنها به اقتصاد ایران همین گونه بوده است. اما آیا انصاف است برای تولید خودرو که یک کالای غیر عمومی و تجارت‌پذیر است، دولت تا این اندازه به صنایع خصوصی و نیمه‌دولتی یارانه پرداخت کند، تنها به این بهانه که تحریم‌ها ما را از تولید خودرو دور کرده و اشتغال را به میزانی افزایش دهد؟ شعر احمد شاملو مناسب همین حال ما است منتها با اندکی تغییر. «کسی چنین به کشتن خویش برخاست»، چنانکه ما هوا، انرژی و ارز را فدای صنعت خودرو کرده‌ایم.



برخی گزارش‌ها
حجم اعطای
اقسام اعانه و
یارانه را بنا به
موارد مختلف
آن در بخش‌های
مالی، بانکی،
ارزی و انرژی بالغ
بر ۱۰۰ میلیارد
دلار می‌دانند؛
رقمی نزدیک به
۲ برابر بودجه
سالانه کشور که
به صورت‌های
مختلف اعم از
آشکار و نهان
هزینه به جامعه و
صنایع و سیستم
حکمرانی کشور
وارد کرده و عایدی
ملموسی هم در
بخش رفاهی عاید
عامه مردم نکرده
است

۱۱

ف

قلمرو رفاه

میزگرد

زی کامپیوتر

راه‌های گتد و نرفته آموزش و پرورش

میزگردهی با حضور جعفر ابراهیمی
و نجات بهرامی، فعالان حوزه
مسائل آموزشی

تحریریه قلمرو رفاه



بر اساس اصل سسی‌ام قانون اساسی، دولت موظف است شرایط آموزش رایگان را تا پایان دوره متوسطه برای همه فراهم کند. از سوی دیگر، موادی از قانون اساسی بر ایجاد یک جامعه عادلانه بر اساس کرامت انسانی افراد تاکید می‌کند.

طی دو دهه اخیر تعداد مدارس غیردولتی که بر پایه شهریه دانش‌آموزان اداره می‌شود افزایش یافته است. در سال ۱۳۷۰ به ازای هر هزار دانش‌آموز، یک نفر در مدارس پولی تحصیل می‌کرد و در سال ۱۳۹۴ این رقم با افزایش صد برابری به ۱۰۴ نفر افزایش یافت. از سوی دیگر، بانک جهانی در گزارشی در مورد رشد آموزش پولی در کشورهای جهان، ایران را جزو کشورهای با بیشترین رشد در این زمینه تقسیم‌بندی کرده است.

آنچه در این میزگرد تازگی دارد توجه به رویه‌های ساختاری نظام آموزش و سهم شکل‌های معلمان در بهبود آن‌هاست. در این میان، به دنبال آن بودیم ارتباط ساختاری و مرتبط با سیاست‌گذاری‌ها را جست‌وجو کنیم که وضعیت کنونی آموزش و شرایط معلمان را رقم زده‌اند. برای ما مهم بود که دو موضع کم‌وبیش متفاوت را رو در روی یکدیگر قرار دهیم تا بهتر بتوان مختصات مسائل نظام آموزش را ترسیم کرد. در واقع در این میزگرد از منظر کسانی به مساله آموزش می‌پردازیم که خود عمیقاً و به شکلی عملی درگیر آن هستند؛ چه در مدرسه و چه در نهاد اداری آن. چه رویکردهایی در زمینه سیاست‌گذاری آموزشی ایران وجود دارد؟ مهمترین مشکلات آموزش و پرورش در ایران چیست و چه راهکارهایی برای برون‌رفت از آن‌ها وجود دارد؟ «نجات بهرامی» آموزگار سابق و کارشناس مسائل آموزشی و «جعفر ابراهیمی»، آموزگار و فعال صنفی معلمان در میزگرد ماهنامه قلمرو رفاه تلاش دارند به این سوالات پاسخ دهند.

در سیاستگذاری آموزش دو دیدگاه کلی وجود دارد، دیدگاهی که معتقد به حق آموزش رایگان و باکیفیت برای شهروندان است و رویکردی که معتقد است آموزش هم مانند کالاهای دیگر باید در بازار قیمتگذاری شود و شهروندان هزینه آن را بپردازند. شما با کدام یک از این دو دیدگاه موافق هستید؟

نجات بهرامی: آموزش هم مانند بهداشت و امنیت، کالا به حساب می آید اما این کالا شرایط منحصر به فردی دارد که موجب شده بخش خصوصی قابلیت تولید و ارائه آن را نداشته باشد. برای مثال اگر فردی با هزینه شخصی خود امنیت محله اش را تامین کند در هر صورت دیگران نیز از امنیت محله برخوردار می شوند و قادرند هزینه ای بابت آن پرداخت نکنند. با همین استدلال تامین امنیت هیچگاه در اختیار بخش خصوصی قرار نمی گیرد بلکه بخش خصوصی خدمات تکمیلی در این زمینه ارائه می دهد. آموزش و بهداشت نیز وضعیت مشابهی دارند. یکی از کارکردهای آموزش، سازگاری اجتماعی است. اما اگر این بخش به طور کامل به بخش خصوصی واگذار شود، به دلیل دسترسی نابرابر افراد، این اهداف محقق نمی شود. بنابراین دسترسی به آموزش رایگان و باکیفیت از وظایف اصلی دولت ها است و کسی منکر آن نیست. حتی افراتی ترین دیدگاه های طرفدار بخش خصوصی و کسانی مانند «میلتون فریدمن» نیز هیچگاه چنین استدلالی را مطرح نکرده اند که آموزش به طور کامل به بخش خصوصی واگذار شود. اما اینکه دولت وظیفه دارد آموزش رایگان و باکیفیت را برای شهروندان ایجاد کند به معنای این نیست که به هر گونه دخالت بخش خصوصی در حوزه آموزش باید مخالفت شود. در طول تاریخ هیچگاه سابقه نداشته که همه افراد جامعه در یک سطح کیفیت زندگی ارزیابی شوند و از آن ها توقع داشت همه به یک صورت زندگی کنند. حتی در آرمانی ترین و توحیدی ترین جوامع نیز این امکان وجود ندارد. برای مثال

۷

وظیفه دولت

بهرامی: دولت در حوزه آموزش دارای وظایفی است که باید به آن متعهد باشد و آموزش رایگان و باکیفیت را به همه شهروندان ارائه دهد. این مطالبه ای است که هیچگاه نباید از آن کوتاه آمد

دولت موظف است امنیت را برای شهروندان تامین کند اما برخی از شهروندان ممکن است بر اساس دغدغه های شخصی و اساس توان مالی شان افرادی را استخدام کنند تا به عنوان نگهبان از محله یا منزل شان محافظت یا افراد مشهور و معروف محافظ شخصی استخدام می کنند. وجود اینگونه استثناها به معنای بی عدالتی نیست. دولت در حوزه آموزش دارای وظایفی است که باید به آن متعهد باشد و آموزش رایگان و باکیفیت را به همه شهروندان ارائه دهد. این مطالبه ای است که هیچگاه نباید از آن کوتاه آمد، اما اگر یک مدرسه غیرانتفاعی در یک توافق دوسویه با دانش آموزان و والدین آن ها مبلغی را به عنوان شهریه دریافت کرد و خدمات باکیفیت تری ارائه داد، این مساله بی عدالتی محسوب نمی شود، چون این عده آزاد هستند از امکانات خود استفاده کنند و از آموزش بهتری برخوردار شوند. البته نمی توان انکار کرد که بخشی از رشد تعداد مدارس غیرانتفاعی ناشی از کم کاری و کوتاهی دولت ها در ارائه خدمات آموزشی باکیفیت است. طبیعی است که عده ای تلاش دارند فرزندان شان از آموزش بهتری برخوردار شوند اما این عده در اقلیت هستند. طبق آخرین آمار با احتساب مدارس که اقدام به خرید خدمات آموزشی می کنند حدود ۱۱ درصد کل دانش آموزان یعنی حدود ۱/۵ میلیون نفر در مدارس غیرپولی تحصیل می کنند. غیر از توان مالی، برخی به دلایل مختلف تمایلی ندارند که فرزندان شان در مدارس دولتی با فرهنگ مسلط و رسمی تحصیل کنند. برای مثال در فرانسه عده ای از کاتولیک ها تمایلی ندارند فرزندان شان در سیستم لاییک تحصیل کنند و به همین منظور مدارس خصوصی تاسیس کرده اند یا در همین ایران برخی مدارس غیرانتفاعی وجود دارد که توسط گرایش سیاسی یا مذهبی خاصی تشکیل می شود تا آموزش های متفاوت از آموزش های رسمی را تدریس کنند. در گزارش بانک جهانی، رشد آموزش پولی در ایران دارای رشد بالایی نسبت به دیگر مناطق جهان است، اما این رشد به معنای یک رشد یکنواخت و همگن طی دهه های مختلف نیست. دلیل آن به غیر قانونی بودن مدارس غیردولتی بعد از انقلاب و رفع موانع قانونی آن برمی گردد. سال ۱۳۶۷ قانون موقت تاسیس مدارس غیرانتفاعی تصویب و هر سال این قانون تمدید می شد تا اینکه سال گذشته این قانون در مجلس به صورت قانونی دائمی درآمد. بنابراین به دلیل اینکه تعداد مدارس غیردولتی بعد از انقلاب یکباره صفر و در سال ۱۳۶۷ مجدداً این مدارس تاسیس شد، شاهد یک جهش آماری در گزارش بانک جهانی هستیم و گر نه اتفاق خاصی در این حوزه نیفتاده است. اتفاق خاص همان کمبود بودجه و پایین بودن کیفیت آموزش دولتی است که منجر شده بسیاری از خانواده ها فرزندان شان را در مدارس غیردولتی ثبت نام کنند. **جعفر ابراهیمی:** این مساله که دولت موظف است آموزش رایگان و باکیفیت پایه را برای همه احاد تامین کند، گویای عدالت آموزشی نیست، چون نهاد مدرسه به خودی خود بازتولیدکننده شرایط اجتماعی حاکم است، بنابراین نابرابری را بازتولید می کند. اگر پولی شدن آموزش را نیز به آن اضافه کنیم شکاف نابرابری بیشتر می شود. گزارشی که اخیراً در مورد دانش آموزان قبول شده در دانشگاه های دولتی منتشر شد نشان می دهد ۷۰ درصد از آن ها متعلق به سه دهک پردرآمد جامعه هستند. بنابراین دانش آموزان برخوردار از امکانات ویژه و خاص آموزشی که عموماً پولی است شانس





بهرامی: حتی

اگر درصد

مدارس

غیرانتفاعی

به یک درصد

از کل مدارس

برسد، وجود

آن‌ها بازگویی

آزادی افرادی

است که به

هر دلیل

تمایل دارند

فرزندشان

در این نوع

مدارس

تحصیل کند

و نمی‌توان

مانع آزادی

آن‌ها شد

من اعتقاد دارم نهاد دولت در هر منطقه جغرافیایی این توان را ندارد که یک جامعه برابر تأسیس کند. طرح مطالبه جامعه برابر از دولت، ما را در جایگاهی قرار می‌دهد که خواهان یک جامعه اتوپویایی هستیم. اینکه «نهاد دولت یک نهاد عادلانه است» برای من هیچ مفهومی ندارد، چون نمی‌توان جامعه‌ای را ایجاد کرد که همه شهروندان برابر باشند. بهترین تلاش‌ها برای ایجاد یک جامعه برابر در کشورهای کره شمالی و کوبا صورت گرفته که در زمینه آموزش و بهداشت وضعیت اسفناکی دارند. آنچه در مورد شرایط مناسب کوبا در این دو حوزه گفته می‌شود بیشتر معلول نامناسب بودن شرایط این کشور در حوزه‌های دیگر است و گر نه در زمینه بهداشت و آموزش نیز شرایط چندان مناسبی وجود ندارد. به اعتقاد من باید تأکید اصلی روی بهبود شرایط آموزش در بخش دولتی باشد اما اگر حتی یک نفر در جامعه بخواهد فرزندش در مدرسه خصوصی درس بخواند، آزادی این اختیار را به او می‌دهد که از امکانات لازم در این مورد برخوردار باشد. هیچ قانون و آیین‌نامه اخلاقی در یک جامعه آزاد نباید مانع این افراد شود. هم‌اکنون مدارس غیردولتی در ایران مشتریانی دارند که متأسفانه روز به روز تعداد این مشتریان افزایش می‌یابد. اگر کیفیت مدارس دولتی بهبود یابد باز هم مدارس غیردولتی همچنان پابرجاست و والدین تمایل دارند فرزندانشان در این مدارس تحصیل کنند. حتی اگر درصد این مدارس به یک درصد از کل مدارس برسد، وجود آن‌ها بازگویی آزادی افرادی است که به هر دلیلی تمایل دارند فرزندشان در این نوع مدارس تحصیل کند و نمی‌توان مانع آزادی آن‌ها شد. وقتی دولت به هر دلیلی قادر به تأمین آموزش رایگان و باکیفیت برای همگان نیست وجود مدارس غیردولتی موجب می‌شود بخشی از دانش‌آموزان به این مدارس بروند و این امر باری را از دوش دولت برمی‌دارد و به سود کسانی است که در سیستم دولتی تحصیل می‌کنند. خانواده‌ای که دارا تر است حتی اگر آموزش پولی هم تعطیل شود می‌تواند امکانات ویژه‌ای اعم از معلم خصوصی و وسایل کمک آموزشی را برای تحصیل فرزندش فراهم کند. بنابراین با تعطیل شدن بخش غیردولتی هیچ اتفاق جدیدی نمی‌افتد و عدالت آموزشی ایجاد نمی‌شود و در شرایط کنونی، این نوع مدارس وجودشان از نبودشان بهتر است. به رغم برخی برخوردهایی که وزارتخانه یا فرد خاصی را هدف می‌گیرند، در وضعیت کنونی مشکل آموزش و پرورش، وزارتخانه یا شخص وزیر نیست بلکه سیاستگذاری کشور به گونه‌ای است که آموزش و پرورش جزو اولویتهای اصلی آن نیست، بنابراین بودجه تخصیص یافته به آن نیز پاسخگویی نیازهای جامعه نیست.

ابراهیمی: در بحث مقایسه مدرسه خصوصی یا دولتی، همواره بر کیفیت مدارس خصوصی تأکید می‌شود در حالی که در شرایط اقتصادی فعلی در موارد زیادی دیده شده دانش‌آموزان مدارس غیردولتی به دلیل گران شدن شهریه این مدارس مجدداً به مدارس دولتی بازگشته‌اند. تجربه شخصی من به عنوان یک آموزگار نشان می‌دهد دانش‌آموزانی که از مدرسه غیرانتفاعی به مدرسه دولتی آمده‌اند اولاً از نظر علمی و مهارتی تفاوتی با دانش‌آموزان مدرسه دولتی ندارند. ثانیاً فضای مدرسه دولتی برای آنان بیشتر بازگوکننده یک مکان آموزشی است چون ساختمان مدارس غیرانتفاعی عموماً ساختمان‌های مسکونی است که با اندکی تغییرات

بیشتری برای ورود به رشته‌ها و دانشگاه‌های بهتر دارند. از سوی دیگر تصور اینکه دانش‌آموزان در سیستم آموزش پولی در محیطی آرام و باکیفیت‌تر تحصیل می‌کنند، در اغلب اوقات واقعیت ندارد. برخی از مدارس خاص وجود دارند که امکاناتی را در مقابل مبالغ هنگفتی ارائه می‌دهند اما این مساله در سیستم آموزش پولی عمومیت ندارد و آن رقابتی که طرفداران خصوصی سازی آموزش از آن صحبت می‌کنند در مدارس غیرانتفاعی وجود ندارد. دروس مشابهی با مدارس دولتی در این مدارس تدریس می‌شود و از نظر ارزشی نیز این مدارس اجازه ندارند چیزی به جز دستورالعمل‌های آموزشی رسمی تدریس کنند. ضمن اینکه کسب مجوز برای تأسیس مدرسه غیرانتفاعی امر ساده‌ای نیست و هر کسی قادر نیست این نوع مجوزها را دریافت کند. همچنین مدارس غیرانتفاعی موجب جدایی دانش‌آموزان از طبقات و فرهنگ‌های مختلف می‌شود که این امر در کسب مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی این افراد در آینده مشکلاتی به وجود می‌آورد. دایمی شدن قانون تأسیس مدارس خصوصی نشان می‌دهد نظر طرفداران خصوصی سازی آموزش در میان سیاستگذاران این بخش دست بالا را دارد و نتیجه این نوع سیاستگذاری، کیفیت‌زدایی از آموزش دولتی و انتقال دانش‌آموزان خوب از مدارس دولتی به مدارس غیردولتی و پولی است. همزمان با این پدیده شاهد سرکوب دستمزد معلمان در بخش دولتی و خالی شدن مدارس دولتی از آموزگاران باتجربه و رفتن آن‌ها به مدارس غیردولتی هستیم.

یک باور عمومی وجود دارد که آموزش و پرورش به دلیل کمبود بودجه مجبور است بخشی از آموزش را به مردم واگذار کند که از آن به «بخش خصوصی» تعبیر می‌شود. چنین ادعایی را تأیید می‌کنید؟

ابراهیمی: بحث کاهش هزینه دولت از طریق خصوصی سازی، همراه با استدلال دیگری بوده که مدعی است پول حاصل شده از سپردن بخشی از آموزش به بخش خصوصی، در مناطق محروم هزینه می‌شود. این ادعا نادرست است؛ چرا که نگاه به مدارس در برخی مناطق محروم نشان می‌دهد این مدارس همچنان از محرومیت‌های شدید اعم از ساختمان نامناسب، کمبود معلم و نبود ایاب و ذهاب مناسب برای معلمان و دانش‌آموزان رنج می‌برند. بیش از ۴۰ درصد از مدارس دارای ساختمان نامناسب هستند و هنوز اقدامی برای بهبود آن صورت نگرفته است. یکی از استدلال‌های دیگر که در میان مردم عمومیت دارد این است که خانواده‌های متمول خود هزینه تحصیل فرزندشان را بپردازند. چرا دولت باید بودجه خود را صرف آموزش کسانی کند که نیازمند نیستند؟ اما پرسش کلیدی این است که آیا از این طبقات به درستی مالیات گرفته می‌شود؟ اقشاری وجود دارند که فرارهای مالیاتی هنگفتی دارند و اگر سازوکارهای مردمی مناسبی برای جلوگیری از این فرارهای مالیاتی وجود داشت، دولت می‌توانست این مبالغ را صرف هزینه‌های اجتماعی و عمومی مانند آموزش کند و نیازی نداشت در امر آموزش کمبود بودجه خود را با اقداماتی مانند پولی کردن آموزش برای این عده جبران کند.

بهرامی: آقای ابراهیمی معتقد است نهاد دولت عموماً نابرابری را بازتولید می‌کند و او خواهان دولتی است که نه تنها نابرابری را بازتولید نکند بلکه شرایط یک جامعه عادلانه را فراهم کند.

برای مدرسه تغییر کاربری می‌دهند. اما پرسش اساسی این است که چرا با وجود این مسائل همچنان از مدارس غیردولتی استقبال می‌شود و خانواده‌ها تمایل دارند با وجود مشکلات مالی فرزندان خود را در این مدارس ثبت‌نام کنند. یکی از عمده‌ترین دلایل این مساله، تبلیغات و سبک زندگی خانواده‌ها است. گفتمان غالب بر سیاستگذاری کشور، کالایی‌سازی آموزش و مسئولیت‌زدایی از دولت در این حوزه است. اینکه گفته می‌شود حتی اگر یک نفر هم خواهان آموزش خصوصی باشد نباید مانع آزادی او شد، حرف درستی است اما گفتمان و تبلیغات کنونی دوگانه کاذبی را پیش روی افراد می‌گذارد که میان آموزش دولتی نه چندان باکیفیت و آموزش خصوصی باکیفیت یکی را انتخاب کنند. در حالی که به باور من انتخاب دیگری وجود دارد که حرفی از آن زده نمی‌شود. با مشارکت و تصمیم‌گیری ذی‌نفعان بخش آموزش یعنی معلمان، دانش‌آموزان، والدین و اجتماعات محلی می‌توان الگویی را طراحی کرد که در کشورهای اسکاندیناوی تجربه موفق داشته است.

یکی از کارکردهای آموزش در هر کشور، تحرک اجتماعی طبقات است. غیر از توان مالی خانواده‌ها که دانش‌آموزان را به دو بخش دانش‌آموزان دولتی و غیردولتی تقسیم می‌کند، مدارسی از نوع مدارس نمونه مردمی و تیزهوشان، دانش‌آموزان را از نظر سطح آموزشی نیز تقسیم می‌کند. آیا تداوم این مسیر یعنی بیشتر شدن مدارس پولی و تنوع مدرسی که دانش‌آموزان را از یکدیگر تفکیک می‌کند، منجر نمی‌شود کارکرد آموزش در مورد تحرک اجتماعی از بین برود و افراد در همان طبقه‌ای که هستند باقی بمانند؟

ابراهیمی: در گذشته وجود این نوع مدارس به عنوان امتیازی برای طبقات محروم‌تر جامعه محسوب می‌شد. به یاد دارم

V

آموزش، کودکان و کودکان
ابراهیمی: اکنون دانش‌آموزان از سنین پایین مجبورند در کلاس‌های آموزشی برای کنکور یا آزمون استعدادهای درخشان و تیزهوشان شرکت کنند که مضاف بر بار مالی بر خانواده‌ها، نوعی خشونت علیه کودکان است و آن‌ها را از کودکی و طبیعت این دوران دور می‌کند

اولین کسی که در روستای زادگاه من رشته پزشکی قبول شد دانش‌آموز نمونه مردمی شبانه بود. اما این نوع جداسازی دانش‌آموزان در شرایط فعلی در راستای کالایی‌سازی و پولی‌سازی آموزش است. اگر تا ۱۰ سال گذشته یک دانش‌آموز بر اساس تلاش فردی خود می‌توانست وارد این نوع مدارس شود اما در حال حاضر این نوع مدارس هم پولی شده است. اکنون دانش‌آموزان از سنین پایین مجبورند در کلاس‌های آموزشی برای کنکور یا آزمون استعدادهای درخشان و تیزهوشان شرکت کنند که مضاف بر بار مالی بر خانواده‌ها، نوعی خشونت علیه کودکان به شمار می‌آید و آن‌ها را از کودکی و طبیعت این دوران دور می‌کند. در آینده شاهد نسلی خواهیم بود که در نتیجه این نوع تربیت به بسیاری از آرزوهای خود در دوران کودکی نرسیده است. در وضعیت فعلی حتی جداسازی مدارس بر اساس کیفیت آموزشی دانش‌آموزان نیز تا سطح بالایی تحت تاثیر وضعیت مالی خانواده‌ها است. برای مثال دانش‌آموزانی می‌توانند با سهولت بیشتر وارد مدارس تیزهوشان شوند که بتوانند در کلاس‌های آموزشی برای آمادگی آزمون این مدارس شرکت کنند.

بهرامی: بحث بی‌عدالتی آموزش در ذیل بحران‌های بزرگتری در کشور قرار دارد و آن را نمی‌توان به صورت جدا از کل سیستم اقتصادی اجتماعی کشور بررسی کرد. در این میان متأسفانه بخش خصوصی مقصر شناخته می‌شود و برخی در تحلیل‌های خود از اصطلاح «نئولیبرالیسم» استفاده می‌کنند در حالی که در کشور ما دولت در قیمت همه کالاها و خدمات تصمیم‌گیری می‌کند و صحبت کردن از یک ساختار نئولیبرالی پایه واقعی ندارد. در سیستم آموزشی نیز دولت چون با کمبود بودجه روبه‌رو است، دست به اقداماتی زده که نمی‌توان این نوع اقدامات را به طور سیستماتیک درون یک ایدئولوژی اقتصادی خاص مثل نئولیبرالیسم گنجانده. دولت از تجربه کشورهای دیگر استفاده کرده و صرفاً برای مقابله با کسری بودجه خود سیاستگذاری‌هایی صورت داده که ممکن است برخی آن‌ها را نئولیبرالی بنامند اما در باطن امر اینگونه نیست و صرفاً گرته‌برداری‌هایی است برای مقابله با کسری بودجه. در همه کشورهای جهان دو بخش اقتصادی دولتی و غیردولتی وجود دارد. ۵۵ درصد مدارس در کره جنوبی و ۲۲ درصد مدارس در آمریکا غیردولتی هستند. بخشی از این مدارس در پی کیفیت بهتر و برخی دیگر دنبال آزادی بیشتر هستند. در کشور آلمان شرکت «زیمنس» دارای مدرسی است که مهارت‌های خاصی را آموزش می‌دهد و در انتها نیز شغل این افراد در شرکت زیمنس تامین می‌شود. در کشورهای اسکاندیناوی دولت بودجه آموزش را به بخش غیردولتی و شوراهای محلی می‌پردازد و آن‌ها خود آموزش را به صورت هیات امنایی و شورایی اداره و هدایت می‌کنند. طرح بسته حمایتی در آموزش و پرورش طرح خوبی بود اما کشتی سیاستگذاری جهت مناسبی ندارد و اگر سیاست خوب و مناسبی هم اجرا شود چون جهت کلی کشتی در جهت نامناسبی است در نهایت نتیجه مورد انتظار و مطلوب حاصل نمی‌شود. در آن طرح یک میلیون و ۸۵۰ هزار تومان سرانه دانش‌آموزی بود. بخش غیردولتی این سرانه را با مبلغ ۵۰۰ هزار تومان انجام داد اما مبلغ صرفه‌جویی شده توسط دولت به وزارت آموزش و پرورش داده نشد. در ایران ۲۲ نوع مدرسه وجود دارد، در صورتی که در هیچ کشوری این مقدار تنوع در



نوع مدارس وجود ندارد. دانش آموزی که باید فضای مدرسه برای او مملو از شادی و نشاط و کسب مهارت‌های زندگی و اجتماعی باشد از سن پایین باید خود را برای آزمون تیزهوشان آماده کند. بنابراین در تنوع کیفی، مالی و مدیریتی مدارس موفقیت چندانی صورت نگرفته و پول همواره نقش کلیدی در سیاستگذاری داشته است. اما هیچ‌یک از این مسائل دلیل بر این مدعا نیست که گفته شود بخش خصوصی ناکارآمد است و باعث شکاف و نابرابری می‌شود. طبقه فقیر در کشورهای سرمایه‌داری با بخش خصوصی قوی، به میزان زیادی وضع بهتری نسبت به طبقه فقیر ایران دارند. من اعتقاد دارم بخش خصوصی واقعی اگر تقویت شود شکاف نابرابری کمتر و عدالت اجتماعی بیشتر محقق می‌شود. اما عدالت اجتماعی به این معنا نیست که همگان امکانات یکسانی داشته باشند. در طول تاریخ این نوع از عدالت وجود نداشته و در آینده هم وجود نخواهد داشت.

سیاستگذار بنا بر اعتقادی که به آزادی دارد نمی‌تواند مانع شود که خانواده‌ها با توجه به توان مالی خود، فرزندان شان را در مدارس با کیفیت تر ثبت نام نکنند. اما سیاستگذار می‌تواند با تبعیض مثبت نسبت به خانواده‌ها و دانش‌آموزانی که توان مالی کمتری دارند، زمینه آموزش با کیفیت آن‌ها را فراهم کند. آیا سیاستگذاری آموزشی در ایران این نوع حمایت را برای خود قائل است؟

بهرامی: دولت اگر وظیفه اصلی خود در حوزه آموزش را انجام دهد نیازی به سیاستگذاری با هدف ایجاد تبعیض نیست. سیاستگذاری باید به گونه‌ای متعادل باشد که نه نافی عدالت شود و نه آنقدر بر عدالت تاکید کند که با مشکل بودجه روبه‌رو گردد. در حال حاضر چندین هزار مدرسه در کشور وجود دارد که جمعیت دانش‌آموز در آن‌ها زیر ۵ نفر است. یا حتی در برخی مناطق روستایی مدرسه فقط برای یک نفر دایر است. مدرسه تک‌نفره از نظر مالی به هیچ عنوان به سود بودجه آموزش و پرورش نیست و اینگونه مدارس باید تجمیع شوند و هزینه‌ای بابت ایاب‌وذهاب و غذای دانش‌آموزان در نظر گرفته شود تا دانش‌آموز در یک محیط اجتماعی تحصیل کند. اگر دولت اقدام جدیدی را به سود طبقات کم توان مالی انجام دهد باز هم تصور نمی‌کنم که این اقدام نتیجه مثبتی داشته باشد و به باز تولید ناکارآمدی و فساد منجر می‌شود چون بسیاری به بهانه‌های مختلف می‌خواهند از تبعیض مثبت دولت بهره‌مند شوند و به قول «میلتون فریدمن» اگر صحرای آفریقا هم به دولت داده شود، پس از مدتی با کمبود شن روبه‌رو می‌شویم. بهترین اقدام این است که دولت همان مدارس موجود دولتی را کیفی‌سازی کند و نظارت بیشتری بر عملکرد معلمان داشته باشد. متأسفانه یکی از مشکلات موجود در حوزه آموزش و پرورش، سیستم نامناسب نظارت و ارزشیابی عملکرد معلمان است. ممکن است معلمان از این صحبت من ناراحت شوند، اما متأسفانه فردی که پس از دوره تربیت معلم وارد سیستم استخدامی آموزش و پرورش می‌شود در طی دوران ۳۰ ساله خدمت خود هرگونه که تدریس کند و هر رفتاری که سر کلاس با دانش‌آموز داشته باشد، همچنان همان دستمزد و مزایا را دریافت می‌کند و از اینکه شغل رسمی دائمی دارد مطمئن است. مشوق‌ها و تشویق‌هایی که محصول یک نظام ارزشیابی و نظارتی کارآمد است وجود ندارد و حتی اگر عملکرد یک

معلم به شدت نامناسب باشد نهایتاً فقط مدرسه و منطقه تدریس او را تغییر می‌دهند. بنابراین هم سیستم آموزشی باید با کیفیت و گسترده و رایگان باشد، هم سیستم اداری نیازمند اصلاحات ساختاری است. در حال حاضر ۱۴ میلیون دانش‌آموز و حدود ۸۰۰ هزار آموزگار در کشور وجود دارد. یعنی به طور متوسط به ازای هر ۱۸ دانش‌آموز یک معلم وجود دارد. در حالی که در بسیاری از کلاس‌ها جمعیت دانش‌آموزان ۴۰ نفر است. زیرا مدیریت منابع انسانی و توزیع آن‌ها به خوبی صورت نگرفته است. برای مثال معلمی که در روستا زندگی می‌کند پس از یک سال تدریس در روستای زادگاه و محل زندگی خود، به دنبال راه‌هایی است که از آنجا به شهرستان و شهرهای بزرگتر منتقل شود. متأسفانه آن فرهنگ کار مطلوب وجود ندارد و باید فرهنگ عمومی نیز اصلاح شود. درست است که دستمزد معلمان پایین است و انگیزه خدمت مطلوب در آن‌ها کاهش یافته اما در برخی مدارس شهرستان‌های کوچک دیده شده معلمانی که به صورت حق التدریس و از میان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به خدمت گرفته می‌شوند به‌رغم دستمزد پایین‌تر نسبت به معلمان رسمی، دارای انگیزه بالاتری برای تدریس هستند چون معلمان رسمی شغل خود را تضمین شده می‌دانند و تلاشی برای اصلاح روش‌های تدریس و ایجاد انگیزه میان دانش‌آموزان انجام نمی‌دهند.

ابراهیمی: کسانی که سیاست خصوصی‌سازی آموزش را دنبال می‌کنند با کیفی‌سازی آموزش دولتی و رایگان موافق نیستند چون برخی، سیاست خصوصی‌سازی را برای شانه خالی کردن از وظایفی مانند کیفی‌سازی آموزش رایگان به کار می‌گیرند. بنابراین، این نظر که دولت یک آموزش رایگان و دولتی با کیفیت ایجاد کند و مدارس خصوصی و غیردولتی هم کار خودشان را پیش ببرند از نظر من استدلال نادرستی است. اشاره آقای بهرامی به شرایط کلی جامعه مانند تورم و ارتباط آن با وضعیت کنونی کاملاً درست است اما من پیوند همسویی میان آن جریانی که شرایط اقتصادی ما را اینگونه رقم زده با آن تفکری که نظام آموزشی ما را گرفتار این معضلات کرده است، می‌بینم. موضوع خصوصی‌سازی آموزش، مساله این یا آن دولت نیست بلکه مساله دولت‌هاست به‌ویژه دولت‌های پس از جنگ. به همین دلیل است که وقتی از عدالت آموزشی صحبت به میان می‌آید باید از نقد وجه ایدئولوژیک آموزش هم سخن گفت. این ناقض عدالت آموزشی است که در مدارس، من معلم یا دانش‌آموز در معرض گزاره‌های ایدئولوژیک باشم. طرفداران خصوصی‌سازی دلبستگی خاصی به آن دارند.

بهرامی: در کشورهای پیشرفته در حیطه آموزش، هم بخش خصوصی و هم بخش دولتی قدرتمند هستند. آیا تناقض آمیز نیست که شما می‌گویید مساله کسانی که از خصوصی‌سازی دفاع می‌کنند، تضعیف بخش دولتی در آموزش است؟

ابراهیمی: ما باید رویکرد و نتیجه را در نظر بگیریم. خروجی سیاستگذاری خصوصی‌سازی، وضعیت آموزشی امروز است. دانش‌آموزان من با ۱۲ سال درس خواندن با ابتدایی‌ترین مهارت‌های زندگی آشنا نیستند. با قبول برخی نقدها به معلمان می‌توان گفت که در این سیستم است که معلمان نمی‌توانند کارایی لازم را داشته باشند. شما در جایی گفتید تاکید بر عدالت باعث شده که مدارس یک‌نفره و دونفره داشته باشیم، اما چنین نیست. وجود این مدارس به دلیل «فشل بودن» همین سیستم بوروکراتیک دولتی است. در اینجا است



ابراهیمی:
کسانی که
سیاست
خصوصی‌سازی
آموزش را
دنبال می‌کنند
با کیفی‌سازی
آموزش دولتی
و رایگان موافق
نیستند چون
برخی، سیاست
خصوصی‌سازی
را برای شانه
خالی کردن از
وظایفی مانند
کیفی‌سازی
آموزش رایگان
به کار می‌گیرند



۸

ارزیابی معلمان

ابراهیمی: سیستم ارزیابی معلمان به شکل کنونی اش هم ناکارآمد است و هم به شدت کمی. یکسره بر اساس عدد و رقم پیش می‌رود بدون اینکه از کیفیت سوال کند. من موافقم که معلمان باید از نظر سلامت جسمی و روانی ارزیابی شوند اما وقتی سیستم دولتی حاضر نیست کلاس ضمن خدمت برای ارتقای علمی و آموزشی معلمان بر گزار و در این زمینه هزینه کند چگونه می‌تواند ارزیابی درستی از وضع معلمان داشته باشد؟

که می‌توانم خط خودم را از آن‌هایی که از ساختار فربه دولتی دفاع می‌کنند، جدا کنم.

راه حل چیست؟ در برابر یک تازی دولت باید بخش عمومی جامعه و نهادهای مدنی (شوراهای معلمان، شوراهای واقعی دانش آموزان و انجمن اولیا و مربیان) تقویت شود؛ سه نهاد عمیقاً مترقی که ارتجاعی عمل می‌کنند. خانم یا آقای رئیس انجمن اولیا و مربیان بدل به ماشین امضای مدیر مدرسه شده و هیچ نظارتی هم وجود ندارد. در اینجا هم وقتی رویکرد اقتصادی دولت را در آموزش و پرورش نقد می‌کنیم، نباید آن را از مجموعه شرایط موجود جدا کنیم. ما معلمان وظیفه خودمان می‌دانیم که این انتقادات را مطرح کنیم و نشان دهیم که ساختار آموزشی، از ساختار سیاسی و اقتصادی جدا نیست.

از یک طرف معلمان مطالباتی دارند مانند سطح دستمزد و شرایط قراردادی حق التدریس و از سوی دیگر مطالباتی از معلمان وجود دارد مانند ارزیابی آن‌ها که در صحبت‌های آقای بهرامی به آن‌ها اشاره شد. همچنین مطالباتی که در آموزش و پرورش یا نزد اولیای دانش آموزان وجود دارد. پرسش این است اولاً مطالبات معلمان چیست و شرایط کاری آن‌ها چگونه است؟ ثانیاً چه ارتباطی بین مطالعات بر آورده نشده معلمان و بی‌میلی نسبت به کیفیت کار خود و آموزش وجود دارد؟

ابراهیمی: اولین خواسته معلمان، موضوع افزایش بودجه است. بودجه کنونی نه تنها دستمزد معلمان را تامین نمی‌کند بلکه نیازهای کیفی-آموزشی را هم نمی‌توان با آن تامین کرد. این اصلی‌ترین مطالبه است. اما مطالبه دیگر که دقیقاً هم پیوند با قبلی است، مخالفت معلمان با پولی شدن آموزش است که با نام‌های گوناگونی مانند کالایی شدن، خصوصی سازی و تجاری شدن خوانده می‌شود. اگر به درخواست‌های معلمان قبل و بعد از سال ۹۰ توجه کنید، تغییر گفتمانی مهمی را به سمت همین مخالفت می‌بینید. در واقع با گسترش سیاست‌های پولی سازی و کالایی سازی می‌بینیم که مقاومتی هم در میان معلمان و تشکلهای صنفی ایجاد شده است. یکی دیگر از خواسته‌های معلمان کیفیت بخشی به آموزش با تغییر سیاستگذاری‌های آموزشی است. خواسته و مطالبه مهم دیگر حق تشکلیابی مستقل است؛ تشکلیابی آزاد و تامین امنیت فعالان صنفی.

جدیداً درباره وضعیت معلمان بازداشتی از «علی اکبر گرجی» معاون اجرای قانون اساسی رییس جمهور درباره وضعیت تشکلهای و کانون تهران اعلام کردیم که او گفت «تشکلیابی معلمان نیاز به مجوز دولتی ندارد. آن‌ها فقط باید اطلاع دهند نه اینکه کسب تکلیف کنند». اما آنچه اتفاق می‌افتد دقیقاً برعکس است.

ما پیش از آنکه به مطالبات مان بپردازیم، در شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان طرحی را آماده کردیم درباره مهمترین بحران‌ها و چالش‌های نظام آموزشی. اولین مساله، جمعیت رو به رشد دانش آموزان است که بر خیلی از مسائل دیگر اثر می‌گذارد. تراکم بالای کلاس‌ها و عدم هماهنگی میان کالبد فیزیکی و تعداد دانش آموزان از پیامدهای آن است. دوم مساله کمبود منابع و نیروی انسانی است. تا سال ۱۴۰۰ بسیاری از معلمان ما بازنشسته می‌شوند و ما با بحران روبه‌رو خواهیم شد. در پاسخ به این بحران وزارتخانه البته سیاست عجیب و جالبی در پیش گرفته که سویه نئولیبرالی شدیدی دارد. مساله سوم یعنی بی کیفیت بودن آموزش، یکی از علل بی عدالتی در آموزش است و در آخر هم مساله چهارم که چالشی عمیق میان آموزش و پرورش و مردم ایجاد خواهد کرد، پولی سازی آموزش است. این چهار چالش که از قضا مطالبات ما با آن‌ها همخوانی دارد و نشان می‌دهد که مطالبات ما بر زمینه عینی بنا شده است.

سیستم ارزیابی معلمان به شکل کنونی اش هم ناکارآمد است و هم به شدت کمی. یکسره بر اساس عدد و رقم پیش می‌رود بدون اینکه از کیفیت سوال کند. من موافقم که معلمان باید از نظر سلامت جسمی و روانی ارزیابی شوند اما وقتی دولت حاضر نیست کلاس ضمن خدمت برای ارتقای علمی و آموزشی معلمان بر گزار و در این زمینه هزینه کند چگونه می‌تواند ارزیابی درستی از وضع معلمان داشته باشد؟ ارزیابی باید علمی باشد. اینکه در آزمون‌های استخدامی، ارزیابی علمی هم بعضاً وارد شده اقدام بسیار مثبتی است. در یک ارزیابی علمی شاید معلوم شود برخی از معلمان شایستگی و توان تدریس را ندارند اما لحظه‌ای می‌توانیم ارزیابی درستی داشته باشیم که از صدر یعنی از وزیر و معاونان آن ارزیابی را آغاز کنیم. نگاه از بالا به پایین در ارزیابی معلمان هم معضل دیگری است که مرتبط است با رویکرد غیر دموکراتیک.

قراردادهای معلمان چگونه است؟ فارغ التحصیلانی



کانون‌های
 صنفی رادو
 آسیب‌تهدید
 می‌کند؛ یکی
 آسیب‌ناحیه
 دولت مثل
 برخورد سلبی با
 آن‌ها و دیگری
 آسیبی که از
 ناحیه‌اعضا
 است. مثلاً اینکه
 این نهاد را از
 صنفی بودن
 به سمتی دیگر
 ببرند یا با این
 فکر که مثلاً
 صدایی راس‌تر
 خواهیم یافت،
 با اتحادیه‌های
 دیگر ائتلاف
 کنند که
 اهداف‌شان
 چیز دیگری
 است

معلمان به مدارس - و خود آموزش و پرورش، ارزیابی علمی
 معلم را بر عهده می‌گرفت، بعد از مدتی باعث ایجاد رقابت
 و بهبود زندگی معلمان می‌شد. اما ما با دل‌بستگی به منبع
 مالی نفتی، شعارها و وعده‌های دست‌نیافتنی سر دادیم؛
 درست مثل همان پدری که همه پس‌اندازش را خرج
 کرده بود. پس از آن بود که فکر ریاضت اقتصادی مطرح
 شد اما ریاضتی غیر واقعی. مگر می‌شود در دوران ریاضت
 اختلاسی چند هزار میلیاردی و فساد اقتصادی داشت؟
 این ناکارآمدی که انباشته‌شده بود در همه حیطه‌ها به مرز
 بحران رسید؛ ناکارآمدی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی.
 این ناکارآمدی در همه حوزه‌ها وجود دارد. جمع شدن
 این مسائل و تصمیم‌گیری‌های غلط و بزرگ کردن دولت
 به این معنا که دولت می‌تواند برنامه‌ریزی کند و نتیجه
 بگیرد، به وضعیت کنونی انجامیده است. آقای ابراهیمی
 از شوراهای می‌گویند که شبیه مدل اتحاد جماهیر شوروی
 است. این از فاجعه دولتی شدن بدتر است. به هر حال،
 نیت و هدفی برای برگشتن از این وضعیت وجود ندارد.
 دولت بر همان مدار قبلی خود پیش می‌رود.

**سندیکاها و تشکلهای معلمان اگر امکان فعالیت
 مستمر پیدا کنند، می‌توانند سهمی مهم در
 آموزش‌سازمانی معلمان و ایجاد انسجام میان
 آن‌ها داشته باشند و هم امکانی هستند برای
 شکل‌گیری نظارتی که عملاً هزینه‌ای را از دوش
 دولت برمی‌دارد. سندیکاها خود می‌توانند
 موجب کاهش و مدیریت هزینه‌ها شوند اگر
 امکان تصمیم‌گیری و مشارکت در کار مدرسه را
 داشته باشند.**

بهرامی: سندیکاها بخشی از جامعه مدنی هستند. وقتی
 حایلی میان ساخت قدرت و مردم وجود نداشته باشد،
 رابطه میان این دو، یک‌سویه شده و این باعث پدید
 آمدن ساختار عمودی می‌شود و عملاً موجب می‌گردد
 پیشنهاد و انتقادی از پایین به بالا جریان نیابد. اما
 سندیکاها هم مانند دیگر ارکان جامعه مدنی ما دچار
 کاستی‌هایی هستند. سندیکاها اگر می‌توانستند حضور و
 مشارکتی واقعی داشته باشند، بدون شک شرایط کنونی
 تعدیل شده‌تر می‌بود. اما اگر ما با سندیکاها واقعی
 روبه‌رو بودیم، در فرایندی این نهادها از محتوا تهی یا به
 تمامی حذف می‌شوند. نظر من درباره تشکلهای معلمان
 این است که باید صنفی باشند به این دلیل که دغدغه‌شان
 صنفی است و با ساختار قدرت وارد معامله نمی‌شوند اما
 اهل مذاکره هستند. اما کانون‌های صنفی را دو آسیب
 تهدید می‌کند؛ یکی آسیب از ناحیه دولت مثل برخورد
 سلبی با آن‌ها و دیگری آسیبی که از ناحیه اعضا است.
 مثلاً اینکه این نهاد را از صنفی بودن به سمتی دیگر
 ببرند یا با این فکر که مثلاً صدایی راس‌تر خواهیم یافت، با
 اتحادیه‌های دیگر ائتلاف کنند که اهداف‌شان چیز دیگری
 است. اما این نکته مهم است که مانند دیگر اصناف، همین
 تشکلهای می‌توانند و باید هم نظارت و خطا را تصحیح
 کنند و هم به مسائل کاری وارد شوند. این کارهای طبیعی
 یک تشکل صنفی است اما به دو دلیل ذکر شده ممکن
 است همین تشکلهای هم نتوانند کار خود را به درستی
 انجام دهند.

**که به عنوان حق‌التدریس با دستمزدهای پایین در
 آموزشگاه‌ها به کار گرفته می‌شوند، چه وضعیتی
 دارند؟**

ابراهیمی: قراردادهای معلمان در مدارس دولتی دو گونه
 است: رسمی و غیررسمی. حقوق معلمان رسمی بر مبنای
 مقررات کشوری سالانه تعیین می‌شود. معلمی که تازه وارد
 کار می‌شود، حقوقی برابر با پایه کارگری می‌گیرد. برای
 نمونه همکار ما که امسال آمده، یک میلیون و ۴۰۰ هزار
 تومان می‌گیرد. بخش دیگر معلمانی هستند که از طریق
 خرید خدمت آموزشی به کار گرفته شده‌اند و طرفشان دولت
 نیست. من به آماري که آقای بهرامی اشاره کردند شک دارم.
 در بسیاری از مدارس غیرانتفاعی ابتدایی و متوسطه اول،
 نرخ دستمزد معلمان یک‌دوم حداقل دستمزد است یعنی با
 ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان سر می‌کنند. چه اتفاقی می‌افتد که
 آن معلم با چنین مبلغ پایینی کار می‌کند؟ به این دلیل که
 مدرسه به بنگاه اقتصادی بدل شده است. مالک مدرسه برای
 اینکه به سود برسد از حقوق معلم می‌زند. در استان‌های
 شمالی مدرسه غیرانتفاعی را سراغ دارم که معلم ۳۰ ساعت
 کار می‌کند و ۴۰۰ هزار تومان می‌گیرد. معلمان آزاد که
 در مدارس غیرانتفاعی کار می‌کنند، امنیت شغلی ندارند،
 بیمه ندارند و بر خسی که بیمه دارند، برای تعطیلات حق
 بیمه‌شان پرداخت نمی‌شود. استثماری عجیب که در کمتر
 جایی از دنیا شاهدش هستیم. سیاست‌های پولی‌سازی و
 خصوصی‌سازی در حال گسترش به شدت بر امنیت شغلی
 معلمان به‌ویژه در بخش خصوصی تاثیر گذاشته است.

بهرامی: خطایی در حرف‌های فعالان صنفی وجود
 داشته که بحث ناکارآمدی را به مسائل ایدئولوژیک
 ربط می‌دهد که در جای خودش درست است اما اینجا
 صدق نمی‌کند. خانواده‌ای را در نظر بگیرید که پدر
 خانواده همه پس‌اندازش را به طور مساوی بین بچه‌هایش
 تقسیم می‌کند و آن‌ها هم راضی هستند. پس از چند
 سال بنیان‌های اقتصادی خانواده متزلزل می‌شود و همه
 امکانات هم از دست می‌رود. ما در نظام بعد از انقلاب
 همین روال را داشته‌ایم. همان بن‌بستی که کشورهای
 سوسیالیستی با آن مواجه شدند در حالی که کشورهای
 سرمایه‌داری در ناز و نعمت بودند و به رغم برخی اعتراضات
 ضعیف چرخشان پیوسته چرخیده است. کاش حرف
 آقای ابراهیمی درست و این ناکارآمدی ناشی از رویکرد
 ایدئولوژیک بود. در حالی که اینطور نیست. کاش
 نتولیرالی بود و بعد از یک دهه ریاضت قرار بود ثمری
 بیشتر برداشت کنیم. بخش بزرگی از مسائل مدارس کشور
 ناشی از تصمیم یک وزیر یا دولت نیست. بحث ناکارآمدی
 است. حتی وقتی این سیستم می‌خواهد نظارت کند،
 چنان پرهزینه این کار را انجام می‌دهد که اگر آن هزینه
 را به روند مورد نظارت اختصاص داده بود، نتیجه بیشتری
 می‌گرفت. در مدرسه‌ای در جنوب کشور بعد از بازرسی
 مشخص شد که به معلمان ۲۰۰ هزار تومان می‌داده‌اند.
 سیاست‌گذاری‌های ناشی از عقب‌ماندگی تاریخی خود را در
 همه حیطه‌ها نشان می‌دهد و ما با سیاست‌های نادرست
 و آرمان‌های دست‌نیافتنی و عجیب و غریب، این روند را
 تشدید کردیم. اگر در آموزش و پرورش بیشتر به بخش
 خصوصی واقعی مجال می‌دادیم - تربیت معلم، اعزام

The background of the entire page is a dramatic, apocalyptic illustration. A hand is shown from the bottom left, cupping a globe that is engulfed in flames and smoke. The globe has a dark, charred surface with some lighter, glowing areas. A small, bare, black tree stands on top of the globe. The background is a vast, fiery landscape with orange and yellow flames, smoke, and a dark, jagged horizon line. The overall tone is one of environmental crisis and global warming.

قلمرو فاد

محيط زیست



در این پرونده به بررسی روند
تغییرات اقلیمی، راه‌ها و روش‌های
پیموده و آزموده شده مقابله با آن،
کنفرانس‌های بین‌المللی تغییر اقلیم
سازمان ملل (COP) و ضعف‌های
ساختاری آن، بدیل‌های رادیکال
ممکن و تأثیرات اجتماعی و جنسیتی
این موضوع پرداخته‌ایم.

اقلیم در آتش

کجا ایستاده ایم؟

محمد رضا جعفری



پژوهشگر

تغییر اقلیم گرمایش جهانی ناشی از افزایش غلظت گازهای گلخانه‌ای و تغییر کاربری اراضی، موجب تغییرات آشکاری در فراسنج‌های اقلیمی جهان شده است.

پیامدهایی مانند افزایش رخداد مخاطرات جو-اقلیمی، وقوع بارش‌های سنگین و غیرمترقبه (به‌رغم کاهش کلی میانگین بارش)، افزایش توفان، کاهش عملکرد محصولات زراعی و باغی، کاهش امنیت غذایی، حذف برخی گونه‌های جانوری و گیاهی، افزایش انواع بیماری‌های بین انسان، دام و گیاه، کاهش تنوع زیستی و موجودات دریایی، کاهش چشمگیر پهنه‌های اقلیم مرطوب و افزایش اقلیم خشک، افزایش روند بیابان‌زایی، کاهش کیفیت شاخص زیست اقلیمی و کم‌رونق شدن گردشگری، افزایش بیماری‌های مناطق گرمسیری مانند مالاریا، افزایش ریسک سرمایه‌گذاری در بخش‌های کشاورزی، افزایش هزینه حوادث غیرمترقبه، بی‌اعتمادی به برنامه‌ریزی و بودجه سالانه و همچنین افزایش مهاجرت از مناطق در معرض خطر اقلیمی از نتایج ممکن و محتمل این تغییر اقلیم است.

در ایران این پیامدها خود را به شکل‌های گوناگونی نشان داده است. افزایش دما، کاهش بارش و افزایش فراوانی رخداد پدیده‌های مخرب جو-اقلیمی در کشور به‌ویژه در دو دهه اخیر، از آن جمله است. در بازه زمانی ۱۳۹۵-۱۳۴۳ میانگین دمای کشور با شیب ۰,۴ درجه بر هر دهه افزایش یافته و دمای حداقل برخی نقاط به طور چشمگیری بیشتر شد.

تغییرات بارش در این دوره نشان از کاهش آن با شیب ۱۱ میلیمتر بر دهه دارد و در شمال غرب و غرب کشور به شکل معناداری کاهش یافت. از سال ۱۳۸۴ تاکنون نمای خشکسالی دهه‌ای کشور منفی و از آن زمان تاکنون کشور با خشکسالی انباشته شده مواجه بوده است. تعداد ساعات آفتابی به طور میانگین ۱۱ ساعت بر سال افزایش یافته است.

در ادامه این وضعیت و در صورت عدم پایداری کشورها به توافقنامه سال ۲۰۱۵ تغییر آب و هوای پاریس، کاهش بارش در غرب و شرق ایران تا ۲۰ درصد نسبت به میانگین بلندمدت خواهد بود. در صورت عدم پایداری به این توافقنامه میانگین دمای کشور حدود ۵,۲ و در صورت پایداری حدود ۱,۳ نسبت به بازه

۲۰۰۵-۱۹۸۶ افزایش خواهد یافت. از نظر منطقه‌ای بیشترین کاهش بارش به ترتیب در منطقه زاگرس و شمال غرب رخ خواهد داد. منطقه زاگرس علاوه بر بیشترین کاهش بارش با بیشترین افزایش دما نیز مواجه خواهد شد.

تنها منطقه‌ای که احتمال افزایش بارش در آن وجود دارد، جنوب شرق کشور است اما بارش‌ها در این منطقه به صورت ناگهانی و سیل آسا خواهد بود. نکته مهم در تغییرات منطقه‌ای بارش و دما، منطبق بودن بیشترین کاهش بارش و بیشترین افزایش دما بر روی منطقه زاگرس و پس از آن در منطقه شمال غرب است؛ مناطقی که هم‌اکنون درگیر مشکلات زیست‌محیطی مانند پدیده $ndni \setminus$ گرد و خاک، خشکسالی‌های گسترده، نشست زمین، آتش‌سوزی و خشک شدن درختان جنگلی، کاهش شدید سطح آب دریاچه ارومیه و حذف برخی اکوسیستم‌های طبیعی شده‌اند.

ادامه چنین وضعیتی موجب تشدید مشکلات زیست‌محیطی در مناطق یادشده می‌شود. در کنار این، گرمایش جهانی تأثیرات دامنه‌دار و معناداری بر منابع آبی و سفره‌های زیرزمینی، امنیت غذایی، تولید و مصرف انرژی، تولیدات کشاورزی خواهد داشت. علاوه بر آن، زیرساخت‌های موجود همچون نیروگاه‌ها، پل‌ها، سدها، تأسیسات و ابنیه خدماتی، اجتماعی و نظامی با تغییر الگوهای اقلیمی، نوع و شدت بارش‌ها، جریان رسوبی رودخانه‌ها، توفان‌های شدید و مانند آن به شدت آسیب‌پذیر و گاه غیراستفاده خواهند شد. مهاجرت، متروکه شدن روستاها و شهرهای کوچک، گسترش حاشیه‌نشینی و کاهش رفاه و آسایش اجتماعی و خلل در رشد اقتصادی و تولید ثروت به دنبال پیامدهای طبیعی تغییر اقلیم بروز خواهد کرد. بر همین اساس و با تکیه بر داده‌های علمی موجود و روند سناریوهای مختلفی که آینده آب و هوایی کشور را پیش چشم می‌آورد، می‌بایست برنامه‌های جامعی برای مقابله و کاهش اثرات تغییر اقلیم و سازگاری با آن تدوین و اجرا شود.

در بسیاری از مناطق کشور نیاز است قبل از تدوین هر برنامه‌ای به آینده‌نگری‌های اقلیمی مناطق توجه کنند.

این نکته می‌تواند فرصت‌های جدیدی نیز خلق کند. حرکت به سمت اقتصاد بدون نفت، گسترش شرکت‌ها و تعاونی‌های دانش‌بنیان برای تولید و استفاده از فناوری‌های نو، تولید دانش اقلیمی و فنی منطبق با تغییرات اقلیمی، حرکت به سمت فناوری‌های تک به جای صنایع سنگین، تبدیل شدن به قطب جهانی در تولید انرژی‌های پاک، گسترش گردشگری و تغییر الگوی کشاورزی و از همه مهمتر ایجاد ساختاری دموکراتیک در برنامه‌ریزی و اقدام جمعی و ساماندهی یک نظام اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر عدالت اجتماعی و عدالت اقلیمی از فرصت‌هایی است که مواجهه با تغییر اقلیم میسر ساخته است. این همه میسر نخواهد شد مگر از طریق شناخت این پدیده جهانی و همه‌گیر و البته سرنوشت‌ساز.

منابع:

گزارش آشکارسازی و ارزیابی اثرات و چشم‌انداز تغییر اقلیم در ایران سازمان هواشناسی کشور

اینک آخر الزمان از پاریس تاکاتویچ

محمدرضا جعفری



پژوهشگر

از پیمان کیوتو تا شکست نشست کپنهاگ، از پیمان پاریس تا توافق کاتویچ لهستان، عمده تلاش‌ها برای طرح‌ریزی یک اقدام جامع، عملی و موثر برای ثابت نگه داشتن دمای زمین زیر ۲ درجه یا بر اساس مطالعات جدید زیر ۱,۵ درجه است که یا با شکست مواجه شده و یا تنها ثمره آن توافقاتی صوری، روی کاغذ و لبخندی برای رسانه‌ها بود.

از طریق کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای داشته باشد. تصمیمی که از یک گره گاه بحرانی نمی‌تواند عبور کند و آن نظام اقتصادی بازارمحوری است که در فرایند صنعتی شدن و تولید، طبیعت را به گفته دیوید هاروی، همچون یک جایگاه سوخت‌رسانی عظیم تبدیل کرده است، یا به عبارت دیگر ذخیره بزرگی از ارزش‌های بالقوه مصرفی به شکل کالا. از این رو، تولید به عنوان هدف، در روندی که سرمایه‌الزام به گسترش خود دارد با الزامات حفظ محیط زیست که در نهایت با ایجاد محدودیت در برداشت و مصرف از آن همراه است در تضاد است.

از این رو، این توافقات، عمدتاً ناتوان از ایجاد یک چارچوب حقوقی و الزام‌آور مبتنی بر داده‌های مشخص در سهم و مسئولیت کشورها در انتشار و تعهد آنان در کاهش گازها، طرح یک برنامه زمان‌بندی و کمک‌های مالی و جبران هزینه‌ها و ضررهایی اجرای تعهدات از سوی کشورهای فقیر یا در حال توسعه است.

تا پیش از نشست اقلیمی پاریس در سال ۲۰۱۵، که باعث شد این نشست در ظاهر وضعیتی دراماتیک، تاریخی و موفقیت‌آمیز به خود گیرد، شکست پیمان‌های کیوتو و کپنهاگ دانمارک وضعیتی مبهم در مقابله یا حتی پذیرش واقعیتی به نام تغییر اقلیم ایجاد کرد. پیمان کیوتو به دلیل عدم الزام کشورها به ایفای تعهدات و با تعبیه سازوکارهای مالی و بازاری بودجه‌ای کربن، که عملاً به خرید و فروش سقف انتشار کربن منجر شد، در عمل از مفادی بر روی کاغذ فراتر نرفت.

نشست کپنهاگ در سال ۲۰۰۹ نیز به دلیل عدم اجماع جهانی بر محورهای اصلی مقابله با گرمایش جهانی و فقدان یک برنامه مدون و جامع اجراپذیر به عنوان شکستی در مسیر تلاش‌های اقلیمی در یادها ماند. پاریس اما وجهی خاص در میان این تلاش‌ها یافت و از همان ابتدا امیدها را برانگیخت. اجماع بیشتر جهانی بر مقوله تغییر اقلیم و کاهش تعداد منکران، اعلام طرح‌های مشارکت ملی برخی کشورها در کاهش داوطلبانه انتشار گازهای گلخانه‌ای، اعلام سرمایه‌گذاری‌های جدید در توسعه استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر و حذف سوخت‌های فسیلی، استقبال کشورها از اصولی در انتشار گازها همچون چین از این نشست و انتشار برنامه عمل پل بین‌دولتی تغییر اقلیم (IPCC) پیش از برگزاری اجلاس در تعیین مسئولیت و سهم هر کشور برای کاهش انتشار، از موارد خوشبینی رسانه‌ای به

جهان لحظه به لحظه گرم‌تر می‌شود. بشر از انقلاب صنعتی به بعد و برپایی اقتصاد با موتور محرکه سوخت‌های فسیلی؛ نفت و گاز و زغال‌سنگ، با انتشار گازهای گلخانه‌ای در حجم بالا مسبب پدیده‌ای همه‌گیر، جهانی و خطرناک به نام گرمایش جهانی و تغییر اقلیم شده که آینده زیست‌نوع بشر، شرایط طبیعی کره زمین و موجودات آن را با چالشی اساسی و حیاتی مواجه کرده است.

غلظت دی‌اکسید کربن هم‌اکنون ۱۴۵ درصد سال‌های قبل از انقلاب صنعتی (۱۷۵۰) و نرخ افزایش دی‌اکسید کربن موجود در اتمسفر در طول ۷۰ سال گذشته حدوداً ۱۰۰ برابر بیش از میزان آن در پایان آخرین عصر یخبندان است. در ۸۰۰ هزار سال گذشته و پیش از انقلاب صنعتی، حجم دی‌اکسید کربن موجود در اتمسفر همواره پایین‌تر از ۲۸۰ واحد در میلیون باقی مانده بود، اما میانگین این رقم در سال ۲۰۱۷ به میانگین ۴۰۸ واحد در میلیون (ppm) رسید. این مقدار، با توجه به ماندگاری طولانی دی‌اکسید کربن در جو و ظرفیت زمین برای کنترل، حبس و پالایش این حجم دست‌ساز بشر، تاکنون منجر به افزایش دمای یک درجه‌ای نسبت به دوران قبل از صنعتی شدن شده است. این یک درجه اما تبعات سهمگینی بر طبیعت و همچنین حیات اجتماعی بشر گذاشته است؛ بالا آمدن آب دریاها، کاهش بارندگی و خشکسالی‌های ممتد، توفان‌های عظیم و سیل‌ها، آتش‌سوزی، کاهش قدرت زمین در بارآوری و تولید غلات، جنگ‌هایی بر محور آب و مهاجرت‌ها. اما این بخشی کوچک از ماجراست.

هرچه منکران تغییر اقلیم، سیاستمداران و صاحبان صنایع بر نتایج تحقیقات علمی چشم ببندند و بر مسیری لازم‌الاجرا در کنترل و کاهش گازهای گلخانه‌ای خلل ایجاد کنند، باز سر نوشت محتوم در ادامه روند فعلی اقتصاد جهانی، چه با تکیه بر پیش‌بینی‌ها و مدل‌سازی‌های علمی و چه مبتنی بر داده‌های عینی، به گرمای بیشتر ختم خواهد شد. صحبت از ۳ تا ۵ درجه افزایش دما در سناریوهای مختلف است. یعنی جهانی داغ، جهانی خشک با افزایش پدیده‌های حادی. مساله اینجاست که در جهان فعلی، در سیستم موجود، با مناسبات تولید مبتنی بر رشد اقتصادی و تولید برای سود بیشتر ابرشرکت‌های چندملیتی، هیچ تصمیمی خارج از توافق سیاستمداران دولت‌های سرمایه‌داری و هیات‌مدیره‌های شرکت‌ها نمی‌تواند ضمانت حتمی در کنترل درون سیستمی تغییر اقلیم



خطر گازهای گلخانه‌ای

انتشار گازهای گلخانه‌ای در سال ۲۰۱۷ و دو سال بعد از توافق پاریس به بیشترین حد تاریخی خود رسید و خروج آمریکا از توافق، کشورهایمانند استرالیا، ژاپن و عربستان را در رد دعای علمی و سنگ اندازی در رسیدن به یک چارچوب مفید و عملی تر جسورتر کرد

این نشست بود.

اجلاس پاریس اگر چه با اجماع جهانی ۱۹۵ کشور، با حضور سران بسیاری از کشورهای و هیات‌های عالی رتبه با انتشار توافقی جهانی به اتمام رسید و شکل یک پیروزی به خود گرفت اما چارچوب آن در کلی گویی، بدون الزام حقوقی، بدون تعیین زمان بندی، ناپسندیده بودن اقدامات و تعهدات برای رسیدن به اهداف خود و ناکافی بودن مبالغ مالی در کمک به کشورهای فقیر، راهی جز ادامه مذاکرات برای نهایی کردن آنچه که هنوز با وضعیت ضروری برای محدود کردن گرمایش جهانی فاصله معناداری دارد، باقی نگذاشت؛ نوعی دور تسلسل در آغاز مذاکره، روند فرسایشی، پایان مذاکره بدون دستاورد ملموس و موثر و اعلام برنامه مذاکرات آتی. وضعیتی که از خلال نشست‌های بن و مراکش در دو سال بعد، پس از کش و قوس‌های فراوان، خروج آمریکا از توافق از سوی ترامپ و انتشار گزارش آخرالزمانی جدید (IPCC) در کره جنوبی که هشدار می‌داد وضعیت آب و هوایی «فسار گسیخته» است، به «کاتوپیج» لهستان رسید.

توافق پاریس که قرار بود از سال ۲۰۲۰ اجرایی شود، اذعان می‌کرد: ۱- افزایش میانگین دمای جهان نسبت به دوران پیش از صنعتی شدن نباید بیش از ۲ درجه سانتیگراد باشد و بهتر است تلاش‌ها برای محدود کردن آن به ۱٫۵ درجه صورت گیرد. ۲- کشورها وعده داده‌اند انتشار گازهای گلخانه‌ای را به سرعت کاهش دهند و بین سال‌های ۲۰۵۰ تا ۲۱۰۰ تولید و انتشار آن را به صفر برسانند؛ بازه‌ای که بنا بر گزارش سازمان ملل در نهایت تا سال ۲۰۷۰ امکان تاثیر گذاری خواهد داشت. ۳- بازبینی‌های ۵ ساله در برنامه‌های کشورها و اجرای تعهدات و پایش انجام مسئولیت‌ها و باز تطبیق آنها با نتایج بررسی‌های سالانه و تاثیرات آنها بر محدود کردن دما انجام شود. ۴- به کشورهای فقیر از سوی کشورهای ثروتمند برای مطابقت دادن آنها با شرایط آب و هوایی و استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر، کمک و هزینه‌های کشورهای فقیر آسپید دیده از تغییر اقلیم جبران شود. مساله اینجاست اجرای تعهدات کشورها طبق گزارش (IPCC) و مفاد بیانیه پاریس و طرح‌های مشارکت ملی کشورها، نه تنها به اهداف مصرح در توافق منجر نمی‌شود و دما تا ۲٫۷ (یا با ادامه روند فعلی تا ۳٫۵ درجه) افزایش خواهد داشت حتی مکانیزم حقوقی برای اجبار کشورها به اجرای همین برنامه عمل هم در توافق وجود ندارد. این تناقض ماهوی و ایراد ساختاری، آن زاویه‌ای است که منتقدان یا برجسته کردن آن اصولا دستیابی به چنین توافقاتی را نمایشی و بی حاصل می‌دانند؛ تضادی حل ناشدنی برآمده از ساختار اقتصادی رشدمحور و

سودگرا. این بدبینی هنگامی موجه می‌شود که بدانیم انتشار گازهای گلخانه‌ای در سال ۲۰۱۷ و دو سال بعد از توافق پاریس به بیشترین حد تاریخی خود رسیده و خروج آمریکا از توافق، کشورهایمانند استرالیا، ژاپن و عربستان را در رد دعای علمی و سنگ اندازی در رسیدن به یک چارچوب مفید و عملی تر جسورتر کرده است. مشکل این است که اقدامات اساسی و ضروری یا به قول گزارش جدید (IPCC) «اقدامات عظیم و بی‌سابقه در اسرع وقت» یعنی کاهش استفاده از سوخت‌های فسیلی و تعطیلی بسیاری از نیروگاه‌ها، افزایش سرمایه گذاری در استفاده از انرژی‌های پاک، کاهش مصرف و اعمال محدودیت بر رشد اقتصادی، یعنی قلب ساختار سرمایه داری نفتی و گازی و زغال سنگی به یکبار از حرکت بایستد. این محور همه آن چیزی است که کشورهای مخالف و منکران تغییر اقلیم را در مقابل خواست مدنی معترضان در راهپیمایی بزرگ و جهانی تغییر اقلیم (Global Climate March) قرار می‌دهد. پس از کنفرانس پاریس قرار بر این بود در کنفرانس‌های بعدی دستورالعمل‌های اجرایی و برنامه‌های زمان بندی و بندهای مالی تعیین شود و در سال ۲۰۱۸ پیشرفت کار و وضعیت انتشار جهانی گازها مورد بازبینی قرار گیرد. اجلاس مراکش و بن آلمان در دو سال بعد در انجام این امور با شکست مواجه شد. یعنی دوباره تعویق برنامه‌ها، تاخیر در تامین منابع مالی و اعطای کمک‌ها به کشورهای فقیر و در حال توسعه، یعنی ادامه مذاکرات در سال‌های بعد در حالی که جهان همچنان گرم‌تر می‌شود و انتشار گازها رکوردهای تاریخی را رد می‌کند.

رسیدن به کاتوپیج لهستان به منزله مرحله‌ای نهایی برای به جریان انداختن و عملیاتی کردن اهداف توافقنامه پاریس در کاهش گرمایش زمین به زیر ۲ درجه بود. مرحله‌ای که از یک سو تحت الشعای گزارش جدید (IPCC) قرار داشت که اعلام می‌کرد دیگر نه ۲ درجه که باید دمای زمین در حد نهایی به ۱٫۵ درجه افزایش محدود شود تا از تبعات خسارت بار آن همچون خشکسالی، به زیر آب رفتن کشورهای اقیانوسی، موج‌های گرمایی و کاهش منابع آب شیرین و توفان‌های مهیب، جلوگیری شود و این امر تا سال ۲۰۲۰ با اقدامات قاطع آغاز شود و گر نه «غلب ساکنان فعلی زمین در طول عمرشان - یعنی تا ۱۲ سال دیگر - شاهد وخیم‌ترین تاثیرات ناشی از این تغییرات خواهند بود.» و تا سال ۲۰۲۰ به میزان ۴۵ درصد از انتشار گازهای گلخانه‌ای کاسته شده و تا سال ۲۰۵۰ به صفر برسد. از سوی دیگر مخالفت برخی کشورهای صنعتی و نفتی با اعمال پیشنهادات این گزارش در توافق نهایی، رسیدن به چارچوبی عملی را ناممکن می‌ساخت. نتیجه





چنین مخالفت‌ها و ناهمگونی منافع در بده‌بستان‌های سیاسی و اقتصادی، از سمت کشورهای توسعه‌یافته شمال که از هرگونه تحمیل هزینه در جایگزینی سوخت فسیلی با انرژی‌های تجدیدپذیر بیمناک‌اند و نمی‌توانند از وسوسه سودآوری استخراج نفت دل بکنند و مقاومت کشورهای آسیب‌پذیر و کشمکش کشورهای در حال توسعه جنوب که یا در حال شدن غرق هستند یا از عدم رشد اقتصادی ناشی از اجرای دستورالعمل‌های اقلیمی هراس دارند، خود را در تاخیری مجدد، در توافقی صوری، در بیان کلیاتی نو در بیانیه پایانی نشان داد؛ جایی که کشورها تنها موافقت کردند برای سنجش میزان تولید گازهای آلاینده خود ضوابط و استانداردهای یکسانی اتخاذ کنند.

آنها همچنین خواهان آن شدند که تا «دور بعدی مذاکرات» پیش از سال ۲۰۲۰ میلادی تلاش خود را برای کاهش آلاینده‌ها شدت بخشند، اما این بار با تاکید کشورهای بر پایبندی بر تعهدات خود در پیمان پاریس تا دور بعدی مذاکرات و در چارچوب فعلی مناسبات تولید، مناسباتی مبتنی بر منطق انباشت بی‌رویه سرمایه، سود و کالا و البته تخریب منابع برای بهره‌برداری از آن؛ چرا که سرمایه، به تحلیل مارکس در گروندریسه، آنجا سرمایه است که از خود فراتر رفته و بتواند خود را باز تولید کند. در این مسیر دائمی برای افزایش، نظام عمومی بهره‌برداری از همه چیز خلق می‌کند که در آن جز تولید و مبادله اجتماعی ارزشی وجود ندارد. به این ترتیب طبیعت به حکم پیش‌نیاز تولید به شکل ابزاری در می‌آید سودمند و سلطه‌پذیر. در این بین سرمایه به شکل ذهنی طبیعت و محدودیت‌های طبیعی رانه به شکل مرز که به صورت موانعی می‌بیند که باید بر آن غلبه کند. این در فرایند بازتولید سرمایه به یک ضرورت تبدیل می‌شود. ضرورتی که در تکه تکه و کالایی کردن طبیعت و تحمیل مالکیت خصوصی بر آن نمود می‌یابد، هم برای برآوردن نیازهای اجتماعی و هم نیازهای جدیدی که در فرایند تبدیل ارزش مصرفی به ارزش مبادله‌ای ایجاد شده و می‌شود. اما این گسترش، شرط پایداری طبیعت را نادیده می‌گیرد و بحران‌هایی نو خلق می‌کند. بحران‌هایی ناشی از شکاف در متابولیسم اجتماع و طبیعت که با بهره‌زدن دواستمد متعادل انسان و زمین به شکل ماده و انرژی و عناصر سازنده، تخریب در لوای پیشرفت را حاصل می‌کند. بر این مبناست که در شیوه تولید فعلی، همه گفت‌وگوها و مذاکرات و راه‌حلی‌هایی که از موسسات پژوهشی بیرون می‌آید با نادیده گرفتن این مساله ساختاری، تا دور بعدی مذاکرات بی‌حاصل ادامه می‌یابد. گفت‌وگو کنندگان هیچ‌گاه نمی‌خواهند بر

بدیل‌های رادیکال تمرکز کنند. آنجا که به گفته نانومی کلاین، با دخالت دولت، نیاز است بر مالیات بیشتر بر ثروت و بر کربن، نیاز است به بازاندیشی مشاغل در صنایع سبز بر اساس اهداف منطبق با مقابله با گرمایش جهانی، نیاز است به عدم رشد مدیریت‌شده، تغییر در چشم‌انداز جامعه مصرفی و بازنگری در معاهدات اقتصادی جهانی به طوری که حقوق کشورهای در وضع قوانین حفاظت از طبیعت را نفی نکند. این بدیل‌ها، چنانچه در آثار مختلف «میشل لووی» پیرامون سوسیالیسم سبز یا «کوسوسیالیسم» آمده، حامل نوع جدیدی از سازماندهی جمعی و دموکراتیک نظام تولیدی برای ارضای نیازهای واقعی است. از دید او اگر چه اصلاحات کوچک و تدریجی برای جلوگیری یا تعدیل روند تخریب زمین ضروری است اما این تنها به شکل پیش‌زمینه‌ای برای سازماندهی یک کنش جمعی می‌تواند به نتایج پایدار برسد. در این بدیل مرفقی، بر مبنای نوعی عدالت اقلیمی، آنچه سرمایه‌داری با نادیده گرفتن جوامع حاشیه‌ای، تحمل هزینه‌های بحران‌های اکولوژیکی را بر دوش آنان تحمیل کرده قابل پیگیری و جبران است. تا همین جا و با گرم شدن زمین، با صدور آلودگی‌ها، با دفن زباله‌ها و در تخریب چشم‌اندازهای طبیعی برای اکتشاف معدن و ذخایر زمینی از سوی ابرشرکت‌های چندملیتی، جهان جنوب بازندگان اصلی بوده‌اند. در واقع مبارزه با تغییر اقلیم و گرمایش جهانی نه تنها سوهای تکنولوژیک دارد که عمیقاً سیاسی هم هست؛ مبارزات جهانی و در همپوشانی جنبش‌های اجتماعی که با کلیت نظامی سروکار دارند که بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی را به یک شکل یک محصول جانبی شیوه تولید کالایی تعمیم یافته به وجود می‌آورد. مبارزه برای توقف تغییر اقلیم، فرصتی جهانی برای این همپوشانی و برای تبیین و چرخشی دراماتیک به سوی بنیان نهادن آینده‌ای متفاوت از امروز است.

فرای قول و قرارها و تعهدات اخلاقی در کنفرانس‌های متناوب اقلیمی سازمان ملل، بدون تغییرات ساختاری در شیوه تولید فعلی، بدون فشار بر شرکت‌های بزرگ فراملیتی و انحصاری و بدون گسترش توافقات اقلیمی بین‌الدولی در قلمرو کمپانی‌ها و بدون دستورالعملی برای نظارت بر سازوکار کاهش انتشار کربن از سوی کشورها، بدون تامین کمک‌های مالی مورد نیاز کشورهای فقیر و بدون تضمینی حقوقی بر اجرای پیمان‌ها، نشست پشت نشست بر گزار می‌شود و در مقابل دوربین‌ها و بالیخندها، بحران همچنان ادامه خواهد داشت و پاسخ به آن همچنان در تعلیق و جهان گرم‌تر خواهد شد و فرصت‌ها تا حد نهایی و تا مرز بی‌بازگشت، از بین خواهد رفت.



در شیوه تولید فعلی، همه گفت‌وگوها، مذاکرات و راه‌حلی‌هایی که از موسسات پژوهشی بیرون می‌آید با نادیده گرفتن مسائل ساختاری، تا دور بعدی مذاکرات بی‌حاصل ادامه می‌یابد

آیا برای اجتناب از فجایع اقلیمی آمادهایم؟

امید رستمیان مقدم

کنشگر اقلیمی

با اینکه گزارش‌های اقلیمی ترجمه‌هایی هستند از وضعیتی اضطراری که دانشمندان علوم زمین به زبان علمی نوشته‌اند و با توجه به اینکه تنها با جهت‌گیری سیاست‌های اقلیمی به سمت کاهش نابرابری‌هاست که چنین دستاوردی محقق می‌شود، اما در مقابل همچنان سیاست‌های اقلیمی کارآمدی توسط دولت‌ها به کار گرفته نمی‌شوند.

گزارش ویژه

گزارش ویژه ۱/۵°C هیأت بین‌المللی تغییر اقلیم (IPCC) که در تاریخ ۱۶ مهر ماه سال ۱۳۹۷ انتشار یافت توسط ۱۹۰ کشور جهان هنگام توافق پاریس سفارش داده شده بود. ضمن آنکه می‌دانیم تا همین امروز بیش از اندازه سیاره زمین را گرم کرده‌ایم (حدود درجه پس از انقلاب صنعتی). گزارش ویژه تأکید می‌کند عواقب تغییرات اقلیمی در صورت افزایش دما به بیش از ۱.۵ درجه سخت خواهند بود و تنها ۱۲ سال فرصت باقی است برای جلوگیری از آنچه «فجایع اقلیمی» ارزیابی می‌شوند.

گزارش ویژه نتایج تحقیقات ۶ هزار دانشمند سراسر جهان را بررسی و پیامدهای افزایش دما به اندازه ۱.۵ تا ۲ درجه را در اقتصاد، اجتماع و محیط زیست مقایسه می‌کند. دانشمندان درباره عواقب سخت تغییرات اقلیمی در اثر بالاتر رفتن متوسط دمای سیاره زمین می‌گویند: عبور از آستانه خطر، یعنی افزایش بیش از ۰.۵ درجه به متوسط دمای کنونی سیاره، باعث بالا رفتن قابل توجه سطح آب اقیانوس‌ها، به زیر آب رفتن جزایر کوچک و شهرهای ساحلی، افزایش تعداد، قدرت و مدت موج‌های گرمایی و توفان‌های سیل‌آسا، خشکسالی‌های بیشتر، آتش‌سوزی‌های مهیب‌تر جنگل‌ها، کاهش منابع آب شیرین، آب شدن پهنه‌های یخی قطب شمال و جنوب، مرگ بیشتر اکوسیستم از جمله انقراض گونه‌ها، افزایش ریزگردها و آلودگی هوا، افزایش بیماری‌ها و مهاجرت‌ها، کاهش میزان و کیفیت مواد مغذی تولیدات کشاورزی، افزایش مهاجرت‌ها و بروز نزاع و درگیری (جنگ) خواهد شد.

گزارش ویژه تأکید می‌کند برای در امان ماندن از عواقب سخت تغییرات اقلیمی، باید ۴۵ درصد از انتشار گازهای گلخانه‌ای تا سال ۲۰۳۰ کاسته شود و در سال ۲۰۵۰، انتشار آن به صفر برسد. به این ترتیب باید سهم تجدیدپذیرها (Renewable) در سبد انرژی جهان به ۶۰ درصد تا سال ۲۰۳۰ و به ۸۵ درصد در سال ۲۰۵۰ برسد. رشد و پیشرفت سریع فناوری‌های تجدیدپذیر، گذار انرژی (Energy Transition) را از لحاظ فنی ممکن ساخته اما تنها با جهت‌گیری سیاست‌های اقلیمی به سمت کاهش نابرابری‌هاست که چنین دستاوردی محقق می‌شود. با اینکه برای محدود کردن افزایش دما، فرصت اندکی باقی مانده، اما همچنان موانع قدرتمندی در مقابل حل بحران وجود دارند و به این ترتیب و تنها با ادامه وضع موجود، چشم‌انداز افزایش دما تا سال ۲۰۳۰

صنایع و دولت‌های فسیلی

به ۱/۵ درجه، تا سال ۲۰۴۰ به ۲ درجه و تا پایان قرن به بیش از ۴ درجه خواهد رسید. به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد جوامع انسانی بتوانند در چنین دورنمایی طی چند دهه پیش رو، با معضلات تغییر اقلیم سازگار شوند، مگر آنکه دست به تغییراتی بزرگ و بی‌سابقه در راستای اقدامات اقلیمی (Climate Action) و عدالت اقلیمی (Climate Justice) بزنند.

برای جلوگیری از عواقب سخت تغییرات اقلیمی لازم است تا پایان قرن جاری افزایش متوسط دمای سیاره زمین به زیر ۱.۵ درجه محدود باقی بماند و برای تحقق این هدف باید انتشار گازهای گلخانه‌ای تا سال ۲۰۵۰ به صفر برسند. اما با این حال دور از انتظار نبود وقتی در روزهای پایانی سال (میلادی) جاری گزارش‌هایی منتشر شد که نشان می‌داد جهان سه سال پس از توافق پاریس همچنان میزان بیشتری گازهای گلخانه‌ای انتشار می‌دهد و دمای بالاتری ثبت می‌کند. به این ترتیب قبل از شروع اجلاس (COP24) در لهستان که بررسی گزارش ویژه را در دستور کار داشت، بار دیگر مشخص شد به مانند ۳۰ سالگی که از مذاکرات اقلیمی می‌گذرد و هرچه بیشتر از لزوم کاهش گازهای گلخانه‌ای صحبت می‌شود، انتشارشان نیز بیشتر می‌شود!

از آنجایی که منابع عمده انتشار گازهای گلخانه‌ای ناشی از سوختن سوخت‌های فسیلی (زغال سنگ، نفت و گاز) است، برای حل بحران، گذار سریع به انرژی‌های تجدیدپذیر لازم خواهد بود تا جایی که ۸۵ درصد انرژی جهان را تا سال ۲۰۵۰ تأمین کنند. اما سوخت‌های فسیلی اکنون قدرت ۸۰ درصد اقتصاد جهان را در اختیار گرفته و سرمایه‌داران این صنایع رو به نابودی به رغم هشدارهای اقلیمی، ۳۰ سال است به شدت از نابودی آن جلوگیری می‌کنند. انتشار اسناد داخلی دو شرکت بزرگ آگزن موبیل (Exxon Mobil) و شل (Shell) فاش کرده آن‌ها را از اوایل دهه ۸۰ میلادی از سرانجام گسترش کسب و کارشان یعنی انباشته شدن جو از دی‌اکسید کربن و بروز تغییرات اقلیمی مطمئن بوده‌اند، اما با این حال برای ادامه کسب و کارشان به بهره‌برداری از منابع جدید و غیرمعارفی همچون نفت شیل (Shale Oil)، قیرشن (Tar Sands)، استخراج با شکست لایه‌های سنگی (Fracking) و حفاری‌های عمیق در قطب شمال (Arctic Drilling) روی آورده‌اند. این فعالیت‌ها به رغم تمام هشدارها نشان می‌دهد سرمایه‌داران

شرکت‌های نفتی چه چشم‌اندازهایی برای آینده‌شان در نظر گرفته‌اند. ضمن آنکه حتی برخی از آن‌ها نظیر آگرون موبیل، بی‌پی (BP)، چورون (Chevron)، شل (Shell) و برادران کُخ (Koch Brothers) که در ردیف ۲۰ ثروتمند اول جهان و از سرمایه‌داران صنایع فسیلی هستند، نزدیک به ۳۰ سال است برای انحراف گفت‌وگوهای علمی و مذاکرات اقلیمی، مراکز تحقیقاتی علمی دروغین و مخالف با پیوند سوخت‌های فسیلی و گرمایش جهانی را تأمین مالی می‌کنند. انتشار هیچ‌یک از گزارش‌های اقلیمی باعث نشد حفاری‌های نفت و گاز شرکت انگلیسی بی‌پی با روش شکست لایه‌های سنگی (Fracking) و بهره‌برداری از منابع زغال سنگ شرکت استرالیایی آدانی (Adani) متوقف شوند. برنامه‌ریزی برای توقف استخراج زغال سنگ در آلمان خبر خوبی است اما همچنان از زغال سنگ (وارداتی) برق تولید خواهد شد. احداث خط لوله در کانادا و آمریکا برای بهره‌برداری از منابع نفتی غیر متعارف قیرش و نفت شیل ادامه دارد و یکی از بزرگ‌ترین میادین نفت و گاز شمالگان به بهره‌برداری دو کمپانی بزرگ نفتی آگرون موبیل آمریکا و روسنفت (Rosneft) روسیه رسیده است. عربستان نیز به رغم وعده‌های گذار به ۱۰۰ درصد انرژی‌های تجدیدپذیر و رهایی از اقتصاد نفتی، طی آنچه چشم‌انداز اصلاحاتی حکمرانی‌اش می‌نامید بر تولید نفت افزوده است. «پولسونارو» که گمان می‌رود با اعمال نفوذ شرکت‌های نفتی برای دست‌اندازی بیشتر به میادین نفت برزیل به پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری رسیده باشد، پیشاپیش وعده خروج از توافق پاریس را داده و میزبانی سال آینده مذاکرات اقلیمی (COP25) را لغو کرده است.

آمریکا و روسیه که بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت غیر اوپک هستند تقریباً به اندازه مجموع کشورهای ایک استخراج می‌کنند. همچنین این دو کشور دارای سهم بیشتری از بازار جهانی گاز طبیعی هستند. این دو کشور بر روی هم برابر مجموع سایر نقاط جهان گاز طبیعی تولید می‌کنند. به این ترتیب سه کشور آمریکا، روسیه و عربستان اکنون بزرگ‌ترین سهم بازار نفت و گاز جهان را در اختیار دارند. با این حساب، اینکه پوتین در انتخابات آمریکا به نفع ترامپ و لابی‌های صنایع نفتی‌اش دخالت کرده دیگر خبر بهت‌آوری نیست. «پوتین» در اجلاس هلسینکی (۲۵ تیر ماه سال ۱۳۹۷) تلویحاً به آن اعتراف کرد و جزئیاتی که از دادگاه بررسی پرونده دخالت روسیه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ آمریکا فاش می‌شود بر این گمان می‌افزاید که حتی ممکن است پوتین سهمی از شرکت روسنفت را به ترامپ وعده داده تا تحریم‌های نفتی دولت پیشین آمریکا، از پروژه مشترک آگرون موبیل و روسنفت در سواحل قطبی روسیه برداشته شود؛ محلی که به طور فزاینده‌ای به خاطر تغییرات اقلیمی عاری از یخ می‌شود. اگر روابط جدید و دوستانه «بن سلمان» و پوتین تعجب ناظران را برانگیخته باشد مخالفت هماهنگ سه کشور آمریکا، روسیه و عربستان در مذاکرات اقلیمی (COP24) با یافته‌های گزارش ویژه دیگر تردیدی باقی نمی‌گذارد که سیاست‌های نفتی و اقلیمی در کانون روابط جدید ترامپ، پوتین و بن سلمان قرار دارند.

عدالت اقلیمی

اگر بپذیریم برای حل این بحران به یک اراده و همکاری جمعی نیاز است تا اضطرار اقلیمی برطرف شود قطعاً حاکمان جهان ۳۰ سال پس از مذاکرات اقلیمی هنوز نتوانسته‌اند آن را ایجاد کنند و در عوض صنایع نظامی آن‌ها با سوزاندن سوخت‌های فسیلی سلاح‌های بیشتری تولید می‌کنند تا بر قدرت‌های نظامی بیفزایند. رشد پیوسته اقتصادهای بزرگ و در حال توسعه دنیا نیز با سوزاندن سوخت‌های فسیلی بیشتر می‌شود و سرمایه‌های بیشتری را در کسب و کارهای بزرگ و گازهای

گلخانه‌ای بیشتری را در جو انباشت می‌کند. اما «با ادامه وضع موجود، آستانه خطر افزایش ۱٫۵ درجه سانتیگراد در سال ۲۰۳۰ اتفاق خواهد افتاد و با ادامه روند افزایشی آن، آستانه خطر ناکثر ۲ درجه‌ای در سال ۲۰۴۰ رخ خواهد داد». این یافته‌هایی است که محققان بودجه‌بندی کرین در مقایسه با هدف توافق پاریس (افزایشی محدود به ۲ درجه تا ۲ هزار و ۱۰۰ درجه) اعلام می‌کنند. هر چند به این ترتیب افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای، طی چند دهه آینده کل اقلیم را به سمت فروپاشی و حیات را به سمت انقراض سوق خواهد داد و این خبری بسیار نگران‌کننده برای همه انسان‌هاست اما در کوتاه‌مدت تأثیرات مخرب شدیدتری بر روی انسان‌ها و کشورهای آسیب‌پذیرتر وارد می‌کند؛ همان‌هایی که سهم ناچیزی از انتشار گازهای گلخانه‌ای داشته‌اند. تحقیقات دانشمندان نشان می‌دهد کمتر از ۲۰ سال آینده به تدریج بخش‌های قابل توجهی از جزایری همچون مالدیو و سیل با پیشروی آب اقیانوس‌ها به زیر آب می‌روند و با نفوذ آب دریا به منابع زیرزمینی، آب شیرین آن‌ها و درازتر از آنچه در گذشته تصور می‌شد غیرقابل سکونت خواهند شد. رئیس‌جمهور پیشین مالدیو در آخرین روزهای اجلاس تغییرات اقلیمی (COP24) که با اعتراضات جلیقه‌زدها همزمان شده بود، خطاب به نمایندگان سایر کشورها گفت: «ما ساکنان اقیانوس هند می‌خواهیم در خانه خودمان زندگی کنیم، در اجتماع خود باشیم، با فرهنگ خودمان و مردم خودمان... فکر نمی‌کنیم این خواسته نابه‌جایی باشد و تنهایی می‌گوییم لطفاً ما را نکشید».

ممکن است بسیاری شورش جلیقه‌زدها را اقدامی در جهت مقابله با سیاست‌های اقلیمی لازم و آنچه در کنفرانس‌های اقلیمی بحث می‌شود ارزیابی کرده باشند. اما باید در نظر گرفت رییس‌جمهور فرانسه، آقای «ماکرون» که به دید بسیاری می‌توانست رهبر اروپای پیشرو و قهرمان مبارزه با تغییرات اقلیمی باشد، سیاست‌های مالیات بر کربن پیش گرفت که عدالت اقلیمی را نادیده می‌گرفت. به این ترتیب بود که خبر اضافه کردن مالیات سوخت خودروها برای ساکنان حومه پاریس و شهرهایی که نه تنها حمل و نقل عمومی و یا توان خرید خودروهای برقی را نداشتند بلکه با هزینه‌های خود به سختی سر می‌کردند، مانند آتشی شد که به جان‌شان افتاد. فهرست بلند مطالبات بعدی جلیقه‌زدها نشان می‌دهد آن‌ها نپذیرفته‌اند «ماکرون نگران اقلیم شده است» و تغییرات بسیاری در جهت کاهش «نابرابری‌ها» می‌خواهند. آن‌ها می‌گویند: «چرا قایق‌های تفریحی و جت‌های شخصی ثروتمندان همچنان بدون هیچ محدودیتی در تردد هستند؟ ماکرون تنها رییس‌جمهور ثروتمندان است و باید استعفا دهد».

اگر نظام سیاسی-اقتصادی جهان با ۳۰ سال تعلل در کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی، جهان را به وضعیت اضطرار اقلیمی رسانده، اما در این مدت سرمایه‌داران بزرگی را بیش از هر زمانی پرور کرده است. فرانسه یکی از کشورهای است که میلیارد‌ها با سرعت زیادی در آن ثروتمندتر می‌شوند. اکنون ۲ نفر از آن‌ها در بین ۲۰ نفر از ثروتمندترین مردم جهان قرار گرفته‌اند. خانم فرانکوئیز بتن کورت (Francoise Bettencourt) رییس هلدینگ خانوادگی و آرایشی بهداشتی لورئال (L'Oreal) ثروتی در حدود ۴۵ میلیارد دلار اندوخته دارد، در حالی که سالانه هزاران هکتار جنگل‌های استوایی و از بهترین ایزارهای طبیعی جذب کربن، در اندونزی و برونی برای روغن پالم (Palm Oil) مورد نیاز محصولاتش تخریب می‌شوند. همچنین برنارد آرنولت (Bernard Arnault)، چهارمین فرد ثروتمند دنیا، رییس بزرگ‌ترین شرکت کالاهای لوکس جهان و شرکت‌های بزرگ دیگری از جمله تولید قایق‌های تفریحی است که با تقاضاهای جدید بازار در چین و سایر کشورهای در حال توسعه به ثروتی در حدود ۷۰ میلیارد دلار رسیده است.



برای جلوگیری
از عواقب سخت
تغییرات اقلیمی
لازم است تا
پایان قرن
جاری افزایش
متوسط دمای
سیاره زمین به
زیر ۱٫۵ درجه
محدود باقی بماند
و برای تحقق
این هدف باید
انتشار گازهای
گلخانه‌ای تا سال
۲۰۵۰ به صفر
برسند



۸

اراده مردمی برای تغییر

اقدامات اقلیمی کارآمد در سراسر جهان و از جمله در ایران معطل مانده‌اند، اما هر سال مردم بیشتری در معرض معضلات جدی (تغییر اقلیم) قرار می‌گیرند و تنها می‌توان امیدوار بود که فشار از پایین آن‌ها باعث تغییراتی بزرگ در صنایع، کشاورزی و اقتصاد برای مقابله با تغییر اقلیم شود

توماس پیکتی (Thomas Piketty) اقتصاددان برجسته با همکاری لوکاس چنسل (Lucas Chancel) در تحقیق گسترده‌ای به نام «کربن و نابرابری؛ از کیوتو تا پاریس» نشان می‌دهند «۱۰ درصد از ثروتمندان اول جهان سهمی به اندازه ۴۵ درصد از انتشار کربن دارند.» آن‌ها راه حل جلوگیری از بروز بیشتر بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و محیط زیست را افزایش شفافیت مالی، اصلاحات قانونی و اخذ مالیات ویژه از سرمایه‌داران می‌دانند. پیکتی می‌گوید به علت نقص در قوانین مالیاتی و محیط زیستی «کسب و کارهای بزرگ و شرکت‌های چندملیتی در فراسوی مرزها، محیط زیست را تخریب می‌کنند و با انباشت سرمایه در بهشت‌های مالیاتی از پرداخت مالیات‌هایی که برای اقدامات اقلیمی لازم است سر باز می‌زنند.» او نشان می‌دهد «با اینکه نرخ‌های رشد اقتصاد جهان مثبت است، اما نابرابری‌ها بیش و کم در تمام کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه افزایش داشته‌اند.» بنابراین اگر سیاست اقلیمی مانند سیاست‌های مالیاتی ماکرون حامی ثروتمندان باشد و افزایش مالیات کربن را به مردمی تحمیل کند که کمترین ثروت‌ها را با انتشار گازهای گلخانه‌ای کسب کرده‌اند و یا کمترین سهم از انتشار گازهای گلخانه‌ای دارند، عدالت اقلیمی را بجانیاورده و پاسخ نامناسبی به وضعیت اضطرار اقلیمی داده است.

سیاست‌های اقلیمی ایران

مهاجرت‌های اقلیمی چندین سال است در ایران آغاز شده و با افزایش بیشتر بحران آب بر جمعیت مهاجراتش افزوده خواهد شد. اما اغلب دولتمردانی که بحران آب را در صدر بحران‌های زیست محیطی و اجتماعی ایران قرار می‌دهند، در پاسخ به چنین چشم‌اندازی، قصد کرده‌اند با اجرای پروژه‌های انتقال آب دریا، دریاچه و رودها با تمام معضلات آشکار و پنهانی که دارد به شهرها و روستاهای خشکیده استان‌های سیستان و بلوچستان، یزد، خراسان جنوبی، اصفهان، سمنان و غیره آبرسانی کنند، در حالی که استقرار کشاورزی پایدار و بهینه‌سازی مصرف آب صنایع در مقایسه با پروژه‌های انتقال آب آن‌ها موثرتر است. کشاورزی پایدار و کشت‌های گلخانه‌ای می‌تواند امنیت غذایی را تحت تاثیر تغییرات اقلیمی با کمترین مصارف آب حفظ کند و از جنگل زدایی و انتشار بیشتر گازهای گلخانه‌ای بخش کشاورزی بکاهد. انتقال آب گرچه ممکن است بحران آب را کمی عقب بیندازد اما قطعاً پاسخی مناسب به وضعیت اضطراری اقلیمی نیست که بحران آب را تشدید کرده و در آینده نزدیک بیشتر تشدید می‌کند. ضمن آنکه بحران‌هایی همچون مواجهه با افزایش ریزگردها، آلودگی هوا و موج‌های گرمایی بی‌پاسخ مانده‌اند. ریزگردها پدیده‌ای هستند که محدود به ایران و همسایگانش

نمی‌شوند و در روزهایی که به اوج خود می‌رسند از غرب آفریقا تا هند را در بر می‌گیرند. ریزگردها با ادامه وضع موجود افزایش خواهند یافت و هنگامی که با آلودگی هوای شهرها که عمدتاً ناشی از سوخت خودروهاست آمیخته شوند، (به مانند سال‌های قبل) هرازگاهی زندگی را متوقف و به تدریج طی چند دهه ناممکن می‌کنند. همچنین موج‌های گرمایی که در تابستان سال گذشته، ۸۰ درصد کل سیاره را در بر گرفته بود، طی سال‌های آینده در شمال آفریقا و خاور میانه شدیدتر خواهد شد. با چنین چشم‌اندازی، معضلاتی جدی در بخش کشاورزی و تولید برق کشور به وجود خواهد آمد. به طور مثال، در سال‌های گذشته که چندین روز دمای هوا در برخی از نقاط کشور به نزدیک ۶۰ درجه رسیده بود، بسیاری از درختان و محصولات کشاورزی از بین رفت. همچنین موج‌های گرمایی تابستان گذشته موجب شد چند هفته‌ای شبکه برق نتواند پاسخگوی اضافه بارهای سرمایشی شود. مخازن آب سد‌های ایران به کمترین میزان خود طی سال‌های اخیر رسید و امکان استفاده از نیروگاه‌های برق-آبی وجود نداشت. نیروگاه‌های حرارتی به علت گرمای زیاد به بازدهی مناسب نمی‌رسید و نیروگاه‌های تجدیدپذیری که قرار بود ساخته شوند به علت موانع متعدد از توسعه باز مانده بود. به این ترتیب وسایل سرمایشی که برای مقابله با گرمای بیش از حد به کار گرفته می‌شد، چند هفته‌ای شبکه سراسری برق را مختل کرد و ناگزیر جداول خاموشی اعلام شد.

روند توسعه نیروگاه‌های خورشیدی و بادی در ایران بسیار کند است و در حال حاضر کمتر از یک درصد برق کشور را تامین می‌کنند. در حالی که علاوه بر مقابله با تغییر اقلیم برای حل آلودگی هوای شهرها و آمادگی شبکه برق در زمان موج‌های گرمایی به آن احتیاج خواهد بود. آلودگی هوای شهرها تنها با حمل و نقل عمومی گسترده و خودروهای برقی که منابع تجدیدپذیر، انرژی آن‌ها را تامین می‌کنند برطرف خواهند شد. ضمن آنکه نیروگاه‌های حرارتی و صنایع فرسوده انرژی بر و آب‌بر را باید به سرعت کنار گذاشت؛ صنایع و نیروگاه‌هایی که بحران‌های اقلیمی را تشدید می‌کنند.

اقدامات اقلیمی کارآمد در سراسر جهان و از جمله در ایران معطل مانده‌اند، اما هر سال که می‌گذرد مردم بیشتر در معرض معضلات جدی (تغییر اقلیم) قرار می‌گیرند و تنها می‌توان امیدوار بود که فشار از پایین آن‌ها باعث تغییراتی بزرگ در صنایع، کشاورزی و اقتصاد برای مقابله با تغییر اقلیم شود. هر چند چنین حرکتی ممکن است دور از انتظار باشد، اما با بیشتر مشخص شدن وضعیت اضطراری تغییرات اقلیمی و تاکید بر اینکه تنها ۱۲ سال فرصت باقی است، چنین تغییراتی ممکن به نظر می‌آیند.

دولت چگونه می‌تواند آسیب‌های اقلیمی را کاهش دهد؟

تغییر اقلیم شکارچی فقر

ایمان معمار



پژوهشگر

تغییر اقلیم می‌تواند فشارهای مضاعفی بر بخش‌های آسیب‌پذیر جامعه مانند کشاورزان، زنان، کودکان و سالمندان وارد آورد. همچنین از لحاظ طبقاتی نیز تغییر اقلیم به مثابه شکارچی فقرا، زندگی فقیران را بیشتر تهدید می‌کند. در این میان، سیاستگذاری مناسب برای کاهش آسیب‌های اقلیمی نیازمند اقدام موثر دولت و حکمرانی موثر است.

و هوایی به حساب می‌آید. افزایش نرخ فقر، بیکاری، اعتیاد، آسیب‌های اجتماعی همچون طلاق و اعتیاد، مهاجرت‌های گسترده و... ناشی از خشکسالی، نشان‌دهنده آمادگی ناکافی و ناکارآمدی حکمرانانی برای رویارویی با برادر بزرگتر خشکسالی یعنی تغییر اقلیم است. حکمرانان حتی اگر کارآمد و به خطرات تغییر اقلیم واقف باشند، همین که در معرض کمبود بودجه قرار گیرند در «تله انتظار» خواهند افتاد. به این معنا که آنها ترجیح می‌دهند تا ابتدا حادثه و فاجعه‌ای اتفاق بیفتد و سپس به فکر کاهش تلفات و کم کردن تبعات آن باشند؛ اگر چنین چیزی ممکن باشد. علاوه بر این، سنگین بودن نهادهای حکمرانی در کشوری چون ایران باعث عدم انعطاف‌پذیری آنان در برابر پدیده‌های نوظهور شده و امکان هرگونه تصمیم‌گیری مبتنی بر نوآوری را سلب می‌کند.

اما سیاستگذاران چگونه می‌توانند آسیب‌های اجتماعی تغییر اقلیم را به حداقل برسانند؟

آسیب‌پذیری را به صورت خلاصه می‌توان «حساسیت گروه، جمعیت، سیستم یا مکان خاصی در برابر صدمه ناشی از خطر» دانست. آسیب‌پذیری اجتماعی نیز بر آن دسته از «عوامل اجتماعی و اقتصادی یا جمعیت شناختی متمرکز است که می‌تواند تأثیرات منفی وقایع خطرناک بر جمعیت‌های محلی را افزایش دهد». در حوزه آسیب‌پذیری اجتماعی مهم شناسایی افراد در معرض خطر و تخمین صدمه‌های وارده احتمالی به آنان است. آسیب‌پذیری را می‌توان معادل «شکندگی» دانست. همان‌طور که هر جسمی هرچه شکننده‌تر باشد آسیب‌پذیرتر است، جوامع نیز چنین‌اند. با توجه به توصیف ذکر شده راحل مقابله با آسیب‌پذیری طبیعتاً نمی‌تواند چیزی جز افزایش «انعطاف‌پذیری» یا به عبارتی «سازگاری» باشد. منظور از انعطاف‌پذیری که «تاب‌آوری» نیز خوانده می‌شود «میزان توانمندی و ظرفیتی است که افراد، گروه‌ها، سیستم‌ها و مکان‌ها از آن برخوردارند تا خود را با حادثه یا خطر سازگار کنند». اما چه متغیرهای مهمی در نرخ‌های تواند باعث تغییر در شاخص‌های آسیب‌پذیری و سازگاری شود؟

برشمردن همه متغیرهای تأثیرگذار بر توان تاب‌آوری جوامع، پژوهشی مستقل می‌طلبد اما از دید نظریه اجتماعی این

تغییر اقلیم حتی از مرگ دورتر به نظر می‌رسد و در نتیجه، پیوند زدن آن به «سیاست روزمره» کار مشکل‌تری نیز به شمار می‌آید، مضاف بر اینکه در کشوری مانند ایران دگرگونی‌های بی‌سابقه آب و هوایی پدیده نسبتاً جدید و ناشناخته‌ای به حساب می‌آید و ادبیات آن هنوز در بین بدنه جامعه فراگیر نشده است.

دلایل عدم اقبال جامعه و نخبگان سیاسی به پدیده تغییر اقلیم از نبودن و «ابهام‌آمیز بودن» آن گرفته تا عواملی چون نبود اجماع علمی، متناسب نبودن هزینه‌ها و دستاوردها در برابر آن و... بسیار مفصل و خارج از هدف این نوشتار است اما باید توجه داشت تغییر اقلیم یک مساله «انتزاعی» و جهانی است و حتی در کشورهایی باسابقه دیرین احزاب سبز، فعالیت‌های زیست‌محیطی عموماً از مسائلی چون آلودگی و زباله‌ها، محصولات تراریخته، حیات وحش و... از این دست انرژی می‌گیرند. این امر باعث شده تا مسائل «انضمامی» تری چون فقر و بیکاری هدف‌های بهتری برای سیاستمداران جویای رای باشد. «جویندگان رای» حتی اگر واقعاً نگران تغییر اقلیم در ابعاد محلی و جهانی باشند تا نتوانند آن را هوشمندانه با زنجیره‌ای بسیار کوتاه و قابل فهم، به منافع اقتصادی رای‌دهندگان متصل کنند نخواهند توانست پا به عرصه سیاستگذاری بگذارند؛ اتفاقی که تاکنون دست کم در ایران شاهدش نبوده‌ایم.

واضع، مجری و ناظر قانون نه تنها علاقه و اشتیاق بلکه درک درستی از پیامدهای تغییر اقلیم ندارد و نمی‌داند سیاستگذاری و نظارت بر آن وقتی قرار است از دریچه تغییرات آب و هوایی نگریسته شود دچار چه اشکال جدیدی می‌شود و این اشکال نوین چه پیامدهایی ممکن است به دنبال داشته باشد. به عبارتی، برخی نخبگان سیاستگذار دچار «بی‌سوادی تغییر اقلیمی» اند و جامعه دانشگاهی و علمی نیز از یک طرف به علت عمر کوتاه این دانش و از طرف دیگر به علت تصلب سیاسی در حلقه‌های قدرت و نبود پدیده گردش نخبگان نتوانسته حتی در حد «مشاور تغییر اقلیمی» نخبگان حکومتی ظاهر شود، چه برسد به آنکه خود جزیی از آنان شود.

بحران منابع آبی ایران همچون مشتی که نمونه خروار باشد، بازنمایی خوبی از مواجهه برخی سیاستگذاران با تغییرات آب

۸

اقلیم در «تله انتظار»

برخی حکمرانان حتی کارآمد
اگر به خطرات تغییر اقلیم واقف
باشند، همین که در معرض
کمبود بودجه قرار گیرند در
«تله انتظار» خواهند افتاد.
به این معنا که آنها ترجیح
می دهند ابتدا حادثه و فاجعه ای
اتفاق بیفتد و سپس به فکر
کاهش تلفات و کم کردن
تبعات آن باشند

متغیرها همچون اغلب «متغیرهای اجتماعی» دیگر در نهایت
ذیل رویکردهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و
زیست محیطی قرار خواهند گرفت.

در رویکرد زیست محیطی می توان به موقعیت های جغرافیایی
جوامع و تاثیر آن بر شکنندگی آن ها اشاره کرد. با توجه به اینکه
تغییر اقلیم عموماً به شکل «گرمایش جهانی» بروز می کند طبیعتاً
شهرهایی که نزدیک به منابع آب شیرین قرار دارند و یا اقلیم
سردتری دارند تاب آوری بیشتری خواهند داشت و کمتر
نیازمند بذل توجه ساختار سیاسی از این قبل هستند.

در ذیل رویکرد فرهنگی می توان پیرامون سنت های
زیبایی شناختی یا دینی همچون معماری و شهرسازی یا نوع
پوشش و لباس، مثال های متعددی آورد. بدیهی است شهرهایی
که با سرعت بیشتری به سمت معماری و مصالح متناسب با
اقلیم ناپایدار حرکت می کنند، پایدارتر خواهند بود. نمونه دیگر
از تاثیر عوامل فرهنگی، تلفات ۵ برابری زنان نسبت به مردان در
گر دباد سال ۱۹۹۱ بنگلادش است. در این باره فرضیاتی چون
دست و پاگیر بودن پوشش زنان و یا فرهنگ شدیداً مردسالارانه ای
که زنان را طفیلی و وابسته مردان می کرد و قدرت تصمیم گیری در
شرایط بحرانی را از آنان می گرفت و باعث می شد تا برخی در انتظار
خویشاوند مردی که بتواند همراهی شان کند در خانه بمانند و به کام
مرگ روند، مطرح شده است. در چشم اندازهای سیاسی ناکارآمدی
و فساد نظام مند نهادهای حکمرانی که باعث ائتلاف سرمایه های
مالی و اجتماعی جامعه می شوند و در بعد اجتماعی ضعف نهادهای
مدنی، تشکلهای و اتحادیه های صنفی که مانع تشکیل پیوندهای
اجتماعی قوی و شکل گیری جامعه مدنی می گردند، می توانند
تاثیرات قابل توجهی بر توان یک جامعه در برابر پدیده هایی چون
گرمایش جهانی و تغییر اقلیم بگذارند. اما آن رویکردی که به
نظر می تواند بخش قابل توجهی از سیاست های افزایش قدرت
انعطاف پذیری را ریل گذاری کند، متغیرهای اقتصادی هستند.

آنچه که یک سیاستگذار با دغدغه کاهش پیامدهای تغییر اقلیم
بر جوامع انسانی و حتی غیر انسانی باید بداند در یک جمله خلاصه
می شود: «تغییر اقلیم، شکارچی فقر است». هر گروه، طبقه،
جنس، نژاد، قوم و... که در جامعه فقیرتر باشند بیشتر قربانی
تبعات تغییر اقلیم قرار خواهد گرفت و این نظریه چنان در تحلیل
داده های حاصل از پیمایش های میدانی و تجربی تقویت شده که
پژوهشگرانی که در ذیل رویکردهای چپ خود را تعریف می کنند
تغییر اقلیم را از اساس یک «امر طبقاتی» می دانند.

اما چه کسانی بیشتر فقیرند و چگونه تغییر اقلیم بر آنان اثر
می گذارد؟ آن ها که توانایی جسمی و روانی لازم برای مولد بودن را
ندارند یا این توانایی به صورت تبعیض آمیز از آن ها گرفته شده است.

کودکان و سالمندان

تغییر اقلیم از طریق تاثیر در محصولات کشاورزی باعث سوء تغذیه
در کودکان می شود و سوء تغذیه بلندمدت نیز پیامدهایی چون

کاهش مهارت های شناختی و موفقیت های تحصیلی و یا حتی
مرگ زودرس را در پی خواهد داشت. در گزارش «یونیسف سال
۲۰۰۸» از قاره آفریقا، افزایش بیماری های واگیردار و تاثیر آن بر
سلامت کودکان ناشی از پیامدهای تغییر اقلیم همچون تغییر
کاربری اراضی، مهاجرت های گسترده و جنگل زدایی، دانسته
شده است. همین ساز و کار سالمندان جامعه را نیز متاثر می کند.
سستی و ضعف جسمانی سالمندان نسبت به تغییرات آب و هوایی
آنان را بسیار آسیب پذیر می کند. در مواجهه با بلایای طبیعی ناشی
از تغییرات آب و هوا، سالمندان به واسطه تحرک کم و همچنین
اولویت نجات کودکان بر آنان از سوی خانواده یا نیروهای امداد،
قربانیان اصلی را تشکیل می دهند به گونه ای که مثلاً در توفان
کاترینا ۷۴ درصد مرگ و میر مربوط به سالمندان ۶۵ سال به بالا بود.

زنان

گروه بزرگ دیگری از فقرای جهان زنان هستند. بنا بر گزارش
سازمان شبکه زیست محیطی زنان (ون) که سازمانی است مستقر
در انگلستان، سالانه بیش از ۱۰ هزار زن در اثر بلایای مرتبط با
آشفتگی های اقلیمی می میرند، در حالی که این آمار برای مردان
۴ هزار و ۵۰۰ نفر است؛ زنان گرچه برخلاف کودکان یا سالمندان
توانایی فیزیکی و ذهنی لازم برای شرکت در فعالیتهای اقتصادی
را دارند اما به علت نابرابری های تاریخی دو جنس، هیچگاه به اندازه
مردان مهارت و منابع مالی لازم برای سازگاری با تغییر اقلیم را
کسب نکرده اند. زنان طبق برخی از سرشماری ها تا ۷۰ درصد
فقرای جهان را تشکیل می دهند و نکته انگیز کننده تر این است
که نابرابری های نظام مند جنسی در کشورهایی شدیدتر است که
بیشتر تحت تاثیر تغییر اقلیم قرار دارند. از آنجا که وظیفه تهیه آب
و غذا در کشورهای توسعه نیافته به عهده زنان است پدیده هایی
چون گرمایش زمین باعث افزایش زمان و سختی کار زنان شده و
این امر خود باعث تهدید سلامت جسمی و جنسی یا آموزش های
تحصیلی آنان می شود. تاثیرات تغییر اقلیم بر مباحث مربوط به
جنسیت نظریه پردازان این حوزه را واداشته که آن را نه «امری
طبقاتی» بلکه «پدیده ای جنسیتی» بدانند تا این حد که شعار
فمنیست هادر سمینار اقلیم سال ۲۰۰۷ در بالی به این شکل نهایی
شد که «هیچ عدالت آب و هوایی بدون عدالت جنسیتی به دست
نمی آید». لازم به ذکر است که اعمال تبعیض بر هر اقلیت دیگری
اعم از اینکه مذهبی، قومی، نژادی، فرهنگی و... باشد مشابه زنان
نتایج فاجعه باری در مواجهه با تغییر اقلیم به همراه خواهد داشت.

کشاورزان

کشاورزان در خط مقدم جنگ حضور دارند و تنها گروهی هستند
که تغییر اقلیم بدون متغیر واسطه ای فقر بر آنها تاثیر می گذارد.
شکارچی روایت مانده تنها فقیر «می خورد» بلکه از طریق کاهش
محصولات کشاورزی فقیر هم «می سازد». سیل، آتش سوزی،
خشکسالی، ریز گرد و... باعث قطع درآمد بخش کشاورزی شده



و کشاورزان را فارغ از هر جنس، سن، نژاد و گروهی در معرض پیامدهای فقر قرار می‌دهد.

عاملیت دولت

تغییر اقلیم از طریق تولید و تشدید فقر چنان ساز و کارهای تاثیرگذاری را به جریان می‌اندازد و زنجیره‌های پیش‌بینی نشده‌ای را ایجاد می‌کند که مهار و کنترل همه آنان غیرممکن می‌شود. در چنین شرایطی تنها دولت‌ها هستند که می‌توانند آسیب‌های اجتماعی را به حداقل برسانند. همان‌طور که در هنگام هجوم یک کشور خارجی و «تغییر یافتن» چرخه اقتصادی جامعه تنها اتخاذ سیاسی‌های رفاهی است که مانع سقوط افراد جامعه به پرتگاه اقتصادی می‌شود، در هنگام «تغییر یافتن» اقلیم نیز دولت‌ها وظیفه تضمین دسترسی همه طبقات جامعه به رفاه و خیر عمومی را بر عهده خواهند داشت. چنانکه عده‌ای، دولت‌های در معرض تغییر اقلیم را «دولت‌های تضمین‌گرا» می‌خوانند. «آنتونی گیدنز» جامعه‌شناس برجسته معاصر نیز جوامع درگیر با تغییرات آب و هوایی را نیازمند «دولت‌های توانمندساز» می‌داند که هم تسهیلگر عبور گروه‌های آسیب‌پذیر از بحران است و هم با تنوع بخشیدن به گروه‌ها و ذی‌نفعان، یافتن «راه‌حل»‌ها را ممکن می‌کند. اینکه شاکله سیاسی-اقتصادی حکومت‌ها لیبرالی و «رفاهی» باشد یا سوسیالیستی و «دولتی» بستگی به ریشه‌های تاریخی و ایدئولوژیک یک کشور داشته و به سادگی قابل تغییر نیست اما قدر مسلم این است که سیاست‌های مبتنی بر لیبرالیسم یا نولیب‌الیسم به هیچ‌وجه مناسب شرایط تغییر اقلیمی نیست و دلیل اصلی انکار تغییر اقلیم از سوی اقتصادهای مبتنی بر بازار آزاد نیز همین نکته است که آنها می‌دانند به هیچ‌طریقی نمی‌توان این نوع اقتصاد را مناسب جهانی دانست که دچار بلایای طبیعی می‌شود. بهتر این کار در چنین جهانی انکار کردن از اساس «تغییر اقلیم» است؛ کاری که امثال دونالد ترامپ می‌کنند.

«نظام حکمرانی حمایتگر» فارغ از اینکه چه شاکله سیاسی-اقتصادی برای خود برگزیند وظیفه دارد تا از طریق اصلاحات اجتماعی گسترده انعطاف‌پذیری جوامع را از طریق بالا بردن توان تاب‌آوری گروه‌های آسیب‌پذیر، افزایش دهد. این کار مستلزم کاهش فقر، تبعیض‌های سنی، قومی، جنسیتی، نژادی، فرهنگی، سیاسی و... است.

برای کشاورزان اقداماتی چون بیمه محصولات کشاورزی و ارائه اشتغال‌های جایگزین کشاورزی به منظور تنوع بخشی معیشتی همراه با سیاست‌های تشویقی مرتبط با آن، مانع فقیر شدن آنان می‌شود. «طرح کاهش آسیب‌پذیری در برابر تغییرات آب و هوا» در بنگلادش نمونه خوبی در این باره است. در این طرح آنان تشویق شدند تا به جای دام‌های آسیب‌پذیر در برابر سیل و باران، طرح‌های پرورش اردک را اجرا کنند. در ایران نیز تاکنون اقدامات متعددی برای سوق دادن بخش کشاورزی به سوی گردشگری و صنایع دستی صورت گرفته است.

ایجاد نظام‌های سلامت و بهداشت گسترده و ارزان برای سالمندان، پرداخت مستمری‌های اجتماعی و افزایش حقوق بازنشستگان می‌تواند سلامت جسمی و روحی آنان را تضمین کند.

برای زنان و کودکان، مبارزه با انواع تبعیض‌های جنسیتی و تلاش برای ارتقای جایگاه زنان در جامعه مانع از آسیب‌پذیری زنان در برابر تغییر اقلیم شده و دسترسی آنان به منابع مالی لازم برای عبور از بحران‌ها و بلایای طبیعی را هموار می‌کند. به جز اینها سهم برابر زنان از منابع قدرت اقتصادی-سیاسی جامعه به صورت مستقیم باعث بهبود شاخص‌های سلامت کودکان و کاهش مواردی چون سوءتغذیه شده و نرخ مرگ‌ومیر در کودکان را کاهش می‌دهد. علاوه بر آن اگر چه شاید کمی عجیب به نظر برسد اما افزایش تحصیلات زنان به صورت کاملاً معناداری بر یکی از ابعاد مهم تغییر اقلیم یعنی گرمایش جهانی تاثیر می‌گذارد! یافته‌های پژوهشگران اجتماعی نشان می‌دهد افزایش تحصیلات در زنان به غیر از توانمند ساختن آنان در عرصه‌های اجتماعی، باعث بالا رفتن سن ازدواج و آگاهی آنان از حقوق خود شده و نرخ فرزندآوری را کاهش می‌دهد. لازم به ذکر نیست که ایده‌آل‌ترین راه مبارزه با گرمایش زمین کنترل جمعیت بشر است.

تقویت نظام آموزش و پرورش نیز مهمترین اقدام دولت‌ها در زمینه کاهش آسیب‌پذیری کودکان است. نظام‌های آموزش فراگیر با برنامه‌های حمایتی چون تغذیه رایگان و حمایت‌های روانی از کودکان ضمن اینکه آنان را از خطرات مستقیم تغییر اقلیم می‌رهاند با افزایش مهارت‌های تحصیلی و اجتماعی آنان، شانس موفقیت اقتصادی آنان را در آینده نیز افزایش می‌دهد. در مجموعه می‌توان گفت هر اقدامی که از طرف دولت منجر به کاهش فاصله طبقاتی از طریق توانمندسازی و تسهیل حق دسترسی گروه‌های آسیب‌پذیر به منابع عمومی جامعه شود یک اقدام «پیشگیرانه» و «حفاظتی» در برابر تغییر اقلیم است. اما حکمرانی حمایتگر نه تنها وظیفه پیشگیری و حفاظت بلکه وظیفه «حمایت» از آسیب‌دیدگان را نیز بر عهده دارد. آسیب‌دیدگان خشکسالی یا بلایای طبیعی چون سیل، ریزگردها، آتش‌سوزی‌های گسترده و... همچون جنگ‌زدگان نیازمند بسته‌های حمایتی با مدت مشخص شامل حقوق بیکاری، بیمه، سبدهای کالا و... هستند تا بتوانند مجدداً خود را بازیابی کنند و از فقر مطلق بگریزند.

نگاهی به سیاست‌های اقتصادی جمهوری اسلامی با رفتار غیرانعطاف‌پذیر و به شدت طبقاتی با شاخص‌های بالای شکاف جنسیتی جامعه ایران بیانگر این است که روش فعلی حکمرانی نتوانسته جامعه‌ای تاب‌آور و سازگاری در برابر تغییر اقلیم شکل دهد. اگر چه نگاهی به ادبیات جدید مقامات و مسئولان و تکرار واژه‌هایی چون تغییر اقلیم و گرمایش جهانی نشان از توجه بیشتر آنان به این پدیده است، اما باید دید تکرار بسامد واژه‌های این چنینی تاثیری در سیاست‌گذاری و سیاست‌ورزی نیز خواهد گذاشت یا به ژستی دانشگاهی یا روشنفکرانه تقلیل خواهد یافت.



۱۱

«نظام حکمرانی
حمایتگر» فارغ
از اینکه چه
شاکله سیاسی-
اقتصادی برای
خود برگزیند
وظیفه دارد تا از
طریق اصلاحات
اجتماعی گسترده
انعطاف‌پذیری
جوامع را از
طریق بالا بردن
توان تاب‌آوری
گروه‌های
آسیب‌پذیر،
افزایش دهد

عدالت جنسیتی سازگار با گرمایش زمین

تمایزات اجتماعی از قبیل جنسیت، طبقه، سرپرست خانوار، سن و مرحله زندگی، تجربیات متفاوتی را در زمینه آسیب پذیری ایجاد می کند که به نوبه خود نشان دهنده اهمیت توجه به مقوله جنسیت در برنامه های سازگاری با گرمایش زمین به ویژه سازگاری با کم آبی است.

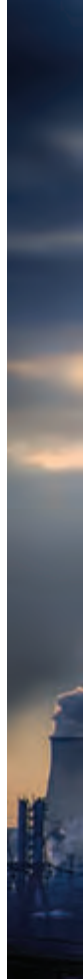
مehتاب بذرافکن

دکترای جامعه شناسی
تغییرات اجتماعی
و پژوهشگر حوزه
اجتماعی آب

بر چالش های پیشین، مواجهه کرده به طوری که می توان گفت «تنش آبی علاوه بر مشکلات اجتماعی، خشونت علیه زنان را تشدید می کند». اما سوی امیدبخش دیگر این مساله این است که بر اساس تجربیات محلی در کشورهای مانند کنیا و در ایران به طور مثال روستای «خرآشاد» در خراسان جنوبی با احیای منابع فرهنگی و صنایع دستی، زنان را در مرکز تغییر رویکردها و سازگاری با اقلیم قرار داده و مدیریت زنانه روش های نجات بخشی را باز تولید کرده است.

هر چند برخی از مدیران هنوز به این درک نرسیده اند که مساله بسیار جدی است و برخی آن را نقشه خارجی می پندارند، اما گرمایش زمین و پیامدهای آن از جمله تنش آبی و خشکسالی مهمترین و چالش برانگیزترین مساله امروز ماست که در مناطقی از کشور مانند جنوب شرق استان فارس، یزد، کرمان، خراسان جنوبی، سیستان و بلوچستان همه ابعاد زندگی را تحت تاثیر قرار داده است. این مساله تغذیه، امنیت، معیشت و سلامت را با چالش های جدی از جمله مهاجرت به حاشیه شهرها روبه رو کرده است. در مناطقی از کشور «مهاجران تنش آبی» تبدیل به مسافران سرگردانی شده اند که طعمه هایی برای انواع باندهای جامعه ستیزند. در این میان وضعیت زنان پیچیده تر شده است. آنها اگر همراه با خانواده به حاشیه شهرها مهاجرت کنند، با انواع مخاطرات ناشی از فقر و بیکاری خانواده ها روبه رو خواهند بود، اگر در روستا بمانند، با توجه به از بین رفتن تنها راه معیشت، بار

«تاؤومی کلاین» در کتاب «سرمایه داری در برابر آب و هوا! همه چیز تغییر می کند» می نویسد: «سیستم اقتصادی ما اکنون در حال جنگ با سیستم جهانی است. تنها آمیدی که می توان برای پیشگیری از گرمایش فاجعه آمیز جهان داشت، در اتخاذ تغییرات بنیادین سیاسی و اقتصادی نهفته است؛ ... تغییرات آب و هوایی فرصتی برای ما است تا بتوانیم اشتباهات ویرانگر قبلی را اصلاح کنیم، در واقع این بازگشت به طرح ناتمام آزادی است.» اشاره کلاین به نابرابری هایی است که همواره قربانی گرفته و اکنون مخاطره آمیزند و برای بقا نیازمند اصلاح اند. عدالت جنسیتی و برابری در فرصت ها یکی از ارکان مهم طرح ناتمام آزادی است. پژوهش ها نشان می دهد در تمام بلایای طبیعی؛ زنان در معرض انواع خطرات از غرق شدگی حتی به خاطر سنگینی لباس ها گرفته تا گرسنگی، قاچاق و بردگی جنسی قرار داشته و گرمایش زمین این مخاطرات را افزایش داده و در نتیجه جنسیت در کانون توجه به مخاطرات گرمایش و تغییر اقلیم قرار گرفته است. از آنجا که کشور مانیز یکی از پرخطرترین مناطق جهان در این زمینه است، شایسته است که به مساله جنسیت به طور ویژه توجه شود. البته در کشور ما گرمایش زمین از یک سو و مدیریت ناکارآمد برخی دست اندرکاران از سوی دیگر دست به دست هم داده و سرزمین مان را با مشکل بسیار جدی «تنش آبی» مواجه کرده است. این مساله اشکال جدیدی از مسائل اجتماعی را رقم زده و زنان، به ویژه زنان روستایی را با چالش های جدی، علاوه



سنگین مدیریت خانواده‌ای کم‌درآمد را بر عهده خواهند داشت که سرپرست‌شان غایب است، اگر سرپرستان در محل مانده و مهاجرت نکنند، به دلیل فشارهای روانی ناشی از بیکاری و بی‌پولی دچار انواع تنش‌های روانی و حتی اعتیاد خواهند شد که خانواده را در معرض خطر و خشونت قرار داده و پرواضح است که زنان در خط مقدم آسیب قرار گرفته‌اند. وظیفه مراقبت و تامین نیازهای خانواده مانند حمل آب با زنان است؛ زنان به دلایل عاطفی از سهم غذای‌شان به نفع نیازمندان خانواده می‌گذرند و از خرید وسایل بهداشتی به دلیل مشکلات مالی خانواده چشم‌پوشی می‌کنند.

در برخی از مناطق جهان که ازدواج کودکان کنترل شده بود، اکنون به مظاهره‌ای جدی برای دختران تبدیل شده و برخی از خانواده‌ها کودک همسری را به عنوان راه‌حلی برای بقا در پیش گرفته و ازدواج کودکان با مردان بزرگسال به امید بهتر شدن وضعیت دختران و حتی خانواده دوباره در خطر شیوع دوباره است. نکته قابل تأمل این است که شوربختانه دختران روستایی خود نیز آن را راهی برای نجات تصور می‌کنند. در بسیاری از نقاط جهان از جمله ایران به طور سنتی بخشی از زنان از تصمیم‌گیری‌های ساختاری کنار گذاشته می‌شوند و همچنان موانع ساختاری و هنجارهای تبعیض‌آمیز اجتماعی و فرهنگی مانع مشارکت در تصمیم‌گیری اجتماعی و سیاسی در خانوارها و جوامع روستایی است. زنان و دختران در مناطق روستایی به دلیل تعصبات فرهنگی و نابرابری در توزیع درآمدهای ملی و توسعه نامتوازن منابع تولیدی و دارایی‌های خصوصی، خدمات عمومی مانند آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی و زیرساخت‌ها، از جمله آب سالم و فاضلاب دسترسی کمتری دارند، در حالی که آنها همیشه به عنوان نیروی کار نامریی، بدون حقوق و یا با کمترین میزان دستمزد کار می‌کنند. امروزه تأثیرات گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی به‌ویژه تنش آبی سایه تاریکشان را بر سر آنان انداخته است.

اگرچه در سطح جهانی نقش حیاتی زنان و دختران روستایی در فرایند پایداری خانوارها و جوامع روستایی، بهبود معیشت روستایی و رفاه عمومی، به طور فزاینده‌ای به رسمیت شناخته شده، اما هنوز میلیون‌ها زن در فقر همه‌جانبه زندگی می‌کنند. مثلاً بسیاری از زنان روستایی هنوز مالکیت و حتی داشتن حساب مستقل بانکی برایشان مقدور نیست. اغلب بر اساس فرهنگ محلی مسئولیت مالی و مالکیت، معمولاً مردانه است و زنان به نوعی «نان‌خور» محسوب می‌شوند، البته این تبعیض فرهنگی بر قوانین رسمی کشور نیز اثر گذاشته و تبدیل به یک تبعیض سیستماتیک شده است و بر همین اساس مردان سرپرست مالی خانواده محسوب می‌شوند و فقط در فقدان همسر به هر دلیل آنها می‌توانند از این امتیاز استفاده کرده و سرپرست مالی خانواده شوند. سهم زنان از مشارکت در امور خانواده کمتر از مردان نیست، اما واقعیت این است که در امور مالی و درآمد شریک برابر با مردان نیستند. زنان همپای مردان مشغول به کار و تلاش هستند، نقش‌های جنسیتی زنان با معیشت خانواده مرتبط است و در نتیجه در درآمد نیز سهم دارند، اما اغلب مبلغی به عنوان خرجی از همسران‌شان تقاضا می‌کنند که معمولاً به صورت نقدی پرداخت می‌شود. داشتن حساب بانکی برای زنان روستایی از آنجا اهمیت دارد که می‌توانند درآمد حاصل از فعالیت‌شان را در آن پس‌انداز کرده و استقلال مالی داشته باشند؛ چرا که استقلال مالی نقش مهمی در مشارکت جهت

تصمیم‌گیری دارد و محدود کردن قدرت تصمیم‌گیری یکی از مهمترین موانع توانمندشدن و سازگاری است.

نکته امیدبخش این است که مطالعات و تجربیات جهانی نشان می‌دهد زنان بیش از مردان مستعد اجرای برنامه‌ها و آموزش‌های سازگاری با تغییرات اقلیمی ناشی از گرمایش زمین هستند و سرمایه‌گذاری بر توانمندی آنان در مدیریت محیط زیست می‌تواند نجات‌بخش باشد. به عنوان مثال، مطالعه فونگ (۲۰۱۴) در ویتنام نشان می‌دهد زنان روستایی سازگاری بیشتری با کم‌آبی در بخش کشاورزی داشته و معیشت خود را بازسازی می‌کنند و در عین حال زنان سرپرست خانوار آسیب‌پذیرتر بوده و تنش آبی برای این گروه از زنان تهدید محسوب می‌شود. تجربه زنان «ماسایی» در کنیا نیز قابل توجه است. با شدت گرفتن خشکسالی و کمبود بارش، مشکلات زندگی در خشکسالی کم‌کم خود را نشان داد و شرایط برای زنان بیش از پیش سخت‌تر شد. مردم روستای «تیکولیل» در کنیا به فکر چاره‌جویی افتادند، آنها به‌زودی دریافته‌اند که برای رسیدن به نتیجه بهتر باید از مدیریت زنان بهره‌مند شد و نگرش‌های زن‌ستیزانه را کنار بگذارند. زنان به وضوح برای مقابله با این شرایط و سازگاری با وضعیت موجود تواناتر بوده و در نتیجه نقش‌های جنسیتی سنتی شروع به تغییر کرد. اکنون زنان و مردان دوشادوش هم برای سازگاری با خشکسالی و کاهش اثر گرمایش زمین بر زندگی‌شان در تلاش هستند. آنها به‌زبان قدرت «تصمیم‌گیری» دادند و هم‌اکنون زنان مدیریت زمین و کشت و کار و امور مراعات و دام‌ها را بر عهده دارند. زنان در نشست‌های اجتماعی و جلساتی که پیش از این مردانه بود و به هیچ‌وجه اجازه حضور در آن را نداشتند، شرکت کرده و در کنار مردان در انجمن روستا تصمیم‌گیری می‌کنند. تجربه روستایی ماسایی نشان داد زنان به وضوح مدیران شایسته‌ای در امر «صرفه‌جویی و مصرف بهینه از منابع» هستند و اکنون همه پذیرفته‌اند که برای سازگاری و بقا باید نگرش‌های سنتی را پشت سر بگذارند. در جامعه‌ای که برای نسل‌ها، مردان تصمیم‌گیر بودند و زنان به هیچ‌وجه اجازه دخالت در امور مدیریتی مربوط به زمین و کشاورزی و خانواده نداشتند و فقط فرمانبردار بودند، وضعیت تغییر کرد و مردم روستا پذیرفته‌اند که یکی از شرط‌های اساسی برای بقا و انطباق و سازگاری «پذیرش مدیریت زنانه» است. این تجربه‌ها و مطالعات نشان می‌دهد سیاست‌های توسعه‌ای و سازگاران‌ه بدون خود می‌تواند به دسترسی نابرابر منجر شود؛ چرا که متأسفانه در برخی از مناطق جهان سیاست‌های مربوط به گرمایش زمین، انطباق‌پذیری زنان را نادیده می‌گیرد و همه زنان، به‌ویژه گروه‌های خاصی از زنان، مانند زنان سرپرست خانوار با آسیب جدی مواجه می‌شوند، لذا در نظر گرفتن روابط قدرت و شرایط نابرابر در تهیه بسته‌های سیاست‌های انطباقی ضروری است. با در پیش گرفتن استراتژی‌هایی در مسیر پایداری و تأثیر بر اذهان افراد می‌توان فضاها و ظرفیت‌های جدید سازگاران‌ه‌ای که بقا را تضمین می‌کند به وجود آورد. رفع محدودیت‌ها، ممنوعیت‌ها و بازنگری در قوانینی که برای نیمی از جمعیت یک جامعه یعنی زنان تبعیض‌آمیز بود و شرایط را برای آنها در حالت عادی نابرابر می‌کرد، در شرایط پیش رو یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. مشارکت زنان و جوامع محلی در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها در حقیقت در پیش گرفتن یک راه‌حل سازگاران‌ه در مسیر بقا است.



نکته امیدبخش این است که مطالعات و تجربیات جهانی نشان می‌دهد زنان بیش از مردان مستعد اجرای برنامه‌ها و آموزش‌های سازگاری با تغییرات اقلیمی ناشی از گرمایش زمین هستند و سرمایه‌گذاری بر توانمندی آنان در مدیریت محیط زیست می‌تواند نجات‌بخش باشد

آیا برای اجتناب از فجایع اقلیمی آماده‌ایم؟

گذار عادلانه به جهان کاری پایدار

«محیط زیست» و «آینده کار» دو مورد از بزرگترین چالش‌های پیش روی جهان امروز هستند و نمی‌توان به یکی از آن‌ها بدون دیگری پرداخت. نهادهای بین‌المللی در همکاری با حکومت‌ها، اتحادیه‌ها و کارفرمایان تلاش می‌کنند به سوی یک گذار عادلانه حرکت کنند که می‌تواند اقتصاد را از شکل‌های مخرب تولید دور کرده و در همین زمان کیفیت زندگی را برای همه مردم حفظ کند.

ماريو مارتا تراويزو
ماريا پريتو
مصطفی کمال گویه

ترجمه: بهنام ذوقی

و تهی ساختن منابع را به حساب بیاورد. توجه نکردن به عوامل اجتماعی و محیط زیستی به شیوه‌ای یکپارچه منجر می‌شود به اینکه تاثیر فعالیت بازار بر روی محیط زیست یا کار خانگی نادیده گرفته شود و در نتیجه در حوزه خط‌مشی گذاری اقداماتی انجام می‌شوند که باعث تضعیف بیشتر رفاه می‌شوند.

به عنوان مثال، تهی ساختن منابع طبیعی و آسیب متعاقب به محیط زیست در ارقام مربوط به تولید ناخالص ملی همچون ارزش افزوده بازتاب می‌یابند که این امر باعث تشدید وابستگی به این فعالیت‌های اقتصادی می‌شود.

دنبال کردن یک مدل «عادلانه برای گذار» به ما اجازه می‌دهد تا این چرخه معیوب که در آن اسیر شده‌ایم را بشکنیم. در این مورد که سبز ساختن اقتصاد ممکن است چه تاثیری بر مشاغل در سال‌های آینده داشته باشد، گمانه‌های زیادی وجود دارد. شتاب بخشیدن به گذار به منابع انرژی تجدیدپذیر می‌تواند به خوبی یک تاثیر جانشینی را آغاز کند که مشاغل فعلی در بخش‌های با کربن بالا را با بخش‌های جدید با کربن اندک جانشین می‌کند. اشتغال در حمل‌ونقل جاده‌ای مبتنی بر کامیون‌ها به سوی مشاغل در بخش ریلی حرکت خواهد کرد، تولید موتورهای احتراق داخلی با وسایل نقلیه برقی جایگزین خواهد شد و بازیافت و بازسازی جایگزین دفن زباله خواهند شد. البته حذف برخی از مشاغل اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

این گذار به اقتصاد سبز فراگیر می‌تواند موتور جدیدی برای توسعه و ایجاد کار مناسب در تمامی جهان باشد. تضمین متحقق شدن منافع مشاغل مطلوب بالقوه در مبارزه علیه تغییر اقلیم، یک چالش مهم است. این کار به صورت خودکار نخواهد بود. اگر گذار بدون برنامه‌ریزی یا با برنامه‌ریزی کمتر از میزان لازم باشد، ممکن است ناگهانی اتفاق افتد و باعث ایجاد اختلال و آسیب و حتی شوک‌آور شود. باید در ذهن داشته باشیم مشاغل جدید لزوماً زمان و مکانی پدیدار نمی‌شوند که مشاغل دیگر از دست می‌روند، به‌ویژه اینکه بخش‌هایی خاص از قبیل ساخت‌وساز، کشاورزی، جنگلداری، ماهیگیری، انرژی و حمل‌ونقل به طور اساسی دگرگون خواهند شد.

از طریق یک گذار فراگیر و عادلانه از لحاظ اجتماعی، به این ریسک باید رسیدگی شود. با این هدف، سازمان بین‌المللی کار^۱ (اداره ویژه

زندگی میلیون‌ها نفر به شدت تحت تاثیر حوادث مربوط به آب و هوای نامساعد است. امروزه بیشتر کشورها پذیرفته‌اند که فعالیت انسانی باعث تغییر آب و هوای زمین شده، بنابراین به نفع بشر است تا رفتار خود را تغییر دهد. مجموعه‌ای از شواهد روشن نشان می‌دهند که تغییرات آب و هوایی نتیجه فعالیت بشر نزدیک است و اینکه شکست در محدود ساختن افزایش دمای زمین تا حداکثر ۲ درجه سلسیوس بیشتر از سطوح پیشاصنعتی، پیامدهایی جدی به دنبال خواهد داشت. آسیب محیط زیستی متعاقب ممکن است برگشت‌ناپذیر و خود تهدیدی برای نوع بشر باشد.

اگر تغییرات اقلیمی پیامدی از فعالیت انسانی باشد، این فعالیت تا حدود زیادی به کار مربوط خواهد بود. بنابراین به صورت اتفاقی نیست که تغییرات اقلیمی با سطوح پیشاصنعتی مقایسه می‌شود. اگر کار علت اصلی تغییرات اقلیمی باشد، بنابراین باید به طور اجتناب‌ناپذیری برای استراتژی‌های با هدف پیشگیری، تخفیف و سازگاری با آن نقشی محوری داشته باشد.

مسئولیت مشترک در توافق پاریس در مورد تغییرات اقلیمی و دستور کار ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار با ۱۷ هدف مربوط به آن به رسمیت شناخته شد. در بیانیه حمایت از دستور کار ۲۰۳۰، رهبران جهان به «برداشتن گام‌هایی جسورانه و در راه تحول که برای تغییر مسیر جهان به سویی پایدار و بازگشت‌پذیر مورد نیاز است» متعهد شدند.

در این میان یک رفتار مهم که باید تغییر یابد، ادراک ما از توسعه و پیشرفت است. از آنجایی که معیارهای استاندارد درآمد ملی همچون تولید ناخالص ملی (GDP) تنها خدمات و کالاهای با منبع بازار را به تصویر می‌کشند، آن‌ها کار و تولید را تنها در رابطه با بازار تبیین می‌کنند. سپس این معیارهای درآمد ملی برای سنجش رفاه اقتصادی یک کشور به کار می‌روند. معادل دانستن فعالیت بازار با رفاه اقتصادی باعث تشدید شکاف‌های دانشی مهمی در فهم سهم عوامل غیربازاری در رفاه از قبیل کار خانگی و مراقبت‌های بدون پرداخت مالی می‌شود.

علاوه بر این، این روش محاسبه نمی‌تواند آسیب به محیط زیست

شکستن چرخه
معیوب تغییرات
اقلیمی



مبارزه علیه
تغییرات آب و
هوایی یک بخش
اساسی از مبارزه
برای دستیابی به
عدالت اجتماعی
است. فقیرترین و
آسیب پذیرترین ها
در دنیای کار
بیش از همه از
تغییرات اقلیمی
متاثر خواهند
شد. آن ها در برابر
این تأثیرات از
همه بی پناه تر
هستند و کمترین
مسئولیت را در
رخ دادن این
تغییرات دارند.

الزام به عدالت اجتماعی قرار دهد. این اقدام از طریق گفت و گوهای ملی بین دولت ها، کارفرمایان و سازمان های کارگری آغاز شد و در برخی کشورها صدهای دیگری از جمله گروه های جوانان رانیز دربر گرفت. یک کمیسیون مستقل جهانی در مورد آینده کار در آگوست سال ۲۰۱۷ تشکیل شد که گزارش آن بر برنامه کاری کنفرانس صدسالگی کار بین الملل که در سال ۲۰۱۹ برگزار می شود، تاثیر خواهد داشت.

مبارزه علیه تغییرات آب و هوایی یک بخش اساسی از مبارزه برای دستیابی به عدالت اجتماعی است. فقیرترین و آسیب پذیرترین ها در دنیای کار بیش از همه از تغییرات اقلیمی متاثر خواهند شد. آن ها در برابر این تأثیرات از همه بی پناه تر هستند و کمترین مسئولیت را در رخ دادن این تغییرات دارند. این امر یک دلیل کلیدی در میان بسیاری از دلایلی است که فرایندهای گذار عادلانه باید سطوح فزاینده و بالای نابرابری را در داخل و همچنین در میان کشورها تقلیل دهند. اگر هدف این باشد که هیچکس جا نماند، این گذار باید با دقت و به طور عادلانه مدیریت گردد. توافق پاریس تاثیر بر دنیای کار در جهت حرکت به سوی آیندهای با کربن کم یا آیندهای بدون کربن را به رسمیت می شناسد. یک «شغل سبز» بنا به تعریف خود لزوماً یک کار مطلوب نیست و باید با اقدام ها و سیاست های صحیح همراه شود تا «مطلوب» گردد. دولت ها باید از طریق توافق پاریس متعهد به همکاری با اتحادیه های تجاری و اتحادیه های کارفرمایان شوند تا تضمین کنند که توسعه پایدار با توجه کامل به ابعاد اقتصادی و اجتماعی و همچنین ابعاد محیط زیستی آن به پیش می رود. روشن است که بلندپروازی محیط زیستی بیشتر به بازسازی اقتصادی بیشتر، تحولات بیشتر الگوهای تولید و مصرف و تأثیرات با قاطعیت و فراگیری بیشتر بر اشتغال معنا می یابد. این امر مستلزم مشارکت فعالانه سازمان های کارگری و کارفرمایی است زیرا زمانی که سیاست ها توسط توافق عمومی میان تمامی ذی نفعان تقویت شوند، احتمال بیشتری وجود دارد که به اهداف خود دست یابند. کسب و کار به ویژه کسب و کار با حجم متوسط و کوچک نیاز است مورد حمایت قرار گیرد تا بتواند پتانسیل خدمات و کالاهای سبز را آزاد و تولید و مصرف پایدار تر و تولید مشاغل جدید سبز را امکان پذیر کند. عناصر کلیدی برای چنین حمایتی شامل یک محیط قابل پیش بینی است که تنظیم مقررات را امکان پذیر می سازد. این کار رشد کسب و کار، انسجام میان سیاست های دولتی، سرمایه گذاری خصوصی و دولتی بیشتر و ترویج نوآوری های سبز را آسان می کند.

اما مبارزه با تغییرات اقلیمی نیازمند دو جزء دیگر است؛ حمایت اجتماعی و توسعه مهارت ها. فرایند سبز ساختن مشاغل فعلی بیان می کند که نظام های آموزشی باید با الزامات دنیای کار سازگار شوند و اینکه آموزش در تمامی دوره های کاری به یک واقعیت برای تمامی کارگران (از جمله زنان) بدل می شود. از آنجایی که بخش چشمگیری از نوآوری سبز تحت تاثیر تکنولوژی است، مطالبه زیادی برای مهارت در علوم پایه، تکنولوژی، مهندسی و ریاضیات و نیاز به دانش در حوزه مواد سازگار با محیط زیست و تأثیرات محیط زیستی وجود خواهد داشت. حمایت اجتماعی نیز امری ضروری است زیرا جابجایی مردم بین فعالیتهای مختلف را بدون ریسک به مشقت افتادن و دچار شدن به فقر امکان پذیر می سازد.

ایجاد مشاغل مساعده و سبز

سازمان ملل با برنامه کاری مطلوب خود که از طریق یک ساختار سه جانبه اجرا می شود که شامل دولت ها، سازمان های کارفرمایان و کارکنان است (دستورالعمل هایی برای یک گذار عادلانه را به کار گرفته است. این اصول هدایت کننده در درجه نخست بر اساس تعهد به گفت و گوی اجتماعی به عنوان بخشی کلیدی از مسیری نهادی به سوی پایدار بودن و تاکید بر این است که تمامی سیاست های اتخاذ شده به سوی یک گذار عادلانه باید حقوق اساسی و حقوق مربوط به کار را محترم بشمارد. این اصول توجه خاصی به بعد جنسیتی بسیاری از مشکلات محیط زیستی دارند و به دنبال برقرار ساختن سیاست های جنسیتی خاصی هستند. علاوه بر این، این اصول به رسمیت می شناسند که تصمیمات اتخاذ شده باید در حوزه های مختلف سیاستگذاری منسجم باشند و از کسب و کار، کارگران و مصرف کنندگان برای پذیرش این گذار حمایت کنند. این سیاست های منسجم به ترویج ایجاد مشاغل مطلوب تر، تضمین حمایت اجتماعی کافی و پایدار برای مشاغل از دست رفته و فراهم سازی مهارت های ضروری برای توسعه نیازمند خواهد بود. مهم اینکه این دستورالعمل ها به رسمیت می شناسند که هیچ راه یکه ای برای گذار عادلانه وجود ندارد که برای تمامی شرایط و مکان ها مناسب باشد و هر کشوری نیاز خواهد داشت تا مسیر متفاوتی را بر اساس زمینه و تاریخ خاص خود برگزیند.

فرمان عدالت اجتماعی توسط سازمان بین المللی کار، گستره ای به اندازه تمامی طیف تجربه بشر دارد که به دنیای کار نیز مربوط است. در حالی که آنان به دنبال یک رویکرد همه جانبه و فعالانه به شکل دادن به دنیای کار هستند، اساسنامه (۱۹۱۹) این سازمان و اعلامیه (۱۹۴۴) فیلادلفیا هیچ اشاره ای به پایدار بودن به لحاظ محیط زیستی یا تغییرات اقلیمی ندارند. اما شتاب گرفتن توسعه در طول دو دهه گذشته اعضای تشکیل دهنده سازمان بین المللی کار را متقاعد ساخته که فرمان عدالت اجتماعی تنها در صورتی می تواند به طور موثری دنبال شود که پایدار بودن محیط زیستی را در برنامه کار مطلوب ادغام کند. این دستورالعمل ها همراه با ابتکار سبز^۲ سازمان بین المللی کار اصولی را مطرح می کنند که آن گذار عادلانه و حوزه های خط مشی کلیدی و مقررات نهادی مربوطه باید بر اساس آن ساخته شود. اما فراتر از سازگاری با واقعیت های اقلیمی و محیط زیستی جدید، قرن بیست و یکم نیز در چارچوب تکنولوژی و شیوه های جدید کاری، بیم و امیدهای فراوانی برای جهان کار در بر خواهد داشت. این امر دلیل ایجاد خلاقیت های کاری آینده^۳ توسط این سازمان در سال ۲۰۱۵ بود.

ابتکار سبز این هدف را دنبال می کند که نقش آفرینان جهان را به درک بهتری از چالش ها و فرصت های تغییر مسیر ضروری به سوی آیندهای با کربن کمتر مجهز سازد و به آن ها کمک کند تا این تغییر را مدیریت کنند. ابتکار سبز امیدوار است موضع سازمان بین المللی کار را به عنوان یک مرجع منحصربه فرد در حوزه ارتباط بین تغییرات اقلیمی، استراتژی های با کربن کم و کارایی منابع از یک سو و اشتغال، حمایت اجتماعی، گفت و گوی اجتماعی و برابری از سوی دیگر، تقویت کند. خلاقیت های کاری آینده با فراتر رفتن از دغدغه های کاملاً محیط زیستی تلاش دارد تا شیوه های جدید تغییر از جمله جهانی سازی و تغییرات جمعیتی و تکنولوژیکی را درک و سازمان بین المللی کار را در موقعیتی برای به پیش راندن

آیا برای قرن
بیست و یکم
آماده ایم؟

منبع:

<https://www.greeneuropeanjournal.eu/a-just-transition/>

پی نوشت:

1. International Labour Organization
2. Green Initiative
3. Future of Work initiative



قلمرو رفاه

تجربه

نظام بهداشت و درمان کوبا چگونه پیشرفت کرد؟

کوبا جزیره‌ای کوچک در نزدیکی ایالات متحده است. این کشور بیش از ۵۰ سال تحت شدیدترین تحریم‌های اقتصادی از سوی آمریکا بوده و طی این مدت با محدودیت‌ها و موانع زیادی روبه‌رو بوده است. با این وجود در زمینه خدمات اجتماعی به‌ویژه در حوزه‌های بهداشتی و آموزشی نه تنها توانسته نیازهای داخلی خود را تامین کند، بلکه در مقایسه با کشورهای منطقه کاراییب و حتی پیشرفته‌ترین کشورهای توسعه‌یافته، به پیشرفت‌های توجیهی نایل شده و مورد ستایش سازمان بهداشت جهانی نیز قرار گرفته است. راز پیشرفت‌های درخشان سیستم بهداشت و درمان کوبا چیست و چگونه توانسته بر محدودیت‌های خود در دوران تحریم غلبه کند؟ آشنایی با سازوکار نظام بهداشتی و درمانی کوبا و آنچه در این کشور تحت تحریم‌های شدید و طولانی جریان دارد، می‌تواند دربردارنده درس‌های مهمی برای جوامع پیرامونی از جمله جامعه ما نیز باشد. مطلب پیش رو بر آن است تا به این پرسش‌های کلیدی پاسخ داده و تصویر نسبتاً دقیقی از جزئیات سیستم بهداشت و درمان کوبا ارائه دهد.

تعهد حاکمیت و مشارکت مردم

مسعود امیدی



پژوهشگر

نظام بهداشت و درمان کوبا را نمی توان به صورت مجزا و بدون ارتباط با نظام اقتصادی-اجتماعی و ارزش های بنیادین نهادینه شده در نظام سیاسی و مدیریتی این کشور در چارچوب یک سیستم اقتصادی-اجتماعی مبتنی بر توسعه انسانی مورد بررسی قرار داد.

این کشور طی دهه های طولانی به صورت دائم در معرض تحریم ها و توطئه های براندازی و تروریستی از سوی ایالات متحده آمریکا قرار داشته، اما با این وجود در برخی حوزه های اجتماعی چون بهداشت، درمان و آموزش به پیشرفت های درخشان و بی نظیری دست یافته است. آنچه که دستاوردهای کوبا را در حوزه خدمات اجتماعی چون بهداشت، درمان و آموزش قابل توجه می کند، شرایط اقتصادی و سیاسی این کشور و دستیابی به این پیشرفت ها در شرایط محاصره اقتصادی طی چند دهه گذشته است. گرچه کمک های شوروی به کوبا حقیقت غیر قابل انکاری است که در پیشرفت های کوبا در این زمینه نقش مهمی داشته اما پس از دوران شوروی نیز، این دستاوردها و پیشرفت ها همچنان تداوم یافته و توسعه پیدا کرده است.

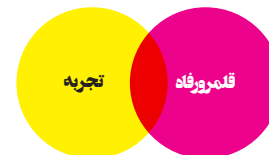
هیچ یک از کشورهای منطقه کاراییب در شرایط اقتصادی قابل مقایسه با کوبا - که چند دهه تحت فشار تحریم آمریکایی نبوده اند - (همچنین در هیچ جای دیگر جهان) نه تنها شاخص های بهداشتی قابل مقایسه با این کشور برخوردار نیستند، بلکه با آن فاصله زیادی دارند. موضوع به هیچ وجه به بهداشت و درمان هم محدود نمی شود و در حوزه آموزش نیز چنین بوده است.

اطلاعات پژوهش های مختلف گواه آن هستند در حالی که صدها میلیون کودک کار در جهان وجود دارد، کوبا کودک کار ندارد. شهروندان کوبا در کوتاه ترین فاصله از محل زندگی شان به امکانات رایگان بهداشتی و درمانی دسترسی دارند. دولت کوبا توانسته بی سواد را در این کشور ریشه کن کند. زنان کوبایی از مراقبت های رایگان پزشکی در هنگام بارداری و ماه ها پیش از زایمان برخوردار هستند. سالخوردهان کوبایی نیز از مراقبت های ویژه رایگان برخوردارند. به علاوه فقط مردم کوبا نیستند که از این پیشرفت ها در سطح عالی بهره مند شده اند. کمک های بهداشتی و درمانی کوبا در نقاط مختلف جهان و به ویژه در کشورهای آفریقایی به بسیاری از مردم محروم و فقیر این کشور ها یاری رسانده و به همین دلیل نیز این کشور جوایز ارزشمندی را از سازمان بهداشت جهانی دریافت کرده است. اما پرسش اساسی این است که کوبا به عنوان جزیره ای در نزدیکی خاک آمریکا که بیش از ۵۰ سال تحت شدیدترین تحریم های اقتصادی بوده، چگونه توانسته به این پیشرفت ها دست یابد؟

در کوبا مراقبت های بهداشتی به عنوان بخشی از حقوق شهروندی مردم این کشور در نظر گرفته می شود. مراقبت های بهداشتی همگانی برای تمام شهروندان مجانی است. کوبا دارای

سیستمی عدولمی
بهداشت و درمان
کوبا





جدول شماره یک

سیستم بهداشت و درمان کوبا: مقایسه جهانی

ایالات متحده	کوبا	کشورهای حوزه کاراییب	آمریکای لاتین
۷۷.۶	۷۷.۸	۶۹.۳	۷۷.۳
امید به زندگی			
تعداد پزشک به ازای ۱۰/۰۰۰ نفر جمعیت	۶۳.۷	۳۶.۳	-
تعداد پرستار به ازای ۱۰/۰۰۰ نفر جمعیت	۷۸.۹	۷۹.۵	-
تولد توسط پرسنل درمانی ماهر و آموزش دیده	۹۹.۹	۹۹	-
مرگومیر نوزادان در هر ۱۰۰۰ تولد	۵.۳	۶.۸	۲۲
مرگومیر کودکان زیر ۵ سال در ۱۰۰۰ نفر	۸	۳۳.۴	۲۷.۷
مرگومیر مادران در هر ۱۰۰/۰۰۰ تولد	۴۹.۴	۱۳.۱	-
درصد کودکان مصون از دیفتی	۹۹	۹۶	-
مرگ در اثر ایمنز در هر ۱۰۰/۰۰۰ نفر در سال	۱	۵	-
هزینه‌های دولت در بهداشت و درمان - درصدی از تولید ناخالص داخلی	۸۷.۸	۴۴.۷	-

جدول شماره دو

جدول شماره (۲) شاخص‌های توسعه: کشورهای منتخب در منطقه

درآمد سرانه ناخالص ملی (دلار)	میانگین امید به زندگی	نرخ مرگومیر نوزادان	نرخ مرگومیر کودکان زیر ۵ سال
۴۵۰	۵۲	۸۴	۱۲۰
هائیتی			
۹۱۰	۷۰	۳۰	۳۷
نیکاراگوئه			
۱۰۱۰	۶۵	۵۲	۶۵
بولیوی			
۱۱۷۰	۷۸	۶	۷
کوبا			
۱۱۹۰	۶۸	۳۱	۴۰
هندوراس			
۳۳۷۰	۶۸	۳۶	۳۱
جمهوری دومینیکن			
۳۴۰۰	۶۸	۳۲	۴۳
گوآتمالا			
۲۶۳۰	۷۵	۲۲	۲۵
اکوادور			
۲۴۵۰	۷۱	۲۳	۲۷
السالوادور			
۳۶۱۰	۷۱	۲۳	۲۷
پرو			
۳۴۶۰	۷۱	۳۱	۲۳
برزیل			
۴۴۷۰	۷۵	۱۵	۱۸
آرژانتین			
۴۵۹۰	۷۸	۱۱	۱۲
کاستاریکا			
۴۸۱۰	۷۳	۱۸	۲۱
ونزوئلا			
۵۸۷۰	۷۸	۸	۱۰
شیلی			
۷۳۱۰	۷۶	۲۲	۲۷
مکزیک			
۳۲۶۰۰	۸۰	۵	۶
کانادا			
۴۳۷۴۰	۷۸	۶	۷
ایالات متحده			

(۲۰۱۶)

کل هزینه‌های بهداشتی به عنوان درصد از تولید ناخالص داخلی: ۱۱.۱ درصد (۲۰۱۴)

در جدول شماره (۱) که از سوی اداره آمار بهداشت ملی در هاوانا منتشر شده، شاخص‌های عمومی بهداشت و درمان کوبا با کشورهای آمریکای لاتین، حوزه کاراییب و ایالات متحده آمریکا مورد مقایسه قرار گرفته است.

منابع اطلاعات این جدول، اداره آمار بهداشت ملی (هاوانا) و مرکز ملی برای آمار بهداشت (آمریکا) است.

آن گونه که در جدول شماره (۲) مشاهده می‌شود، امید به زندگی در کوبا به صورت میانگین در حدود ۱۰ سال از کشورهای حوزه کاراییب و آمریکای لاتین بیشتر است.

از سوی دیگر میزان مرگومیر نوزادان و کودکان زیر ۵ سال در کوبا تقریباً برابر با کشور پیشرفته صنعتی آمریکا و تقریباً برابر ۲۵ درصد کشورهای حوزه کاراییب و آمریکای لاتین است. فاصله چشمگیر کوبا در این زمینه‌ها از کشورهای حوزه کاراییب و آمریکای لاتین دقیقاً بیانگر مزیت برجسته و قابل توجه نظام بهداشت و درمان این کشور نسبت به آنهاست که نتیجه نظام اقتصادی و اجتماعی مردمی کوبا است. در جدول شماره (۲) برخی از شاخص‌های مهم کشورهای منطقه کاراییب به صورت تطبیقی مورد مقایسه قرار گرفته‌اند. مقایسه ارقام مربوط به کوبا با کشورهای منطقه، نشان از برتری چشمگیر وضعیت کوبا نسبت به کشورهای منطقه است. آمارهای کوبا عملاً قابل مقایسه با آمریکا و کاناداست. اما با توجه به میزان درآمد سرانه کوبا که برابر هزار و ۱۷۰ دلار در مقایسه با رقم ۳۲ هزار و ۶۰۰ دلار برای کانادا و ۴۳ هزار و ۷۴۰ دلار برای آمریکا که چند ۱۰ برابر درآمد سرانه کوبا هستند، دستیابی به این پیشرفت‌ها در کوبا نشان از پیشرفت‌های درخشان این کشور است و راز آن را باید در ویژگی سیستم بهداشت و درمان کوبا جست‌وجو کرد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

منحنی مرگومیر کودکان در کوبا از سال ۲۰۰۷ تا سال ۲۰۱۷ دائماً در حال کاهش بوده و در سال ۲۰۱۷ به تعداد ۴/۱ در هزار تولد رسیده است. همچنین امید به زندگی در کوبا از سال ۲۰۰۶ تا سال ۲۰۱۶ نزدیک به ۱/۵ سال افزایش یافته است. در مورد روند تغییرات میزان مرگومیر به ازای هر هزار مورد تولد در کوبا طی سال‌های پس از انقلاب این منحنی با کاهش جدی و دائمی همراه بوده است. فقط از سال ۲۰۰۷ تا سال ۲۰۱۷ این رقم از ۲/۹ نفر به ۲/۲ نفر رسیده یعنی طی ۱۰ سال، تقریباً ۲۶ درصد کاهش داشته است. البته بر اساس اطلاعات در دسترس، میزان ابتلا به (HIV) و افزایش وزن در کوبا در سال‌های اخیر افزایش داشته که از چالش‌های پیش روی سیستم بهداشت و درمان کوبا است.

همان گونه که در جدول شماره (۳) مشاهده می‌شود، بر اساس آمار سازمان بهداشت جهانی بسیاری از بیماری‌های قابل پیشگیری از طریق واکسن، در کوبا محو شده‌اند. در حالی که این بیماری‌ها همچنان در کشورهای مختلف در حال توسعه و توسعه یافته مشاهده می‌شوند.

کوبا در حدود ۵۰ هزار نیروی ساکن در سرتاسر جهان دارد و بزرگترین تیم پزشکی خارجی متشکل از ۶۲ دکترو ۱۰۳ پرستار را برای مبارزه با ویروس کشنده ایبولا به غرب آفریقا اعزام کرد. این کشور به خاطر مبارزه در برابر

کمک‌های
بین‌المللی کوبا

بالاترین نسبت پزشک به بیمار در سطح جهان و برابر با ۷/۶ پزشک به ازای هر هزار نفر از جمعیت است. مراقبت‌های پزشکی در کوبا بر پیشگیری از بیماری تأکید دارد، تا اینکه تنها متکی به دارو یا دسترسی محدود به داروهایی داشته باشد که گاهی از طرف آمریکا در محاصره و تحریم است. مجله «لانسیت» در سال ۲۰۱۴ نوشت: «اگر دستاوردهای کوبا بتواند در سراسر طیف گسترده‌ای از کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط رواج پیدا کند، سلامت جمعیت جهان دگرگون می‌شود.» کوبا پیشگام توسعه داروهایی جهت معالجه و پیشگیری از سرطان ریه است و از قطع عضو بدن در ارتباط با دیابت، پیشگیری کرده است.

کوبا دارای یک سامانه بهداشتی ملی است و مسئولیت‌های مالی و اجرایی ارائه خدمات بهداشتی به تمامی شهروندان به عهده این سازمان است. هیچ بیمارستان یا درمانگاه خصوصی در کوبا وجود ندارد و ارائه تمامی خدمات بهداشتی توسط دولت صورت می‌گیرد و این کشور یکی از بالاترین آمارهای «امید به زندگی» در منطقه و جهان را دارا است.

سایت سازمان بهداشت جهانی آمارهای کلی زیر را برای کوبا نشان می‌دهد:

کل جمعیت: ۱۱ میلیون نفر (۲۰۱۶)

سرانه درآمد ناخالص ملی: ۱۸۵۲۰ دلار (۲۰۱۱)

امید به زندگی در هنگام تولد: ۷۷.۸۱ سال (۲۰۱۶)

احتمال مرگ بین ۱۵ تا ۶۰ سال در هر هزار نفر جمعیت ۱۶۶۸ نفر



هیچ بیمارستان
یا درمانگاه
خصوصی در کوبا
وجود ندارد و ارائه
تمامی خدمات
بهداشتی توسط
دولت صورت
می گیرد. این
کشور یکی از
بالا ترین آمارهای
«امید به زندگی»
در منطقه و جهان
را دارا است

آمریکای می روند، اما نکته جالب این است که در زلزله هاییتی آمریکا به طور کلی ۵۵۰ پرسنل درمانی به این کشور اعزام کرد، ولی کوبا هزار و ۵۰۰ نفر (به نقل از سایت تخصصی بیمارستان سازی در ایران).

در سال ۱۹۷۶، برنامه های خدمات درمانی - پزشکی کوبا در اصل ۵۰ نسخه تجدیدنظر شده قانون اساسی کوبا چنین آمده است:

«این حق همه انسان هاست که به خدمات و مراقبت های بهداشتی دسترسی داشته باشند. دولت این حق را با ارائه مراقبت های پزشکی و بیمارستانی رایگان تضمین می کند. به عبارت دقیق تر، از طریق تأسیس شبکه خدمات پزشکی روستایی، درمانگاه های چندگانه، بیمارستان ها، مراکز پیشگیری و درمان تخصصی، ارائه رایگان خدمات دندانپزشکی، ترویج کمپین های بهداشت همگانی، آموزش بهداشت، معاینات پزشکی منظم، واکسیناسیون همگانی و سایر معیارهای سنجش برای پیشگیری از شیوع بیماری ها. تمامی قشرهای جامعه از طریق سازمان های اجتماعی و مردمی در این فعالیت ها و برنامه ها شرکت می کنند.»

پیشرفت های کوبا از جمله پیشرفت در بیوتکنولوژی، به ویژه در واکسن های اطفال نیز قابل توجه است. در حال حاضر تعداد زیادی از پزشکان و پرستاران کوبا نیز در کشورهای خارجی کار می کنند و در این زمینه برای کشور درآمد ارزی به دست می آورند.

طبق گزارش اخیر سایت آکادمیک خدمات حرفه ای توسط پزشکان و پرستاران کوبا که در حدود ۳۷ هزار موقعیت شغلی در ۷۷ کشور جهان دارند، با ایجاب ۸ میلیارد دلار درآمد ارزی در سال برای این کشور همراه است و تحریم های ایالات متحده نتوانسته این حوزه فعالیت حرفه ای را از دولت و مردم کوبا بگیرد.

کوبا در حوزه بیوتکنولوژی نیز به پیشرفت های چشمگیری دست یافته است. پروفسور وارتون (Warton) از مرکز مدیریت مراقبت های بهداشتی پاتریشیا دانزون (Patricia Danzon) پس از بازگشت از کوبا در یک مصاحبه رادیویی گفت که پیشرفت های کوبا در زمینه بیوتکنولوژی او را تحت تأثیر قرار داده است. او گفت این کشور نسخه های خاصی از داروهای مهم مانند واکسن های کودکان برای مقابله با بیماری های عفونی را تهیه کرده است. او افزود که بخش زیست فناوری کوبا نیز پیشرفت هایی در زمینه روش های پیشرفته تر با استفاده از آنتی بادی های منوکلونال و واکسن های درمانی دارد. او اشاره کرد کوبا برخی از این داروها را به کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین صادر می کند، اما هنوز به اروپا و ایالات متحده نفوذ نکرده است.

طبق گزارش اخیر سایت دانشگاهی (Knowledge @ Wharton) یک واکسن که در کوبا به نام (CimaVax) تولید می شود، قرار است برای درمان ازان، ایمن، موثر و آسان سرطان ریه مورد استفاده قرار گیرد. این واکسن توسط مرکز ایمونولوژی مولکولی مستقر در هاوانا

و ویروس ایبولان نشان شوالیه را از سازمان ملل متحد و سازمان بهداشت جهانی (WHO) دریافت کرد. شمار کارکنان پزشکی اعزام شده از سوی کوبا، کشوری فقیر با جمعیتی کمتر از منطقه متروپولیتن نیویورک سیتی و کشوری تحت تحریم ۵۰ ساله ایالات متحده، برای مبارزه با ویروس ایبولا بیش از هر کشور دیگر و چندین برابر کادر پزشکی اعزامی ایالات متحده بوده است. کوبا با کمک ونزوئلا برای مبارزه علیه بیماری ایبولا پزشکان خود را به سرتاسر جهان فرستاد و در نتیجه آن برنده جایزه جهانی مبارزه با بیماری ایبولا شد.

بهداشت و درمان،
اصول بنیادین
حقوق بشر

ویسایت (workers) در مورد مقایسه آمریکا و کوبا می نویسد، کوبا به رغم تحریم های ۵۰ ساله و مشکلات عدیده ای که آمریکا برای این کشور به وجود آورده، پایین ترین هزینه های درمانی را دارد. قبل از انقلاب سال ۱۹۵۹ در کوبا، میزان مرگ و میر نوزادان ۶ درصد بود، اما در سال ۲۰۱۰ این رقم به ۰/۴۵ درصد رسید، اما همین آمار در سال ۲۰۱۰ برای آمریکایی های آفریقایی تبار حدود ۱/۴ بوده است.

به اعتقاد کارشناسان، عزم مسئولان کوبا برای حل این موضوع، در کنار سطح بالای آموزش برای آیین بدن ۱۳ بیماری مهم و سیستم پزشکی - دانشگاهی رایگان برای همه مردم از عمده ترین دلایل این موفقیت است. بر اساس گزارش سازمان بهداشت جهانی به طور میانگین، مردم کوبا ۷۸ سال عمر می کنند. این در حالی است که هزینه درمانی برای هر کوبایی سالانه حدود ۴۰۰ دلار اعلام شده و این عدد برای آمریکایی ها حدود ۸ هزار دلار است.

سایت (California onecare) درباره بهداشت و درمان در کوبا نوشته است: «در حالی که تقریباً سیستم بهداشت و درمان در کوبا و آمریکا از نظر کیفیت در یک سطح قرار دارند، اما هزینه های درمان در کوبا ۴ درصد هزینه ها در آمریکا است.»

این مقاله سپس در جهت پاسخ به چرایی بزرگ این امر می نویسد: «دلیل موفقیت کوبا، اجرای درست سیستم پیشگیری است. در حالی که در سال ۱۹۵۹ امید به زندگی در کوبا در حدود ۵۸ سال بود، اکنون این رقم به ۷۸ سال رسیده و کوبا توانسته بسیاری از بیماری های همه گیر و به ویژه بیماری هایی که موجب مرگ و میر کودکان می شود را کنترل کند.»

در حالی که حدود ۲۰ درصد آمریکایی ها بیمه نیستند، اکنون سیستم درمانی کوبا حدود ۹۹ درصد مردم این کشور را تحت پوشش دارد، به گونه ای که کوبایی ها در فاصله بسیار نزدیک به منزل خود به پزشک و پرستار دسترسی دارند. هر پزشک حدود ۱۵۰ خانواده و یا ۶۰۰ نفر را تحت پوشش دارد. به گفته یک پزشک در هاوانا، وی به همراه دو پزشک دیگر و دو پرستار بیش از ۸۰۰ خانواده و هزار و ۸۰۰ نفر را تحت پوشش درمانی خود دارند.

کوبا در کل دارای ۴۹۲ کلینیک است که ۸۳ مورد آن در پایتخت یعنی هاوانا واقع است و هر یک از آن ها دارای ۲۰ تا ۴۰ برنامه پزشکی و مشاوره ای هستند که دارای تخصص بالاتری نسبت به پزشک خانواده اند. این کلینیک ها بیش از ۸۰ درصد بیماری ها را درمان می کنند و در مورد ۲۰ درصد بقیه، بیمار به بیمارستان ها اعزام می شود. به طور کلی بیش از ۹۷ درصد در مان ها از پزشکان خانواده آغاز می شوند. درمان در کوبا به عنوان یکی از اصول حقوق بشر بسیار محترم شمرده می شود. در حالی که موضوع فرار مغزها به آمریکا به علت درآمدهای بالا در میان پزشکان بسیار به چشم می خورد و از کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین و هند پزشکان زیادی به سوی

جدول شماره سه

سیستم بهداشت و درمان کوبا: مقایسه جهانی

بیماری	کوبا	همه کشورهای در حال توسعه	همه کشورهای توسعه یافته
دیفتیری	۰	۸۲۰۸	۲۱
سرخک	۰	۵۷۸۸۳۵	۱۴۵۱
التهاب غدد بنواکوشی	۳۴۶	۴۷۵۹۳۱	۱۴۳۱۲۱
سکته مغزی	۰	۸۷۲۳۴	۳۴۵۶۵
فلج اطفال	۰	۲۰۲۳	۰
سرخچه	۰	۲۵۷۴۲۶	۹۹۴۰
سندروم سرخچه مادرزادی	۰	۲۵	۱۲
کزاز نوزادان	۰	۹۷۸۲	۰
کزاز	۰	۱۵۴۸۳	۷۸
تب زرد	۰	۵۸۸	۰

توسعه یافته و اکنون در بازار ایالات متحده توسط موسسه سرطان بوفالو و روزول پارک مورد آزمایش قرار گرفته است.

راز پیشرفت بهداشتی کوبا

چرا کوبا در همسایگی کشورهای چون هائیتی و جامائیکا سیستم بهداشت و درمانی دارد که نزدیک به کشور دانمارک است؟ برای پاسخ به این پرسش باید با سازوکار اجرایی سیستم بهداشت و درمان کوبا آشنا شد. سیستمی که تامین بهداشت و درمان در آن به مثابه حقوق بنیادین بشر فرض شده و دولت موظف به تامین رایگان و با کیفیت آن برای همه افراد جامعه است. در این کشور هر نوع نگاه سودجویانه و کاسب کارانه که عملاً منجر به محدود شدن دسترسی مردم به سیستم بهداشت و درمان می شود، ممنوع است. تاکید «آمار تیا سن» بر اهمیت توسعه انسانی به جای تلاش برای تولید بیشتر در ارتباط با توسعه، شالوده اساسی نظریه قابلیت اوست. بر اساس نظریه قابلیت آمار تیا سن، در یک سیستم مبتنی بر رفاه اجتماعی باید به همه افراد کمک شود تا از قابلیت برخورداری از یک زندگی مناسب بهره مند شوند. از این رو، در ک سن از مفهوم آزادی از آزادی های سیاسی و آزادی بیان و... فراتر می رود و شامل مفاهیمی چون برخورداری از امکان دسترسی به منابع، برخورداری از امکان استفاده از فرصت های اجتماعی نظیر آموزش، شغل و همین طور تضمین امنیت و آینده شغلی و اقتصادی نیز می شود. طبق این دیدگاه هر گونه محرومیت از برخورداری های اجتماعی، آزادی فرد محروم را با تهدید مواجه می کند و چنین انسانی از ایفای نقش عاملیت (کنشگری) در مسیر توسعه باز می ماند. پیشرفت های دولت کوبا در زمینه خدمات اجتماعی چون بهداشت، درمان و آموزش در همین چارچوب قابل بررسی و تحلیل است.

سیستم بهداشت و درمان کوبا

سیستم مراقبت های بهداشتی کوبا برای فعالیت های متمرکز بر جامعه شناخته شده است. در کوبا سه نوع موسسات مراقبت بهداشتی وجود دارند که مردم می توانند در آن ها به درمان های پزشکی دسترسی پیدا کنند. ابتدا بیماران می توانند به واحدهای پزشک خانواده در محله های خود برای دریافت تشخیص اولیه و درمان های ضروری مراجعه کنند. سپس در صورت لزوم، بیماران لازم است که در محله خود به پلی کلینک ها مراجعه کنند تا معاینات و امور بیشتر تشخیصی و پزشکی را انجام دهند. اگر وضعیت پلی کلینک برای مقابله با یک بیماری کافی نبود، بیماران به بیمارستان مراجعه خواهند کرد.

سطح اول: واحد پزشک خانواده

واحد پزشکان خانواده، خدمات پزشک خانواده را ارائه می دهند. معمولاً یک پزشک خانوادگی در واحد پزشک خانواده و یک واحد پزشک خانواده در هر چهار بلوک وجود دارد. واحد پزشک خانواده در کوبا وسیع ترین سطح مراقبت های بهداشتی را پوشش می دهد. بیماری ها در اغلب موارد توسط پزشکان خانواده درمان می شوند، زیرا رایج ترین بیماری ها در محله ها چندان سخت نیستند. ساکنان عادت به رفتن به پزشک خانواده خود دارند، به همین دلیل بیشتر بیماری ها را می توان در

نظام بهداشتی سه سطحی

در کوبا بیماران برای استفاده از خدمات درمانی، ابتدا به واحدهای پزشک خانواده در محله های خود برای دریافت تشخیص اولیه و درمان های ضروری مراجعه می کنند. سپس در صورت لزوم، بیماران لازم است که در محله خود به پلی کلینک ها مراجعه کنند تا معاینات و اقدامات تشخیصی و پزشکی را انجام دهند. اگر امکانات پلی کلینک برای درمان یک بیماری کافی نبود، بیماران به بیمارستان ارجاع داده خواهند شد.

سطح دوم: پلی کلینک ها

مرحله اول تشخیص داده و درمان کرد. در هاوانا هر پزشک خانواده به حدود ۳۰۰ خانواده خدمت می کند و هر پلی کلینک به طور متوسط ۱۹ پزشک خانواده دارد.

پزشکان خانواده نه تنها در مان های پزشکی بلکه مشاوره های بهداشتی را نیز ارائه می دهند. از آنجا که دفتر پزشک خانواده، خانه اوست که توسط دولت اختصاص داده می شود، آنها در واقع در محل زندگی می کنند و از این رو، حتی برای یک سوال کوچک برای ساکنان نیز بسیار در دسترس بوده و همچنین از دید پزشکان حضور بیماران در نزدیکی محل سکونت شان نیز بسیار راحت است. بدین ترتیب هر پزشک خانوادگی با خصوصیات ساکنان محله خود از جمله شرایط بهداشتی، سابقه پزشکی، خانواده، تحصیلات، شغلی و حرفه ای، شرایط روحی و شرایط بهداشتی آن ها بسیار آشناست. بر این اساس، پزشک خانواده می تواند درمان و مشاوره کامل خود را برای ساکنان محله اش ارائه دهد.

پزشکان خانوادگی از سوی پلی کلینک ها استخدام می شوند. از یک سو واحدهای پزشک خانواده باعث کاهش بار در پلی کلینک ها می شوند که در نتیجه پلی کلینک ها با احتمال کمتری با مراجعه بیش از ظرفیت و مشکل کمبود منابع مواجه شوند؛ چرا که پزشکان خانواده با خدمات خود همچون یک سد مانع از این کار می شوند. از سوی دیگر، پلی کلینک ها در همان محله بر پزشکان خانواده نظارت می کنند. پزشکان خانواده موظفند تا هر پرونده را به پلی کلینیکی که مرتبط با آن هست، گزارش دهند. پزشکان خانواده مسئولیت ارجاع بیماران حاد به پلی کلینک ها را نیز بر عهده دارند.

در سطح اول سیستم مراقبت های بهداشتی کوبا بر ارتقای سلامت و پیشگیری از بیماری تاکید داشته است. در سال ۲۰۰۵ در سنگ (Dresang) و همکاران بر ارتقای سلامت و پیشگیری از بیماری ها در سطح اول سیستم مراقبت بهداشتی کوبا تاکید کرده اند. در سنگ روال روزانه پزشکان خانواده را بدین صورت تشریح می کند: «صبح ها، پزشکان خانواده به طور معمول به بیماران مورد مشاوره خود رسیدگی می کنند. بعد از ظهر برای بازدید از خانه های بیماران با نیازهای حاد مراقبت، توانبخشی شرایط مزمن و پیشگیری اولیه اختصاص داده می شود. بسیاری از پزشکان خانواده نیمروز در هفته برای هماهنگی جهت ویزیت پزشکان متخصص در پلی کلینک ها، با بیماران خود همراهی می کنند. این امر مداوم درمان را برای بیماران تامین می کند، روابط پیوسته بین پزشکان خانواده و متخصصان ایجاد کرده و فرصت آموزش را برای همه طرف های درگیر فراهم می کند.»

پلی کلینک ها در مرکز خدمات نظام بهداشتی و درمانی اجتماعی کوبا قرار دارند، زیرا دو سطح دیگر موسسات مراقبت های بهداشتی را متصل می کنند. مأموریت شبکه پلی کلینک کوبا ایجاد دسترسی بهتر به

مراقبت های بهداشت عمومی برای جامعه است. مدل پلی کلینک توسط سایر نقاط جهان به ویژه در آمریکای لاتین کپی شد. تیمی از پزشکان، دندانپزشکان، روانشناسان، پرستاران و سایر تکنسین های خدماتی در پلی کلینک ها هستند. آنها با جامعه آشنا هستند و کار خود را بر اساس زمینه جامعه خود انجام می دهند. آنها با تاکید بر عوامل مختلف محیطی، در مورد خدمات بهداشتی در جامعه تصمیم می گیرند. همچنین بیماران را در خانه های خود در معرض ویزیت و تشخیص وضعیت سلامتی قرار می دهند. خدمات موجود در

پلی کلینیک‌ها عبارتند از: توانبخشی، الکتروکاردیوگرافی اورژانس و غیر اورژانس، اشعه ایکس، اولتراسوند (آزمایشات شنوایی سنجی و امور تشخیصی مرتبط با بیماری‌های ناشی از آسیب‌های فراصوت)، آزمایش چشم، آندوسکوپی، مراقبت‌های ویژه و ترومبولیز (درمان برای حل شدن لخته‌های خطرناک در رگ‌های خونی، بهبود جریان خون و جلوگیری از آسیب به بافت‌ها و اندام‌ها)، تروماتولوژی (از زیرشاخه‌های مهم جراحی و ارتوپدی که به بررسی ضایعات ناشی از ضربه متمرکز است)، آزمایشگاه، برنامه‌ریزی خانواده، امور دندانپزشکی، واکسیناسیون و مراقبت از بیماران دیابتی و بیماران سالخورده. پلی کلینیک‌ها به مثابه مدیران، برنامه خدمات بهداشتی - درمانی را هدایت می‌کنند. آنها باید با سطوح مختلف سیستم بهداشتی، مانند ادارات آمار و سایر سطوح موسسات پزشکی، برای جمع‌آوری و تکمیل اطلاعات به منظور ایجاد برنامه‌های تخصصی با توجه به جامعه خاص، برای بهبود سلامت جامعه با آنها ارتباط برقرار کنند. آنها همچنین مانند ادارات بازاریابی هستند که باید با عموم مردم و بقیه جامعه مانند رسانه‌ها همکاری داشته باشند تا شناخت افراد را بهبود بخشیده و سرعت شروع برنامه‌ها را افزایش دهند. در سال‌های اخیر، دولت کوپا در حال ایجاد یک شبکه از دانشگاه‌های پلی کلینیکی است. هر پلی کلینیک مانند یک آموزشگاه کوچک پزشکی است که معلمان آن نیز پزشکان هستند. در این مدارس پزشکی به دانشجویان این فرصت داده می‌شود تا از اولین سال تحصیلی خود، کار با بیماران را شروع کنند و فرصت‌های پیگیری موارد را در بقیه دوران تحصیل خود حفظ کنند. این دانشگاه‌های پلی کلینیک مزیت‌های متعددی دارند. دانشجویان مدارس پزشکی بیشتر متعهد و مرتبط با سطح اول خدمات بهداشتی هستند. این امر کمک می‌کند تا کمبود کارکنان خدمات بهداشتی را کاهش دهند. همچنین، این دانشجویان مهارت‌های عملی بیشتری را در دانشگاه‌های پلی کلینیکی آموزش خواهند دید. از آنجا که یک پلی کلینیک مسئولیت انواع خدمات اولیه مراقبت‌های بهداشتی را بر عهده دارد، دانشجویان و متخصصان مختلفی مانند دانشجویان پزشکی، پرستاران، دانشجویان روانشناسی و تکنسین‌های بهداشتی را می‌توان برای خدمت در پلی کلینیک مشاهده کرد.

اگر بیماری‌ای بسیار جدی و پیچیده باشد که پلی کلینیک قادر به تشخیص یا درمان آن نباشد، بیمار به بیمارستان اعزام خواهد شد. با این حال، تعداد محدودی بیمارستان در هر استان وجود دارد، زیرا انتظار می‌رود که اکثر نیازهای خدمات بهداشتی و درمانی توسط سطوح اول و دوم خدمات درمانی تامین شود.

مردم به ندرت در صف انتظار بیمارستان دیده می‌شوند. دلیل این امر آن است که تمام بیماران باید از طریق سطح قبلی یعنی پلی کلینیک‌ها در شبکه مراقبت بهداشتی به بیمارستان مراجعه کنند. بنابراین، این سیستم اعزام کمک می‌کند تا بیمارستان‌ها را برای درمان‌های پزشکی مرتب و مناسب نگه دارند. با این حال، به دلیل همین سیستم اعزام، بیماران معمولاً باید در مدت زمانی تقریباً برابر با یک نوبت (حدود یک ماه) برای بستری شدن جهت درمان‌های پزشکی منتظر بمانند. زمان انتظار گاهی اوقات، درمان بیماران حاد را در معرض خطر قرار می‌دهد. با این حال، خدمات بهداشتی و درمان کاملاً رایگان هستند و حتی به اعضای خانواده که مراقبت از بیماران را تامین می‌کنند، غذا داده می‌شود. بنابراین، مردم از خدمات در

سطح سوم: بیمارستان‌ها

۳ ویژگی مهم نظام درمانی کوپا

بیمارستان‌ها نیز بسیار راضی هستند. در بیمارستان‌ها، تقاضای خدمات بهداشتی همیشه بالاتر از عرضه است، بنابراین برای کاهش زمان انتظار و اطمینان از اینکه بیماران بیشتر بتوانند خدمات درمانی دریافت کنند، زمان بستری معمولاً محدود به ۳۰ روز است. برای بعضی از بیماری‌های مزمن، می‌توان آن را به سه تا چهار ماه افزایش داد. پس از اقامت آن‌ها در بیمارستان‌ها، بسته به شرایط، بیماران به سطوح پایین‌تر خدمات بهداشتی، درمانگاه‌ها یا واحدهای پزشک خانواده خواهند رفت.

سه ویژگی مهم در سیستم خدمات بهداشتی جامعه کوپا وجود دارد. اول اینکه سیستم مراقبت بهداشتی کوپا در کنترل هزینه‌ها با استفاده از تشخیص عمومی و درمان اولیه بسیار خوب عمل می‌کند. دوم اینکه موفقیت سیستم مراقبت بهداشتی کوپا تا حدودی مدیون زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی منحصر به فرد آن است و سوم اینکه مشارکت فعال جامعه به کنترل هزینه‌ها و بهبود اثربخشی ارتقای سلامت کمک می‌کند.

۱- کنترل هزینه‌های تشخیص و درمان اولیه

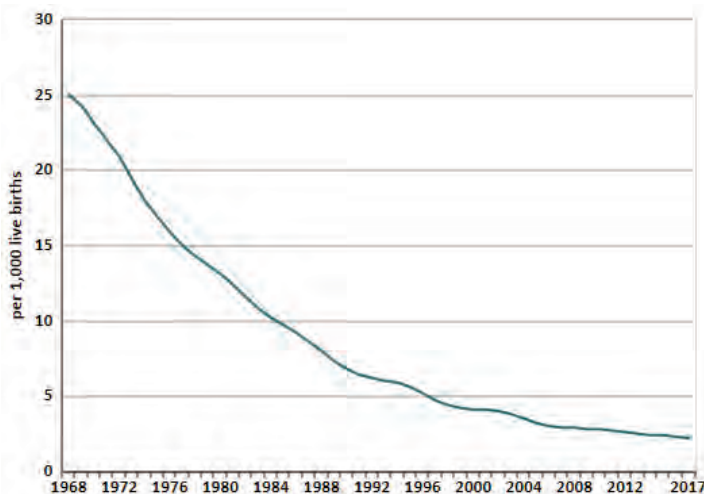
سیستم بهداشتی کوپا به صورت شگفت‌آوری کم‌هزینه است. این عمدتاً به خاطر تأکید آن‌ها بر تشخیص عمومی و درمان اولیه است که به این معناست تلاش بیشتری برای پیشگیری قبل از درمان انجام می‌شود تا اینکه پس از بیماری رخ دهد. طبق آمار اقتصاد بهداشت و درمان، مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه از تدابیر درمانی بسیار ارزان‌تر است. کوپا دارای سه سطح خدمات بهداشتی - درمانی است. موسسات در سطوح پایین‌تر (کلینیک‌ها و واحدهای پزشک خانواده) معمولاً به علت مشکلات اقتصادی داخلی و تحریم ایالات متحده از دارو و تجهیزات ابتدایی استفاده می‌کنند. گرچه این موسسات فقط اصلی‌ترین خدمات بهداشتی را ارائه می‌دهند، اما عملاً خدمات آن‌ها بیشتر نیازمندی‌های بهداشتی را شامل می‌شود. امروزه در کوپا مراقبت‌های اولیه در مشاوران (کلینیک‌ها)، مراقبت‌های ثانویه در پلی کلینیک‌ها

۱۱

✓

نمودار شماره یک

مرگ و میر کودکان در هر هزار نفر از سال ۱۹۶۸ تا سال ۲۰۱۷ در کوپا





سیستم مراقبت
بهداشتی کوبا به
حذف نابرابری‌های
بهداشتی توجه
زیادی می‌کند.
بهبود سلامت در
کوبا ناشی از افزایش
عدالت در ارائه
خدمات بهداشت
عمومی اولیه برای
همگان است،
نه فقط بهبودهای
«هدفگذاری شده»
برای کسانی که
می‌توانند از عهده
آن‌ها برآیند

(کلینیک‌های تخصصی) و مراقبت‌های عالی در بیمارستان‌ها و موسسات پزشکی ارائه می‌شوند. مشاوران پزشکی تقریباً ۸۰ درصد از مشکلات بهداشتی را برطرف می‌کنند و بر ارتقای سلامتی تأکید دارند. در نظام مراقبت بهداشتی کوبا، دولت تمایز بسیار زیادی بین مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه و اقدامات درمانی طراحی کرده است. مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه مبتنی بر حذف خطر است. این مراقبت‌ها با مداخلات اجتماعی و مشاوره‌های فردی در مراحل اولیه بر حذف عوامل خطر مانند سبک زندگی چون رژیم غذایی، ورزش و سیگار کشیدن که قابل تغییر هستند، تمرکز می‌کنند. اقدامات درمانی با آن عوامل مخاطره‌آمیزی سروکار پیدا می‌کنند که تغییر آنها دشوارتر بوده یا پیشتر شدت یافته‌اند. مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه با تغییر رفتار افراد به نتایج مطلوب سلامتی دست می‌یابد. به دلیل ضرورت مشارکت بالای مردم، مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه بیشتر کاربر است اما سرمایه‌بر و تکنولوژی‌ری نیست. بنابراین، برای کشورهای متمرکز بر نیروی کار مانند کوبا، مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه نسبت به هزینه مراقبت‌های درمانی بسیار ارزان‌تر است. پزشکی عمومی فراگیر که بر جلوگیری از ایجاد بیماری‌ها و درمان در حدامکان سریع‌تر آنها متمرکز است، برای مراقبت‌های اولیه در کوبا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

یکی دیگر از دلایل به‌صرفه بودن مراقبت‌های بهداشتی پیشگیرانه این است که فعالیت‌های پیشگیرانه معمولاً به جامعه مرتبط بوده و توسط آن انجام می‌شود. این کمک می‌کند تا شمار کارکنان مورد نیاز برای مراقبت‌های بهداشتی کاهش یابد. همه در جامعه درگیر امر بهداشت می‌شوند و به خودشان خدمت می‌کنند. این واقعیت توسط برخی از محققان به عنوان «مشارکت فعال جامعه» تعریف شده است.

سه مفهوم اساسی برای مفهوم مشارکت جامعه وجود دارد. دانیل و همکاران (Dennil et al, ۱۹۹۸) می‌گویند: «مشارکت باید فعال باشد. مردم حق و مسئولیت دارند تا بر تصمیماتی که بر زندگی آنها تأثیر می‌گذارد، اعمال قدرت کنند و باید مکانیسم‌هایی وجود داشته باشد تا شرایط اجرای تصمیمات جامعه فراهم شود.» در کوبا سیستم مراقبت‌های اولیه بهداشتی توسط قانون برقرار شده است. در کوبا مراقبت‌های اولیه بهداشتی تنها یکی از رویکردهای یکپارچه فراوان در ارائه خدمات بهداشتی نیست، بلکه اصلی‌ترین وسیله‌ای است که توسط ابتکارات جامعه هدایت می‌شود. عموم مردم در تشخیص مشکلات بهداشتی و شناسایی اولویت‌های خود درگیر هستند. آن‌ها همراه با نمایندگان دولت، استراتژی‌ها و برنامه‌های عملیاتی را برای تشخیص اولویت‌های بهداشت عمومی توسعه می‌دهند.

مشارکت فعال جامعه از طریق روند ارتقای سلامت به کنترل درمان نیز کمک می‌کند. بر اساس تعریف سازمان بهداشت جهانی، ارتقای سلامت روند توانمندسازی مردم برای افزایش کنترل بر سلامتی‌شان و بهبود آن است. این از تمرکز بر رفتار فردی نسبت به طیف وسیعی از مداخلات اجتماعی و محیطی فراتر می‌رود. گرین (Greene, ۲۰۰۳) یادآور می‌شود که استراتژی‌های ارتقای سلامت به‌شدت مرتبط با دستوردهای سیستم مراقبت بهداشتی کوبا است. مدیران ارتقای سلامت، استفاده از کمپین‌های رسانه‌های عمومی و آموزش روزنامه‌نگاران، عموم جامعه و حتی گروه‌های ویژه را به عنوان بخشی از استراتژی‌های ارتقای سلامت می‌شناسند. یکی از استراتژی‌ها نیز حساس کردن رهبران سیاسی، به‌ویژه فیدل کاسترو، در جهت

ایجاد تغییر در این راستا بود. استفاده از سازمان‌های موجود و تجزیه و تحلیل سیستم‌های بهداشتی در واحدهای پزشکی خانواده نیز بخشی از استراتژی‌های ارتقای سلامت هستند. مشارکت مردم در استراتژی‌های ارتقای سلامت کوبا بسیار زیاد است و مردم در تعیین سیاست‌ها و برنامه‌های بهداشت عمومی نقش مهمی ایفا می‌کنند.

سیستم مراقبت بهداشتی کوبا به حذف نابرابری‌های بهداشتی توجه زیادی می‌کند. تفاوت در شرایط سلامتی و نابرابری در منابع بهداشتی برای موفقیت یک سیستم مراقبت بهداشتی مهم هستند. بهبود سلامت در کوبا ناشی

از افزایش عدالت در ارائه خدمات بهداشت عمومی اولیه برای همگان است و نه فقط بهبودهای «هدفگذاری شده» برای کسانی که می‌توانند از عهده آن‌ها برآیند.

به اعتقاد در سنگ و همکاران نتایج سلامت تحت تأثیر سه نوع عوامل تعیین‌کننده قرار می‌گیرند:

۱- عوامل تعیین‌کننده غیرمادی مانند آموزش، مسکن، هوای تمیز، آب پاک، تغذیه و اشتغال

۲- تعدیل‌کننده‌های اجتماعی مانند انسجام اجتماعی، تفاوت‌های درآمد و سایر نابرابری‌های ساختاری اجتماعی

۳- تعیین‌کننده‌های خدمات بهداشتی مانند دسترسی، فراگیر بودن، جامعیت، کیفیت، یکپارچگی افقی، تمرکز بر مراقبت اولیه، یکپارچگی در بخش‌های مختلف (اجتماعی)، تمرکز بر مسائل محیطی و غیره) و تمرکز بر ارتقای سلامت.

فقدان نسبی تفاوت‌های بزرگ درآمد، یک تعدیل‌کننده اجتماعی است که می‌تواند نقش مهمی در نتایج سلامتی ایفا کند که کوبا به آن دست یافته است (Dresang et al, ۲۰۰۵).

همچنین بر اساس استدلال‌های سرتر (۱۹۹۷) و در سنگ و همکاران (۲۰۰۵)، نتایج سلامت، همبستگی بالایی با زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی کشور دارد. برابری بیشتر در دسترسی به خدمات بهداشتی، پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی را تقویت خواهد کرد و به بهبود وضعیت سلامتی کمک می‌کند. در کوبا مردم از خدمات بهداشتی رایگان ارائه شده از سوی دولت بسیار راضی هستند. این نه تنها برای ایجاد اعتماد و تعهد به دولت در میان مردم کوبا اهمیت دارد، بلکه برای حفظ نظم اجتماعی پایدار در جامعه کوبا تحت شرایط دشوار اقتصادی نیز بسیار مهم است.

تعهد بالای دولت کوبا تا حدودی می‌تواند توضیح دهد که چرا برای سایر کشورها کپی کردن موفقیت‌آمیز سیستم بهداشت و درمان کوبا دشوار است. با توجه به شاخص‌های سازمان بهداشت جهانی در سال ۲۰۱۱، مراقبت‌های بهداشتی رایگان برابر با ۱۰ درصد از کل تولید ناخالص داخلی در کوبا بود (سازمان بهداشت جهانی، ۲۰۱۱) و دولت کوبا بیش از ۹۵ درصد از هزینه‌های بهداشت فردی را پرداخت کرده است (بانک جهانی، ۲۰۱۱). در دسترس بودن پزشکان خانواده و عمومی بودن بیمه درمانی نیز نقش کلیدی در موفقیت سیستم مراقبت بهداشتی کوبا داشته‌اند (در سنگ و همکاران، ۲۰۰۵). دستوردهای سیستم بهداشتی کوبا نتیجه تعهد سیاسی بالای دولت کوبا برای تأمین نیازهای اولیه بهداشتی شهروندان، مشارکت فعال مردم در تلاش برای تحقق بخشیدن به این هدف و افزایش عدالت اجتماعی و اقتصادی است. رید و همکاران (Reed et al, ۲۰۰۰) استدلال می‌کنند که پیشرفت‌های بهداشتی در کوبا به تنظیمات حقوقی آن در زمینه مراقبت‌های اولیه نسبت داده شده است.

۳- مشارکت‌کنندگان
اقتصادی-اجتماعی

۲- مشارکت
فعال جامعه

قلمرو رفاه

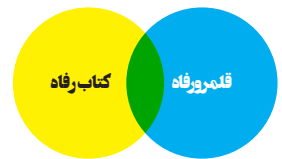
کتاب رفاه

فهم سرآغازهای تامین اجتماعی مدرن در ایالات متحده

مقدمه کتاب «حفاظت از سربازان و مادران:
سرآغازهای سیاسی تامین اجتماعی در ایالات متحده»

PROTECTING SOLDIERS & MOTHERS

تدا اسکاچپول
ترجمه: متین غفاریان



مقدمه مترجم

سال ۱۹۸۲ بود و «تدا اسکاچپول» استاد جامعه‌شناسی سیاسی هاروارد، در فرصت مطالعاتی تابستانی. آن وقت داشت کتاب «ایساک ماکس رابینو» با نام «بیمه اجتماعی، با ارجاع به مورد خاص وضعیت آمریکا» را می‌خواند. کتاب را به خاطر تحقیقی که درباره دولت رفاه مدرن در آمریکا انجام می‌داد، می‌خواند. دولت آمریکا در حوزه تامین اجتماعی بسیار عقب‌تر از هم‌تایان اروپای غربی‌اش است و دولت رفاه به آن معنا که در اروپای غربی - بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ظهور تاجر-وجود داشت، هیچ‌وقت در آمریکا ظهور و بروز پیدا نکرد. اسکاچپول به دنبال توضیح این مسئله بود.

اهمیت کتاب رابینو این بود که ادعا می‌کرد در سال ۱۹۱۳ (یعنی سال نوشتن کتاب) بسیاری از سالمندان آمریکایی مستمری دولتی می‌گرفتند. آن‌ها در اصل کهنه‌سربازان جنگ داخلی (۱۸۶۵-۱۸۶۱) بودند که زخمی یا معلول شده بودند. عجیب بود. در حالی که در اروپای قرن نوزدهم مستمری‌های دولتی برای رفاه اجتماعی سالمندان زیاد نبود، رابینو، به عنوان یک شاهد دست‌اول ادعا می‌کرد این مستمری برای کهنه‌سربازان آمریکایی وجود داشته است.

اسکاچپول متوجه شد که این موضوع را در منابع دیگر هم دیده و توجه به آن نکرده. البته برایش عجیب بود که چرا تاریخ‌نگاران رفاه اجتماعی از این اتفاق مهم گذشته‌اند و اهمیتی به آن نداده‌اند.

اما ماجرا وقتی برایش عجیب‌تر شد که رابینو در کتابش استدلال کرده بود مستمری‌های جنگ داخلی می‌تواند نقطه ابتدای ایجاد یک نظام ملی مستمری سالمندان باشد. اما این اتفاق نیفتاد. این عجیب نبود چرا که احتمالاً می‌شد استدلال کرد، ارزش‌های فرهنگی آمریکایی که کمک دولت را «صدقه» می‌داند و محل استقلال فردی است، اجازه نداده این مستمری‌ها ادامه پیدا کند یا به شکل یک نظام سیستماتیک رفاه اجتماعی دربیاید. در بریتانیا، مجلس در سال ۱۹۴۲ طرح ویلیام بوریج را تایید کرد و نظام رفاهی در این کشور شکل گرفت. بوریج در زمان جنگ جهانی اول مسئول اداره مواد غذایی (food administration) بود و آنجا تجربه خوبی از جیره‌بندی در زمان جنگ از خود به جا گذاشته بود. همین تجربه باعث شد که مورد محدود جیره‌بندی غذایی بدل به یک نظام رفاهی گسترده شود. انتظار این بود که در آمریکا هم یک مورد جزئی سنگ بنای یک نظام کلی‌تر شود. اما این اتفاق نیفتاد. اما این عجیب نبود. عجیب‌تر این بود که بسیاری از روشنفکران پیشرو با تعمیم مستمری‌های جنگ داخلی به یک نظام گسترده‌تر مخالف بودند. این دیگر از عجایب روزگار بود. مگر امکان دارد روشنفکران پیشرو که در آمریکا سلیقه‌چپ‌گرایانه هم داشتند و مدافع نظام رفاهی بودند با گسترش مستمری‌های جنگ داخلی مخالفت کنند؟ در حالی که اغلب کشورهای صنعتی چنین مستمری‌هایی را برای کارگران تصویب کرده بودند، روشنفکران آمریکایی با همین مستمری‌های سالمندی هم مخالف بودند. این برای اسکاچپول سرخی شد که مسیر تحقیق‌اش را به کل تغییر دهد. چرا روشنفکران پیشرو با گسترش مستمری‌های جنگ داخلی مخالف بودند؟ اسکاچپول در ادامه تحقیق‌اش متوجه شد دلیل آن‌ها این بوده که چنین مستمری‌هایی سبب فساد سیاسی می‌شود. چطور؟ به این صورت که نظام سیاسی آمریکا در آن زمان بسیار فاسد بود، دولت یکپارچه و متمرکز مانند دولت‌های اروپایی وجود نداشت و به قول اسکاچپول، دولت آمریکا «دولت احزاب و دادگاه‌ها» بود. احزاب هم احزابی حامی پرور بودند. به محض اینکه به قدرت می‌رسیدند تا آبدارچی زیردست‌شان را عوض می‌کردند (چیزی که برای ما ایرانی‌ها خیلی آشناست) و بودجه دولتی را صرف خرید رای. در همین مورد مستمری‌های جنگ داخلی، معلوم شد سیاستمداران حزب جمهوری خواه یک‌سوم سالمندان بخش شمالی آمریکا را تحت پوشش این مستمری‌ها قرار داده بودند در حالی که سهم سالمندان بخش جنوبی کشور بسیار اندک بود. حرف روشنفکران پیشرو این بود که اول نظام اداره کشور را درست کنید.

اسکاچپول در تحلیل نظام رفاهی آمریکا به این نتیجه رسید که اول باید فرایند دولت‌سازی در این

کشور را تحلیل کند. کشورهای مدرن اروپایی از دل دولت‌های مطلقه بیرون آمده بودند. این کشورها دائم با هم در حال جنگ بودند، بنابراین نیاز به ارتش و همچنین نیاز به بوروکراسی متمرکز داشتند. آمریکا چنین نیازی نداشت. زمین خدا در آمریکا زیاد بود و معارض هم کم. بنابراین ارتش و متعاقبش بوروکراسی نظام‌مندی لازم نبود. همچنین سیاست دست‌انحاز بود. در حوزه اجتماعی هم برای این ریخت‌وپاش‌ها معترضی وجود نداشت. اما در اروپا حق رای طبقاتی بود و طبقات محروم - به خصوص کارگران - دیرتر به این حق رسیدند و بنابراین برایش تلاش کردند و احزاب کارگری تشکیل دادند. بنابراین نظام حزبی‌ای شکل گرفت که در آن احزاب نماینده پاسخگوی نیازها و منافع بخش مشخصی از جامعه بودند. اما در آمریکا از این خبرها نبود. تا اواخر قرن نوزدهم همه مردان حق رای داشتند (تبعیضات عملی علیه سیاه‌پوستان به جای خود، اما آن‌ها هم حق رای داشتند). حالا که نظام بوروکراتیکی برای تخصیص منابع وجود نداشت و کسی هم به دنبال حق رای و حقوق دیگر از طریق مبارزه پارلمانی نبود کافی بود یک‌جوری به منصبی در دولت یا مجلس می‌رسیدی. پول مفت بود که می‌توانستی خرج کنی.

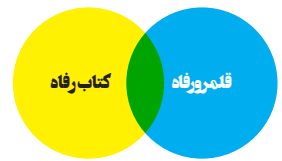
به همین دلیل روشنفکران پیشرو اولویت اول‌شان را اصلاح این نظام سیاسی گذاشتند. وقتی در اواخر دهه ۱۹۲۰ آمریکا دچار بحران مالی شد، یک بوروکراسی نیم‌بند آماده بود که بار نیو دیل - اولین برنامه منسجم و ملی رفاهی در آمریکا - را بردوش گیرد.

اسکاچپول معمای دولت رفاه در آمریکا را حل کرد، خیالش راحت شده بود و داشت کار کتاب را تمام می‌کرد که به سرش زد درباره نقش زنان هم چیزی بنویسد. نتیجه این وسوسه تغییر نصف کتاب بود! بر اسکاچپول معلوم گشت که برعکس سیاست‌هایی که مردان را هدف قرار می‌داد، سیاست‌هایی که هدف‌شان زنان بود اتفاقاً در آمریکا خریدار زیادی داشت. دلیل اولش اینکه زنان حق رای نداشتند (بله تا ۸ آگوست ۱۹۲۰ حق رای نداشتند) بنابراین مستمری دادن به آن‌ها شکل خرید رای نداشت و در نتیجه مخالفی هم نداشت. اما مسئله دیگر فعالیت سازماندهی شده بسیار قوی زنان بود که بعید بود چشم جامعه‌شناسی مانند اسکاچپول را نگیرد. اسکاچپول این فعالیت‌ها و نتایج آن‌ها را در یک گزاره مهم خلاصه کرد: سیاست رفاهی در آمریکا مادر سالارانه، در عوض اروپا که سیاست‌های رفاهی آن پدر سالارانه بود. معنای حرف او این بود که برای درک شکل‌گیری هر نوع سیاست رفاهی در هر کشوری باید اول نظام سیاسی و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان را در نظر داشته باشیم. در موردی مثل آمریکا، این مسایل بسیار تاثیرگذار بود.

تحقیق اسکاچپول از چند جهت به کار ما ایرانی‌ها می‌آید. اول از این جهت که درک بسیار خوبی از شکل‌گیری دولت رفاه در یک کشور غربی به دست می‌دهد. درباره آمریکا و تامین اجتماعی در آن، اسطوره‌های زیادی ساخته شده است. درباره تامین اجتماعی به طور کل هم اسطوره‌های زیادی ساخته شده است. کتاب اسکاچپول بسیاری از این اسطوره‌ها را می‌شکند. از جمله اینکه ساختار ارزشی آمریکا مانع توسعه تامین اجتماعی بوده که اسکاچپول در همان صفحات اولیه کتابش این موضوع را با استدلال رد می‌کند.

نکته دوم اینکه اسکاچپول برای تحلیل تامین اجتماعی در آمریکا ساختار سیاسی آن را بررسی می‌کند. این بررسی ساختار برای فهم ما از جامعه خودمان بسیار به کار می‌آید، به خصوص به کار نیروهای تحول‌خواه. اولاً به آن‌ها درک خوبی از دموکراسی حامی‌پرور می‌دهد و ثانیاً به آن‌ها این امید را می‌دهد که موقعیت‌شان منحصر به فرد نبوده و دیگران هم به همین مشکلات دچار بوده و با تلاش از آن‌ها عبور کرده‌اند.

اما نکته سوم، به نظرم ویژگی خاص متن اسکاچپول است. متن اسکاچپول یک کارگاه درسی است. نحوه چیدن استدلال‌ها، نقد استدلال‌های دیگران و رسیدن به سؤالات و در نهایت جواب‌های مشخص، همه و همه را باید در هنگام خواندن متن اسکاچپول در نظر داشت و از آن یاد گرفت. آثار اسکاچپول نمونه خوبی از تحقیق آکادمیک هستند.



چارلز الیوت

Charles William Eliot

چارلز ویلیام الیوت، یکی از دانشگاهیان برجسته آمریکایی بود که در سال ۱۸۶۹ به ریاست دانشگاه هاروارد منصوب شد و به مدت ۴۰ سال این سمت را حفظ کرد. او هاروارد را از کالجی محلی به یکی از مهم‌ترین دانشگاه‌های تحقیقاتی آمریکا بدل کرد.

ماگ وامپ

The Mugwumps

ماگ وامپ‌ها فعالان سیاسی جمهوری خواهی بودند که در انتخابات سال ۱۸۸۴ از حزب جمهوری خواه جدا شده و از کاندیدای حزب دموکراتیک یعنی گروور کلیولند حمایت کردند. این تغییر وابستگی حزبی به دلیل فساد مالی ای بود که به کاندیدای جمهوری خواهان یعنی جیمز جی. بلین نسبت داده می شد.

عصر ترقی

The Progressive Era

دوره‌ای از فعالیت‌های اجتماعی و اصلاحات سیاسی در ایالات متحده که از دهه ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰ ادامه داشت. خواست اعتراضی جنبش پیشرو از بین بردن مساواتی بود که به دلیل صنعتی شدن، شهری شدن، مهاجرت و فساد سیاسی به وجود آمده بود.

نیو دیل

New Deal

مجموعه‌ای از قوانین و پروژه‌های دولتی و اصلاحات مالی که توسط فرانکلین روزولت بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ مصوب شد. این اصلاحات در پاسخ به مشکلات ناشی از رکود بزرگ اجرا شد.

در اکتبر سال ۱۸۸۹، چارلز الیوت، رئیس دانشگاه هاروارد، یک ماگ وامپ برجسته که موقعیت مرکزی در جنبش منزلت آگاه ماگ وامپ داشت برای کلوپ بی استیت بوستون سخنرانی کرد.^۱ جنبش ماگ وامپ جنبشی اصلاحی برای رسیدن به دولت خوب بود. این سخنرانی هم توضیح می داد که چرا او که قبلاً جمهوری خواهی و فادار بود به حزب دموکراتیک پیوسته است. دو دلیل برای این تغییر موضع بیان شد: موضع حزب دموکراتیک در مورد تعرفه‌ها، و تلاش‌های رئیس‌جمهور گروور کلیولند از حزب دموکرات به نفع اصلاح خدمات کشوری. سومین دلیل این بود که الیوت احساس می کرد سیاستمداران جمهوری خواه با جهت‌گیری حامیانه در مسیری بودند که نظام مستمری جنگ داخلی را از چیزی که بود - یعنی اولین نظام آمریکایی حمایت از سالمندان و معلولان که کشوری و از سوی دولت تامین مالی می شد - به «فحشا و حقارت» می کشید.

الیوت می دانست از چه چیزی حرف می زند. در آن زمان سیاستمداران منتخب - به خصوص سیاستمداران جمهور خواه - فرایند آزادسازی محدودیت دریافت مستمری را تمام و کمال به پایان رسانده بودند؛ یک سوم مردان سالمند که در بخش شمالی آمریکا زندگی می کردند به همراه تعداد بسیار کمی از مردان سالمند که در سایر نقاط کشور می زیستند و تعداد زیادی بیوگان و وابستگان در کل کشور، هر سه ماه یک بار از اداره مستمری ایالات متحده حقوق می گرفتند.^۲ از جهت سهم بودجه فدرال که خرج [این طرح] می شد، از جهت سهم بزرگی از شهروندان که تحت پوشش بودند، و از جهت سخاوت نسبی ای که در مزایای معلولان و سالمندان وجود داشت، ایالات متحده بدل به یک دولت نابهنگام در حوزه هزینه کرد اجتماعی شده بود. نظام تامین اجتماعی پساجنگ داخلی آمریکا از بسیاری جهات پیشگام برنامه‌های اولیه «بیمه کارگران مرد» بود که در قالب دولت‌های رفاه نوپای غربی در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم به سالمندان نیازمند و مزدبگیران صنعتی بازنشته شده داده می شد.

در ابتدای قرن بیستم، تعدادی از رهبران اتحادیه‌های کارگری و اصلاح‌گران آمریکا امید داشتند که مستمری‌های جنگ داخلی بدل به مزایای همه‌شمول برای کارگران مرد و خانواده‌های شان شود و از لحاظ مالی متکی بر بودجه بخش عمومی باشد. چارلز ریچموند هندرسون، استاد دانشگاه شیکاگو و عضو برجسته انجمن آمریکایی دفاع از قانون‌گذاری برای طبقه کارگر، درباره همین برنامه در کتابش «بیمه صنعتی در ایالات متحده»^۳ (۱۹۰۹) بحث کرده بود. اما این طور نشد. از گروه ماگ وامپ تا اصلاح‌گران پیشرو، بیشتر طبقات متوسط و بالای آمریکا، مستمری‌های جنگ داخلی را نمونه اعلای و لخرجی دولتی و فساد سیاسی ریشه‌دار در مناسبات انتخاباتی می دانستند. در «عصر ترقی» دغدغه افکار عمومی مهار کردن افراطی‌گری مالی حامی پرورانه احزاب سیاسی بود. در چنین جو سیاسی، اصلاحات اجتماعی متعددی بدل به قانون شد اما نه آن‌هایی که مستلزم هزینه‌های جدید در بخش عمومی برای پرداخت مستمری سالمندان و انواع بیمه‌های اجتماعی کارگران مرد بودند. اولین سیستم آمریکایی تامین اجتماعی دولتی برای مردان و وابستگان آن‌ها، همراه با نسل جنگ داخلی مرد و تا دوران رکود بزرگ و نیو دیل در دهه ۱۹۳۰ با قوانین دیگر جایگزین نشد.

بنابراین ایالات متحده آمریکا راه دیگر کشورهای غربی به سوی دولت رفاهی پدرسالار را در پیش نگرفت؛ مسیری که در آن بوروکرات‌های مرد، مقررات و بیمه‌های اجتماعی را «به صلاح» نان‌آوران کارگر صنعتی مدیریت می کردند. در عوض، آمریکا به ایجاد یک نوع دولت رفاه مادرسالار نزدیک شد، [نظامی] با سازمان‌هایی در بخش عمومی که در آن زنان نقش مسلط داشتند و مقررات و مزایایی را که به صلاح زنان و کودکان‌شان بود، پیاده و پرداخت می کردند. از سال ۱۹۰۰ تا ابتدای دهه ۱۹۲۰، طیف گسترده‌ای از مقررات کار و مزایای اجتماعی توسط قانون‌گذاران ایالتی و کنگره ملی در حمایت از زنان آمریکایی - چه مادر و چه مادر بالقوه - تصویب شد.

فدراسیون همگانی کلوپ‌های زنان

General Federation of Womens' Clubs

این سازمان در سال ۱۸۹۰ تأسیس و متشکل از ۳ هزار کلوپ زنانه در آمریکا بود. این سازمان مدافع بهبود اوضاع اجتماعی از طریق خدمات داوطلبانه بود و بیش از ۱۰۰ هزار عضو داشت و یکی از قدیمی‌ترین و بزرگترین سازمان‌های داوطلبانه مستقل و غیرحزبی جهان محسوب می‌شود.

کنگره ملی مادران

National Congress of Mothers

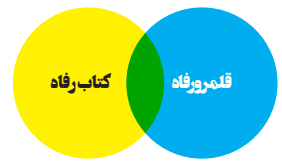
این نهاد در سال ۱۸۹۷ توسط آلیس مک‌لارن، برنی و فوئب آپرسون طی همایشی با حضور بیش از ۲ هزار نفر از معلمان، کارگران، قانون‌گذاران و والدین دانش‌آموزان تأسیس شد. هم‌اکنون نام آن انجمن ملی اولیا و مربیان است.

اغلب زنان آمریکایی تا سال ۱۹۲۰ یا کمی قبل از آن از حق رای برخوردار نبودند و بنابراین بیرون از نظام حزبی‌ای قرار می‌گرفتند که دلیل آن گسترش مستمری‌های دوران جنگ داخلی بود. با این حال، فدراسیون‌های کشوری کلوپ‌های محلی زنان مهم‌ترین مدافعان سیاست‌هایی مانند مستمری مادران، مقررات حداقل دستمزد و ایجاد اداره فدرال [حمایت] از کودکان بودند. همان‌طور که خانم اوکلی از **فدراسیون همگانی کلوپ‌های زنان** در مقاله‌اش به تاریخ ۱۹۱۲ توضیح می‌داد، در کشورهای اروپایی بوروکراسی‌های جاافتاده و احزاب سیاسی برنامه‌دار، برنامه‌های مربوط به بهبود وضعیت اجتماعی را طراحی و اجرا می‌کردند.^۴ اما در ایالات متحده، دغدغه اغلب مردان، سیاست حزبی و کسب و کار بود و «اقدامات ابتکاری در موضوعات اجتماعی ... به طور عمده به زنان محول گردید» که در انجمن‌های داوطلبانه سازمان یافته بودند. زنان عضو این کلوپ‌ها نقش پیشگامانه‌ای در سیاست آمریکا در حوزه اجتماعی - رفاهی در دهه‌های اول قرن بیستم داشتند. به علاوه آن‌ها طبق نگاهی تا حد زیادی جنسیتی عمل می‌کردند. این نگاه را خانم رابرتسون از **کنگره ملی مادران** به خوبی در سخنرانی خود در سال ۱۹۱۱ درباره ذهن مادرانه در فضای عمومی تشریح کرده است: «عاشق و بخشنده، خواهان حفظ و توسعه» همه خانواده‌های آمریکایی.^۵ هدف این زنان، بسط و گسترش اخلاق درون خانه - جایی که در قرن نوزدهم «فضای خاص» زنان تلقی می‌شد - به حیات عمومی کشور بود و تا مدت‌ها این نگاه منبع مهم انرژی اخلاقی و اهرم سیاسی زنانی بود که آغازگر اولین برنامه‌های تامین اجتماعی بخش عمومی در ایالات متحده بودند. برنامه‌هایی که (فارغ از تغییرات ناخواسته) تا زمان نیودیل و تا زمان ما تداوم یافت.

تامین اجتماعی ایالات متحده از منظر تاریخی و تطبیقی

بخش‌هایی از طرح کلی تاریخی که مطرح کردم بسیاری از خوانندگان را شگفت‌زده خواهد کرد. شهروندان تحصیل‌کرده ایالات متحده، محققان تاریخ آمریکا و عالمان علوم اجتماعی که رشد «دولت‌های رفاه» غربی را تحلیل کرده‌اند، همه، حقایق مشخص از پیش داده شده‌ای را درباره گذشته آمریکا بدیهی فرض کرده‌اند. این [فرض‌های بدیهی] می‌گویند: آمریکا در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم ظاهراً سرزمین آدم‌های زمخت، عمیقاً بی‌اعتماد به دولت و غرق در رقابت در بازار چهارچرخ آزاد برای کسب ثمرات اقتصاد سرمایه‌داری در حال توسعه بود. در این سرزمین وابستگی فردی کمتر به رسمیت شناخته می‌شد و به لحاظ اجتماعی ننگ محسوب می‌گردید. خدمات عمومی [که دولت‌های رفاه ارائه می‌داد] از آنجایی که برای افراد نیازمند، معلول و سالمند بود، [در آمریکا] غالباً محلی و توسط خانه‌های قهرا، یا خیریه‌های خصوصی، یا کمک‌های خسیسانه و موردی بخش عمومی، آن‌هم خارج از سازمان‌های دولتی، ارائه می‌شد. دولت‌های ایالتی و رای‌جور کردن نهادهای قیمومیتی - بخصوص در نواحی صنعتی کشور - و نظام‌مند کردن «خیریه‌ها و سازمان‌های اصلاح تربیت» در اواخر قرن نوزدهم، کار زیادی نمی‌کردند. مهم‌تر از همه اینکه به ما آموخته‌اند که دولت فدرال آمریکا تا زمان رکود بزرگ و نیودیل در دهه ۱۹۳۰، عملاً هیچ کاری در حوزه تامین اجتماعی عمومی نکرد. دست آخر، ایالات متحده در «بیک‌بنگ» اصلاحات اجتماعی که همراه با افزایش قدرت دولت فدرال در حیات اقتصادی و اجتماعی کشور بود، بیمه اجتماعی کشوری و خط‌مشی‌های حمایتی بخش عمومی را تصویب می‌کند.^۶ در اینجا، اغلب محققان فرض می‌کنند که ایالات متحده به عنوان یک «عقب‌افتاده» به جریان اصلی پیشرفت اجتماعی غربی ملحق شده که به سوی سرمنزل «دولت رفاهی مدرن» مسیری تکاملی را می‌پیمود.

آنچه در نهایت «دولت رفاه» خوانده شد بعد از طی مراحل پشت سرهم در بخشی از جهان صنعتی غرب رشد کرد.^۷ در مرحله اول بین دهه ۱۸۸۰ تا جنگ جهانی اول، بسیاری از کشورهای اروپایی - به



غیر مشارکتی noncontributory

منظور بیمه‌هایی است که بیمه‌شده در تأمین هزینه آن مشارکتی ندارد، برعکس بیمه تأمین اجتماعی که بیمه مشارکتی محسوب می‌شود.



قانون تأمین اجتماعی سال ۱۹۳۵ 1935 The Social Security Act of

قانونی که تأمین اجتماعی در آمریکا با آن ایجاد شد. این قانون مبنای حقوقی برای مستمری سالمندان و بیمه بیکاری ایجاد کرد.

جنگ با فقر

War on Poverty

جنگ با فقر نام غیررسمی قانونی است که «لیندون جانسون» برای اولین بار در سخنرانی سالیانه‌اش در کنگره در سال ۱۹۶۴ ارائه کرد. این قانون در پاسخ به نرخ بالای فقر ارائه شد.

جامعه بزرگ

Great Society

نام مجموعه‌ای از برنامه‌ها در ایالات متحده که توسط لیندون جانسون رئیس‌جمهور آمریکا در سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۵ اجرا شد. هدف اصلی آن‌ها حذف کامل فقر و نابرابری نژادی بود.

۶۰



مجله تحلیلی قلمرو رفاه

شماره ۴۳ و ۴۴ آبان و آذرماه ۱۳۹۷

همراه استرالیا، زلاندنو و برزیل اجرای خط‌مشی‌های هزینه‌کرد در حوزه اجتماعی را که هسته مرکزی دولت‌های رفاهی مدرن تلقی می‌شوند، آغاز کردند. کشورهای زیادی هم ساعات کاری و پرداخت دستمزد را نظام‌مند کردند و (در زلاندنو و استرالیا) مرجعی برای حل اختلافات کارگری هم معین شد. اقدامات هزینه‌ای در حوزه اجتماعی شامل مستمری دولتی **غیر مشارکتی** سالمندان می‌شد، مانند مواردی که در سال ۱۸۹۱ در دانمارک، ۱۸۹۸ در زلاندنو، از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۸ در استرالیا و ۱۹۰۸ در بریتانیا اجرا شد. این اقدامات شامل بیمه‌های اجتماعی هم می‌شد که بخشی از آن‌ها مشارکتی و بخشی دیگر از منابع بخش عمومی تأمین مالی می‌شد، مانند مواردی که در آلمان در دهه ۱۸۸۰، در بریتانیا در سال ۱۹۱۱، در برزیل در سال ۱۹۲۳، و چند کشور دیگر در مقطع زمانی مشابه اجرا شد. در سال‌های بعد و در پی آغاز چنین برنامه‌هایی، مزایای مشخصی هم برای شهروندان طبقه متوسط تصویب شد اما در ابتدا اغلب هزینه‌های اجتماعی به «بیمه کارگران» اختصاص می‌یافت یا به منظور نگهداری «محترمانه» سالمندان، معمولاً کارگران سابق و همسران‌شان، بیرون از خانه‌های فقرا خرج می‌شد. این خانه‌های فقرا جای تحقیرآمیزی بود.

از دهه ۱۹۲۰ به این سو، بسیاری از دولت‌های رفاهی ابتدایی که اهداف شان محدود به کمک به کارگران بود، تکامل یافتند و بدل به دولت‌های رفاهی شدند که برنامه منسجم داشتند و همه شهروندان یا اقشار زیادی از شهروندان را در برمی‌گرفتند. کشورهای که اول مستمری و بیمه اجتماعی را تعهد کرده بودند به سرعت شروع به گسترش و سازماندهی دوباره اقدامات‌شان کردند، به‌طور مداوم مزایا را بهتر کرده و شرایط صلاحیت استفاده از آن‌ها را برای گروه‌های اجتماعی جدید بسط دادند. برخی نظام‌های لیبرال دموکراسی تحت تأثیر رکود بزرگ و جنگ جهانی، آرمان‌های جدید و جسورانه‌ای در زمینه تأمین اجتماعی ملی اعلام کرده و برای اجرای آن‌ها گام برداشتند. در بریتانیای محصور در جنگ، برنامه‌ریزی زندگی اجتماعی بعد از جنگ، همراه شد با احساس شدید همبستگی دموکراتیک، و مشوق حس خود آگاهانه غرور ملی متجلی در «دولت رفاه» در برابر «دولت جنگ» آلمان نازی.^۸ احساساتی که در زمان جنگ متولد شد در دوره بعد از جنگ [جهانی دوم] تجلی قانونی پیدا کرد؛ زمانی که تأمین اجتماعی بریتانیا تلاش کرد امداد اجتماعی، خدمات اجتماعی و بیمه اجتماعی را در یک نظام ملی یکپارچه حمایت‌های پایه‌ای ترکیب کند. این نظام ملی کف همسانی از حمایت را برای شهروندان فراهم می‌آورد.^۹ هم‌زمان، سوئد و سایر دموکراسی‌های اسکاندیناوی نیز ایده آل‌ها و خط‌مشی‌های متفاوتی را قبل و بعد از جنگ جهانی دوم به اجرا گذاشتند و به «دولت‌های رفاه با اشتغال کامل» معروف شدند که ترکیبی بود از مزایای اجتماعی سخاوتمندانه به منظور ایجاد برابری هر چه بیشتر اجتماعی با مدیریت اقتصاد کلان کینزینی و خط‌مشی‌های هدفمند در حیطه بازار و نیروی کار.^{۱۰}

به رغم علاقه بسیاری از محققان که می‌خواهند تاریخ خط‌مشی‌گذاری اجتماعی در ایالات متحده را هم در چارچوب‌های تکاملی جهان شمول ببینند، آمریکا هیچ وقت به «دولت رفاه مدرن» در معنای بریتانیایی، سوئدی و هر معنای مثبت غربی از این اصطلاح نزدیک نشد.^{۱۱} آمریکا در ابتدای قرن بیستم برای کارگران مرد و سالمندان هیچ گونه مزایای اجتماعی برقرار نکرد. **قانون تأمین اجتماعی سال ۱۹۳۵**، که هنوز چارچوب تأمین اجتماعی عمومی در سراسر آمریکا است، تنها شامل یک برنامه ملی، یعنی بیمه مشارکتی بازنشستگی است. بیمه بیکاری هم برنامه‌ای بود که دولت فدرالی در آن نقش تضامنی داشت و ایالت‌ها مسئول تشخیص میزان مالیاتی که پشتوانه مالی آن بود، برنامه‌های امدادی بخش عمومی هم اینگونه اجرا می‌شد که در صورت اجرای شان از سوی ایالت‌ها، دولت فدرال یارانه‌هایی را در نظر می‌گرفت اما دولت‌ها مسئول طراحی و اجرای خط‌مشی‌ها می‌شدند. بیمه سلامت در سطح ملی در قانون تأمین اجتماعی در نظر گرفته نشده بود و تا اواخر دهه ۱۹۴۰ و این سو تر هم تصویب نشد. نه دولت رفاه آمریکایی منسجمی از دل نیودیل و جنگ جهانی دوم ظهور کرد و نه پس از آن، در طول «بیک‌بنگ»‌های بعدی تاریخ خط‌مشی‌گذاری اجتماعی، مانند **جنگ با فقر** یا **جامعه بزرگ** در دهه ۱۹۶۰ و ابتدای دهه ۱۹۷۰، چنین

دولتی «تکمیل» شد.

تا همین امروز، کلمه «رفاه» به طور ضمنی معنای تحقیر آمیزی در ایالات متحده دارد. این کلمه به مزایای امدادی رایگان بخش عمومی دلالت دارد، بدون اینکه استحقاق آن وجود داشته باشد که قطعا تحقیر کننده است و همه شهروندان «مستقل» و با شرف - اگر ممکن باشد - باید از آن حذر کنند. آمریکایی ها مکررا درباره «اصلاحات رفاهی» و اشکال جدید خط مشی مانند «**مرخصی خانوادگی**» و یارانه فدرال برای «**مراقبت های روزانه**»، بحث کرده اند. اما هر خط مشی اجتماعی جدید هم که در آینده اجرا شود، باز هم نمی توان ایالات متحده را با دولت های رفاهی غربی - آنگونه که بین دهه ۱۸۸۰ تا دهه ۱۹۶۰ رواج داشت - یکی دانست.

با اینکه ایالات متحده هیچ وقت به تیپ ایده آل دولت رفاه غربی هم نزدیک نشد اما این مانع آن نشد که محققان تاریخ درباره خط مشی گذاری اجتماعی این کشور بدون ارجاع به مدل کشورهای اروپای غربی بحث کنند. نتیجه این کار، تقویت این پیش فرض است که دولت های ملی و ایالتی در ایالات متحده تا قبل از دهه ۱۹۳۰ چندان درگیر تامین اجتماعی دولتی نبوده اند. عالمان علوم اجتماعی از نظریه های جایگزین برای توضیح بسط و توسعه دولت رفاه برای بررسی تامین اجتماعی در ایالات متحده از سال ۱۹۳۵ به این سو، استفاده می کنند.^{۱۲} آن ها از طیفی از فرضیه هایی استفاده می کنند که توضیح دهند چرا ایالات متحده يك «عقب مانده رفاهی» بود. یا به عبارت دیگر، چرا با در نظر گرفتن استانداردهای جهانی، آمریکا دولت رفاه خود را دیر ایجاد کرد. محققان مطالعات تطبیقی هم فرضیه هایی دارند درباره اینکه چرا ایالات متحده هنوز برنامه های رفاهی کمتر با پوشش اجتماعی کمتر و هزینه کمتری برای بیمه های اجتماعی نسبت سایر کشورهای صنعتی دارد. برای توضیح دادن این مسائل، مدل های تطبیقی بسط و توسعه دولت رفاه توجه ما را به عامل هایی جلب می کنند که در تاریخ آمریکا در مقایسه با تاریخ کشورهای دیگر غایب بوده یا ضعیف تر ظاهر شده اند.

برای اینکه تمرکز بیشتری روی چیزهایی داشته باشیم که در تاریخ خط مشی گذاری اجتماعی آمریکا ظاهر بوده اند احتمالا باید به تاریخ نگارانی رجوع کنیم که اتفاقات قبل و بعد از دهه ۱۹۳۰ را با دقت مطالعه کرده اند. اما اینجا هم مدلی که معتقد به رشد تکاملی دولت مدرن رفاهی باشد باعث انحراف می شود، توجه ما را به برخی واقعیت ها جلب کرده و از برخی دیگر دور می کند. تاریخ نگاران خط مشی رفاهی آمریکا که دوره ای از اواخر قرن نوزدهم تا دهه ۱۹۳۰ را بررسی کرده اند تصویری قهرمانانه از اصلاح گرانی می کشند که تلاش می کردند کشور را از اجرای محلی قانون قهرمانانه و به سوی بیمه اجتماعی ملی بکشانند. عنوان کتاب کلاسیک روی لوبو (Roy Lubove)، «مبارزه برای تامین اجتماعی ۱۹۳۵-۱۹۰۰» این رویکرد را به خوبی در خود نشان می دهد.^{۱۳} این روایت های تاریخی، روایت هایی الهیاتی هستند که روی پیروزی نهایی آنچه دنیل لووین آن را «نسخه آمریکایی دولت رفاه سرمایه داری» در قالب قانون تامین اجتماعی سال ۱۹۳۵ می خواند، قفل شده اند.^{۱۴} گاهی هم این داستان ها از آنچه جیمز پترسون «دولت رفاه اولیه» آمریکا می خواند؛ سرچشمه می گیرند. بحث دولت رفاه اولیه در دوران نیو دیل رواج داشت و زمینه ای بود برای بحث درباره اقدامات ابتکاری بعدی مانند جنگ علیه فقر که در دهه ۱۹۶۰ آغاز شد.^{۱۵} روایت های تاریخی، دوره قبل از دهه ۱۹۳۰ را دوره ای می دانند که در آن «موانعی» - مانند ارزش های لیبرال یا قدرت بخش تجاری - تلاش های اولیه اصلاح گران برای ایجاد يك دولت رفاه آمریکایی را بی ثمر گذاشت. جالب اینکه حتی «مایکل کاتز» در کتاب «در سایه خانه فقرا» که بارو یکردی متفاوت از بسیاری تواریخ ابتدایی درباره خط مشی اجتماعی در آمریکا نوشته شده باز هم بخش هایی از ساختار روایی سنتی را حفظ کرده است.^{۱۶}

هدف این نیست کار محققانی را که به فقدان شرایط بیمه های اجتماعی یا موانع شکل گیری آن در

مرخصی خانوادگی

family leaves

منظور حق مرخصی هایی است که طبق قانون فدرال به کارمندان و کارگران داده شد تا به مسائل خانوادگی خود بپردازند که شامل مرخصی زایمان و مرخصی استعلاجی و مرخصی برای نگهداری از اعضای بیمار خانواده، می شد.

مراقبت های روزانه

day care

نگهداری از کودکان در جایی بیرون از خانه و هنگامی که والدین سرکار هستند. این اصطلاح بین سال های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ به وجود آمد که البته به نگهداری از معلولان و سالمندان هم اشاره دارد.

تاریخ آمریکا تا قبل از نیو دیل اشاره می‌کنند، سبک بشمارم. بخش دوم کتاب روی این موضوعات متمرکز خواهد بود. قصدم این نیست همه بصیرت‌های موجود در تاریخ خط‌مشی‌گذاری اجتماعی ایالات متحده در مطالعات تطبیقی که شامل مورد آمریکا هم می‌شود را رد کنم. در یادداشت پایانی کتاب تاکید می‌کنم چیزهای بسیاری حتی از نویسندگانی که با ایده‌های آنان مخالفم یاد گرفته‌ام. چیزی که امیدوارم توجه‌ها را بدان جلب کنم این است که درک معمول از گذشته تامین اجتماعی در آمریکا - به این شکل که این تاریخ، در کل مبارزه‌ای برای حرکت دادن کشور در مسیری تکاملی، از کمک‌های محلی به فدرال در قرن نوزدهم به سوی دولت رفاه مدرن محقق شده در قانون تامین اجتماعی بوده - چشم‌مارا بر روی الگوهای مهمی که باید توضیح داده شوند، می‌بندد.

با الهام از شرح‌های تازه از آنچه در روند توسعه خط‌مشی‌های اجتماعی از دهه ۱۸۷۰ تا دهه ۱۹۲۰ اتفاق افتاد یا نیفتاد، می‌توانیم سؤالات جدیدی درباره تامین اجتماعی در ایالات متحده از منظر تطبیقی پرسیم:

چرا ایالات متحده مستمری‌های گران و سخاوتمندانه‌ای برای تعداد زیادی از معلولان و سالمندان و وابستگان آن‌ها ذیل سرفصل مستمری‌های جنگ داخلی فراهم کرد؟ این کار چه نتیجه‌ای روی نظام مزایای اجتماعی آمریکا در مقایسه با خط‌مشی‌های اجتماعی اولیه مدرن سایر کشورهای غربی داشت؟ مزایای رفاهی مربوط به جنگ داخلی توسط دولت فدرال و دولت‌های محلی و ایالتی عرضه می‌شد. این مزایا را نمی‌توان از خسارات غیر قابل حذر انسانی ناشی از جنگ جدا کرد. به همین دلیل گسترش مزایای رفاهی مربوط به جنگ داخلی بعد از نارضایتی‌هایی که مستقیماً ناشی از خسارات جنگ می‌شد صورت گرفت، به اوج رسید و بعد رو به زوال گذاشت.^{۱۷} از دهه ۱۸۸۰ تا دهه ۱۹۱۰، مستمری کهنه‌سربازان جنگ که توسط دولت فدرال پرداخت می‌شد سنگ بنای درآمدهای مکمل و تامینات نهادی افتخار آمیز برای بسیاری از آمریکایی‌های شمالی شد. از بسیاری جهات، گستره و شرایط این مزایا برای معلولان و سالمندان با رضایت با گستره پوشش و شرایط بیمه‌های اجتماعی و مستمری‌های اولیه سایر کشورهای غربی مقایسه می‌شد. با این اوصاف، تفاوت‌های مهمی در شکل، گستره پوشش و نوع موجه کردن خط‌مشی‌های ایالات متحده با برنامه‌های دولت‌های رفاهی نوپا وجود داشت.

اگر ایالات متحده در سال ۱۹۰۰ و رای قانون قهر، مستمری پرهزینه‌ای به معلولان و سالمندان می‌پرداخت، چرا متعاقباً از توسعه این نظام ابتدایی تامین اجتماعی دولتی یا جایگزین کردن و تبدیل آن به بیمه کارگران مرد یا مستمری‌های عمومی‌تر برای سالمندان، سرباز زد؟ طرح‌های پیشنهادی متأثر از اسلاف اروپایی برای مستمری سالمندان نیازمند، برای بیمه سلامت و بیکاری مزدبگیران و برای مقررات کار به منظور حمایت از همه کارگران بالغ مرد، در آمریکایی ابتدای قرن بیستم هم توجیه روشنفکرانه داشت و هم از حمایت سیاسی برخوردار بود. با این حال، حتی وقتی که شور و شوق اصلاح در عصر ترقی به اوج خود رسید و حتی هنگامی که مستمری‌های جنگ داخلی به روشنی در حال مرگ بود، چنین طرح‌های پیشنهادی توسط قانون‌نگاران و دادگاه‌ها یا شکست خورد یا به تعویق افتاد. از مجموعه کلی طرح تامین اجتماعی کارگران مرد، فقط قوانینی که جبران خسارت حوادث صنعتی را تضمین می‌کرد، موفق شد. قوانین جبران خسارت حوادث، بین ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۰ در ۴۲ ایالت تصویب شد و دو ایالت دیگر هم آن‌ها را در دهه ۱۹۲۰ تصویب کردند. ما باید بدانیم چرا قوانین جبران خسارت حوادث برای کارگران مرد موفق بودند. اما معمای بزرگ‌تر حل نشده و همچنان باقی مانده است. وقتی متوجه می‌شویم که دولت فدرال آمریکا (به همراه بسیاری از دولت‌های ایالتی) مستقیماً دخیل در ارائه

مزایای اجتماعی به شهروندان محترم - قبل از نیو دیل - بوده آن وقت دوباره شگفت زده می شویم که چرا اغلب طرح های پیشنهادی مزایای اجتماعی و ایجاد مقررات کار برای کارگران مرد و سالمندان در ابتدای دهه ۱۹۲۰ شکست خوردند. شکست این طرح های پیشنهادی را آشکارا نمی توان به گردن موانع ذاتی کمک های محلی به فقرا در آمریکای صنعتی انداخت. باید چیزی بیش از این باشد.

اگر خط مشی های اجتماعی پیشنهاد شده برای کارگران مرد در دوره ای که همه مردان سفید پوست بالغ در آمریکا حق رای داشتند، موفق نمی شدند پس چرا در همان زمان و جاهایی که زنان نمی توانستند رای بدهند، قانون گذاران ایالات متحده آمریکا هزینه های اجتماعی برای مادران و مقررات حمایتی مشخصی در حوزه کار را برای زنان مزدبگیر مصوب، و دادگاه ها هم آن ها را حفظ کردند؟ و چرا دولت فدرال اداره [حمایت از] کودکان را تأسیس کرد و تا نیمه دهه ۱۹۲۰ حوزه مأموریت آن را گسترش داد؟

در عرصه سیاسی ایالات متحده در دهه های ابتدایی قرن بیستم، مسئله فقط عدم تصویب یکی از خط مشی های اجتماعی نیست. نقاط شروع ایجاد تامین اجتماعی دولتی وابسته به حقوق نسلی نبودند؛ حتی اگر این نقاط بعدها تغییر کردند و جابه جا شدند. همان طور که جدول شماره ۱ نشان می دهد، خط مشی های اجتماعی برای زنان در تامین اجتماعی ابتدایی مدرن ایالات متحده بسیار وسیع تر از آنچه در دولت های رفاهی پیشگام غربی برای کارگران در نظر گرفته شده بود، مورد توجه قرار گرفت. شاید دولت های رفاهی پدرسالار پیشگام روی بیمه اجتماعی تاکید داشتند - همان طور که در آلمان چنین شد، یا روی مقرراتی که «حداقل دستمزد» را تثبیت می کرد - همان طور که استرالیا و زلاندنو چنین کردند، یا ترکیبی از هر دو - آن طور که بریتانیا چنین کرد. اما همه آن ها روی کمک به نان آوران مزدبگیر مرد تمرکز داشتند. در حالی که این کشورها گاهی قوانینی هم برای مادران و زنان کارگر تصویب می کردند که با قوانین مصوب در ایالات متحده قابل مقایسه بود. این کشورها بدون استثنا قوانین متعددی داشتند که کارگران مرد را پوشش می داد؛ قوانینی که ایالات متحده در دوره زمانی مشابه آن ها تصویب نکرد.

اولین مزایای اجتماعی آمریکایی که منابع آن توسط نهادهای عمومی تامین می شد - به غیر مستمری های نظامی و برنامه های کمک به فقرا - مستمری های مادران بود. قوانینی که از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۰ در ۴۰ ایالت مصوب شد و مقامات محلی را قادر می ساخت به مادران بیوه نیازمند (و در مواردی به کسان دیگر) مبلغی پرداخت کنند. هدف این برنامه آن بود که این زنان بتوانند برای مراقبت از فرزندان شان در خانه بمانند. چهار ایالت دیگر مستمری های مخصوص مادران را در دهه ۱۹۲۰ تصویب کردند (و دو ایالت دیگر هم در ابتدای دهه ۱۹۳۰). مقررات کار برای زنان مزدبگیر - در مقام کسانی که می توانستند بالقوه مادر باشند - در همین دوره گسترش یافت. در خلال سال های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۹، زمان کار زنان در ۱۳ ایالت یا محدود یا اگر محدودیت داشت، محدودیت های تازه ای به آن اضافه شد. همین اتفاق در سال های ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۷ برای ۳۹ ایالت و در دو ایالت هم قبل از سال ۱۹۳۹ افتاد. قانون حداقل دستمزد برای زنان در ۱۵ ایالت بین سال های ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۳ مصوب شد. اضافه بر قوانینی که در سطح ایالتی برای زنان تصویب می شد، در سال ۱۹۱۲، دولت فدرال [دفتر حمایت از] کودکان را تأسیس کرد. ریاست و اداره این دفتر برخلاف معمول تنها بر عهده مقامات اداری مرد نبود بلکه زنان اصلاح طلب حرفه ای که هدف شان برطرف کردن نیازهای همه زنان و کودکان آمریکایی بود هم در اداره کردن سهم داشتند. در سراسر کشور گروه های زنان برای ایجاد دفتر حمایت از کودکان کمپین تشکیل دادند همان طور که قبل از آن برای مصوب کردن مستمری های مادران و مقررات کار فشار آورده بودند. در دهه ۱۹۱۰، این دفتر دولتی «به تنهایی توسط زنان اداره می شد» که «در دنیا نمونه نداشت». ^{۱۸} در سال ۱۹۲۱ دفتر حمایت از کودکان

دفتر [حمایت از] کودکان

Children's Bureau

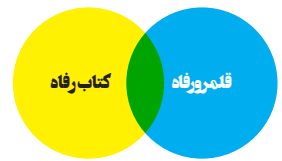
دفتر حمایت از کودکان ایالات متحده یک نهاد فدرال است که زیر نظر دپارتمان کودک و خانواده وزارت سلامت و خدمات انسانی این کشور کار می کند. این اداره بر مبنای پیشنهاد دو زن یعنی «لیلیان والد» و «فلورانس کلی» در سال ۱۹۰۵ به تئودور روزولت تأسیس شد

۶۳



مجله تحلیلی قلمورفاه

شماره ۴۳ و ۴۴ آبان و آذرماه ۱۳۹۷



قانون حمایت از مادران در دوران زایمان و طفولیت کودکان شپارد-تونر
The Sheppard-Towner Infancy and Maternity Protection Act
نام دیگر قانون ارتقای رفاه و بهداشت مادران و اطفال است که در سال ۱۹۲۱ در کنگره تصویب شد و دولت فدرال را موظف به اختصاص بودجه برای حمایت از مادران و نگهداری از کودکان کرد. حامیان این قانون سناتور دموکرات موريس شپارد از تگزاس و هوراس تونر، نماینده جمهوریخواه مجلس بودند.

توانست کمپین تصویب اولین برنامه رفاه اجتماعی دولت فدرال را با موفقیت رهبری کند. طبق همین برنامه، دولت فدرال در ازای اجرای این برنامه به ایالت‌ها کمک مالی می‌کرد. **قانون حمایت از مادران در دوران زایمان و طفولیت کودکان شپارد-تونر** موجب ایجاد کلینیک‌هایی شد که قبل و بعد از تولد نوزادان خدمات ارائه می‌دادند. این کلینیک‌ها که از بودجه دولت فدرال تأمین می‌شد وظیفه داشتند در همه جا مراقبت‌های بهداشتی به مادران ارائه کنند به این امید که نرخ بالای مرگ و میر اطفال کاهش یابد. اداره حمایت از کودکان میزان مرگ و میر کودکان را محاسبه و نشان داده بود که در مقایسه با دیگر کشورهای صنعتی این میزان در آمریکا بالاست.

نهایتاً، ما باید پیامدهای توسعه و عدم توسعه خدمات اجتماعی عمومی در ایالات متحده از دهه ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۰ را در مقیاسی کلان‌تر مورد بررسی قرار دهیم. در این کتاب من نمی‌خواهم با خدمات اجتماعی در ایالات متحده در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به روش معمول برخورد کنم؛ روشی که خدمات اجتماعی در این دوره را پس‌زمینه تکاملی می‌داند که به پیروزی نهایی تأمین اجتماعی در دهه ۱۹۳۰ منجر می‌شود. البته که گذشته برای [فهم] آینده سیاست‌گذاری اجتماعی آمریکا مهم است. اهداف و توانایی‌های سیاسی هواداران بعدی بیمه اجتماعی تحت تأثیر خاطرات به‌جامانده از مستمری‌های جنگ داخلی و دستاوردهای بسیار محدود کمپین‌ها در عصر ترقی برای بیمه کارگران مرد بود. در سطح فدرال و ایالتی، برنامه‌های اجتماعی نهادمند از دوران تصویب قوانین برای مادران آنقدر دوام آورد تا تبدیل به بخشی از سیستم ملی جدید خدمات اجتماعی عمومی در آمریکا شوند که در دهه ۱۹۳۰ آغاز شد. گرچه این اتفاق از طرق ناخواسته‌ای روی داد.

در مجموع، [درک] ریشه‌ها و نتایج فازهای اولیه سیاست اجتماعی در آمریکای مدرن درس‌هایی در خود دارد که کاملاً قابل‌کار بست بر سیاست‌های امروزین خدمات اجتماعی در ایالات متحده است. واضح است که این کتاب هدفی دارد که برای آن نوشته شده است. قبل از غرق شدن در توصیف و تبیین کردن سیاست اجتماعی ایالات متحده بین دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۲۰، بر ما واجب است که ابزارهای تحلیلی خود را صیقل دهیم. ما چه چیزی می‌توانیم از آثار موجود تاریخ‌نگاران و دانشمندان علوم اجتماعی که به دنبال توضیح ریشه‌ها و الگوهای اولیه خدمات اجتماعی آمریکایی از منظر تطبیقی و تاریخی هستند، بیاموزیم؟ با توجه بحث‌ها و تئوری‌هایی که به دست ما رسیده و به نظر می‌رسد ناکافی هستند، من چگونه می‌توانم ادعا کنم کار بهتری انجام می‌دهم؟ با کمک کدام چارچوب [نظری] مرجع، با کمک کدام مفاهیم و کدام فرضیه‌ها، می‌توانم سرگذشت تأمین اجتماعی در آمریکا را بررسی کنم و بحث تازه‌ای درباره اینکه چرا تأمین اجتماعی اولیه در آمریکا اینگونه توسعه یافت، داشته باشم؟ در مابقی این فصل این موضوعات را بررسی می‌کنم و می‌گویم چگونه تحلیل خط‌مشی‌های اجتماعی ایالات متحده از دهه ۱۸۷۰ تا دهه ۱۹۲۰ می‌تواند به بازنگری رویکردهای دانشگاهی که در صدد توضیح ریشه‌ها و بسط نظام‌های ملی تأمین اجتماعی [در آمریکا] هستند، کمک کند.

آیا سیاست‌های اجتماعی مدرن محصول جانبی صنعتی شدن هستند؟

محققان با چشم‌اندازهای نظری مختلف برای سالیان سال تلاش کرده‌اند تا ریشه‌ها و بسط و توسعه سیاست‌های اجتماعی مدرن در ایالات متحده را توضیح دهند. تا نیمه دهه ۱۹۷۰، بحث‌ها بین دو رویکرد می‌چرخید؛ دو رویکردی که به لحاظ نظری و روشی دو قطب مخالف بودند، اما از بعضی جهات هم مکمل هم بودند. رویکرد اول تأکید داشت که سیاست‌های اجتماعی مدرن در پاسخ به «منطق صنعتی شدن» توسعه پیدا کرده است. این رویکرد در میان آن دسته از عالمان علوم اجتماعی رایج بود که بر روی تعداد زیادی از کشورها تحقیق کرده و از روش‌های آماری و داده‌های بسیار

زیاد که در دوره‌های زمانی محدود گردآوری شده بودند، استفاده می‌کردند. رویکرد دوم با تاکید روی «ارزش‌های ملی» با رویکرد اول مخالفت می‌کرد و قابل فهم بود که این رویکرد در میان اساتیدی که استفاده از روش‌های تاریخی را ترجیح می‌دادند، محبوبیت خاصی پیدا کند.

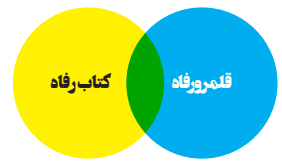
همان زمان که کتاب‌هایی که یافته‌های مکتب منطق صنعتی شدن را توضیح می‌دادند منتشر می‌شدند، اساتید (به‌خصوص جوان‌ها) متوجه نقایصی در این رویکرد شدند که ناشی از عدم توجه آن به منازعات سیاسی می‌شد. اما منتقدان، از رویکرد مقابل یعنی رویکرد ارزش‌های ملی هم راضی نبودند؛ چرا که تصور می‌شد این رویکرد توان کمی برای تحلیل نظام‌مند جدال‌های سیاسی داشت که مبنای ظهور و بسط و گسترش سیاست‌های اجتماعی بود. بنابراین در میانه دهه ۱۹۷۰ یک تغییر عمده رخ داد و توجه به تأثیرات احزاب سیاسی متکی بر اتحادیه‌های کارگری و کارگران بر خط‌مشی‌های اجتماعی در مطالعات دولت رفاه در سراسر کشور مد شد. این تحقیقات [ریشه‌ها و رشد دولت رفاه در آمریکا] را با کشورهای صنعتی پیشرفته مقایسه می‌کرد که این مقایسه‌ها محدود به ۶ الی ۱۸ کشور بود.

هم‌زمان با این اتفاق، بسیاری از دانشگاهیان که رویکرد تاریخی داشتند برای توضیح تأمین اجتماعی در آمریکا متوجه [مفهوم] هژمونی صاحبان کسب و کار شدند و روی آن تاکید کردند. بنابراین استدلال‌های متعدد اقتصاد سیاسی درباره نبرد طبقاتی یا سلطه طبقاتی در بحث‌های اخیر درباره تأثیر سیاست بر خط‌مشی‌گذاری اجتماعی در ایالات متحده جایگاه مرکزی یافت.

در چند سال اخیر، دانشگاهیان فمینیست برای تفسیر و جوهی از توسعه خط‌مشی‌های اجتماعی مدرن در ایالات متحده و دیگر کشورها شروع کرده‌اند به توجه به ایده‌هایی درباره سلطه پدرسالارانه و سیاست زنان. این ادبیات در دوران طفولیت خود به سر می‌برد اما بعد از این که سایر رویکردهایی را که درباره‌شان بحث کردم، مورد بررسی قرار دادم موضوعاتی را مورد توجه قرار می‌دهم که توسط فمینیست‌ها برجسته شده و نشان می‌دهد که کدام خط استدلال بیش از سایرین برای توضیح توسعه [سیاست اجتماعی در] ایالات متحده امیدوارکننده‌تر به نظر می‌رسد.

«رشد اقتصادی دلیل اصلی توسعه دولت رفاه است»^{۱۹} این گزاره، فرض راهنمای آن‌هایی بود که ریشه خط‌مشی‌های اجتماعی مدرن را صنعتی شدن می‌دانستند. این استدلال به این شکل پیش می‌رود که وقتی کشورها به لحاظ اقتصادی توسعه پیدامی‌کنند، صنایع پدید می‌آیند، نیروهای کار از کار کشاورزی بیرون می‌آیند [به شهرها مهاجرت می‌کنند] و شهرها بزرگ می‌شوند. توده مردم در کشورهای به لحاظ اقتصادی توسعه یافته، فارغ از ایدئولوژی یا رژیم سیاسی، با مسائل و اختلافات وسیع و مشابهی روبه‌رو هستند. از وقتی که خانواده‌ها از زمین‌ها کنده و وابسته به مزد و حقوق می‌شوند دیگر نمی‌توانند برای مقابله با جراحات ناشی از کار، دوره‌های بیماری و بیکاری یا نگهداری از خویشاوندان سالمند که دیگر به لحاظ اقتصادی مولد نیستند، فقط به منابع خود یا کمک جماعت‌های محلی تکیه کنند. بنابراین خواست اجتماعی برای مستمری‌ها و بیمه‌های اجتماعی ناگزیر با فرایندهای صنعتی شدن و شهری شدن رشد پیدا می‌کند. هم‌زمان، رشد اقتصادی خوب هم برای مقامات دولتی این امکان را فراهم می‌آورد که با برنامه‌های مناسب به این نیازهای جدید پاسخ دهند. بنابراین، طبق این دیدگاه، کشورهایی که به لحاظ اقتصادی توسعه یافته‌اند باید مراحل مشابهی از خط‌مشی‌گذاری اجتماعی را طی کنند؛^{۲۰} و در پی رشد اقتصادی بیشتر باید هزینه‌های اجتماعی و گستره پوشش سیاست‌های [اجتماعی] را هم بسط دهند.^{۲۱}

قابل درک است که استدلال‌هایی در همین راستا، الهام‌بخش تحقیقات بسیاری در سطح ملی شود. اگرچه اینجا نمی‌توانیم نتیجه این تحقیقات را با جزئیات مرور کنیم، فقط کافی است این را بگوییم که این فرضیه تنها با داده‌های دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ یا ۱۹۶۰، جور درمی‌آمد بخصوص وقتی تعداد زیادی کشورها که هر کدام در سطوح مختلف توسعه بودند، هم‌زمان مورد مطالعه قرار می‌گرفتند و این تحقیقات به



شورش بزرگ

Great Rebellion

عبارتی که در آمریکای شمالی برای اشاره به جنگ داخلی (۱۸۶۱-۶۵) به کار می‌رود.

دلیل اختلاف متغیرهای وابسته‌ای که تجمیع شده بود، مشکل داشتند.

وقتی محققان شروع به بررسی ریشه‌ها و تغییرات انواع خاصی از سیاست اجتماعی کردند، وقتی آن‌ها الگوهای جهانی در دوره‌های زمانی طولانی را مورد بررسی قرار دادند، و وقتی آن‌ها روی تجربیات طولانی مدت ۱۲ تا ۱۸ کشور سرمایه‌دار-صنعتی پیشرو متمرکز شدند، آنگاه منطق رویکرد صنعتی شدن به سرعت اعتبار خود را به عنوان یک راهنمای مکفی برای فهم روند علی ماجر از دست داد.^{۲۳}

الگوی توسعه تامین اجتماعی در ایالات متحده با انتظارات رویکرد منطق صنعتی شدن جور در نمی‌آمد. این وضعیت موجب می‌شد که دانشگاهیان طرفدار این نظر، استدلال‌های شان را با ایده‌هایی از مکتب ارزش‌های ملی - که مختصرادرباره آن بحث کردیم - تکمیل کنند. تا قبل از دهه ۱۹۳۰ ایالات متحده یک نمونه حاد و ضایع «بیرون از محدوده داده‌ها»ی گراف بود. این کشور یکی از رهبران صنعتی جهان بود که حتی وقتی شروع به اجرای مستمری‌های ملی و بیمه‌های اجتماعی کرده‌نوز از مابقی کشورها - حتی آن‌هایی که کمتر از آمریکا شهری و صنعتی بودند - بسیار عقب‌تر بود.^{۲۴}

شاید بتوانیم ماجر را این طور جمع کنیم که مستمری‌های جنگ داخلی را مزایای اجتماعی مدرن حساب کنیم، چون آن‌ها مشخصاً هم‌زمان بار شد صنایع و شهرهای آمریکا در دهه‌های پس از پایان **شورش بزرگ** رشد کردند. با این حال، مستمری‌های جنگ داخلی به طور عمده ساکنان مراکز بزرگ صنعتی آمریکا را پوشش نمی‌داد. این مستمری‌ها بیشتر کمک حال کشاورزان و شهرستانی‌های آمریکایی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود.^{۲۵}

حتی اگر مستمری‌های جنگ داخلی را کنار بگذاریم، چگونه چنین تئوری عمیقاً جبرگرایانه و تکامل‌گرایانه‌ای می‌تواند دوره ابتدایی دهه ۱۹۰۰ را توضیح دهد؟ مزایای اجتماعی برای سربازان سالمند به تدریج از بین رفت. در عین حال، دولت فدرال آمریکا مستمری‌های سالمندی را ادامه نداد و دولت‌های ایالتی هم مستمری، بیمه سلامت و مزایای بیکاری را تصویب نکردند. قطعاً گمراه‌کننده است که دولت ملی ایالات متحده را با دولت‌های ملی خارجی در این دوره مقایسه کنیم، چون تا میانه دهه ۱۹۳۰ ایالت‌های مختلف، محل تصویب قوانین اجتماعی بود و به طور مشخص جاهایی بود که بحث درباره بیمه اجتماعی جریان داشت. در داخل ایالات متحده، ایالت ماساچوست تا دهه ۱۹۲۰ در سرعت و سطح صنعتی شدن و شهری شدن بسیار شبیه بریتانیا بود. بنابراین شکست ماساچوست در تصویب طرح پیشنهادی مستمری‌ها و بیمه اجتماعی به سبک بریتانیایی را نمی‌توان به متغیرهای مورد توجه مکتب منطق صنعتی شدن نسبت داد.^{۲۶} اضافه کردن ایالت‌های دیگر آمریکا فقط سؤالات در برابر این رویکرد را بیشتر می‌کند. چون ایالت‌هایی که کمتر صنعتی و شهری بودند در تصویب قوانین اجتماعی پیشگام‌تر بودند.^{۲۷}

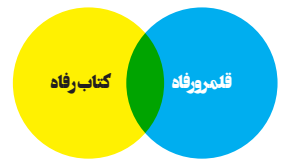
در تحلیل نهایی، رویکرد مدرنیزاسیون اجتماعی - اقتصادی نه تنها در پیشگویی زمان اجرای خط‌مشی‌های اجتماعی در ایالات متحده و ایالت‌های ضعیف است بلکه درباره محتوای خط‌مشی‌های مشخص در سطح ملی و ایالتی هم حرفی برای گفتن ندارد چرا که ویژگی‌های خاص حوزه‌های انتخابیه، برنامه‌ها و ادبیات به کار گرفته شده در حوزه عمومی برای مشروع سازی آن‌ها را در نظر نمی‌گیرد. این رویکرد نمی‌تواند به این سؤال پاسخ دهد که چرا دیگر کشورهای غربی در خلال دهه‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ دولت‌های رفاه پدرسالارانه را ایجاد کردند در حالی که ایالات متحده ابتدا مقررات و مزایای اجتماعی مادرسالارانه را تصویب کرد. البته این موضوع مهم است که صنعتی شدن و شهری شدن آمریکا را در ابتدای قرن بیستم تغییر داد. این دو روند موضوعات و گروه‌بندی‌های اجتماعی جدیدی را خلق کرد که وارد منازعات سیاسی هم شد. اما این دو روند الگوهای اختلافات سیاسی یا نتایج عملی خط‌مشی‌ها را معین نکرد. آنچه ما نیاز داریم رویکردی است که بیشتر به علل سیاسی و محتوای حقیقی خط‌مشی‌های اجتماعی حساس باشد.

آیا [رویکرد] ارزش‌های ملی می‌تواند سیاست‌گذاری اجتماعی را توضیح دهد؟

همیشه کسانی بوده‌اند که به جای قرار دادن و فهم مورد ایالات متحده ذیل منطق جهانی صنعتی شدن، بر «استثنا‌بودگی آمریکا» تاکید و مبنای آن را در قدرت استثنایی ارزش‌های لیبرال در این کشور جست‌وجو می‌کنند. لوئیس هارتز (Louis Hartz) در یک فرمول‌بندی کلاسیک استدلال می‌کند که ایالات متحده - ملتی که با شورش علیه حاکمیت بریتانیا زاده شده و کشوری ظاهراً بدون تقسیم طبقاتی یا میراث فئودالی بود - فرهنگ لیبرال تمام‌عیاری را پرورش داد که در آن حقوق افراد مقدس، مالکیت خصوصی قابل احترام و اقتدار دولت زیر سؤال بود.^{۲۸} آمریکا در نظر هارتز به عنوان یکی از «جوامع جدید» جهان یک قطعه «بورژوا-سرمایه‌دار» ناب بود، جدا افتاده از اروپا و فاقد دینامیسم ایدئولوژیک ناشی از برخورد فئودالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم که در قاره مادر ریشه داشت.^{۲۹} از هارتز به بعد افراد دیگری هم از [ایده] هژمونی ارزش‌های لیبرال برای شرح مشخص‌تر سیاست اجتماعی در آمریکا در تقابل با توسعه دولت رفاه اروپایی استفاده کردند.

محققان روی وجوه مختلف این «لیبرالیسم» به عنوان مانع عمده شکل‌گیری تامین اجتماعی دولتی در ایالات متحده دست گذاشته‌اند. گاستون ریملینجر (Gaston Rimlinger) که تخصص‌اش تاریخ‌نگاری اقتصادی مقایسه‌ای بود، ارزش‌های فردگرایانه را عنصر مرکزی [لیبرالیسم آمریکایی] تلقی می‌کرد.^{۳۰} دانیل لوین (Daniel Levine) متخصص تاریخ‌نگاری فرهنگی، ایالات متحده قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را «سرزمین و فور» و جامعه‌ای بازارمحور می‌دید که شهروندانش «دلیلی برای اینکه کسی فقیر باشد نمی‌دیدند و بنابراین دلیلی هم [برای کمک به فقرا] نمی‌دیدند مگر خیریه‌های بسیار حداقلی و اغلب خصوصی این کار را انجام دهند».^{۳۱} روی لوبو (Roy Lubove) متخصص تاریخ رفاه اجتماعی، دلیل شکست طرح‌های پیشنهادی بیمه اجتماعی در عصر ترقی را قدرت عنصر داوطلبی می‌دانست. این هم و جهی از سنت لیبرال آمریکایی بود که او انتخاب کرد تا بر آن تاکید کند. او استدلال می‌کند که در کلی‌ترین معنا، مشارکت داوطلبانه آلترناتیوی برای سیاست و اقدام حکومتی ایجاد کرد. این [مشارکت داوطلبانه] همه گروه‌ها را قادر می‌ساخت تا اعمال نفوذ کنند و اهداف متمایز خود را پی گیرند، بدون آنکه به قدرت اجباری حکومت متوسل شوند.^{۳۲} مضمون بنیادین عدم اعتماد به حکومت را آنتونی کینگ (Anthony King) دانشمند علوم سیاسی هم مورد تاکید قرار داده و استدلال کرده که «دولت در آمریکا نقشی محدودتر از جاهای دیگر بازی می‌کند؛ چرا که آمریکایی‌ها بیش از دیگر مردمان می‌خواهند که دولت نقش کمتری داشته باشد». کینگ توضیح می‌دهد که «اعتقادات و باورهای آمریکایی‌ها درباره حکومت را می‌توان در چند جمله کلیدی خلاصه کرد: کسب و کار آزاد از حکومت کارآمدتر است؛ حکومت‌ها باید روی تشویق فعالیت‌های خصوصی و رقابت آزاد متمرکز شوند؛ حکومت ائتلاف هزینه است؛ حکومت‌ها نباید چیزی را برای مردم فراهم کنند که خودشان می‌توانند فراهم کنند؛ حکومت بزرگ آزادی را تهدید می‌کند و چیزهایی از این قبیل».^{۳۳}

از نظر محققان طرفدار باور ارزش‌های ملی، دینامیسمی که رویکرد منطق صنعتی شدن مفروض قرار می‌دهد شرطی لازم است اما برای توضیح تفاوت‌های ملی کافی نیست. روندهای اجتماعی-اقتصادی [صنعتی شدن و شهری شدن] قطعاً همه کشورها را به سوی سیاست‌های اجتماعی مدرن سوق می‌دهد. اما همزمان ویژگی‌های ایدئولوژیک و فرهنگی بازمانده از گذشته ماقبل صنعتی هر کشور می‌تواند موجب تسریع یا تعویق اقدامات حکومتی در جهت ارتقای تامین اجتماعی شوند. بسیاری از محققانی که درباره [اهمیت] ارزش‌های ملی صحبت می‌کنند درباره اینکه این ارزش‌ها چگونه روی امر خط‌مشی‌گذاری تاثیر



می‌گذارند، مبهم حرف می‌زنند. با این حال، اظهار نظرهایی را که به تصریح و به تلویح بیان شده‌اند اینگونه می‌توانیم خلاصه کنیم: ارزش‌های به ارث رسیده افکاری هستند که بر روی اقدامات انتخابی رهبران سیاسی اثر می‌گذارند، به همان سادگی که اصلاحگران خارج از حکومت [با تاثیر گرفتن از این ارزش‌ها] می‌توانند حمایت عمومی برای ارائه سیاست‌های جدید را جلب کنند. همچنین گفته می‌شود که عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک طراحی برنامه‌ای و استدلال‌های رسمی ارائه شده برای خط‌مشی‌های اجتماعی مدرن را تحت تاثیر قرار می‌دهند؛ سیاست‌هایی که دیر یا زود در همه کشورهایی که راه توسعه اقتصادی را طی می‌کنند باید ظهور پیدا کنند.

محققان مکتب ارزش‌های ملی به شکل متقاعدکننده‌ای به رابطه دوطرفه سنت‌های مهم فرهنگی با اشکال و منطق‌های خط‌مشی‌های اجتماعی، اشاره می‌کنند. این بحث بخصوص وقتی معقول‌تر می‌شود که کشورها در دو قطب متضاد «اقتدارگرایی» و «لیبرالیسم» روبه‌روی هم قرار گیرند؛ موقعیتی که اغلب، کشورها توسط این محققان در آن قرار می‌گیرند. آلمان در برابر ایالات متحده یکی از مقایسه‌های مورد علاقه [این جماعت] است.^{۳۴} با این حال، طرفداران این رویکرد تا کنون نتوانسته‌اند نشان دهند دقیقاً چطور ارزش‌های فرهنگی، سنت‌های فکری و منظرهای ایدئولوژیک به شکل انضمامی روندهای نزاع سیاسی و بحث بر سر سیاست‌گذاری را تحت تاثیر قرار داده‌اند. این محققان همچنین نتوانستند به مشکل‌ترین معمای فرهنگ سیاسی و توسعه خط‌مشی‌های اجتماعی در آمریکا فکر کنند و حرف بزنند.

محققانی که سلطه لیبرالیسم ایالات متحده را مانعی غیر قابل نفوذ در برابر تامین اجتماعی دولتی تا قبل از دهه ۱۹۳۰ می‌دانند، مانند دیگر محققان، مستمری‌های دوران جنگ داخلی را مدنظر نداشته‌اند. اگر فرضاً ارزش‌های لیبرالی همچون فردگرایی، استغنا، داوطلبی، عدم اعتماد به حکومت و بازار رقابتی در پایان قرن نوزدهم در اعلاى درجه اهمیت خود بودند چگونه ممکن است آمریکایی‌ها از چنین مزایای گسترده و نسبتاً سخاوتمندانه‌ای حمایت کنند؟ مزایایی که مستقیماً توسط دولت فدرال تامین می‌شد و اغلب به کسانی تعلق می‌یافت که نه از جراحات جنگی آسیب دیده بودند و نه از هر نوع محرومیت اقتصادی رنج می‌بردند؟ تقریباً همه طرفداران رویکرد ارزش‌های لیبرال، آمریکای قرن نوزدهم را نوعی اقتصاد بازار «خودتنظیم‌گر» با دولت حداقلی می‌بینند که قادر به مداخلات زیادی در حیات اقتصادی و اجتماعی نبود.^{۳۵} اما سیاست‌های بخش عمومی ایالات متحده در قرن نوزدهم اتفاقاً کاملاً مداخله‌گرایانه – با اهداف توزیعی – بود. هیچ‌گاه در [تاریخ] سرمایه‌داری ایالات متحده و جامعه آمریکا «دولت نگهبان شب» وجود نداشته است.

استدلال‌های کمتر اقتصادگرا که فرهنگ مشارکت داوطلبانه در ایالات متحده را ذاتاً و اخلاقاً مخالف اقدام حکومت تلقی می‌کنند هم مشکلاتی دارند. پس چرا ارتش کبیر جمهوری – که از هر جهت سازمان برادرانه و داوطلبانه‌ای بود که مانند بسیاری دیگر از چنین سازمان‌هایی در قرن نوزدهم گسترش یافت – مدت کمی بعد از تاسیس عمیقاً وارد لابی شد تا در اجرای برنامه تامین اجتماعی دولت برای کهنه‌سربازان مشارکت کند؟ و چرا سازمان‌های داوطلبانه زنان در ابتدای قرن بیستم برای مشکلات اجتماعی از راه‌حل‌های خیریه‌ای خصوصی دست شستند و به کمپین‌هایی برای تصویب قوانین اجتماعی دولتی تازه روی آوردند؟ واضح است که بدبینی به دولت هیچ‌وقت مطلق نبود، حتی برای آن دسته از آمریکایی‌هایی که ارزش زیادی برای مشارکت داوطلبانه قایل بودند. فرهنگ داوطلبی و اقدام حکومتی هیچ‌وقت در ایالات متحده به سادگی قطب مخالف هم نبوده‌اند. فرهنگ داوطلبی اغلب منجر به خواست مداخله دولت و موجب رشد تقاضاهای جدید برای تامین اجتماعی توسط بخش عمومی می‌شود.

بحث‌های مربوط به ارزش‌های ملی آنقدر کل‌گرایانه و ذات‌گرایانه هستند که نمی‌توانند به ما آن ابزار تبیینی را بدهند که با آن بتوانیم تنوع سرنوشت خط‌مشی‌های اجتماعی متفاوت را شرح یا بتوانیم در

دولت نگهبان شب

night watchman state

در فلسفه سیاسی لیبرتارین، دولت نگهبان شب مدلی از دولت است که تنها کارکردش فراهم کردن امنیت و حفظ قراردادها و اعمال قانون مالکیت است.

ارتش کبیر جمهوری

Grand Army of the Republic

ارتش کبیر جمهوری یک سازمان برادرانه بود که از کهنه‌سربازان و بازنشسته‌های ارتش فدرال و نیروی دریایی و نیروی‌های ویژه که در جنگ داخلی خدمت کرده بودند، تشکیل شده بود.

گذر زمان سرنوشت متفاوت طرح‌های پیشنهادی مشابه را توضیح دهیم. چرا آموزش تحت حمایت بخش عمومی خیلی زود و گسترده در ایالات متحده توسعه یافت اما این اتفاق برای بیمه اجتماعی نیفتاد؟ آنتونی کینگ به سادگی پاسخ می‌دهد چون آموزش تحت حمایت بخش عمومی بیشتر با ارزش‌های آمریکایی درباره برابری فرصت و حمایت از ابتکارات فردی مطابقت داشت.^{۳۷} شاید. اما آن وقت چرا سیاست‌های بخش عمومی برای حمایت از فرصت اشتغال کامل و آموزش هنگام اشتغال زودتر از کمک‌های مستقیم دولتی برای فقرا و سالمندان در آمریکا اجرا نشد؟ در طول تاریخ ایالات متحده، شهروندان آمریکایی حمایت بخش عمومی برای گرفتن شغل را به هر نوع کمک دیگر بخش عمومی ترجیح داده‌اند. سیاست‌های اشتغال‌ساز پیشنهادی با این خطابه متقاعدکننده همراه بوده‌اند که باید به شهروندان کمک کرد که به خودشان کمک کنند اما تنها برخی اوقات چنین سیاست‌هایی تصویب می‌شدند.^{۳۸} واضح است که تکیه صرف بر محتوای ارزشی استدلال‌هایی که برای حمایت از سیاست‌های پیشنهادی ساخته می‌شدند برای توضیح سرنوشت این سیاست‌ها کافی نیست. همین طور، محتوای ارزشی استدلال‌هایی که علیه سیاست‌های پیشنهادی ساخته می‌شد هم برای توضیح نتایج قانونی کافی نیست. شاید واضح‌ترین مثال برای مخالفت ایدئولوژیک با یک ابتکار در سیاست اجتماعی ایالات متحده، مقاومت شدید اغلب سازمان‌های خیریه‌ای در طول دهه ۱۹۱۰ با تصویب مستمری برای مادران و فرزندان فقیر باشد. درخواست‌های رسا بر اساس ارزش‌های لیبرال بنیادین همچون فرهنگ داوطلبی و مسئولیت فردی ساخته شد و همان‌طور که سخنگویان خیریه‌ها استدلال می‌کردند کمک بخش خصوصی بهترین راه برای فقراست؛ چرا که آنان نباید «وابسته» به صدقات حکومتی باشند.^{۳۹} به‌رغم این درخواست‌ها، مستمری مادران تصویب شد.

واضح است سایر نیرووهایی که می‌توانند از موانع تامین اجتماعی دولتی عبور کنند هم ریشه در لیبرالیسم آمریکایی دارند—با فرض اینکه چنین مجموعه‌ای از ارزش‌ها واقعا نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات اجتماعی و سیاسی ملت آمریکا داشته باشند. بنابراین، این فرض باید مورد بازبینی انتقادی قرار گیرد. حجم وسیعی از مطالعات تاریخی این ایده هارتزی وجود یک فرهنگ فردگرا—لیبرال تمام‌عیار در گذشته آمریکا را زیر سؤال برده‌اند. این نقدها در کنار هم در پایان دهه ۱۹۶۰ بدل به چیزی شد که روبرت شال‌هوپ (Robert Shalhope) آن را «سنتز جمهوری خواهانه» در تاریخ‌نگاری آمریکا خواند و به‌طور بنیادین در فهم اندیشه سیاسی در **دوران پایانی عصر استعمار**، **عصر انقلابی**، و **دوران ابتدایی ملی** تجدید نظر و استدلال کرد که **لیبرالیسم لاک** [در حوزه اندیشه سیاسی] نبوده بلکه «اولین آمریکایی‌ها معتقد بودند آنچه جمهوری‌ها را بزرگ یا در نهایت نابود می‌کند، نه قدرت ارتش‌ها بلکه شخصیت و روحیه مردمان است. فضیلت جمهور خواهانه بدل به اولویت شد... ثروت باد آورده به قیمت ضرر دیگران به دست می‌آید؛ کلیت بدنه سیاسی (body politic) مهم بود. رفاه عموم هدف اختصاصی دولت خوب و نیازمند قربانی کردن مداوم منافع فردی به نفع نیازهای بزرگ‌تر کل بود.»^{۴۰}

جیمز تی. کلوپن برگ (James T. Kloppenberg) در یادداشتی عالمانه که اخیراً نوشته استدلال می‌کند که این «**سنت فضیلت جمهوری خواهانه**» تنها منبع الهام ایدئولوژیک در ابتدای دوره ملی نبود. این سنت با ایده آل‌های مذهبی مسیحی پروتستان و «سنتی از لیبرالیسم که بر مسئولیت و نه طمع استوار بود»^{۴۱} مخلوط بود. همه این سنت‌ها را می‌شد برای توجیه کردن خط‌مشی‌های اجتماعی که نماد و بیانگر ایده آل‌های مدنی بودند به کار برد.

کلوپن برگ معتقد است این «نیروی پر قدرت اخلاقی» فرهنگ سیاسی آمریکای متقدم به مرور تقلیل می‌یابد به «گفتمان صاف و ساده فردگرایی و دموکراسی قرن نوزدهمی» به اضافه عشق به پیگیری نامحدود مزیت‌های بازار که همراهش بود.^{۴۲} بنا به توصیف شین ویلنتز (Sean Wilentz) این تغییر نظر ابتدا در میان نخبگان به وجود آمد: «در خلال انقلاب تا سال ۱۸۵۰، تغییرات طبقاتی و روابط اجتماعی

دوران پایانی عصر استعمار

the late colonial period

دوره استعمار به سال‌های ۱۶۰۷ تا ۱۷۷۶ اشاره دارد که ۱۳ ایالت مستعمره اسپانیا و بریتانیا در آمریکای شمالی تأسیس شدند.

عصر انقلابی

revolutionary period

دوره انقلابی به سال‌های ۱۷۶۵ تا ۱۷۸۳ اشاره دارد که طی آن میهن پرستان آمریکایی ۱۳ مستعمره بریتانیا توانستند بر این کشور غلبه و ایالات متحده را تأسیس کنند.

دوران ابتدایی ملی

early national period

دوره ابتدای ملی به سال‌های ۱۷۷۶ تا ۱۸۴۰ اشاره دارد که طی آن فدرالیست‌ها به قدرت رسیدند، احزاب سیاسی اولیه در آمریکا شکل گرفت و هویت ملی آمریکایی ساخته شد.

لیبرالیسم لاک

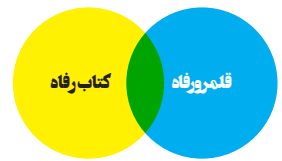
Lockean liberalism

اشاره به خوانش دجان لاک از لیبرالیسم دارد. جان لاک (۱۷۰۴–۱۶۳۲) معتقد بود مردم در وضعیت طبیعی دارای حقوقی—مانند حق حیات، سلامت، آزادی و مالکیت—هستند و به کمک دولت، جامعه مدنی را می‌سازند که اختلافات‌شان را به شکل مدنی حل و فصل کنند.

سنت فضیلت جمهوری خواهانه

republican virtue tradition

سنت فضیلت جمهوری خواهانه نظریه‌ای سیاسی است. برخی مانند «کوئنتین اسکیر» آن را نظریه‌ای هم‌عرض اما متفاوت از لیبرالیسم می‌دانند. نظریه جمهوری خواهی متکی بر فضیلت مدنی شهروندان است. یعنی تمایل شهروندان به خدمت به خیر مشترک، نه صرفاً پیگیری منافع شخصی و اقتصادی.



آندرو جکسون Andrew Jackson

آندرو جکسون (۱۷۶۷-۱۸۴۵) هفتمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۸۳۷-۱۸۴۹)

مدارس عمومی common schools

مدارس عمومی نوعی مدارس دولتی در آمریکای قرن نوزدهم بود. «هوراس من» مهمترین مدافع این مدارس و آموزش همگانی بود. قبل از او مدارس از استاندارد یگانه‌ای پیروی نمی‌کرد اما او اولین مدرسه تربیت مدرس را در ایالت ماساچوست تأسیس و روش تدریس واحدی را ترویج کرد.

کهنه‌سربازان اتحادیه Union veterans

همان کهنه‌سربازان دولت فدرال که در جنگ داخلی خدمت کردند.

شوالیه‌های کارگری Knights of Labor

یک فدراسیون فعال کارگری در اواخر قرن نوزدهم مخصوص در دهه ۱۸۸۰ بود. این فدراسیون آثارشیم و سوسیالیسم را رد می‌کرد و مدافع اخلاق کاری مبتنی ارزش‌های جمهوریخواهانه و خواستار محدودیت ۸ ساعت کار بود. در نیمه دهه ۱۸۸۰، حدود ۲۰ درصد کارگران آمریکایی یعنی حدود ۸۰۰ هزار نفر عضو آن بودند، اما به سرعت زوال یافت.

فدراسیون آمریکایی کارگران American Federation of Labor

فدراسیون آمریکایی کارگران، یک فدراسیون ملی از اتحادیه‌های کارگری است که در سال ۱۸۸۶ توسط آتلائی از اتحادیه‌های صنعتگران که از گروه شوالیه‌ها جدا شده بودند، تأسیس شد.

۷۰

مجله تحلیلی قلم‌ورانه
شماره ۴۳ و ۴۴ آبان و آذرماه ۱۳۹۷

منجر به بازتفسیر مکرر جمهوری خواهی و نزاع درباره این موضوع شد که معنای میراث جمهوری خواهانه چیست؟ در خلال این دوره، برخی گروه‌های جامعه آمریکا-اول، تا آنجایی که می‌دانیم، سیاستمداران و قضات برجسته این کشور و البته خیلی‌های دیگر-به مرور به این جمع‌بندی رسیدند که جمهوری خواهی شکلی از اقتصاد و نحوه اداره حکومت سرمایه‌داری لیبرال است. آن‌ها جمهوری خواهی را به نفع لیبرالیسم رد نکردند، بلکه اولی را به دومی ربط دادند.^{۴۳}

با این حال، طنین [سنت] فضیلت مدنی جمهوری خواهانه به طور قطع در طول این قرن پژواک دارد. این پژواک از دوره جکسون آغاز می‌شود. در این دوره این ارزش‌ها الهام‌بخش جنبش‌ها برای تأسیس «مدارس عمومی» است که در مناطق و ایالت‌های آمریکای قرن نوزدهم گسترش می‌یابند. اصلاح‌طلبان آموزشی اولیه اعلام می‌کردند هدف از بسط و گسترش آموزش ابتدایی کمک به افراد برای پیشرفت نیست بلکه هدف، آموزش دادن شهروندی فضیلت‌مندانه آمریکایی است که قرار بود مبنای دموکراتیک جمهوری باشد.^{۴۴} ردپای آشکار ایده آل‌های فضیلت مدنی را می‌توان در جنگ متعصبانه علیه برده‌داری، در فراخوان ارتش توسط جمهوری خواهان برای جنگ داخلی و در تلاش‌های ماگ و امپ‌ها برای اصلاح سیاست حزبی در اواخر قرن نوزدهم آشکارا پیدا کرد. جالب است که هر دو طرف موافق و مخالف مستمری‌های جنگ داخلی برای تقویت موضع خود از ارزش‌های مدنی استفاده می‌کردند. همان‌طور که گروه ارتش کبیر جمهوری از وظیفه مقدس کشور برای حمایت از «کهنه‌سربازان اتحادیه» که این کشور را حفظ کرده‌اند حرف می‌زد، اصلاح‌گرانی مانند چارلز الیوت هم استدلال می‌کردند که ولخرجی در نظام مستمری‌ها که دائم هم در حال بیشتر شدن بود، اثرات مخربی روی اخلاق عمومی (public morals) مسئولان و شهروندان می‌گذارد.^{۴۵}

علاوه بر این ویلنتز، یکی از متخصصان تاریخ کارگری ایالات متحده، اخیراً از «جمهوری خواهی کارگری» حرف می‌زند که در دل جنبش‌های پیشه‌وران، کارگران دستمزدی و صاحبان ثروت‌های خرد از دوره جکسون تا جنبش کشوری شوالیه‌های کارگری در دهه ۱۸۸۰ شکوفا شد.^{۴۶} ویلنتز شوالیه‌ها را «بروز قرن بیستمی آگاهی طبقاتی آمریکایی در سرتاسر کشور» توصیف می‌کند و توضیح می‌دهد: «این [بروز آگاهی طبقاتی] را به هیچ وجه نمی‌توان نوعی جنبش پرولتاریایی سفت و سخت تعریف شده دانست... این، یک آگاهی طبقاتی بود که در آن سقوط جمهوری آمریکایی و رشد ارتباط قدرت و ثروت به نابرابری‌ها و وابستگی‌های غیرطبیعی نظام دستمزدها [به منطق بازار] نسبت داده می‌شد. محور این آگاهی این اعتقاد بود که این نابرابری‌ها را نه با بازگشت به دوره (خیالین) «عصر طلایی» سنتی بلکه با دموکراتیک‌سازی روابط سیاسی و اقتصادی در آمریکای صنعتی شده، باید از میان برداشت».^{۴۷}

قابل توجه آنکه شوالیه‌های کارگری طرفدار سیاست‌های دولتی در جهت ارتقای رفاه اجتماعی در چارچوب «مشترک‌المنافع تعاونی» تولیدکنندگان بود.^{۴۸} حتی بعد از آنکه شوالیه‌ها با فدراسیون آمریکایی کارگران و ایدئولوژی صاف و ساده اما مسلط اتحادیه‌گرایی‌اش جایگزین شد، برخی از جنبش‌های کارگری ایالتی مانند فدراسیون کارگرهای ایالت واشنگتن، چنان ملهم از ایده آل‌های جمهوری خواهانه طبقه کارگر باقی ماند که در خط مقدم مبارزه برای تصویب مقررات کارگری و بیمه حوادث دولتی در قرن بیستم قرار گرفت.^{۴۹}

ایده آل‌های جمهوری خواهانه، که با تغییراتی در بخش اعظم قرن بیستم دوام آوردند، تنها منبع مشروعیت‌ساز خدمات اجتماعی عمومی در آمریکای در حال صنعتی شدن نبودند. اندیشه سیاسی هنجارین نهادهای زنان طبقه متوسط را متخصصانی که بسیار بیشتر از من صلاحیت دارند، تحلیل کرده‌اند. با این حال، روشن است که این زنان که تعمداً از مفهوم پردازی شهروند جمهوری خواه-مفهومی در اصل مستقل، پدرسالار و صاحب‌دارایی-بیرون گذاشته شده بودند، در تنشی خلاق میان ایده آل‌های لیبرال

و جمهوری خواهانه، ارزش‌های خود برای مشارکت مدنی مداوم و خدمت به رفاه جامعه را ساختند.^{۵۰} بسیاری از زنان آمریکا - به خصوص زنان سفید پوست، طبقه متوسط، پروتستان - که در آغاز نقش کاملاً اخلاقی «مادری جمهوری خواهانه» یعنی نقشی بسیار محدود به کارهای خانه برایش در نظر گرفته شده بود، این فضای خانگی را شکستند و سعی کردند که بخش عمده‌ای از فضای مدنی را پر کنند؛ فضایی که توسط مردان طبقه نخبه کنار گذاشته شده بود. مردانی که به شکلی لیبرال - فردگرایانه دنبال ثروت بازار و قدرت حزبی افتاده بودند.^{۵۱}

ایدئولوگ‌های [جنبش] زنان استدلال می‌کردند که تنها راه نجات ملت بسط ارزش‌های غیرمادی گرایانه و عاری از نفس‌پرستی رایج در خانه به حیات عمومی است. ریتا چایلد در سال ۱۹۱۰ این استدلال را اینگونه بیان می‌کند: «جای زن در خانه است... و وظیفه او خانه‌داری. هوش او طبق یک قاعده، برای خانه‌داری است. اما خانه فقط یک چار دیواری نیست. خانه جامعه است. شهری پر از مردم و خانواده. مدرسه عمومی، اتاق کودک (Nursery) واقعی است و انجام کارهای چنین خانه‌ای، نگهداری از چنین خانواده‌ای و پرستاری از چنین اتاق کودک، مادر خودش را می‌خواهد.»^{۵۲} ایدئولوژی‌های «خانه‌داری اجتماعی» زنان به خصوص هنگامی که از سوی جنبش‌های خیریه‌ای و طرفدار منع نوشیدن الکل یا از سوی فدراسیون گسترده انجمن‌های زنان و انجمن‌های مادران بیان می‌شد، در نهایت کمک کرد که درخواست طراحی سیاست‌های دولتی برای کمک به زنان بی‌بضاعت، و بعد از آن همه زنان و کودکان و در نهایت همه خانواده‌های آمریکایی، موجه شود.^{۵۳} همان‌طور که در بخش سوم کتاب خواهیم دید، استدلال‌هایی که متکی بر ایده اخلاقیات خاص زنان بیان می‌گردید از سوی اغلب آمریکایی‌ها - از هر دو جنس - مورد قبول واقع می‌شد و نقش مهمی در شکل دادن افکار عمومی و موضوعات مورد بحث در نهادهای قانونگذار در ابتدای قرن بیستم داشت.

این گونه جمع‌بندی کنم که تاریخ‌نگاری متاخر فکری و فرهنگی هر گونه نگره کلی گرایانه، بی‌زمان و ذات‌گرایانه از «ارزش‌های لیبرال آمریکایی» دارد و روی هم‌زیستی ایده آل‌های مذهبی و فضیلت جمهوری خواهانه، همچنین ایده آل‌های فمینیستی «خانه‌داری اجتماعی» اشاره می‌کند که منابع آلترناتیو برای مشروع‌سازی تامین اجتماعی دولتی بوده‌اند. به علاوه، تاریخ‌نگاری اخیر بر این نکته تاکید می‌کند اینکه فکر کنیم لیبرالیسم - به عنوان مجموعه‌ای صرف از ایده‌های فردگرایانه و لسه‌فری - به خودی خود مخالف هر گونه امکان‌شکل‌گیری تامین اجتماعی بوده، چقدر بیهوده است.

در واقع، اقدامات دولت رفاه اولیه با بازنگری‌های درونی در خود لیبرالیسم به لحاظ فکری توجیه و به لحاظ اخلاقی ارزشمند شد. ارزش‌های لیبرال دارای حرمت و ارزش بسیاری بودند و همان قدر در ایالات متحده قرن نوزدهم هژمونیک بودند که در بریتانیای قرن نوزدهم. با این حال، بریتانیا قبل از جنگ جهانی اول، طیف گسترده‌ای از برنامه‌های حمایتی اجتماعی را قانونی کرد، از جمله جبران خسارت کارگران (۱۹۰۶)، مستمری سالیانه (۱۹۰۸)، و بیمه درمان و بیکاری (۱۹۱۱) را. این اقدامات ابتکاری ذیل توجهات حزب لیبرال بریتانیا انجام و به لحاظ روشنفکری و سیاسی با تمسک به مجموعه‌ای از ارزش‌های «لیبرال جدید» توجیه شد. همان ارزش‌هایی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در میان آمریکایی‌های تحصیل کرده هم در حال نفوذ و گسترش بود.^{۵۴} استدلال «لیبرال‌های جدید» این بود که در وضعیت شهری - صنعتی مدرن ابزارهای ایجابی دولتی باید برای حمایت از امنیت فردی استفاده شود و این امر بدون از بین بردن آزادی افراد یا وابسته کردن آن‌ها به حکومت امکان‌پذیر است. اگر لیبرال‌های بریتانیایی در دو دهه قرن بیستم می‌توانستند از این ایده‌ها برای موجه کردن بیمه اجتماعی مشارکتی و مستمری‌هایی که از طریق حکومت تامین مالی می‌شد استفاده کنند، چرا پیشروهای آمریکایی چنین نکنند؟ در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم هم در بریتانیا و هم در ایالات متحده، چنان تغییرات

حزب لیبرال بریتانیا

British Liberal Party

یکی از دو حزب اصلی بریتانیا و مخالف حزب محافظه‌کار در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم. این حزب حاصل اتحاد و یک‌ها، رادیکال‌های طرفدار انقلاب فرانسه و آمریکا و پیل‌های (Peelite) طرفدار تجارت آزاد بود. این گروه آخر هواداران روبرت پیل (Robert Peel) بودند که از حزب محافظه‌کار جدا شده بود.

۷۱



مجله تحلیلی قلم‌ورفاه

شماره ۴۳ و ۴۴ آبان و آذرماه ۱۳۹۷

فرهنگی مکفی در لیبرالیسم روی داده بود که بتوان دولت رفاه ابتدایی را مشروع ساخت، آنهم بدون توسل به استدلال‌های سوسیالیستی یا محافظه کارانه-پدرسالارانه.^{۵۵} در واقع، طرفداران آمریکایی نیو دیل از همین استدلال‌های لیبرالیسم نو استفاده کردند تا بتوانند خط‌مشی‌های تامین اجتماعی ملی را توجیه و موفق شوند آن‌ها را در دهه ۱۹۳۵ بدل به قانون کنند.

در ادامه کتاب، ما تاکید سودمند محققان مکتب ارزش‌های ملی بر روندهای تاریخی را که در جواب ادله منطق صنعتی شدن بیان می‌شدند حفظ خواهیم کرد. با این حال، قیاس‌های کلی از ارزش‌های ملی - هر طور که این ارزش‌ها تعریف شوند - نمی‌توانند به بسیاری از سؤالات سرنوشت ساز ما درباره خط‌مشی‌گذاری بخش عمومی پاسخ دهند. برای توضیح دادن طیف متنوعی از سیاست‌های اجرا شده و مقایسه مسیری که آمریکا برای رسیدن به این سیاست‌ها در قیاس با کشورهای دیگر - بخصوص بریتانیای لیبرال - پیمود باید ابزارهای تحلیلی دقیق‌تری پیدا کنیم؛ بسـیـار دقیق‌تر از چیزی که این رویکرد در اختیارمان می‌گذارد. به طور دقیق‌تر، ایده‌ها و ارزش‌های چه کسی؟ یا ایده‌ها و ارزش‌ها در چه مورد؟ ما باید گروه‌هایی را که در سیاست فعال بوده‌اند شناسایی و منابعی که آن‌ها برای همراهی یا منازعه با دیگران استفاده می‌کردند، تحلیل کنیم. این‌ها مواردی است که باید جدی بگیریم به همراه مخلوطی از سنت‌های فرهنگی و احتمال تفاسیر متنوعی که از ایده‌های مرکزی هر سنت می‌شود.

ما همچنین باید در این مورد تحقیق کنیم که ترکیب‌بندی نهادی ناشی از جامعه سیاسی که دائم در حال تغییر بود، چگونه برخی استراتژی‌ها و چشم‌اندازهای ایدئولوژیک را برتری می‌داد و برخی دیگر را مانع می‌شد. تبیین‌های متکی بر ارزش‌های ملی، اکثر مواقع نتایج سیاسی یک‌سویه‌ای از ارزش‌ها استخراج می‌کنند، بدون اینکه نشان دهند تجربه عملی نهادهای دولتی و فرایندهای سیاسی، عمیقاً نحوه ادراک و ارزیابی مردم از شقوق احتمالی سیاست‌های جایگزین در یک چارچوب فرهنگی موجود را تحت تاثیر قرار می‌دهد. بنابراین یک مضمون مرکزی این کتاب، تاثیر سیاست حزبی قرن نوزدهمی [آمریکا] روی فهم مردم و نخبگان از سیاست اجتماعی ممکن و شایسته در ابتدای قرن بیستم است. در چارچوب مرزهای گسترده سیاست «لیبرال»، چشم‌انداز و سیاست‌های پیشنهادی متخصصان اصلاح‌گر، اتحادیه‌گرایان و گروه‌های زنان عمیقاً تحت تاثیر تجربه‌های متنوع آنان - که عمیقاً هم صبغه اجتماعی دارد - از [تعامل با] نهادهای سیاسی ایالات متحده است. علاوه بر این، همتایان بریتانیایی این گروه‌های آمریکایی چشم‌اندازها و اهداف سیاستی متفاوتی را بسط دادند؛ چراکه با مجموعه نهادهای سیاسی متضادی تعامل می‌کردند.

ضعف طبقه کارگر؟ ایالات متحده و مدل سوسیال دموکراتیک

اخیراً، بحث‌ها در میان محققانی که مشغول تحقیقات چند کشوری بر ۶ تا ۱۸ کشور صنعتی غربی هستند منجر به طرح موضوعی شده که مایکل شالوو (Michael Shalev) آن را «مدل سوسیال دموکرات» توسعه دولت رفاه خوانده است.^{۵۶} بر اساس صریح‌ترین شکل از این مدل که توسط تاریخ‌نگارانی همچون والتر کورپی (Walter Korpi) و جان استفن (John Stephens) طرح شده «دولت رفاه حاصل قدرت رو به رشد

نیروی کار در جامعه مدنی است».^{۵۷} از نظر این نویسندگان، دولت رفاه هنگامی که کاملاً توسعه یافت بین مزایای اجتماعی (مانند بیمه اجتماعی، بازتوزیع‌های رفاهی و خدمات مسکن اجتماعی، آموزشی و بهداشتی) و مقررات صنعتی (حداقل دستمزد اجباری، امنیت محل کار و تشکیل اتحادیه) با سیاست‌های کینزی و بازار کار به منظور تضمین رشد اقتصادی به همراه اشتغال کامل، هماهنگی ایجاد می‌کند.^{۵۸} چنین دولت رفاه اشتغال کاملی، سازه‌ای است تاریخی مشتمل بر «جنبش اتحادیه کارگری بسیار متمرکز و متکی بر پایگاه طبقاتی که همکاری نزدیکی با حزب متحد سوسیالیست - اصلاح طلب دارد. حزب ابتدا متکی بر

حمایت گسترده طبقه کارگر قادر است که موقعیت هژمونیک در نظام حزبی به دست آورد. فرض بر این است هر میزان که این شاخص‌ها بر آورده شوند، چنین دولت رفاهی زودتر پدیدار می‌شود، سریع‌تر رشد می‌کند و به شکلی ساخته می‌شود که به طور نظام‌مند منافع نیروی کار را بر منافع سرمایه اولویت بخشد.^{۵۹}

طرفداران این رویکرد سوسیال دموکراتیک، در حالی که سوئد بعد از جنگ جهانی دوم را نمونه عالی دولت رفاه کاملاً توسعه یافته می‌دانند، مکرراً از ایالات متحده به عنوان قطب مخالف و دولت رفاهی که کمترین توسعه را داشته یاد می‌کنند. تبیین صاف و ساده این موضوع آن است که تأمین اجتماعی دولتی [در آمریکا] دیرتر آغاز شد و هیچ‌وقت هم به اندازه هم‌تایان اروپایی اش سخاوتمندانه نبود. علت آن، ضعف نسبی اتحادیه‌های صنعتی در ایالات متحده و غیبت کامل هرگونه حزب سیاسی متکی بر طبقه کارگر در دموکراسی آمریکایی بود. به واسطه ضعف سازمان‌های طبقه کارگر، سرمایه‌داران ایالات متحده به شکل غیرمعمول می‌توانستند جلوی هرگونه اقدام مثبت در جهت رفاه اجتماعی از سوی دولت را بگیرند؛ هرگونه اقدامی که منجر به بازآرایی بازار کار و تداخل با امتیازات و منافع صاحبان کسب و کارهای خصوصی می‌شد. به طور خلاصه، اگر دولت رفاه حاصل قدرت طبقه کارگر در جامعه مدنی باشد، آنگاه ضعف یا فقدان آن باید حاصل ضعف نیروی کار سازمان یافته یا هژمونی نسبتاً غیر قابل چالش سرمایه‌داران باشد.

با اینکه مدل سوسیال دموکرات ممکن است معقول به نظر آید اما اگر قصد ما فقط در برابر هم قرار دادن ایالات متحده و سوئد از دهه ۱۹۴۰ به این سو نباشد، بلکه بخواهیم مسیر کلی و الگوی خاص [شکل‌گیری] تأمین اجتماعی ایالات متحده از قرن نوزدهم را توضیح دهیم، آنگاه این مدل از چند جهت گمراه‌کننده یا ناکافی است.

اولاً، مدل سوسیال دموکراتیک سیر حوادث تا قبل از دهه ۱۹۴۰ را نه در ایالات متحده و نه در اروپا به کفایت روشن نمی‌کند. در ایالات متحده پایان قرن نوزدهم، مستمری‌های جنگ داخلی دین کمی به اتحادیه‌های کارگری و سیاستمداران متکی به طبقه کارگر داشت و مزایایی که به واسطه سیاست قرن بیستمی به کارگران آمریکایی تعلق گرفت، از طریق مدل سوسیال دموکراتیک به دست نمی‌آمد. همزمان، بین دهه ۱۸۸۰ و دهه ۱۹۲۰ در آلمان، سوئد، بریتانیا و دیگر کشورهای که دولت‌های رفاهی پیشگام را تأسیس کردند، برنامه‌های بیمه اجتماعی توسط سیاستمداران و بوروکرات‌های محافظه کار یا لیبرال ابداع شد، نه توسط اتحادیه‌های کارگری و احزاب سوسیال دموکراتیک.^{۶۰} طی این دوره، اتحادیه‌های کارگری در هر جا، دغدغه اشکال دیگری از سیاست‌های عمومی را داشتند، مانند قوانین حقوقی که سازمان اتحادیه را تحت تأثیر قرار می‌داد. اتحادیه‌ها واقع‌گرایانه نگران این بودند که برنامه‌های بیمه اجتماعی خودمختاری آن‌ها را کم کند و بوروکرات‌ها را قدرتمند سازد. تنها بعد از اینکه برنامه‌های بیمه اجتماعی اجرا شد، اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی طبقه کارگر بدل به مدافعان قوی گسترش این برنامه‌ها شدند - بخصوص هنگامی که مزایای بدون «مشارکت» متناسب کارگران و کسر مستقیم از حقوق‌شان، زیاد می‌شد. در واقع، مدل سوسیال دموکراتیک نمی‌تواند موضع‌گیری اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده در برابر طرح‌های پیشنهادی سیاست‌های اجتماعی به سبک بریتانیایی در دوره پیشرفت را توضیح دهد. واقعیت این است که اتحادیه‌های پیشه‌وری در این دوران *فدراسیون آمریکایی کارگران* را تحت سلطه خود داشت و رهبری آن در سطح ملی خواهان مستمری غیرمشارکتی برای سالمندان بود، همان‌طور که اتحادیه‌های بریتانیایی در ابتدای دهه ۱۹۰۰ همین خواسته را داشتند. به علاوه، فدراسیون‌های کارگری در بسیاری از ایالت‌های آمریکا، شامل ایالت‌هایی که به نسبت ایالت‌های صنعتی پیشرو به حساب می‌آمدند و کارگران زیاد عضو اتحادیه بودند، از خواست مستمری سالمندان و بیمه اجتماعی، هردو، حمایت کردند. همان‌طور که در فصل ۴ نشان خواهیم داد، قدرت کارگران - که خود تحت تأثیر عوامل گوناگون بود - نمی‌تواند به عنوان عامل منفرد و بی‌میانجی توضیح‌دهنده الگوهای سیاستی متفاوت [در حوزه سیاست

اجتماعی] در ایالات متحده و بریتانیا در خلال دهه‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۲۰ باشد. جنبش اتحادیه‌های کارگری در ایالات متحده و بریتانیا با جهت‌گیری مشابهی در مورد وضع قوانین اجتماعی کارشان را آغاز کردند اما بعد از آن به دلیل تجربه‌هایی که در دو جامعه سیاسی ملی بسیار متفاوت داشتند، راه‌شان جدا شد. به طور کلی، برای توضیح توسعه سیاست اجتماعی در مطالعاتی تطبیقی چند کشوری، در کنار میزان قدرت طبقه کارگر باید تأثیرات نهادها بر روی چشم‌انداز سیاسی طبقه کارگر را هم مدنظر قرار داد.

مشکلات دیگر مدل سوسیال دموکراتیک از تأکید بسیار زیاد آن بر نزاع سیاسی میان سرمایه‌داران و کارگران صنعتی، ناشی می‌شود. این تأکید سبب غفلت توجه ما از دیگر طبقات اجتماعی و همچنین ائتلاف‌های طبقاتی می‌شود که نقش مهمی در توسعه تأمین اجتماعی مدرن داشته‌اند. ائتلاف‌های فراطبقاتی گروه‌های تخصصی و عام در تصویب همه سیاست‌های اجتماعی مدرن در همه کشورها بسیار سرنوشت‌ساز بوده است. فرانسیس کسلز (Francis Castles)، گوستا اسپینگ-آندرسون (Costa Esping-Andersen) و دیگران در مورد سوند و دیگر دموکراسی‌های اسکاندیناوی - که زادگاه مدل سوسیال دموکراتیک هم بوده‌اند - روی نقش احزاب زراعتی و اتحاد [احزاب] روستایی - شهری در اجرا و توسعه تأمین اجتماعی تأکید و اشاره کرده‌اند که اتحادهای شهری - روستایی آلترناتیو، سیاست‌های مشابه را در دیگر جاهای اروپا ممنوع کرده یا به تعویق انداخته‌اند.^{۶۱} در ایالات متحده هم به شکلی مشابه، از مستمری‌های جنگ داخلی تا تأمین اجتماعی، منافع احزاب روستایی - که منطقه به منطقه تفاوت داشت - نقش تعیین‌کننده‌ای در توسعه یا محدودیت تأمین اجتماعی دولتی داشته است.^{۶۲}

از آنجایی که رویکرد سوسیال دموکراتیک از ابتدا روی سازمان طبقه کارگر تمرکز داشته، هویت‌های اجتماعی و نزاع‌های قومیتی، نژادی و جنسیتی را مورد غفلت قرار داده است. هواداران مدل سوسیال دموکراتیک - در کنار دیگر نظریه پردازان دولت رفاه مدرن تا به امروز - فرض کرده‌اند که همه سیاست‌های اجتماعی مهم کارگران دستمزدی یا کارمندان را هدف قرار داده‌اند (یا شاید «شهر و ندان» را به طور کلی). اما با این فرض ضمنی که این شهر و ندان همه کارمند بوده یا به لحاظ اقتصادی از وابستگان کارمندان بوده‌اند). اما این مفهوم‌سازی برای توضیح سیاست‌های [اجتماعی] گمراه‌کننده است. همان‌طور که در این کتاب تأکید خواهیم کرد بخش مهمی از مراحل و بخش‌های تأمین اجتماعی در ایالات متحده - از مستمری‌های زمان جنگ داخلی و مزایای کارگران مرد - حول نقش‌های مردانه ساخته شده‌اند - چه شامل نقش‌های غیراقتصادی سربازان و کهنه‌سربازان و چه نقش [اقتصادی] مزدبگیران آوران خانواده - اما بخش‌ها و مراحل دیگر این سیاست‌ها روی نقش‌های زنانه مادران و کارگران زن (که به عنوان مادران بالقوه در نظر گرفته می‌شدند) تمرکز داشت.

نظریه پردازان مدل سوسیال دموکراتیک در هنگام شرح بسط و گسترش خط‌مشی‌ها در اروپا و ایالات متحده، ترجیح می‌دهند عوامل نژادی، قومیتی یا جنسیتی را صراحتاً «شکاف‌های» بالقوه‌ای تلقی کنند که ممکن است نقش سازمان طبقاتی متحد کارگران دستمزدی و حقوق‌بگیر را کمرنگ کنند. البته که این تفاوت‌های اجتماعی اغلب کارکردشان تقسیم کارگران به گروه‌های کوچک‌تر بود اما چنین دیدگاهی برای تحلیل تاریخ خط‌مشی‌گذاری هیچ کشوری کفایت نمی‌کند و به طور خاص برای فهم [تاریخ] خط‌مشی‌گذاری اجتماعی [ایالات متحده] به کار نمی‌آید؛ چرا که در این کشور نیروهای سیاسی که عقبه جنسیتی و قومیتی داشتند الگوهای ابتدایی تأمین اجتماعی عمومی را شکل دادند.^{۶۳} احزاب سیاسی رقیب که ریشه در تفاوت‌های قومیتی و منطقه‌ای داشته و در عقاید برادرانه مردانه سفیدپوست نیز اشتراک نظر داشتند، منبع بسط و گسترش مزایای رفاهی مربوط به جنگ داخلی بودند. در دوران ابتدایی دهه ۱۹۰۰، کلوپ‌های زنان سفیدپوست که فدراسیونی را تشکیل داده بودند شکل خاصی از ایدئولوژی جنسیتی را بیان می‌کرد که مشتاق سیاست‌های اجتماعی مادرسالارانه بود. برای معنادار کردن همه این‌ها باید یک

ارابه خدایان

deus ex machina

که ترجمه تحت‌اللفظی آن می‌شود «خدا از ماشین» و در واقع تکنیکی است در تراژدی یونانی. وقتی که نمایشنامه‌نویس نمی‌توانست مسئله را حل کند خدایان را وارد ماجرا می‌کرد و آن‌ها سروسو و پا را هم می‌آوردند. در تئاتر یونانی این الهه با یک جعبه که در پشت صحنه بالا و پایین می‌شد در بالای صحنه ظاهر می‌شد. معنای ضمنی آن پایان‌بندی‌های ناگهانی و به دور از منطق درام است. در اینجا منظور نویسنده، اشاره به وضعیت بنگاه‌های بزرگ در تاریخ آمریکا است که هر کس در تحقیق خود به نتیجه منطقی نمی‌رسد بلکه با ارجاع به آن‌ها مسأله‌اش را حل می‌کند.

هژمونی کسب و کار؟ سرمایه‌داری رفاهی و تامین اجتماعی عمومی در ایالات متحده

چارچوب نظری مرجع داشته باشیم که ما را نسبت به طیف کاملی از هویت‌ها و روابط - از جمله طبقه اما نه محدود به آن - حساس سازد که در شکل‌دهی سیاست اجتماعی يك کشور نقش داشته‌اند.

اگر طبقه کارگر سازمان‌یافته‌ای وجود نداشت که بازیگر اول درام تامین اجتماعی در ایالات متحده باشد، در مورد **ارابه خدایان** همیشگی تاریخ آمریکا یعنی بنگاه‌های بزرگ چه می‌توان گفت؟ در حالی که برخی گروه‌های منفعتی تجاری با سیاست‌های اجتماعی مخالفت کردند (همان‌طور که مدل سوسیال دموکراتیک مفروض می‌دارد) شاید برخی گروه‌های منفعتی دیگر واقعا سیاست‌های اجتماعی محدود و اغلب بازارمحور را که در ایالات متحده بسط پیدا کرده‌اند، جهت داده باشند.

این شکل از بحث طبقاتی مدافعان قدرتمندی دارد. همان‌طور که عالمان علوم اجتماعی تطبیقی در چارچوب مدل سوسیال دموکراتیک ضرورتاً ایالات متحده را موردی «منفی» در نظر می‌گیرند که در آن طبقه کارگر ضعیف است، محققانی هم هستند که تامین اجتماعی در ایالات متحده را خارج از هرگونه پس‌زمینه فراملی تحلیل کرده، و رویکرد «سرمایه‌داری رفاهی» را ساخته و پرداخته‌اند.

فرض مدافعان سرمایه‌داری رفاهی آن است که سرمایه‌داران صاحب شرکت‌ها از اواخر قرن نوزدهم بر فرایندهای سیاسی ایالات متحده مسلط بوده‌اند. این محققان رد شکاف‌هایی با پس‌زمینه اقتصادی را میان سرمایه‌داران محافظه‌کار و پیشرو یا بین بلوک‌های اقتصادی منطقه‌ای گرفته تا از این طریق توسعه سیاست اجتماعی [در آمریکا] را توضیح دهند.^{۶۴} جیل کوادagno (Jill Quadagno) گسترش مستمری‌های جنگ داخلی را در بافتار سلطه منطقه‌ای شمال بر جنوب تحلیل می‌کند و این گسترش را ریشه در حمایت جمهوری خواهان از هزینه‌های رو به افزایش مستمری‌ها در راستای خواست بسیاری از کارخانه‌داران شمالی می‌داند که خواستار آن بودند تا تعرفه‌های حمایتی سنگین باقی بمانند.^{۶۵}

او و دیگر نظریه پردازان سرمایه‌داری رفاهی در توضیح توسعه سیاست اجتماعی قرن بیستمی در آمریکا معتقدند شرکت‌های مشخصی در ارتقای اصول مدیریت سازمانی مدرن از بخش عمومی جلو تر بودند. از جمله این اصول می‌توان به سیاست‌هایی برای تثبیت و برنامه‌ریزی برای اشتغال و سیاست‌هایی برای حمایت از رفاه اجتماعی کارمندان و فادار اشاره کرد. وقتی برنامه‌های بیمه اجتماعی عمومی در نهایت در ایالت‌های کلیدی و در سطح فدرال تصویب شدند، این سیاست‌ها ظاهراً پاسخی به سرمایه‌داران رفاهی بود و طوری طراحی شده بود که پاسخگوی نیازهای شرکت‌هایی باشد که به شکل پیشروانه‌ای مدیریت می‌شدند.

هواداران این رویکرد مطالعات زیادی انجام داده‌اند که نشان دهند سرمایه‌داران خاصی حامی این یا آن سیاست اجتماعی بوده‌اند - برنامه‌ای که معمولاً به صورت داوطلبانه توسط شرکت خود آن سرمایه‌داران یا شرکت‌های دیگر اجرا شده و در مواردی تمهیدی برای قانونی بوده که در نهایت توسط دولت تصویب شده است. نظریه پردازان سرمایه‌داری رفاهی در نشان دادن نفوذ شرکت‌ها بر اجرای قوانینی که توسط دولت تصویب شده‌اند، حتی موفق تر هم بوده‌اند.^{۶۶} با این حال، این نظریه پردازان در نشان دادن اینکه گروه‌ها یا گروه‌های مهمی از سرمایه‌داران آمریکایی - گونه و گروه در مقابل افراد تک‌رو مطرح می‌شود، نه کسی که نماینده طبقه‌ای یا نماینده بخشی از صنعت است - از شکل اجباری مستمری دولتی سالمندان یا بیمه اجتماعی در ایالات متحده حمایت کرده باشند، شکست می‌خورند. آن‌ها حتی موارد بسیاری را که در آن‌ها، تجار - حتی «پیشرو» ترین‌شان - در محقق کردن اولویت‌شان در روند سیاسی شکست می‌خورند، در نظر نمی‌گیرند. در واقع، نظریه پردازان این مکتب به شکل قابل توجهی صحبت کمی درباره روندهای سیاسی واقعی و

نزاع‌های قانونی دارند. آن‌ها غالباً به شکل شگفت‌آوری تصویر ساده‌ای از «خط‌مشی‌گذاری» ارائه می‌کنند که چیزی بیش از مستند کردن رابطه شخصی فلان سرمایه‌دار با بهمان قانونگذار یا مسئول اجرایی نیست. همان‌طور که مدل سوسیال دموکراتیک اثبات کرد، گروه‌های تجاری آمریکایی همیشه با قانونی شدن مستمری‌های سالمندان و بیمه‌های اجتماعی و همین‌طور دیگر برنامه‌های اجتماعی و مقررات‌گذاری در سطح ایالتی و فدرال به نفع کارگران یا مصرف‌کنندگان، مخالفت کرده‌اند.^{۶۷} تنها استثنای روشن این گزاره *قانون جبران خسارت کارگران* مرد در دهه ۱۹۱۰ است که آن را می‌توان با ساختارهای دولتی و خط‌مشی‌های عمومی از قبل موجود، توضیح داد. همان‌طور که در فصل ۵ خواهیم دید، گروه‌های تجار آمریکایی در کنار دیگران به دنبال تغییر در مقررات دولتی از طریق دادگاه‌ها و دیگر فرم‌های قانونگذاری عمومی بودند. با این حال، گروه‌های تاجری که از جبران خسارت کارگران مرد حمایت می‌کردند همیشه به قوانین مطلوب‌شان نمی‌رسیدند. به‌طور دقیق‌تر، آن‌ها هیچ‌وقت از دولت نخواستند در حوزه‌ای که قبلاً ورود نکرده بود، دخالت کند. شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که سرمایه‌داران به‌طور معمول با پایه‌گذاری سیاست‌های اجتماعی جدید (که از نظر آن‌ها) منجر به دخالت دولت در حوزه مدیریتی یا هر جوره سبب افزایش هزینه تجارت می‌شد، مخالفت می‌کردند. بعد از این واقعیت دیگر مهم نیست ثابت شود که سرمایه‌داران تا چه میزان تطبیق‌پذیر بوده‌اند. بنابراین، نیروهای دیگر بیش از سرمایه‌داران آمریکا مسیر توسعه خط‌مشی‌های اجتماعی آمریکایی را که در قالب پیشرفت‌های مهم در مقررات، مالیات‌گیری و هزینه‌کرد دولتی محقق شده‌اند، هموار کرده‌اند.

بدون شک، برخی از هواداران رویکرد سرمایه‌داری رفاهی تصدیق می‌کنند که روشنفکران سیاست‌گذار (شامل عالمان علوم اجتماعی یا حقوقدانان یا پیشگامان حوزه مددکاری اجتماعی) موضوعات بحث عمومی را تعریف کرده و درباره جزئیات اقدامات پیشنهادی تازه در حوزه خط‌مشی اجتماعی تصمیم گرفته‌اند. با این اوصاف، در روایت سرمایه‌داری رفاهی، این روشنفکران سیاست‌گذار کارگزار گروه‌های منفعتی تجاری روشنفکر تلقی می‌شوند و روابط مالی و سازمانی بین صاحبان کسب و کارهای بزرگ و برخی روشنفکران خاص یا گروهی از متخصصان خط‌مشی‌گذار هم به عنوان شاهد ارائه می‌شود. به عنوان مثال، یکی از گروه‌های پیشروی روشنفکران اصلاح‌گر که در زمینه تحقیق و تبلیغ سیاست‌های اجتماعی جدید فعالیت می‌کرد، *سازمان آمریکایی مدافع قانون‌گذاری کارگری* بود. محققان مکتب سرمایه‌داری رفاهی این سازمان را متهم می‌کنند که تحت سلطه تجار بوده و دلیل‌شان هدیه‌های مالی از سوی سرمایه‌داران و حضور برخی تجار در این سازمان است.^{۶۸}

رویکرد سرمایه‌داری رفاهی، در برخورد با مسئله روشنفکران خط‌مشی‌گذار، تمایلات مشخص آن‌ها را در کنار سایر افراد طبقه متوسط تحصیل‌کرده در عرصه سیاست سیاست‌گذاری اجتماعی دست‌کم می‌گیرند. ضعف اصلی اغلب رویکردهای اقتصاد سیاسی - نه فقط رویکرد سرمایه‌داری رفاهی - این است که تمام هم‌وغم‌شان اثبات رابطه سلطه و نزاع میان تنها دو طبقه سرمایه‌داران و کارگران صنعتی، آن‌هم با نتیجه صفر است. این رویکرد نه تنها باعث غفلت از گروه‌های زراعی و نژادی و جنسیتی می‌شود بلکه به زور «متخصصان» و همه نوع کارگر تحصیل‌کرده را در قالب دو -طبقه‌ای جامی دهد. چنین گروه‌هایی را باید همسو - یا عامل - یکی از دو نیروی سرمایه یا کار دید. در مورد خاص آمریکا، به دلایل روشن، متخصصان و روشنفکران سیاست‌گذار اغلب به عنوان متحد سرمایه دیده شده‌اند - به خصوص کمپانی‌های بزرگ که ابزار مالی‌شان را همیشه می‌توان در دانشگاه‌ها، موسسات تحقیقاتی و بنیادهایی که ایده‌های سیاست‌گذارانه از آن‌ها بیرون می‌آیند - دید. قطعاً شواهدی وجود دارد که سازمان‌های متعلق به روشنفکران سیاست‌گذار چندان هم در قید و بند منافع شرکت‌های هوشمند نبوده‌اند و بنابراین از ارائه یا فته‌ها یا توصیه‌های [خاص مورد نظر آن‌ها] خودداری می‌کردند.^{۶۹} با این حال، در اغلب موارد نه بند قلاذه مالیه برگردن روشنفکران

این قدر کوتاه بود و نه مدیران شرکت‌ها آن قدر هوشمند بودند. در چنین مواردی، گروه‌های خودکفای روشنفکران سیاست‌گذار آمریکایی، مفاهیم نسبتاً خودآیینی از «منافع عمومی» را بسط و توسعه دادند و سیاست‌گذاری‌های منتج از آن‌ها را پیگیری کردند.^{۷۰} ما باید چشم‌اندازها، ترکیب‌بندی‌های سازمانی و الگوهای شغلی روشنفکران و متخصصان مستقل را مستقلاً بررسی کنیم. این عوامل مبنای تمایز این روشنفکران از روشنفکران متمایل به سرمایه یا نیروی کار در حمایت از یک خط‌مشی است.

اگر این پیش‌فرض را کنار بگذاریم که روشنفکران و متخصصان برای کس دیگری دارند فکر می‌کنند، آن وقت باید این جهت‌گیری نظریه‌پردازان سرمایه‌داری رفاهی را هم کنار بگذاریم که احزاب سیاسی و سیاستمداران را مزدور صرف شرکت‌ها می‌دانند. البته این درست است که روابط نزدیک بین قانون‌گذاران یا مقامات اجرایی و صاحبان کسب و کار اغلب مستند شده اما این داده‌ها بدان معنا نیست که می‌توان از نقش رای‌دهندگان و انتخابات‌ها، یا گروه‌های غیرتجاری در تحلیل بحث‌های حول خط‌مشی‌ها یا روندهای قانونی صرف‌نظر کرد. این داده‌ها هنوز کمتر از آن هستند که بتوانیم بگوییم سیاست‌مداران و مقامات دولتی تنها به نیازها یا خواسته‌های شرکت‌ها پاسخگو بوده‌اند. سیاستمداران منتخب و مقامات منتصب در ایالات متحده به دنبال راه‌هایی بودند که منافع گروه‌های متنوع را که منابع متنوع و غیرهمپوشانی در اختیار داشتند - از جمله رای، پول، محبوبیت عمومی - با هم ادغام کنند یا با هم سازش دهند؛ چرا که به منابع آن‌ها نیاز داشتند. سیاستمداران و مقامات به دنبال آن بودند که منافع گروه‌های اجتماعی منفعتی را جوری با هم سازش دهند که با الزامات اجرایی نهادهای سیاسی متبوع‌شان، منطبق باشد. در واقع، باید این مسئله را به خاطر بسپاریم که خارج از بافتار نهادهای سیاسی موجود که در طول تاریخ شکل گرفته و جدای از خط‌مشی‌های عمومی قبلی، «منافع شرکت‌ها» نه قابل تعریف است و نه دقیقاً قابل تشخیص. سرمایه‌داران، همانند کارگران صنعتی و دیگر گروه‌های اجتماعی، از طریق آرایش سیاسی از پیش موجود و در زمان و مکان مشخص می‌توانستند منافع‌شان را تعریف کنند، ائتلاف سیاسی بسازند و به اهداف سیاستی‌شان برسند (یا نرسند). نظریه‌پردازان سرمایه‌داری رفاهی، منافع سرمایه‌دار در دینامیسم بازار و میان شرکت‌ها را مبنای قرار می‌دهند و توجه بسیار کمی به اهمیت اهداف تجاری، ترتیبات دولتی، نظام حزبی و سیاست‌های عمومی از قبل موجود دارند.

مشاهده کردیم رویکردهای نظری موجود درباره سیاست‌گذاری‌های اجتماعی مدرن، و جوه جنسیتی سیاست و نقش سازمان‌های زنان در تصویب و اجرای برخی برنامه‌های مشخص را نادیده می‌گیرند. در ادبیات نظری دولت رفاه - همچنین در تاریخ‌نگاری استاندارد رفاه در ایالات متحده - به شکل معمول این گونه فرض گرفته می‌شود که حیات

چگونه می‌توان جنسیت را وارد تحلیل کرد؟

«عمومی» انحصاراً سپهری مردانه است که در آن کنش زنان که کنشگرانی «خصوصی» هستند به خانه و نهادهای خیریه محدود می‌شود. بحث‌ها روی نقش اتحادیه‌ها، احزاب سیاسی و بوروکراسی‌های مردانه‌ای متمرکز بوده که در شکل دادن به مقررات کارگری و مزایای اجتماعی برای کمک به نان‌آوران مرد و وابستگان آن‌ها طراحی شده بودند نقش داشته‌اند. رویکردهای موجود، اغلب سیاست‌های اجتماعی‌ای را که مادران و کارگران زن را هدف قرار داده بودند، از نظر دور می‌دارند. این رویکردها سهم اشکال زنانه فعالیت سیاسی را در نظر نمی‌گیرند؛ اشکالی از فعالیت سیاسی که برخی از آنها مستقل از فعالیت از طریق احزاب، انتخابات، اتحادیه‌های کارگری، یا بوروکراسی رسمی هستند. حیطه -ناخودآگاه- جنسیت‌زده مطالعات چندکشوری درباره منشاء دولت‌های رفاه، چشم‌محققان را بر الگوهایی از فعالیت سیاسی و سیاست‌گذاری که به‌طور خاص از دهه ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۰ در ایالات متحده مهم بودند، بسته است. در این

کتاب سعی می‌کنم با حفظ نگاه جنسیتی به سیاست‌های اجتماعی [از نوعی دیگر]، بخصوص با تمرکز روی مزایای زمان جنگ داخلی و سیاست‌گذاری‌های مادر سالارانه در هسته تبیین‌ام، درک خود را [از منشاء سیاست‌گذاری‌های اجتماعی] ارتقا دهم.

آیا نظریه‌هایی وجود دارند که روابط جنسیتی و هویت‌ها را در مرکز تبیین خط‌مشی‌گذاری‌های اجتماعی در ایالات متحده و سایر کشورها قرار دهند؟ مطالعات دانشگاهی جدی در حوزه جنیست و دولت‌های رفاه آنقدر جدید هستند که اغلب‌شان یا به لحاظ تاریخی توصیفی هستند یا تلاش می‌کنند خوانندگان را نسبت به اهمیت موضوعاتی که قبلاً نادیده گرفته شده‌اند، حساس کنند. مقالات تفسیری که اخیراً بسیار نوشته شده‌اند، ادبیات سرزنش‌های درباره زنان و رفاه [به وجود آورده‌اند] اما پیدا کردن گزاره‌های علی سراسری درباره [رابطه] جنسیت و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در آن‌ها کار سختی است. چیزهای کمی درباره چارچوب‌های نظری قابل ارجاع و بحث‌های کلی که در این ادبیات وجود دارد، می‌توان گفت.^{۷۱}

اغلب مباحث متقدم نئومارکسیست درباره «دولت سرمایه‌داری»، هزار راه برای تکرار این ایده ابداع کردند که همه اقدامات دولتی بیانگر منافع طبقه سرمایه‌دار یا بازتولید روابط طبقه سرمایه‌دار است. بسیاری از نظریه‌های نوپای فمینیستی امروزی درباره دولت رفاه هم استدلال می‌کنند خط‌مشی‌گذاری‌های اجتماعی مدرن بیانگر منافع مردانه مسلط هستند و روابط «پدرسالارانه» بین جنسیت‌ها را به روش‌های گوناگون بازتولید می‌کنند. [این مطالعات] روی روابط جنسیت زده سلطه در خانواده یا در میان نیروهای کار مزدبگیر، یا (اغلب) روی تغییر نسبت‌های بین این دو سپهر سلطه پدرسالارانه متمرکز هستند. اقدامات دولتی، از جمله خط‌مشی‌گذاری‌های اجتماعی، بدون استثنای کارکرد تقویت یا روزآمد کردن سلطه مردانه بر زنان دارند. به همین دلیل است که الین بوریس (Eileen Boris) و پیتر باردagliو (Peter Bardaglio) در مقاله «تحولات پدرسالاری دولتی» استدلال می‌کنند که: «قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم... نه شاهد زوال پدرسالاری بلکه تحول آن از فرم خانوادگی به فرم دولتی هستیم... ظهور دولت رفاه خانواده را از بین نبرد بلکه شروع به تضعیف ساختار پدرسالارانه روابط بین مردان و زنان در بسیاری از خانواده‌ها کرد... قوانین و خط‌مشی‌گذاری‌های بخش عمومی – همین‌طور نظارت نهادهای دولتی و متخصصانی مانند پزشکان، معلمان، مددکاران اجتماعی و دیگرانی که متخصصان خانواده خوانده می‌شدند – به عنوان بخشی از یک نظام حمایت بزرگ‌تر که روابط اجتماعی پدرسالارانه را بازتولید می‌کرد، توسعه یافتند. متعاقباً، خانواده مردمحور – حتی خانواده‌های با سرپرست مرد – در نگهداشت سلطه مردانه در سپهر اجتماعی بیرون از خانواده، اهمیت کمتری پیدا کرد... روابط حقوقی برابر در حال رشد در خانواده با استثمار اقتصادی زنان در خانه و محل کار خنثی می‌شد.»^{۷۲}

«میمی آبرامویتز» هم فرمولاسیون پدرسالارانه‌ای ارائه می‌کند. در این فرمولاسیون که کمی متفاوت از قبلی است عناصر تحلیل پدرسالارانه با تحلیل‌های مارکسیستی ترکیب شده‌اند. او در کتاب *قاعده‌مند کردن حیات زنان: سیاست‌گذاری رفاه اجتماعی از دوران استعماری تا کنون* استدلال می‌کند که کارکرد سیاست‌گذاری‌های اجتماعی آمریکایی اعمال «اخلاق خانواده» در تعریف نقش مناسب زنان بوده است. نیازهای اقتصادی تغییر کرده و زنان نیازمند کار در بیرون از خانه بودند. خط‌مشی‌های دولت در پاسخ به این نیازها تاحدی تغییر کرد که زنان حاشیه‌ای را بدل به نیروی کارمزدی کند.

چنین «برنامه‌هایی به زنانی که زندگی‌شان شامل ازدواج، مادری کردن و خانه‌داری کردن بود پاداش می‌داد اما آن زنانی را که انجام چنین کارهایی را انتخاب نمی‌کردند یا نمی‌توانستند انتخاب کنند، جریمه می‌کرد.»^{۷۳}

رویکردهای سلطه پدرسالارانه قبلاً برای تفسیر انواع مختلف قانون‌گذاری اجتماعی در ایالات

متحدۀ در ابتدای قرن بیستم استفاده و قوانین حمایتی کار برای کارگران زن به منظور جلوگیری از رقابت برابر زنان با مزدبگیران مرد در بازار کار ارائه شد.^{۷۴} و مزایای مادران برای نگهداشتن زنان در خانه و جدا نگه داشتن آن‌ها از کارگران حقوق‌بگیر مرد که حقوق خوبی هم می‌گرفتند، ارائه شد.^{۷۵} و رای همه این‌ها، محققانی که با پیش‌فرض‌های [روی‌کرد] پدرسالارانه کار می‌کردند روی اجرای محلی مزایای مادران از دهه ۱۹۱۰ به این سو تمرکز بودند. در بیشتر مناطقی که مزایای مادران تامین مالی شد، درباره این موضوع تصمیم گرفته می‌شد که کدام مادران به لحاظ اخلاقی «مستحق» مزایای دریافتی هستند و اینکه چگونه «خانه شایسته» را باید تعریف کرد که معلوم شود مادران تا چه زمان شرایط گرفتن مزایا را دارند. بیوه‌ها نسبت به مادران ازدواج‌نکرده [در استحقاق دریافت مزایا] اولویت داشتند و احتمالاً تبعیض‌های فرهنگی نسبت به بیوه‌هایی که از گروه‌های نژادی و قومی زیردست بودند هم وجود داشت (گرچه بسیاری از بیوه‌های اتباع بیگانه و سیاه‌پوست هم این مزایا را دریافت کردند). مادران بیوه یا باید کار تمام وقت بیرون از خانه را می‌کردند یا نمی‌توانستند در خانه در کنار فرزندان‌شان بمانند. همزمان، مستمیری آن‌ها آنقدر کم بود که اغلب مجبور می‌شدند کارهای مزدی پاره‌وقت و با حقوق کم (مانند رختشویی) را انجام دهند، کارهایی که می‌شد در خانه انجام داد. واضح است که این موقعیت کلی با رویکرد سلطه پدرسالارانه همخوان است، رویکردی که تاکید می‌کند سیاست‌گذاری‌های رفاهی مانند مستمیری مادران، زنان ازدواج‌کرده را حمایت، هنجارهای خانگی را اعمال و زنانی را که کار می‌کردند به مشاغل کم‌درآمد و حاشیه‌ای محدود می‌کند.

با این اوصاف، نظریه پردازان [روی‌کرد سلطه] پدرسالارانه، در تفسیر مستمیری مادران و مقررات حمایت از کارگران در مورد تنوع زمانی و محتوایی قوانین یا در مورد تفاوت‌های الگوی اجرای [این سیاست‌گذاری‌ها] حرف کمی برای گفتن دارند. «باز تولید پدرسالاری» و «تقویت اخلاق خانواده» مبهم‌تر از آنی است که بتوانند چنین تنوعی را توضیح دهند. مهم‌تر اینکه نظریه‌های پدرسالارانه درباره سرآغازهای سیاست‌گذاری‌های اجتماعی مادرسالارانه در عصر ترقی ایجاباً گمراه‌کننده‌اند. به همین دلیل است که فصل «زنان فقیر و مکتب ترقی» در کتاب «میمی آبراموویتز»، اصلاح‌گرایان و کارگران خدمات اجتماعی عمومی را تنها نیروی پیش‌برنده مستمیری مادران و مقررات حمایتی از کارگران برای کارگران زن می‌دید.^{۷۶} در حالی که [در کتاب آبراموویتز] گرایش خیرخواهانه برخی از این مبلغان [سیاست‌های اجتماعی] به رسمیت شناخته می‌شود، آبراموویتز عملاً چیزی درباره روندهای سیاسی که منجر به تصویب چنین قوانینی توسط شمار زیادی از نهادهای قانونی ایالتی شدند، نمی‌گوید. او از همان اول روی این موضوع تمرکز می‌کند که بنا به ادعای او چگونه قوانین عصر ترقی، زنان را خارج از محدوده نیروی کار مزدبگیر و درون وظایف خانگی کانالیزه کرد. آبراموویتز مانند سایر نظریه‌پردازان [سلطه] پدرسالارانه که تحت تاثیر رویکرد فمینیست‌های آمریکایی طرفدار برابری حقوق در دهه ۱۹۶۰ می‌نویسند اعتقاد جدی دارد که این قوانین موقعیت سرکوب‌گرانه‌تری برای بیوه‌ها و کارگران مزدبگیران فقیر ایجاد کرد. در روایت [آبراموویتز] و سایر روایت‌های [روی‌کرد] سلطه پدرسالارانه این نکته وجود ندارد که قبل از تصویب مستمیری مادران، بیوه‌های تهیدست با گزینه‌های بدتری مواجه بودند، از جمله اشکال بسیار سرکوب‌گرانه‌تری از وضعیت اسفناک مزد پایین و مداخله دولتی در جدا کردن فرزندان‌شان.^{۷۷} همچنین درباره این موضوع که بسیاری از گروه‌های زنان، از جمله اتحادیه کارگران زنان و همین‌طور کلوپ‌های زنان نخبه و طبقه متوسط از لحاظ سیاسی بسیج شدند تا برای تصویب قوانین حمایتی کارگری و مستمیری مادران فشار بیاورند - حتی اگر اجرای پدرسالارانه این قوانین در نهایت امید بسیاری از هواداران آغازین این قوانین را ناامید کرد - حرفی زده نمی‌شود. وقتی هم که نظریه‌پردازان [روی‌کرد سلطه] پدرسالارانه به نقش زنان نخبه و طبقه متوسط در ایجاد فشار به نفع سیاست‌گذاری‌های اجتماعی جدید اشاره می‌کنند، موقعیت را طوری

نشان می‌دهند که در آن هنجارهای طبقه متوسط بر زنان فقیر تحمیل شده است. در این روایت این موضوع گفته نمی‌شود که پاسداشت ارزش مدنی و جهان‌شمول مادرانگی - مادران از همه طبقات و نژادها - امری محوری برای جنبش زنان به نفع مستمری مادران و تصویب قوانین کار در ابتدای دهه ۱۹۵۰ بوده یا اگر چنین ایده‌هایی توصیف شوند، پوششی بدبینانه بر کارکردهای بنیادین نظام سلطه پدرسالارانه، طبقاتی و نژادی تلقی می‌شوند.^{۷۸}

نظریه‌های سلطه پدرسالارانه، اکثر تفاوت‌های بسیار مهم بین اولین خط‌مشی‌گذاری‌های اجتماعی مدرن مربوط به زنان را از بین می‌برند. بسیاری از محققان به شکل درخشانی بحث کرده‌اند که اغلب (البته نه همه) خط‌مشی‌های اجتماعی ابتدایی در اروپا، استرالیا و آمریکا بر پایه تصویری آرمانی از «درآمد خانوار» شکل گرفتند. درآمد آرمانی خانوار یعنی مزدبگیران مرد باید آنقدر دستمزد بگیرند که بتوانند حداقل‌های خانواده‌شان تامین کنند. به لحاظ تجربی، مردان طبقه کارگر در دوران صنعتی شدن عملاً به ندرت درآمد آرمانی دریافت می‌کردند. در نتیجه به دلایل نظامی و جمعیتی، کشورهایمانند فرانسه خط‌مشی‌های اجتماعی‌ای را اجرا کردند تا به زنان کمک کنند که بتوانند مادری و مزدبگیری را با هم جمع کنند. اما اصلاحگران متخصص و همین‌طور اعضای اتحادیه‌های کارگری مردانه در بسیاری از کشورها - از جمله ایالات متحده و بریتانیا - معتقد بودند که درآمد خانوار آرمانی آن است که نان‌آور مرد به دست آورد. این ایده آل، در کنار نیروهای بسیار دیگر، ارزش کار مزدی زنان را پایین می‌آورد و ارزش کار بدون دستمزد زنان در مقام همسر و مادر را بزرگ می‌کرد. اعمال [پیش‌فرض‌های پدرسالارانه] درآمد آرمانی خانوار روی مقررات کار و سیاست‌گذاری ابتدایی مدرن هزینه کرد در حوزه اجتماعی، باعث می‌شد از یک سو مزد مردان افزایش یابد و از سوی دیگر از زنان و کودکان حمایت صورت گیرد که فاقد «نان‌آور مذکر» بودند. محققان فمینیست در بحث درباره خط‌مشی‌های اجتماعی که از پایان قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم تصویب شد همیشه تاکید کرده‌اند که مقررات حوزه کار، بیمه اجتماعی و سیاست‌های حمایتی در آمد خانوار را همیشه به عنوان هنجار ایده آل پیش‌فرض می‌گرفتند. این وضعیت بر چسب «پدرسالارانه» خورد. این رویکرد از آن جهت بصیرت‌افزاست که نشان می‌دهد نگاه هنجارینی که به خانواده نان‌آور - محور اولویت‌ارزشی می‌داد، پایه و اساس اغلب سیاست‌گذاری‌های اجتماعی مدرن بوده‌اند. اما این بصیرت تفاوت‌های مهم بین نسخه‌های «پدرسالارانه» و «مادرسالارانه» چنین سیاست‌گذاری‌هایی را از بین می‌برد. برنامه‌های پدرسالارانه - مانند آن‌هایی که در ابتدای دهه ۱۹۵۰ بر سیاست‌گذاری اجتماعی بریتانیا مسلط بودند - فارغ از اینکه توسط مردان سیاستمدار و بوروکرات و فعالان مرد اتحادیه‌ها طراحی می‌شدند، تلاش می‌کردند وضعیت کاری همه کارگران را طوری بهتر کنند که سبب تقویت اتحادیه‌های کارگری مردانه هم شود و از سوی دیگر تلاش می‌کردند مزایای اجتماعی زنان و کودکان را از طریق مزدبگیران مذکر کانالیزه کنند. بنابراین همسران بریتانیایی حق مزایای مادرانگی را ذیل قانون بیمه ملی سال ۱۹۱۱ به دست آوردند اما تنها در صورتی با مزدبگیری ازدواج کرده بودند که در نظام [اقتصادی کشور] «مشارکت» داشت می‌توانستند از این مزایا استفاده کنند. این شرایط برای بازماندگان نان‌آوران مذکر بریتانیایی، موضوع **قانون مستمری‌های مشارکتی بیوه‌ها، یتیمان و سالمندان مصوب سال ۱۹۲۵** هم صادق بود. در عوض، مقررات اولیه کار در ایالات متحده تنها توسط متخصصان و گروه‌های زنان طراحی و اجرا شدند بلکه گروه هدف‌شان هم زنان بود. مقررات کار در ایالات متحده کارگران زن را پوشش می‌داد. مستمری‌های مادران در ایالات متحده مستقیماً به مادران بیوه‌شده (و در مواردی به مادران غیربیوه) داده می‌شد، فارغ از اینکه وضعیت قبلی مزدبگیری شوهر مرده یا جداشده آن‌ها چه بود. خدمات آموزشی کلینیک‌های شپارد - توونر مستقیماً به همه مادران، از جمله آنانی که هیچ پیموندی با هیچ مزدبگیری نداشتند، ارائه می‌شد. همه این اقدامات را می‌توان به شکل مناسبی به عنوان نسخه «مادرسالارانه» سیاست‌هایی فهمید که پیش‌فرض‌شان

مستمری‌های مشارکتی

مزایا و مستمری «مشارکتی» اشاره به مزایا و مستمری‌هایی دارد که بخشی از هزینه آن را بیمه شده پرداخت می‌کند، مانند بیمه تامین اجتماعی.

آرمان‌نان آوری بود.

اگر زنانی که از این اقدامات منتفع می‌شدند انحصاراً به زنانی که فقط متعلقه مرد مزدبگیر بودند محدود می‌شد تعداد بسیار کمی را در بر می‌گرفت. به طور خلاصه، نسخه‌های مختلفی در دل سیاست‌گذاری «پدرسالارانه» وجود دارد - در کنار نسخه‌هایی که به لحاظ زمانی و پراکنش جغرافیایی تصویب قوانین متفاوت هستند - که باید کاملاً فهم و تحلیل شوند.

با این حال، تفاسیری که سلطه پدرسالارانه را برجسته می‌کنند تنها مسیری نیستند که محققان فمینیست برای فهم سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در ایالات متحده و دیگر کشورهای می‌کنند. اغلب نظریه‌های انتزاعی، کارکردگرایانه، نئومارکسیستی درباره دولت سرمایه‌داری توسط مطالعات تاریخی - تطبیقی که روی فاعلیت سازمان‌های طبقه کارگر تأکید می‌کنند، به چالش کشیده شده‌اند. بنابراین مباحث فمینیستی درباره سرآغاز خط‌مشی‌های اجتماعی هم باید حاوی داده‌های مطالعات تاریخی و تطبیقی درباره فعالیت‌های گروه‌های زنان در شکل‌دادن خط‌مشی‌های اجتماعی دوران ابتدایی مدرن - که مشروط به شرایط نهادی و فرهنگی است - باشند.

تاریخ‌نگارانی که روی فاعلیت‌ها و چشم‌اندازهای زنان طبقه متوسط در دوران صنعتی شدن ایالات متحده تحقیق کرده‌اند ادبیاتی غنی را به کار گرفته‌اند که آن را در فصل ۶ توضیح خواهم داد. این ادبیات نه سرکوب پدرسالارانه بلکه فاعلیت سیاسی زنان آمریکایی و آنچه را پائولو بیکر تاریخ‌نگار «اهلی کردن» سیاست آمریکایی نامد، برجسته می‌کند.^{۷۹} این ادبیات بررسی می‌کند که چگونه بسیاری از زنان پروتستان طبقات بالا و متوسط (اغلب سفیدپوست اما شامل برخی زنان سیاهپوست) سازمان‌هایی را تأسیس کردند که ملهم از ایده بسط ارزش‌های خانگی زنان به حیات مدنی و ملی بودند. کاترین کیش اسکالر یکی از محققانی که با چارچوب نظری فاعلیت زنان کار کرده تا آنجا پیش می‌رود که استدلال می‌کند در جریان ایجاد دولت رفاه آمریکایی اولیه «زنان اصلاح‌گر... از رویکرد مختص به جنسیت به عنوان جایگزین استراتژی‌های مختص به طبقات برای توجه به مسائل اجتماعی استفاده کردند».^{۸۰} اسکالر ایده‌هایش در هنگام کار روی زندگینامه مفصل **فلورانس کلی** بسط داد. کلی یک اصلاح‌گر سوسیال-دموکرات بود که از بسیج زنان و قوانین مختص به جنسیت عملاً برای ایجاد رفاه طبقه کارگر استفاده کرد. فرمولاسیون ابزارگرایانه اسکالر - تأکید بر جنسیت در حد جایگزین صرف طبقه - شاید برای مورد خاص فلورانس کلی مناسب باشد اما همه پیچیدگی ایده آل‌هایی را که زنان آمریکایی به سیاست اجتماعی اوایل قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم اضافه کردند، در بر نمی‌گیرد.

تمرکز صرف بر اصلاح‌گران روشنفکر نمی‌تواند اثر قابل توجه ائتلاف نیروهای بسیار متفاوت - از جمله جنبش زنان - بر شکل‌دهی سیاست‌های اجتماعی آمریکا در این دوره را نشان دهد. ما باید سازمان‌های مختلف زنان را با هم و این سازمان‌ها را با سازمان‌های متخصصان و کارگران مرد مقایسه کنیم. ما باید تعامل بین نهادهای سیاسی ایالات متحده و ائتلاف‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی را که به لحاظ ساختاری متنوع بودند، تحلیل کنیم. مطالعه برانگیزنده اسکالر نقطه شروع مهمی برای این کارهاست و ما را به چالش می‌کشد که توضیح دهیم چرا جامعه‌سیاسی ایالات متحده در ابتدای قرن بیستم نسبت به خواست جنبش‌های زنان مبنی بر سیاست‌گذاری اجتماعی معطوف به مادران پذیرا تر بود تا تلاش‌های بوروکراتیک، تخصصی و کوشش اتحادیه‌های کارگری که مدافع سیاست‌های اجتماعی معطوف به همه کارگران دستمزدی بودند. از لحاظ روش شناختی، کار اسکالر را می‌توان یک مطالعه موردی بین‌المللی دانست، چرا که او به نحوی درخشان از مقایسه بریتانیا و ایالات متحده برای تحلیل بافت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ای استفاده می‌کند که در آن فلورانس کلی در سیاست‌گذاری اجتماعی دوران اولیه مدرن چنین تأثیرگذار می‌شود. متأسفانه، اغلب تاریخ‌نگاری‌ها درباره زنان و سیاست‌گذاری در ایالات متحده در اوایل قرن بیستم در حیطه

اهلی کردن domestication

هم به معنای اهلی کردن (در ارتباط با حیوانات) و هم به معنای امور داخلی و خانه است که اما ما به دلیل محدودیت معادل‌های زبان فارسی این کلمه، معادل دوم را انتخاب کردیم. گرچه در فارسی هم خانگی کردن به معنا اهلی شدن هم هست. باید توجه داشت که اسکاچپول همان‌طور که قبلاً و بعداً هم اشاره می‌کند معتقد است زنان طرفدار بسط و توسعه ارزش‌های نرم‌خویانه خانگی به عرصه سیاسی و عمومی بوده‌اند.



فلورانس کلی

محدودی باقی می‌ماند و اغلب متکی بر منابع آرشیوی درباره افراد یا سازمان‌های خاص هستند - معمولاً روشنفکرانی در نیویورک، ماساچوست، ایلینوی و واشنگتن دی. سی. - و مقایسه‌های نظام‌مندی انجام نمی‌دهند. اما اخیراً برخی مطالعات کاملاً تطبیقی منتشر شده که نقش روابط جنسیتی و فاعلیت زنان در سیاست اجتماعی ایالت‌های مختلف ایالات متحده و در تاسیس نظام‌های ملی تامین اجتماعی مختلف در جهان غرب را تحلیل کرده‌اند.^{۸۱}

یک نمونه از این مطالعات تطبیقی جدید و ارزشمند مقاله ست گون و سونیا میشل با نام «وظایف زنانه: سیاست مادر سالارانه و سرآغازهای دولت رفاه در فرانسه، آلمان، بریتانیای کبیر و ایالات متحده، ۱۸۸۰-۱۹۲۰» است. مقاله‌ای ترکیبی که از طیفی از مطالعات تاریخی انجام شده توسط نویسندگان مقاله و سایر نویسندگان استفاده کرده است.^{۸۲}

گون و میشل تاکید می‌کنند که گروه‌های داوطلبانه زنان مدل‌ها و طرح‌هایی برای سیاست‌گذاری دولت رفاه اولیه در همه این کشورهای غربی ارائه کردند. گروه‌های زنان اغلب گرایش «مادر سالارانه» داشتند - که به معنای تعهد به بسط و توسعه ایده آل‌های درون خانه به حیط عمومی بود - و خواستار آن بودند که مزایا و خدمات به‌طور خاص مادران و کودکان را هدف بگیرند. از نظر گون و میشل، سیاست مادر سالارانه زنان در کشورهای قوی‌تر بود که دارای «ضعیف‌ترین» دولت‌های بوروکراتیک بودند. در همین راستا آنان بریتانیا و ایالات متحده را در یک گروه در مقابل فرانسه و آلمان قرار می‌دهند که دارای دولت‌های بوروکراتیک «قوی» بودند و می‌خواستند سیاست زنانه را از میدان به‌در کنند. آن‌ها همچنین به نکات مهمی در شکل‌گیری دولت رفاه اولیه اشاره می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند که کشورهای جنس‌های زنان در آن‌ها قوی‌تر بوده هرچقدر که نظام ملی تامین اجتماعی عمومی شان بالغ‌تر شده، مزایای اجتماعی برای مادران و کودکان کمتر شده است.

من کاملاً با تحلیل گون و میشل موافق نیستم. تضادی که بین دولت‌های «قوی» و «ضعیف» برقرار می‌کنند بسیار خام است و نمی‌تواند تفاوت‌های بین نظام‌های سیاسی ملی را تشخیص دهد؛ تفاوت‌هایی که می‌توانند روی احتمال فعال شدن زنان به لحاظ سیاسی تاثیر بگذارند. موضوع دیگر اینکه زنان از چه طریقی می‌توانند روی تصمیمات سیاستی تاثیر بگذارند؟ آن‌ها این موضوع را توضیح نمی‌دهند. به‌طور خاص، گون و میشل نمی‌توانند تفاوت‌های مهم نقش آفرینی هویت‌های طبقاتی و جنسیتی در سیاست اجتماعی بریتانیا و ایالات متحده بین دهه ۱۸۷۰ و ۱۹۲۰ را تحلیل کنند. از نظر گون و میشل، هر دو کشور «دولت‌های ضعیف» داشتند اما نهادهای دولتی، نظام‌های اداری و نظام‌های انتخاباتی و حزبی بسیار متفاوتی هم داشتند. الگوی سازمان‌های سیاسی بریتانیا و آمریکا، متفاوت بود. به‌طوری که در اولی خط‌مشی‌گذاری اجتماعی با جهت‌گیری طبقاتی کارگران مرد را تشویق می‌کرد و دومی خط‌مشی‌گذاری اجتماعی با جهت‌گیری جنسیتی را.^{۸۳}

رویکرد تاریخی - تطبیقی گون و میشل در کنار تاریخ‌نگاری‌های اخیر درباره زنان ایالات متحده پتانسیل‌های تحلیلی‌ای دارد که دانشجویان خط‌مشی‌های اجتماعی و جنسیتی باید به‌خاطر بسپارند. یک نکته آن این است که رابطه جنسیت آن‌طور که نظریه پردازان پدر سالاری اصرار می‌کنند، صرفاً رابطه‌ای از روابط سلطه اجتماعی یا نابرابری اجتماعی نیست. هویت‌های جنسیتی زنان - که همه شبیه هم نیستند و در طول زمان تغییر می‌کنند - می‌توانند منبع همبستگی اجتماعی، سازمان، و هدف اخلاقی باشند. هویت اجتماعی قرن نوزدهمی مادر و همسر خانه‌دار چنین کارکردی برای گروه‌های زنان مادر سالار داشت که نقش مهمی در سیاست اجتماعی آمریکا و سایر کشورها در ابتدای قرن بیستم بازی کردند. هویت‌های جنسیتی مردانه هم چشم‌اندازهای اخلاقی و همبستگی را از طریق احزاب سیاسی و مناسک انتخاباتی ایالات متحده قرن نوزدهم و از طریق فعالیت سیاسی [در جهت برقراری] مستمری‌های دوران جنگ داخلی تقویت

کرد. هویت‌های جنسیتی مردانه برای بسیاری از فعالان اتحادیه‌های کارگری که از مزایای اجتماعی برای کارگران مرد به عنوان راهی برای تقویت نقش مزدبگیری نان‌آوران مرد خانواده حمایت کردند هم چنین نقش اخلاقی و همبستگی آفرینی را ایفا کرد.

مانند دیگر هویت‌های اجتماعی، هویت‌های جنسیتی هم نه تنها در طول تاریخ تغییر کرده و کشور به کشور متنوع بوده بلکه همیشه در رابطه با ساختارهای اجتماعی، اقتصادها و نهادهای سیاسی گوناگون تعریف شده و بروز پیدا کرده‌اند. همان‌طور که دیزلی دیکن استدلال کرده «نزاع میان جنس‌ها بر سر ساخت نظم جنسیتی» ممکن است «جهان‌شمولی و مداوم باشد» اما ما باید «توجه‌مان را متوجه چیزی کنیم که ساختارهای میانجی نامیده می‌شود، این توجه یعنی توجه به نهادهای مشخصی در زمان و مکان مشخصی که از طریق آن‌ها نظم جنسیتی شکل می‌یابد»^{۸۴}. مقایسه نظام‌مند کشورها و دولت‌ها می‌تواند به ما کمک کند که قواعد پاسخگویی ترتیبات نهادی به نیروهای جنسیتی که می‌خواهند برونداد سیاست‌گذاری اجتماعی را شکل دهند، پیدا کنیم.

در نهایت، مطالعات تاریخی و تطبیقی-تاریخی که دلمشغولی جنسیتی دارند به این نکته اشاره می‌کنند که نتایج سیاست‌گذاری‌ها را نباید در سیر تاریخی به دلایل آن‌ها برگرداند. به طور مثال، گروه‌های زنان ممکن است که پیروزی‌های قانونی به دست آورده باشند اما بعد از آن قادر به کنترل روند اجرایی سیاست‌گذاری‌های اجتماعی نبوده و بنابراین این سیاست‌گذاری‌ها برای بسیاری از زنان بیشتر آسیب‌زا شده باشند تا کمک‌کننده. یا ممکن است سیاست‌گذاری‌های اجتماعی توسط بوروکرات‌ها یا احزاب یا اتحادیه‌ها یا طبقات اجتماعی بالا به قصد «کنترل کردن» زنان حمایت شوند، اما بعدها سودمندی‌های مهم و اثرات ثانویه برای وضعیت مادران و کارگران مونث داشته باشند. در واقع، سیاست‌گذاری‌هایی که با اهداف بسیار متفاوتی دنبال شده‌اند، مانند افزایش جمعیت یا ادغام کارگران در جامعه سیاسی، می‌توانند به نتایج سودمندی برای زنان در همان روابط جنسیتی محدود موجود منجر شوند.^{۸۵}

در مجموع، تحقیق درباره سیاست‌گذاری‌های جنسیتی و اجتماعی باید پشتوانه تاریخی داشته و پس زمینه نهادی و سازمانی آن مشخص شود و احتمال نتایج ناخواسته و تغییرات در ترکیب‌بندی روندهای به‌طور علی به هم پیوسته در طول زمان را در نظر گیرد. رویکرد تطبیقی هویت‌ها و روابط جنسیتی-هرطور که تئوریزه شوند- نمی‌توانند همه چیز درباره سرآغازها و توسعه سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در ایالات متحده را توضیح دهند. اما هر رویکردی در توضیح تاریخ تامین اجتماعی در ایالات متحده باید حتما هویت، فاعلیت و روابط جنسیتی را کاملاً در تحلیل خود وارد کند.

محققان ملهم از رویکردهای بالا، تصور می‌کنند درباره مسائل بنیادی که علت دیگر چیزها بوده بحث می‌کنند و چنین کاری هم می‌کنند. هم‌زمان، همه این رویکردها پیش‌فرض‌های مشترک مسئله‌داری درباره سرشت تکاملی «دولت رفاه» و ریشه‌های اجتماعی-اقتصادی روندهای سیاسی دارند.

محدودیت‌های مشترک نظریه‌های موجود

محققان از همه رویکردها «دولت رفاه مدرن» را به عنوان پدیده‌ای یکپارچه و ذاتاً پیشرو که در مسیر رشد خود مراحل قابل تشخیصی را در همه کشورهای صنعتی و شهری شده گذرانده، می‌بینند. بر اساس نظر برخی مکاتب، ارزش‌های ملی و میزان قدرت نیروهای اجتماعی ممکن است روی مسیر و انسجام توسعه دولت رفاه تأثیر بگذارد. با این اوصاف، غالب محققان پیش‌فرض‌شان این است که حدی از دولت رفاه ضرورتاً و به عنوان امری پیشروانه و غیرقابل بازگشت در هر کشوری که صنعتی‌شدن یا توسعه سرمایه‌دارانه را تجربه می‌کند، توسعه می‌یابد. مفاهیم تیپ‌ایده‌آلی از دولت رفاه از دانسته‌های معینی از تاریخ کشورهای

محدود و متنوع شده و بدل به متغیرهای توضیح دهنده کلی شده‌اند. اعمال این مفاهیم در مورد آمریکا به طور خاص آسیب‌زا است. این مفاهیم مستمری‌های جنگ داخلی و سیاست‌گذاری‌های مادر سالارانه را از تحلیل بیرون می‌گذارند و حواس را از اختلالات بین مراحل و ترکیب‌بندی‌های مهم تأمین اجتماعی ملی پرت می‌کنند.

پردازش ناکامل مفهومی از تغییر اجتماعی طولانی مدت پایه و اساس برداشت پیشروانه از دولت رفاه است. [در این پیش فرض] سیاست‌گذاری‌های اجتماعی به عنوان «پاسخ‌هایی» به تغییرات طولانی مدت هستند؛ تغییراتی که با اصطلاحات اجتماعی-اقتصادی درک می‌شوند. تصور می‌شود موتورهایی که جوامع را تغییر می‌دهند صنعتی شدن و شهری شدن هستند- یا اگر کسی تمایل مارکسیستی داشته باشد، این موتور تغییر توسعه سرمایه‌دارانه است که شامل تغییر روابط طبقاتی (و شاید جنسیتی) تولید هم می‌شود. درست بعد از جنگ جهانی دوم، برخی نویسندگان بریتانیایی درباره رابطه احتمالی بین جنگ مدرن و گسترش تأمین اجتماعی تأمل کردند.^{۸۶} اما دانشجویان کنونی سیاست‌گذاری اجتماعی کمتر و کمتر درباره ژئوپلیتیک و جنگ حرف می‌زنند.^{۸۷} به علاوه، کمتر کسی اذعان می‌کند که روندهای طولانی مدت دولت‌سازی-شامل توالی جنگ‌ها و انقلاب‌ها-به موازات نوشتن قانون اساسی، ایجاد دموکراسی انتخاباتی و ایجاد اشکال گوناگون بوروکراسی اداری به اندازه یا بیش از تغییرات اجتماعی-اقتصادی در ساخت بافتاری نقش دارند که در درونش سیاست‌گذاری‌های اجتماعی شکل می‌گیرند.^{۸۸} تنها با جدی گرفتن فرایندهای دولت‌سازی و الگوهای سازمان سیاسی و توجه به این نکته که این فرایندها به طرق مختلف توسط تغییرات اجتماعی و اقتصادی تقطیع شده‌اند، می‌توانیم از برداشت پیشروانه نگر از سیاست‌گذاری‌های اجتماعی-به عنوان وجهی از تکامل اجتماعی-عبور کنیم.^{۸۹}

محققان مکاتبی که مرورشان کردیم نه تنها فرایندهای دولت‌سازی را در نظر نمی‌گیرند بلکه فرض هم می‌کنند که فعالیت‌های دولت بیانگر وضعیت اجتماعی است و مستقیماً به خواسته‌های اجتماعی پاسخ می‌دهد. اگرچه تحلیلگران طبقاتی تنها کسانی هستند که صراحتاً از فرایندهای سیاسی بحث می‌کنند که تغییر اجتماعی را به نتایج سیاسی وصل می‌کنند، اما ما می‌توانیم از نشانگان کمتر نظام‌مند این برداشت را کنیم که آن‌هایی هم که بر صنعتی شدن یا ارزش‌های ملی یا پدرسالاری تأکید می‌کنند، سیاست را از منظری به لحاظ اجتماعی جبرگرایانه نگاه می‌کنند. در نمودار شماره یک برداشت مشترک از رابطه تغییر اجتماعی و فرایند سیاسی آورده شده است:

تغییرات اجتماعی-اقتصادی — تغییرات در شکل‌بندی طبقاتی / گروهی و ایجاد نیازهای اجتماعی
جدید — آنچه گروه‌های به لحاظ سیاسی می‌خواهند — پاسخ دولت

بر اساس این چارچوب نظری اجتماعی جبرگرایانه، گروه‌های فعال سیاسی از جمله احزاب، ابزار بیان نیازهایی هستند که از تغییرات اجتماعی-اقتصادی ناشی می‌شوند. بعد از وزن‌کشی گروه‌ها و احزاب در سپهر سیاسی-که برخی احتمالاً به واسطه برتری‌های طبقاتی، نژادی و جنسیتی تأثیرگذاری بیشتری دارند- دولت‌ها سیاست‌هایی را تعیین می‌کند تا نیازهای اجتماعی را پاسخ دهند. در این برداشت از فرایند سیاسی، اگر سیاست‌گذاری‌های اجتماعی مدرن شکل‌نگیرند یا توسعه پیدا نکنند، باید به دلیل این باشد که توسعه اقتصادی هنوز نیاز یا منابع کافی ایجاد نکرده، یا به دلایل فرهنگی مردم هنوز خواستار سیاست‌گذاری‌های اجتماعی جدید نشده‌اند، یا طبقه کارگر صنعتی هنوز به قدر کافی سازمان‌یافته نیست که اولویت‌هایش در برابر دولت سرمایه‌داری قرار گیرند. قبلاً اشاره کردیم که بسیاری از معماها درباره مزایای اجتماعی آمریکایی در بحث‌هایی از این دست حل نشده باقی مانده‌اند.

بدون اینکه بخواهیم بصیرت‌های معتبر رویکردهای متنوعی که در این بخش مرور کرده‌ایم را کنار بگذاریم، باید زاویه نگاه‌مان را اصلاح کنیم. امر دولت‌سازی، نهادهای سیاسی و فرایندهای سیاسی (آن‌هم با برداشتی غیر جبرگرایانه و غیراقتصادی) باید از حاشیه تحلیل‌ها به مرکز بیاید. بخش آتی استراتژی من برای انجام چنین تغییری در زاویه تحلیلی نگاه‌مان را توضیح می‌دهد.

تحلیلی جامعه‌سیاسی-محور از مزایای اجتماعی آمریکایی

در حالی که تحقیق درباره سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در سال‌های اخیر وجه تاریخی بیشتری به خود می‌گیرد اما محققان اندکی هستند که از رویکردی که من آن را «جامعه‌سیاسی ساخت یافته» برای توضیح سرآغازها و تغییرات نظام‌های ملی تأمین اجتماعی می‌نامم، استفاده می‌کنند. این رویکرد جامعه‌سیاسی را نقطه آغاز عمل می‌داند و در عین حال، فعالیت‌های سیاسی - چه توسط سیاستمداران انجام شود چه توسط گروه‌های اجتماعی - را مشروط به ترکیب‌بندی ترتیبات نهادی و سازمانی دولت‌ها و نظام‌های حزبی می‌داند. محققان علوم سیاسی مانند پیتر هال (Peter Hall)، هیو هکلو (Hugh Heclo)، و مارتین شفتر (Martin Shefter)؛ تاریخ‌نگارانی مانند پائولا بیکر (Paula Baker)، ریچارد مک کورمیک (Richard McCormick)، و ریچارد اوستریچر (Richard Oestreicher)؛ و جامعه‌شناسان تاریخی مانند سیمور مارتین لیپست (Seymour Martin Lipset) و چارلز تیلی (Charles Tilly)، همگی با ایده‌های بنیادین‌شان در ایجاد این رویکرد نقش داشتند. وقتی فرمولاسیون خود را با استفاده از بصیرت‌های آنان، ارائه کنم می‌توانم چارچوب تحلیلی‌ای را ترسیم کنم که فرضیه‌هایی درباره الگو و میزان سرعت مزایای اجتماعی ایالات متحده پیشنهاد می‌دهد. این چارچوب توجه ما را به ۴ نوع فرایند جلب می‌کند: (۱) تأسیس و تغییر دولت و سازمان‌های حزبی که از طریق‌شان سیاستمداران اقدامات ابتکاری سیاست‌گذارانه را پیگیری می‌کردند. (۲) تأثیر روال‌ها و نهادهای سیاسی بر هویت‌ها، اهداف و ظرفیت گروه‌های اجتماعی که درگیر فعالیت سیاسی در حوزه سیاست‌سازی اجتماعی می‌شوند؛ (۳) «تناسب» - و قاعدتاً عدم تناسب - میان اهداف و ظرفیت گروه‌های فعال سیاسی متنوع و نقاط دسترسی و اثرگذاری که نهادهای سیاسی یک کشور مجاز می‌دارد و در طول تاریخ تغییر می‌کنند؛ و (۴) راه‌هایی که از طریق آن‌ها سیاست‌گذاری‌های اجتماعی تثبیت شده قبلی روی سیاست بعدی می‌گذارند. اجازه دهید این موارد را به ترتیب مورد بررسی قرار دهم، از پایه منطقی نظری که جدی گرفتن هر کدام از این روندها را توجیه می‌کند شروع می‌کنم و به طرحتی می‌رسم که نشان می‌دهد این منطق نظری چگونه و جوه مهم تاریخ تأمین اجتماعی در ایالات متحده در دوره مدنظر کتاب را روشن می‌سازد.

دولت‌سازی و ابتکارات سیاستمداران

پیش فرض رویکرد جامعه‌سیاسی ساختاریافته این است که باید سیاستمداران و مدیران را جدی گرفت. آن‌ها نه کارگزار صرف منافع اجتماعی دیگران که بازیگرانی برای خودشان هستند. سازمان‌های سیاسی که اینان در آن کار می‌کنند به آن‌ها اجازه فعالیت می‌دهد یا فعالیت‌شان را محدود می‌کند. بنابراین مقامات سیاسی می‌توانند سهم مستقلی در توسعه سیاست‌گذاری‌های اجتماعی یک کشور داشته باشند.

دولت‌ها سازمان‌هایی دارای اقتدار و منابع هستند - جمع‌کنندگان منابع، مراکز اقتدار فرهنگی و دارندگان ابزار اجبار - مقر و محمل عمل خودمختار هستند و قابل تقلیل به خواسته‌ها و اولویت‌های هیچ گروه اجتماعی نیستند. هم مقام‌های انتخابی و هم مقام‌های انتصابی ایده‌های خود و منافع سازمانی و شغلی خود را دارند. آن‌ها سیاست‌گذاری‌هایی را طراحی می‌کنند یا برای [طراحی، تصویب یا اجرای]

سیاست گذارهایی کار می کنند که این ایده ها و منافع را جلو ببرد یا دست کم آن ها را به خطر نیندازد. البته مقامات انتخابی و انتصابی از جهات مختلف نسبت به اولویت های اجتماعی حساس هستند و به شکل معمول می خواهند سلامت اقتصاد افزایش یابد. در عین حال، سیاستمداران و مقامات درگیر نزاع های بین المللی و داخلی (از جمله [در آمریکا] بین ایالتی) بین خودشان هستند و باید این نزاع ها را از طریق ظرفیت سازمان هایی که در آن ها قرار دارند پی بگیرند. اگر دولتی فرضی ظرفیتی برای اجرای خطوط سیاستی نداشته باشد (یا به آسانی تطابق نپذیرد) رهبران سیاسی هم آن ها را پیگیری نخواهند کرد. اما اگر ظرفیت سازمان های دولتی چنان قابل تطبیق یا قابل تغییر باشد که برای نزاع با رقبای سیاسی - چه در داخل و چه در خارج - مزیت داشته باشد، سیاستمداران و مقامات ابتکارات سیاستی تازه ای را آغاز می کنند - و ممکن است از خواست اجتماعی هم جلو بیفتند.

اگر مباحث بالا معقول باشد، ما باید شکل گیری تاریخی دولت های مختلف را درک کنیم، چرا که مقدمه توضیح سیاست سازی اجتماعی توسط سیاستمداران و مقامات این دولت ها است. در هر صورت، ما با موانع تفسیری مواجه خواهیم شد. این ایده که ایالات متحده «دولتی» دارد که می تواند مستقلا روی الگوهای سیاست گذاری تاثیر بگذارد برای بسیاری عجیب یا دست کم به لحاظ تئوریک پذیرش آن سخت است. در طول قرون، اروپایی های قاره ای مفهوم از «دولت» ساختند. اروپائیان بوروکراسی های متمرکز و پایدار را تجربه کرده و از لشکری از مقامات که با اعتماد به نفس مدعی مشروعیت خود و در این بوروکراسی ها مشغول به کار بودند، تبعیت کرده اند.^{۹۱} در عوض، ایالات متحده کشوری به نسبت جوان است که در قالب انقلابی علیه بریتانیا و الگوهای سلطه سیاسی متمرکز اروپایی قاره ای متولد شده است. به غیر از قضات دادگاه های عالی فدرال و ایالت ها، مقامات دولتی در آمریکا نسبت به هم تیان شان در دولت های اروپایی اتحاد، پایداری و اعتماد به نفس کمتری دارند. بنابراین هم مردم آمریکا و هم تحلیلگران اجتماعی شان در کمی از دولت ندارند. آمریکایی ها به طور معمول درباره کشورشان - اگر اصلا کشورشان بوده - به عنوان حاصل جمع افراد به خود متکی و جماعت های محلی یا شغلی می نویسند و حرف می زنند که با یک بازار رقابتی و یک نظام قانونی غیر شخصی به هم پیوند خورده اند.

این برداشت از خود، بخش مهمی از فرهنگ سیاسی آمریکا است که نمی توان آن را نادیده گرفت اما اشتباه بزرگی خواهد بود اگر ابزار تحلیل مان را به محدودیت های این فهم کلی و اثری «بی دولتی» آمریکایی محدود کنیم، همان طور که غالب دانشجویان حوزه مطالعات تامین اجتماعی در ایالات متحده قبلا این کار را کرده اند.

دولت مجموعه ای از سازمان های نسبتا اشتقاق یافته است که ادعای حاکمیت و کنترل اجباری بر یک قلمرو و مردمانش را دارد، از این ادعا دفاع می کند و شاید در رقابت سایر دولت ها این ادعا را گسترش هم بدهد.^{۹۲} سازمان های مرکزی که یک دولت را می سازند، شامل سازمان های اداری، قضایی و انتظامی هستند که منابع را جمع می کنند و تخصیص می دهند، قواعد حقوقی دولت و جامعه را اعمال می کنند و از بخش کوچک اما حساسی از نظم داخلی - بخصوص تا آنجا که به حمایت از ادعاها و فعالیت های خود دولت مربوط باشد - حفاظت می کنند. بر اساس این تعریف، همه جوامع دولت ندارند و دولت ها در جوار «شیوه های تولید» مختلف هم زیستی دارند. به عبارت دیگر، چیزی کلی به اسم «دولت فئودالی» یا «دولت سرمایه داری» وجود ندارد. در عوض دولت های سازمان یافته متنوعی وجود دارند که با الگوهای متنوع تولید و مبادله هم زیستی دارند. با این تعریف، جا برای طیفی از اشکالی که دولت سازمان یابی می شود و ترکیبی از فعالیت هایی که بر عهده می گیرد، باز می شود که در طول زمان و مکان متنوع هستند. این سازمان یابی و ترکیب فعالیت ها در داخل و همچنین بین انواعی از نظام های اجتماعی - اقتصادی صورت می گیرد. به طور مثال، تنها برخی از دولت ها نظام قانونی تصمیم گیری مبتنی بر نمایندگی دارند که در هسته

سازمان‌های شان قرار دارد. وقتی دولت‌ها عمل می‌کنند، مهم فهمیدن این نکته است که ترتیبات قانون اساسی، قانونی و انتخاباتی چگونه با سازمان‌های اجباری، اداری، قضایی و انتظامی تعامل می‌کنند. اگر دولت این گونه تعریف شود، آنگاه قطعاً ایالات متحده همیشه دولت داشته است. ما می‌توانیم اشکال سازمانی متغیر و متمایز از هم دولت ایالات متحده را مشخص کنیم. همچنین می‌توانیم منابعی که مقامات اش مدیریت کردند و راه‌هایی را که منابع و اشکال مختلف سازمانی از طریق شان روی تمایلات و توانایی‌ها مقامات در شکل‌دهی سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در ایالات متحده اثر گذاشته‌اند، شناسایی کنیم. روابط شکل ۲ نیازمند بررسی است:

نحوه شکل‌گیری دولت — سازمان‌های سیاسی همراه با توانایی‌ها و الزامات عمل — مشارکت مقامات در سیاست‌گذاری‌ها

فرایندهایی که دولت ایالات متحده را شکل داد شامل انقلاب، توافق بر سر قانون اساسی که این کشور را بنیاد نهاد، جنگ‌هایی که در آن‌ها درگیر شد و تطابق آن با محیط ژئوپلیتیک خاص می‌شود. در دوران مدرن، بسیاری از کشورهای اروپای قاره‌ای دارای بوروکراسی متمرکز و ارتش پایدار بودند؛ چرا که دولت‌های شان توسط سلطنت‌های مطلقه بنیاد گذاشته شده که همواره در معرض تهدید یکدیگر بود و مجبور بودند مردان و بخش عمده منابع مالی مورد نیاز شان برای جنگیدن را از زمینداران و دهقانان تثبیت شده محلی، بپایند.^{۹۳} در عوض، مستعمره‌های آمریکایی طی انقلابی مبتنی بر همکاری آزادانه علیه سلطه استعماری بریتانیا، یک جمهوری مبتنی بر قانون اساسی فدرالیستی ساختند.^{۹۴} بعد از چند سال مشاجره ادامه‌دار با بریتانیا، این کشور تازه متولد شده خود را در برابر قاره بزرگی در سمت غرب خود دید که قابل تصرف بود. این قاره در دست رقیبانی بود که مزاحم بودند اما به لحاظ نظامی با ایالات متحده برابری نمی‌کردند. جنگ هیچ‌گاه آن اثری را که بر بیشتر دولت‌های اروپایی داشت و سبب تمرکز در دولت شد، بر دولت ایالات متحده نگذاشت. بخشی از این مسئله بدان خاطر بود که بزرگ‌ترین درگیری آمریکا، جنگ داخلی بر سر خود این کشور بود.^{۹۵} جلوتر، بسیج نیرو برای هر دو جنگ جهانی قرن بیستم تا حد زیادی متکی به ظرفیت‌های سازمانی کمپانی‌های تجاری بزرگ و انجمن‌های بازرگانی بود.^{۹۶} تنها بعد از جنگ جهانی دوم که ایالات متحده کارکرد جهانی پیدا کرد، یک «مجتمع نظامی-صنعتی» فدرال به وجود آمد که از مالیات قابل توجه مستقیم فدرال در ایام صلح تغذیه می‌شد.^{۹۷}

از منظر تطبیقی، شکل‌گیری دولت ایالات متحده تحت تاثیر دو پدیده دیگر هم بود: دموکراتیزاسیون انتخاباتی توده‌ای زودرس و بوروکراتیزاسیون اداری جزیره جزیره‌ای دیررس در درون یک نظام فدرال سه‌درجه‌ای غیرسلسله‌مراتبی متشکل از دولت‌های محلی، ایالتی و ملی. همان‌طور که بزودی با جزئیات خواهیم دید، آمریکای قرن نوزدهم دولتی فدرال «از دادگاه‌ها و احزاب» داشت.^{۹۸} در این جامعه سیاسی، سیاستمداران حامی پرور که امورات احزاب، سازمان‌های اداری و قانون‌گذاران رارتق و فتق می‌کردند، سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و اقتصادی را بیشتر به شکل نوعی توزیع [منابع] فراطبقاتی طراحی می‌کردند تا با جهت‌گیری طبقاتی.^{۹۹} تا پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم — دهه‌ها بعد از استقرار دموکراسی انتخابی برای مردان، و بعد از صنعتی‌شدن سرمایه‌دارانه که موجب ایجاد شرکت‌های غول‌آسای خصوصی شد که در مقیاس ملی عمل می‌کرد — دولت‌های محلی، ایالتی و ملی در ایالات متحده پیشرفت مهمی در بوروکراتیزه و حرفه‌ای کردن کارکردهای اداری شان نداشتند.

تحولات بزرگ اول در شهرها و ایالات مشخصی اتفاق افتاد و تحولات بوروکراتیک به شکل تدریجی و از طریق جنبش‌های اصلاحی به رهبری مقامات اجرایی و عناصر در حال حرفه‌ای شدن طبقات

متوسط آمریکاروی داد.^{۱۰۰} در حالی که دولت آمریکا در سطوح مختلف از جهت بوروکراتیک و حرفه‌ای سازمان‌یابی دوباره می‌شد، حالت تکه‌تکه حاکمیت سیاسی که پایه فدرالیسم در ایالات متحده و سبب پراکندگی اقتدار در تصمیم‌سازی در میان مقامات اجرایی، قانون‌گذاری و دادگاه‌ها بود، در قرن بیستم به طرق جدید بازتولید شد.^{۱۰۱} متخصصان و به‌طور خاص در میان‌شان روشنفکران سیاست‌گذار، به جای آنکه بدل به کارمندان مادام‌العمر دولتی شوند، مایل بودند دوران کوتاهی در ادارات دولتی کار کنند و مشاغل عمدتاً در بیرون از دولت، در شرکت‌ها یا موسسات یا دانشگاه‌های خصوصی داشته باشند. احزاب سیاسی ایالات متحده قرن بیستم در حالی که با متخصصان و بوروکرات‌ها بر سر کنترل حیطه‌های جدید سیاست‌گذاری عمومی رقابت می‌کردند، در نحوه عملکرد شاید غیر متمرکزتر هم شدند؛ در بسیاری از مناطق و ایالت‌ها احزاب اصلی عمل براساس جهت‌گیری‌های حامی‌پرورانه را با جهت‌گیری به نفع گروه‌های منفعتی به سختی ترکیب کردند.^{۱۰۲}

در واقع، برخلاف تصویری که برخی از محققان می‌سازند که طبق آن ایالات متحده در پاسخ به روند صنعتی شدن به لحاظ بوروکراتیک متمرکزتر شد، می‌توان استدلال کرد که سیاست اجتماعی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به شکل غیر متمرکز می‌ماند. مستمری‌های جنگ داخلی که دولت فدرال پرداخت می‌کرد دیگر مسئله اصلی در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی نبود و نیودیل هم تا دهه ۱۹۳۰ مطرح نشد. احزاب سیاسی آمریکا به لحاظ سیاسی کمتر رقابتی و حامی‌پرور شدند. نظام قانونی آمریکا به لحاظ قضایی طوری تفسیر شد که صلاحیت قضایی درباره خط‌مشی‌گذاری در حوزه اجتماعی و صنعتی را تا حد زیادی به قانون‌گذاران ۴۸ ایالت واگذار کرد. همزمان، همراه با دولت فدرال، کنگره هم با ریشه‌های قدرتمندی که در موسسات سیاسی ایالتی و محلی داشت، قطب سیاست‌گذاری داخلی و ملی در طول قرن بیستم باقی ماند.^{۱۰۳} علاوه بر این، دولت ملی ایالات متحده به دلیل ظرفیت محدود مالی و بوروکراتیک‌اش، برای اجرای سیاست‌های خود وابسته به یارانه‌ها یا فعالیت شرکت‌های تجاری، دولت‌های محلی یا ایالتی یا سازمان‌های داوطلبانه «خصوصی» بود.

از آنجایی که دولت فدرال آمریکا در بسط و توسعه ظرفیت‌های اداری مدرن‌گند بود، اصلاحگرانی که مخالف «فساد سیاسی» و مدافع اصلاحات خدمات عمومی بودند مجبور شدند تنظیمات نفوذناپذیر دموکراسی حامی‌پرور قرن نوزدهمی آمریکا را یا دوباره سازماندهی کنند یا آنرا دور بزنند. همزمان، مجبور بودند صلاحیت قضایی قابل ملاحظه دادگاه‌ها را از چنگ‌شان در بیاورند. وقتی ادارات جدیدی که قدرت اجرای قوانین حوزه اجتماعی را داشتند، در نهایت ایجاد شد، باز به طور معمول جزایری منزوی از متخصصان در داخل دولت‌های محلی، ایالتی و فدرال بودند که با جدال‌های مداوم قضایی بین قانون‌گذاران و مقامات اجرایی و دادگاه‌ها محدود شده بودند. در ابتدا این موسسات به جمع‌آوری اطلاعات و مقررات نویسی محدود شدند. با این حال، اگر این موسسات می‌توانستند تداوم پرسنلی و درکی از اهداف جمعی را بسط دهند، قادر به ترویج برنامه‌های اجتماعی می‌شدند.

فهم شکل‌گیری تاریخی دولت ایالات متحده و سازمان‌یابی و صله‌پیمایی آن در آغاز قرن بیستم، به ما کمک می‌کند در یابیم گروه‌های مختلف صاحبان مناصب سیاسی چگونه و از چه طریقی از برخی سیاست‌گذاری‌های اجتماعی حمایت می‌کردند و به درجات مختلف به موفقیت نائل می‌آمدند. در دولت‌های رفاه تازه متولد شده غربی، مقررات کار و مزایای اجتماعی برای کارگران مرد را صاحب‌منصبان هسته مرکزی بوروکراسی‌های دولتی و سیاستمداران مسئول دولت - دولتی که ظرفیت‌های اداری در سطح ملی داشت - پیگیری می‌کردند. در مقابل، در ایالات متحده، در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، قانون‌گذارانی که طی یک انتخابات دموکراتیک انتخاب شده بودند و سیاستمداران احزاب حامی‌پرور طراحان و شکل‌دهندگان سیاست‌های اجتماعی توزیعی گسترده - از جمله مزایای مربوط به دوران جنگ

داخلی- بودند. حزب جمهوری خواه، اداره مستمری ایالات متحده، کنگره و قانون گذاران ایالتی (که تحت فشار «گروه ارتش کبیر جمهوری» بودند) هم نقش مهمی در راه انداختن و شکل دادن به مزایای اجتماعی سخاوتمندانه برای کهنه سربازان جنگ داخلی و متعلقات شان داشتند.

از ابتدای قرن بیستم به این سو، برنامه های بیمه اجتماعی همگانی و مقررات کار را متخصصان اصلاح گرایان به ایالت تبلیغ و ترویج کردند به این امید که سازمان های اداری جدید بسازند. این برنامه ها مورد حمایت سازمان های دولتی تثبیت شده (مانند اداره احصائیه کارگران) هم بود که نقش مراکزی نسبتاً باثبات برای کارشناسان خبره حرفه ای- بوروکراتیک را ایفا می کردند. علاوه بر این، زنان اصلاح گر متخصص هم در نهایت موقعیتی بوروکراتیک در اداره کودکان دولت فدرال فتح کردند و آنجا توانستند برنامه ای را پی بگیرند که خدمات آموزشی در حوزه سلامت مادران را به کمک دولت های محلی و ایالتی و گروه های داوطلب مدیریت می کرد.

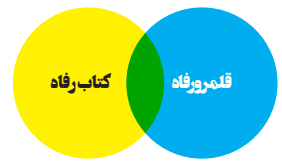
با این اوصاف، همان طور که در بخش های دوم و سوم این کتاب خواهیم دید، تلاش های متخصصان اصلاح طلب آمریکایی در ابتدای قرن بیستم برای پیشبرد خط مشی های اجتماعی تنها وقتی به نتیجه رسید که با [خواسته] حوزه های انتخابیه پر جمعیت در بسیاری از مناطق و حوزه های قانون گذاری همسو شد. با اینکه احزاب سیاسی اصلی از جایگاهی که در قرن نوزدهم داشتند نزول کردند، قانون گذاران در کنگره و مجالس ایالتی در تصویب قوانین اجتماعی، نقش تعیین کننده خود را حفظ کردند. برخلاف اصلاحگران اروپایی که کارشان را از طریق بوروکراسی ملی و احزاب سیاسی پارلمانی پیش می بردند، اصلاحگران متخصص آمریکایی- شامل صاحب منصبان دولتی و کسانی که بعداً به مقام دولتی رسیدند- تنها زمانی می توانستند راه را برای سیاست گذاری های اجتماعی جدید باز کنند که نفوذ سیاسی غیر متمرکز روی قانون گذاران داشته باشند. اگر این اتفاق می افتاد- به طور مثال در مورد [تشکیل] وزارت کشاورزی و اداره کودکان- هنگامی می افتاد که ائتلافی سیاسی بین متخصصان و دولتی ها از یک سو و از سوی دیگر با گروه های داوطلب محلی گسترده ساخته می شد.

نهاد های سیاسی و هویت های اجتماعی در سیاست

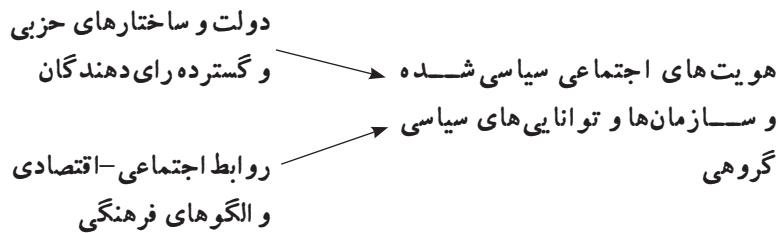
نظریه های جبر اجتماعی، از اینکه ساختارها و روندهای سیاسی چطور و از چه طریقی روی هویت، اهداف و ظرفیت گروه های سیاسی فعال تاثیر می گذارند، غفلت می کنند. الگوهای توسعه بوروکراسی بر جهت گیری گروه های طبقه متوسط تحصیل کرده و توان گروه های اجتماعی برای «انجام کاری» از طریق قدرت دولتی تاثیر می گذارند.

علاوه بر این، میزان رای دهندگان در کنار تغییرات قوانین در مورد دسترسی انتخاباتی و روال های رای گیری، هویت های اجتماعی را که در بحث های سیاسی شکل می گیرند، تحت تاثیر قرار می دهند. ترتیبات نهادی حکومت و احزاب سیاسی، روی توانایی گروه های مختلف در رسیدن به خود آگاهی، سازمان یابی و متحد یابی تاثیر می گذارند. بنابراین تئوری های اجتماعی- اقتصادی درباره آگاهی گروهی و نزاع طبقاتی باید به دلیل به حساب آوردن اهمیت تاثیرات سازمان های حزبی و دولتی- که مدام تغییر می کنند- مورد بازنگری قرار گیرند.

نمودار شماره ۳، دو مسیر علی را که باید وارد هر تحلیلی درباره هویت ها و روابط اجتماعی در گیر در فرایندهای سیاسی شوند نشان می دهد. باید دقت شود این روابط اجتماعی- اقتصادی و الگوهای فرهنگی بخش مهمی از تحلیل هستند. من تلاش نمی کنم که «جبر گرایی سیاسی» را جایگزین «جبر گرایی اجتماعی» کنم. چیزی که من طرح می کنم آن است که چگونه فاکتورهای اجتماعی و سیاسی ترکیب می شوند و روی هویت های اجتماعی و توانایی های گروهی دخیل در فعالیت سیاسی در حوزه



سیاست گذاری اجتماعی تاثیر می گذارند.



به کمک این چارچوب نظری، ما می توانیم از وجه مهمی از سیاست اجتماعی آمریکا در ابتدای قرن بیستم سردر بیاوریم: ضعف نسبی آگاهی سیاسی «طبقه کارگر»، و برتری هم زمان آگاهی جنسیتی زنان طبقه متوسط و قطعیت زنانه در فرا افکندن ارزش های خانگی و زنانه به سیاست ملی.

در میان رویکردهای نظری اصلی که قبلا مرور شد، مدل سوسیال دموکرات بیشترین حرف ها را درباره فعالیت سیاسی مبتنی بر طبقه کارگر دارد. با این اوصاف، همان طور که ذکر شد، این مدل، به طور ضمنی ترکیب بندی سیاسی خاصی در پیش فرض گرفته: دولتی بوروکراتیزه با احزاب پارلمانی که کارشان جدال بر سر برنامه های بخش عمومی به اسم حمایت از گروه های گسترده در کشور است. کشورهای اروپایی -که مدل سوسیال دموکراتیک در تحلیل شان بسیار خوب کار می کند- دارای چنین بوروکراسی ها و احزابی بوده، به علاوه روابط طبقاتی و ساختارهای اتحادیه ای در این نظریه مورد تاکید قرار می گیرد و مضاف بر اینکه به لحاظ تاریخی حق رای در اروپا مرحله به مرحله به گروه های اجتماعی طبقاتی داده شده است. اما ایالات متحده الگوی مشابه سازمان حزبی و حکومتی ندارد و مشابه اروپا، توسعه طبقه به طبقه دموکراتیزاسیون انتخاباتی را هم تجربه نکرده است.

همان طور که تحقیق تاریخی-تطبیقی مارتین شفر نشان داده، آن دسته از احزاب سیاسی برنامه محور که ایجاد شده و آن هویت های گروهی که این احزاب به سیاسی شدن شان کمک کرده اند، وابسته به توالی و اشکال بوروکراتیزه شدن دولت و دموکراتیزاسیون انتخابی بوده اند.^{۱۵۰} در کشورهای مشخصی در اروپا، بوروکراتیزه شدن دولت مقدم بر ظهور احزاب پارلمانی، یا گسترش شمول دموکراسی به همه رای دهندگان مرد، یا هر دو، بود. وقتی احزاب سیاسی در چنین شرایط ظهور می کنند، دیگر به «**غنائیم مقام**» دسترسی ندارد و مجبورند برنامه های عمل گرایانه برای رای دهندگانی که جمعی سازمان یافته اند -از جمله کارگران سازمان دهی شده- ارائه کنند. اما شرایط در ایالات متحده قرن نوزدهم به شدت متفاوت بود، هیچ بوروکراسی متمرکز پیشامدرن قدرت سراسری نداشت و فرایند دموکراتیزاسیون هم در دهه ۱۸۴۰ با اعطای حق رای به همه مردان سفید پوست عملا در کل کشور کامل شده بود. احزاب به شدت رقابتی که این رای دهندگان آمریکایی را بسیج می کردند کل سطوح ادارات بخش عمومی را مستعمره خود کرده بود و از غنائیم مقام برای انگیزه دادن به کادر حزبی استفاده می کرد. این احزاب همچنین شدیداً متکی به توزیع مشاغل بخش عمومی و مزایای ملموس که از سوی بخش عمومی تامین مالی می شد برای جذب رای دهندگان محلی، بودند. به علاوه، از آنجایی که هیچ گروه طبقاتی از مردان آمریکایی از دایره رای دهندگان خارج نبود امکان کمی وجود داشت -حتی کمتر از کشورهای اروپایی، قاره ای و حتی بریتانیای قرن نوزدهم- که احزاب جدید یا قدیم به گروه اجتماعی-اقتصادی قابل بسیج جدیدی از مردان برای پیشبرد طرح های جمع گرایانه ایدئولوژیک یا عمل گرایانه نیاز داشته باشند.

از قضا، کارگران آمریکایی که از صنعتگری به کارگران روزمرد بدل شده یا از مناطق روستایی به مناطق شهری و صنعتی مهاجرت کرده بودند، تمایلی به اینکه به یک طبقه آگاه سیاسی شوند نداشتند. دلیل

غنائیم مقام

spoils of office

اشاره دارد به سیستم غارت یا (Spoils system). منظور از سیستم غارت (یا نظام حامی پرور) سیستمی است که احزاب یا سیاستمداران بعد از پیروزی، شغل هایی را به دوستان و طرفداران خود می دهند. این، جایزه ای است که به دلیل کمک و همراهی آنها برای پیروزی حزب یا فرد داده می شود.

آن این بود که آن‌ها به طور کامل در روال‌های انتخاباتی و حزبی دموکراتیک ادغام شده بودند؛ روالی که تا جماعت محلی که اغلب قومیتی بودند، ریشه دوانده بود.^{۱۰۶} از آنجایی که کارگران آمریکایی می‌توانستند رای بدهند نیازی نداشتند حول شکاف‌های طبقاتی برای غلبه بر عدم حق رای بسیج شوند. همزمان، سازمان‌های کارگری نمی‌توانستند از بوروکرات‌های خودمختار بخواهند که در مبارزه با سرمایه‌داران کمک‌شان کنند. اتحادیه‌های کارگری به سرعت فرا گرفتند که نباید به حکومت ایالات متحده اعتماد کنند. دلیل آن تلاش‌های پرزور و روزافزون یکی از بازوان حکومت یعنی قوه قضائیه برای ممنوع کردن فعالیت اتحادیه‌ها بود.^{۱۰۷} در این شرایط، اتحادیه‌های کارگری آمریکا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در حالی که جنبش‌های سوسیال دموکرات اروپایی با متصل شدن اتحادیه‌ها و احزاب در حال شکل‌گیری بودند، در نهایت بیشتر در پیگیری مسائل معیشتی محل کار موفق بودند و نتوانستند پیوند پایداری با احزاب سیاسی متکی به طبقه کارگر ایجاد کنند. «ریچارد استریچر» تاریخدان این موقعیت را در تحلیلی در خشان انفصال «جهت‌گیری طبقاتی» و «آگاهی سیاسی» دانسته است: «از دهه ۱۸۷۰ تا دهه ۱۹۳۰، جهت‌گیری طبقاتی بین کارگران آمریکایی گسترش یافت اما تا قبل از دهه ۱۹۳۰ ساختار قدرت سیاسی در جامعه آمریکا سبب می‌شد که بسیج‌گرایی طبقاتی در فضای سیاسی سخت‌تر از محل کار باشد... در یک نظام حزبی بسیار تثبیت شده، با انتخاباتی غیرتناسبی و رای‌دهندگانی که حول هر مسئله‌ای (غیر از مسائل طبقاتی) بسیج می‌شدند، بسیج سیاسی حول گرایش‌های حزبی نیازمند منابع و تحمل ریسک‌هایی بود که از توان و اراده جنبش‌های کارگری خارج بود، در حالی که بسیج کارگران در محل کار حول مسایل کاری نیازمند منابع بسیار کمتری بود. بدون وجود سنت بسیج سیاسی موفق، جهت‌گیری طبقاتی نتوانست به آگاهی سیاسی منسجمی ترجمه شود.^{۱۰۸}

به طور خلاصه، ساختارهای سیاسی قدیمی - از جمله دموکراتیزاسیونی که همه مردان سفید پوست را در بر می‌گرفت به همراه دولت فدرالی که اقتدار را تقسیم کرده و به قانون‌گذاران و دادگاه‌ها مقام بالایی در سیاست‌گذاری داده بود - کارگران صنعتی آمریکایی را تشویق نمی‌کرد که به عنوان یک نیروی سیاسی طبقه - آگاه عمل کنند. عملکرد احزاب سیاسی هم به طور مدام مانع از آگاهی طبقاتی می‌شد حتی هنگامی که در قرن بیستم از گرایش حامی‌پروری‌شان کم شد. سیاستمداران حزبی محلی و ایالتی شخصاً روابطی متنوع و تک‌منظوره با «گروه‌های منفعتی» خاص به هم زده بودند. همان‌طور که روبرت سالیس‌بری و گراهام کی. ویلسون از تاملات‌شان درباره اینک «چرا در آمریکا کورپراتیسم وجود ندارد؟» نتیجه گرفتند، عملکرد ساختارهای دولتی و حزبی آمریکا - که یکدیگر را هم تقویت می‌کنند - رشد منافع رقابتی بسیار کم تخصصی شده و بدون نظم و نسق را تشویق می‌کند - به جای آنکه مشوق انجمن‌های نظم و نسق‌دار متمرکز ملی باشد که نماینده گروه‌های کارکردی - اقتصادی هستند؛ انجمن‌هایی که در سیاست کورپراتیستی کشورهای اروپایی - چه سوسیال دموکرات باشند، چه نه - نقش مهمی دارند.^{۱۰۹}

در حالی که نیروهای سیاسی مدعی نمایندگی طبقه کارگر صنعتی (در مقایسه با کشورهای دیگر) به نسبت حضور اندکی در خط‌مشی‌گذاری اجتماعی آمریکا در آستانه قرن بیستم داشتند، گروه‌های ملی و محلی مدعی سخنگویی منافع جمعی زنان توانستند تلاش‌های ایدئولوژیک به نفع خط‌مشی‌گذاری اجتماعی مادر سالارانه را گسترش بدهند. الگوی بیرون ماندن از - و میزان ادغام در - سیاست انتخاباتی، ظرفیتی برای ایجاد آگاهی سیاسی زنان ایجاد کرد - همان‌طور که روی امکان شکل‌گیری آگاهی طبقه کارگر تأثیر [منفی] گذاشته بود. اما نتیجه برای زنان کاملاً متفاوت بود. زنان آمریکایی طبقه متوسط در آستانه قرن بیستم آگاهی مادرانه جاه‌طلبانه و قدرتمندی از خود به نمایش گذاشتند؛ آن‌هم در دوره‌ای که سازمان‌های کارگری جریان اصلی آمریکا از برنامه‌ها و ایدئولوژی‌های طبقاتی حذر می‌کردند.

در عمده کشورهای اروپای در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، یا کسی جز پادشاهان، بوروکرات‌ها

انتخاباتی غیرتناسبی

winner-take-all elections

یا انتخابات غیرتناسبی به شکلی از انتخابات گفته می‌شود که حزب برنده همه کرسی‌ها را به دست می‌آورد در حالی که در انتخابات تناسبی، هر حزب به میزانی که رای آورده - که معمولاً از یک مقدار کف باید بیشتر باشد - کرسی در اختیار می‌گیرد.

و اشراف حق مشارکت در سیاست ملی را نداشت یا مالکیت، تحصیلات و دیگر شاخصه‌های طبقاتی برای محدود کردن مشارکت انتخاباتی گروهی از مردان استفاده می‌شد. بنابراین زنان اروپایی تنها کسانی نبودند که از حق رای محروم بودند و دست کم، زنان طبقات بالا زودتر از مردان طبقات پایین از این حق بهره‌مند شدند.

شکاف‌های سیاسی طبقاتی در اروپا گسترش پیدا کرد و تداوم یافت؛ حتی سازمان‌های فعال سیاسی زنان به مسائل طبقاتی متمایل شدند. اما در مقابل، در ایالات متحده، برای تقریباً یک قرن، حق شرکت در انتخاباتی دموکراسی برای همه مردان (و حتی مردان سیاهپوستی که قبلاً برده بودند چند دهه بعد از جنگ داخلی) وجود داشت در حالی که برای همه زنان ممنوع بود.^{۱۱۰}

در اجماعی فرهنگی و جهانشمول، عملاً در قرن نوزدهم «فضای خاص» زنان خانه بود؛ جایی که او در نقش همسر و (به خصوص) مادر حافظ ارزش‌های اخلاقی والا بود. با این حال، این بدان معنا نبود که زنان آمریکایی از حیات عمومی بیرون بمانند. زنان طبقه متوسط و بالا در قالب سازمان‌های داوطلبانه اصلاح‌گرا و معطوف به حوزه عمومی، به همراه برخی همسران کارگران ماهر، ادعای ماموریتی را داشتند که فکر می‌کردند تنها از زنان برمی‌آید: توسعه ارزش‌های اخلاقی و حمایت اجتماعی در خانه‌ها به جامعه. در این فرایند، زنان اصلاح‌گرا علاقه خاصی به موضوع سیاست‌گذاری اجتماعی پیدا کردند چون فکر می‌کردند این موضوع به بهبود شرایط سایر زنان مربوط است. جلوتر، در دوران پیشرفت، سازمان‌های زنان به این جمع‌بندی رسیدند که زنان باید حق رای داشته باشند تا بتوانند کل سیاست را اصلاح و به عنوان «خانه‌داران کشور» عمل کنند.

اگرچه ایده‌ها «مادرانه» درباره رفاه اجتماعی در جهان در حال صنعتی شدن قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم گسترش یافت اما به لحاظ سیاسی در ایالات متحده زودتر و گسترده‌تر هویدا شد. این امر سه دلیل داشت. اولاً، سازمان‌های جمعی زنان شروع کردند به ایجاد پیوند با کلیساهای و کنیسه‌ها در ایالات متحده؛ اتفاقی که در سایر کشورهای یهودی-مسیحی هم افتاد. با این حال، دین نهادین در ایالات متحده، نسبت به دیگر نقاط، کمتر در ظهور عملی سازمان‌های داوطلبانه زنانه خودمختار و چندمذهبی ایجاد محدودیت کرد؛ چراکه آمریکا غالباً کشوری پروتستان بود و هیچ کلیسای رسمی‌ای نداشت.^{۱۱۱} نه بوروکراسی کلیسای کاتولیک آنچنان که در فرانسه بود و نه کلیسای رسمی مانند آنچه در انگلستان بود، در آمریکا وجود نداشت که اکتیویسم اجتماعی زنانه را محدود یا جهت‌دهی کند.

دوم، این حیاتی بود که زنان آمریکا از تحصیلات بهتر و بیشتری - و زودتری - نسبت به سایر زنان جهان برخوردار شوند. این امر اقلیت بسیار مهمی از زنان تحصیل‌کرده را برای رهبری داوطلبانه حوزه عمومی آماده کرد، بخصوص که فرصت‌های شغلی نخبگانی برای آن‌ها محدود بود. آموزش همگانی همچنین زمینه را برای اتحاد محکم میان زنان متخصص دارای آموزش عالی و زنان خانه‌دار ازدواج کرده پراکنده در سراسر کشور فراهم کرد. بسیاری از این زنان در سطح خوبی درس خوانده بودند و برخی از آن‌ها قبل از ازدواج به کالج رفته و به عنوان معلم کار کرده بودند.

سوم، همان‌طور که تاکید کردم، زنان هم به لحاظ ایدئولوژیک و هم به لحاظ سازمانی، واکنش تندتری به طرد خود از جامعه سیاسی دموکراتیک اما کاملاً مردانه نشان می‌دادند. در طول قرن نوزدهم، هیچ کشور صنعتی مهمی به اندازه ایالات متحده عرصه سیاسی را چنین تند و براساس خطوط صریح جنسیتی تفکیک نکرده بود. منظور از سیاست در اینجا مفهوم گسترده الگوهای مشارکت در مسائل حوزه عمومی است. در خلاء بوروکراسی و فعالیت‌های خلاقانه طبقه متوسط سازمان‌یافته در ایجاد یک دولت رفاه پدرسالار پیشگام برای کارگران صنعتی و خانواده‌هایشان، فضای بیشتری برای تاثیر مادرسالاری بر شکل دادن سیاست‌گذاری‌های اجتماعی مدرن نوپا به وجود آمد. بنابراین سیاست‌گذاری‌ها و سازمان‌های

بخش عمومی که از سوی سازمان‌های زنان آمریکا حمایت می‌شد به عنوان جایگاه مهمی در لیست موضوعات روز قرار گرفت و توسط سیاستمداران دوره پیشرفت جدی گرفته شد.

زنان سازمان‌یافته آمریکایی، در مقام پیشگامان خود آگاهی که در شکل‌دهی سیاست‌گذاری‌های اجتماعی نقش داشتند، قدرتمندترین حضور خود را در آستانه قرن بیستم رقم زدند. رفتارشان درست مطابق با مدل رفتاری گروه‌های پردشده‌ای بود که برای دسترسی پیدا کردن به هسته روال‌های سیاسی بسیج می‌شوند. نداشتن حق رای زنان (تا قبل از پایان دهه ۱۹۱۰ و ابتدای دهه ۱۹۲۰) موجب برانگیخته شدن آگاهی جمعی و شکل‌گیری سازمان‌های مخالف در بیرون از احزاب و سیاست انتخاباتی معمول شد. بسیج این نیروها به تضمین دسترسی‌های جدید (به منابع قدرت) و همچنین احقاق بلافاصله حقوق منجر شد و این در صورتی ممکن بود که خود آگاهی ایدیولوژیک و عملگرایانه در بهترین حالت خود برای تمامی اقشار اجتماعی در جامعه سیاسی از جمله اقشار طرد شده وجود داشته باشد.

از سوی دیگر، بعد از ادغام صوری [در جامعه سیاسی] ممکن است اغلب اعضای آن قشر به سوی تطابق با روال‌های استاندارد سیاسی حرکت کنند. اینکه چقدر زود یا دیر این اتفاق بیفتد بستگی دارد گروه بعد از دسترسی یافتن به رای دهندگان چقدر خود آگاهی و سازمان خود را حفظ کند. بخش عمده زنان آمریکایی بعد از اینکه شروع به مشارکت کامل در انتخابات و احزاب معمول و در سیاست بوروکراتیک در دهه ۱۹۲۰ کردند در حفظ خود آگاهی و سازمان خود شکست خوردند.

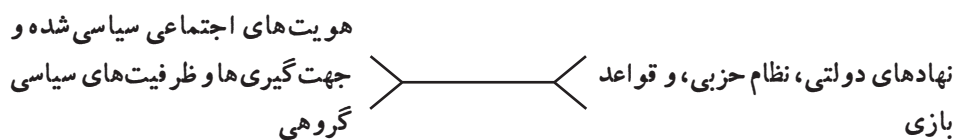
با استفاده از همین رویکردی که برای فهم ظرفیت‌های آگاهی سیاسی طبقه کارگر و زنان استفاده کردیم، می‌توانیم بصیرت‌هایی در مورد چشم‌انداز سیاسی سرمایه‌داران آمریکاهم به دست بیاوریم. سرمایه‌داران آمریکایی بسیار بیش از تجار اغلب کشورهای سرمایه‌دار (به قول دیوید و گل) «به دولت‌شان بی‌اعتمادند»^{۱۱۲}. البته این موضوع تا حدی متناقض‌نماست؛ چراکه سرمایه‌داران آمریکا مجبور نبودند با یک طبقه کارگر سازمان‌یافته و دارای آگاهی سیاسی ملی در بیفتند. آن‌ها در مسائل دولتی به آنچه می‌خواستند می‌رسیدند. با این اوصاف، صاحبان کسب و کار مجبور بودند در جامعه سیاسی ای کار کنند که سابقه دموکراسی طولانی‌ای داشته و عاشق جنبش‌های «اصلاحی» اخلاقی گاه‌به‌گاه بوده است. جنبش‌هایی از جمله جنبش‌های کشاورزان و زنان که مایل بودند امتیازات ویژه صاحبان تجارت را به چالش بکشند. به علاوه، عدم اعتماد به دولت بازتابی از ناامیدی‌ای بود که آن‌ها به طور مرتب در تعامل با دولت فدرال غیرمتمرکز و تکه‌تکه تجربه می‌کردند - دولتی که تمامی اختیارات را در اختیار آن بخش‌هایی از صاحبان کسب و کار قرار می‌داد که با معیارهای صنعتی و جغرافیایی خودش تطابق داشت.^{۱۱۳}

نزاع بین تجار آمریکا به راحتی سیاسی شده بود (و هنوز هم هست). از آنجایی که بازندگان همیشه می‌توانستند «به دادگاه بروند» - یا نزد قانون‌گذاران برگردند [و خواهان تجدید نظر شوند]، یا به سطح دیگری از نظام فدرال، یا به سازمان جدیدی مراجعه کنند - و دور تازه‌ای از نبرد بی‌پایان را آغاز کنند به نظر می‌رسید هیچ‌وقت مسائل در حیطه سیاست‌گذاری حوزه عمومی حل و فصل نشود. دولت برای سرمایه‌داران آمریکایی نه [پدیده] منسجمی بود و نه قابل اتکا. در واقع، وضعیت ناهموار و بی‌ثبات ساختار سیاسی ایالات متحده کمک می‌کند بفهمیم چرا رهبران تجاری «پیشرو» - برخلاف انتظار مکتب «سرمایه‌داری رفاهی» - همیشه برای‌شان سخت بود که حمایت بخش گسترده‌ای از تجار را برای اقدامات جدید در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی، حتی آن‌هایی که برای کل اقتصادی و بخش‌های مسلط تجارت مفید بود، جلب کنند. به جز چند استثنا، سرمایه‌داران آمریکایی هیچ‌وقت دولت را به چشم ابزار مثبتی برای رسیدن به اهداف طبقاتی ندیدند. به طور عمده، صاحبان صنایع مختلف و همچنین صاحبان کسب و کارهای کوچک و بزرگ روی نزاع با هم از طریق سیاست تمرکز کردند. بخش‌های مختلف تجارت تنها گاهی با هم متحد می‌شدند؛ آن‌هم معمولاً برای ایستادن جلوی اصلاح‌گران و جنبش‌های محبوب اجتماعی که خواستار

گسترش دخالت دولت یا افزایش مالیات یا هزینه برای اهداف رفاهی می‌شدند.

«تناسب» میان نهادهای سیاسی و ظرفیت‌های گروهی

نهادهای دولتی، نظام احزاب سیاسی و قواعد انتخاباتی که به شکل تاریخی بسط و توسعه یافته‌اند، فقط روی آگاهی سیاسی و جهت‌گیری گروه‌های اجتماعی تاثیر نمی‌گذارند. همزمان، در جامعه سیاسی یک کشور، کلیت ساختار نهادهای سیاسی هم می‌تواند به برخی گروه‌ها و ائتلاف‌ها دسترسی و اهرم بدهد - و تلاش آن‌ها برای شکل دادن به سیاست‌گذاری‌های دولت را تشویق و تهییج کند - و هم می‌تواند این دسترسی و اهرم را از برخی گروه‌های دیگر بگیرد. این بدان معناست که درجه موفقیت هر گروه یا جنبش سیاسی فعال تنها متأثر از خود آگاهی و «بسیج منابع» آن نیروی اجتماعی نیست.^{۱۱۴} همان‌طور که نمودار شماره ۴ نشان می‌دهد، درجه موفقیت در رسیدن به اهداف سیاسی - از جمله تصویب قوانین اجتماعی - بستگی به فرصت‌های نسبی‌ای دارد که نهادهای سیاسی موجود برای یک گروه یا جنبش فراهم می‌کنند (و همزمان این فرصت را از مخالفان و رقبای آن‌ها می‌گیرد)



این رویکرد برای توضیح این مسئله استفاده شده که چرا گروه منفعتی تجار آمریکایی، در گذشته و حال، اغلب موفق به جلوگیری از سیاست‌گذاری‌های اجتماعی در بخش عمومی شده است. نقاط دسترسی چندگانه به قانون‌گذاران، کمیته‌های داخل قانون‌گذاران، سازمان‌ها و مقامات و اگر لازم می‌شد دادگاه‌های فدرال، به گروه‌های دارای منابع و دارای سازماندهی خوب مانند تجار فرصت‌های خوبی می‌داد که از قانون‌گذاری‌های نامطلوب جلوگیری کنند یا آن‌ها را به تعویق بیندازند. اگر یک نقطه دسترسی جواب نمی‌داد، نقطه دسترسی دیگری بود که کار کند. به علاوه، همان‌طور که دیوید رابرتسون اخیراً تأکید کرده است، گروه‌های منفعتی تجاری به خصوص در ابتدای قرن بیستم اهرم بازدارنده مهمی به دست می‌آمدند. این اهرم به لطف این واقعیت وجود داشت که نه یک دولت ملی بلکه ۴۸ ایالت، جای دعوی قانون‌گذاری بودند.^{۱۱۵} گروه‌های تجاری می‌توانستند استدلال کنند در صورت تصویب هرگونه مقررات یا مالیات در هر ایالت که با مقررات و مالیات‌های دیگر ایالات همخوان نباشد، جو تجاری و رقابت‌پذیری اقتصادی آن ایالت آسیب می‌بیند.

با این حال، نمی‌توانیم برتری ایالت‌های داخل نظام فدرالی را به عنوان مانع مطلق در برابر قدرت قانون‌گذاری در هر ایالت بدانیم، اما این برتری به درجاتی کمتر مانعی ساده در برابر اقدامات ابتکاری در حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی بود. به طور مثال، در سال ۱۹۱۱، ایالت ماساچوست قانون جبران خسارت برای کارگران را با پوشش طیف وسیعی از کارگاه‌ها تصویب کرد و بحث‌های پرسروصدای تجار و دیگر گروه‌های محافظه‌کار را رد کرد که می‌گفتند [با تصویب این قانون] محیط محلی تجارت و توانایی شرکت‌های ماساچوستی برای رقابت با شرکت‌های خارج از ایالات به سختی ضربه خواهد خورد.^{۱۱۶} در ایالت‌های دیگر هم در عصر ترقی، گاهی اشکالی از قانون جبران خسارت کارگران تصویب می‌شد؛ قوانینی که گروه‌های تجاری با قوت مخالف‌شان بودند. به علاوه، در دهه ۱۹۱۰، هم قانون تعیین ساعات کار زنان و هم مستمری مادران خیلی سریع در حدود چهل ایالت آمریکا تصویب شد. در این موارد، اغلب ایالت‌های

آمریکا درگیر روندی می شدند که می توان آن را تقلید رقابتی نامید؛ روندی که در آن رقابت بین ایالت ها در نظام فدرالی غیر پارلمانی و غیر متمرکز آمریکا بیشتر موجب تصویب سیاست گذاری های اجتماعی ملی می شد تا اینکه جلوی آن را بگیرد.

به طور کلی، ساختارهای سیاسی ایالات متحده اهرم های غیر معمولی را به گروه های اجتماعی می داد که با داشتن درجه ای از نظم و انسجام در هدف، می توانستند مناطق محلی سیاسی بسیاری را به هم وصل کنند. از قرن نوزدهم به این سو، آنچه من «گروه های منفعتی فدرالی» می خوانم نقش بسیار مهمی در [تصویب یا رد] موضوعات خاصی در حوزه سیاست اجتماعی داشتند فارغ از اینکه صف بندی حزبی درباره این موضوعات چه بود. اتحادیه های کارگری ایالات متحده در ابتدای قرن بیستم از این جهت به خوبی سازمان دهی نشده بود. آن ها به جای پخش شدن در هزاران منطقه در مراکز شهری خاصی متمرکز شده و به جای اینکه در سلسله مراتب سازمانی محلی-ایالتی-ملی جایی برای خود پیدا کنند، صرفاً برای انجام کارکردهای مشخصی سازماندهی شده بودند.^{۱۱۷}

شرکت های بزرگ یا انجمن شرکت های بزرگ منزوی هم به اندازه گروه های منفعتی فدرالی کارکرد نداشتند. بنابراین صاحبان کسب و کارهای کوچک و بزرگ اغلب از طریق انجمن های فدرالی مانند **انجمن ملی تولیدکنندگان** متحد شده بودند. در دهه ۱۹۲۰ پزشکان بخش خصوصی در ایالات متحده فدراسیون سه لایه [محلی-ایالتی-فدرال] قدرتمندی به نام **انجمن پزشکی آمریکا** تشکیل دادند که به راحتی می توانست رقیب قدرت نفوذ تجار بر فرایند قانون گذاری در مخالفت با سیاست گذاری های اجتماعی جدید بخش عمومی مانند [تصویب قانون] بیمه سلامت یا تمدید برنامه فدرال شپارد-تونر در سال های ۷-۱۹۲۶ باشد.

گروه های منفعتی فدرالی شامل جنبش های فراطبقه ای هم می شدند که مدافع تصویب یا بسط سیاست گذاری های اجتماعی مهم در آمریکا بودند. ارتش کبیر جمهوری یکی از این انجمن های فدرالی بود که برای مزایای سخاوتمندانه جنگ داخلی جنگید و بسیار هم موفق بود. فدراسیون های بزرگ زنان که به شکل موفقیت آمیزی در پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم توانستند از قوانین اجتماعی حمایت کنند شامل **اتحادیه زنان مسیحی طرفدار منع مشروبات الکلی**، فدراسیون همگانی کلوپ های زنان و کنگره ملی مادران بودند. این فدراسیون های زنانه نقش مهمی در انتشار سریع قانون گذاری های اجتماعی مادر سالارانه در تعداد زیادی از ایالت ها در دهه ۱۹۱۰ داشتند. یک فدراسیون فراطبقه ای از کلوپ های مردانه به نام **نظم برادرانه عقاب ها** کمپین های ایالتی متعددی برای تصویب مستمری های نیازمحور برای سالمندان در دهه ۱۹۲۰ راهدایت کرد. کلوپ هایی که در مناطق قانون گذاری محلی ریشه داشتند با همکاری یکدیگر شبکه های ایالتی و ملی از تعاملات اجتماعی ساختند. این انجمن های گسترده جایگاه خوبی برای ترویج و تبلیغ انواع خاصی از سیاست گذاری های اجتماعی داشتند، بخصوص که طرح ها [برای تصویب شدن] باید راهشان را میان از نهادهای قانون گذاری مختلف ایالتی و یا از میان مجلس نمایندگان در کنگره باز می کردند.

سوال بنیادین که در این کتاب بدان پرداخته می شود این است که چرا نیروهای مادر سالارانه که از سیاست گذاری های اجتماعی به نفع مادران و کارگران زن حمایت می کردند در سیاست آمریکا در ابتدای دهه ۱۹۰۰ به شکل قابل توجهی از نیروهای پدر سالارانه که همزمان برای تصویب سیاست گذاری هایی به نفع مردان مزدبگیر کار می کردند موثرتر بودند. همان طور که این کتاب روشن می کند، این سوال و قتی درست جواب داده می شود که «تناسب» بین ظرفیت های سازمانی نیروهای مادر سالارانه و پدر سالارانه و فرصت هایی که توسط نهادهای سیاسی ایالات متحده ارائه می شود، مورد بررسی قرار گیرد. همان طور که در بخش دوم خواهیم دید، حامی برخی طرح های سیاست گذاری اجتماعی

انجمن ملی تولیدکنندگان

National Association of Manufacturers

یک گروه لابی که در سال ۱۸۹۵ تأسیس شد و بزرگترین اتحادیه کارفرمایی است که بیش از ۱۴ هزار کمپانی را تحت پوشش خود دارد.

انجمن پزشکی آمریکا

American Medical Association

بزرگترین سازمان همکاری پزشکان آمریکا و دانشجویان پزشکی که در سال ۱۸۹۷ تأسیس شد.

اتحادیه زنان مسیحی طرفدار منع مشروبات الکلی

Women's Christian Temperance Union

یکی از اولین سازمان های زنانه طرفدار منع مشروبات الکلی که دغدغه اصلاح اجتماعی داشت.

نظم برادرانه عقاب ها

Fraternal Order of Eagles

یک سازمان بین المللی برادرانه که در سال ۱۸۹۸ در سیاتل تأسیس شد

پدرسالار عالمان اجتماعی و مدیران بخش عمومی که ذهنیتی اصلاح‌گرا داشتند، بودند و حامی برخی دیگر اتحادیه‌های ایالتی یا ملی، اما اصلاح‌گران و اتحادیه‌های کارگران در ابتدای قرن بیستم در جهت اهداف چندگانه ایدئولوژیکی و سازمانی عمل می‌کردند و جز چند ایالت محدود، اتحادهای سیاسی موثر به نفع سیاست‌گذاری‌های اجتماعی جدید شکل ندادند. علاوه بر این، نه متخصصان اصلاح‌گرا و نه اتحادیه‌های کارگری به شکل انجمن‌های فدرالی سازماندهی نشدند تا بتوانند به همه مناطق در کشور دسترسی داشته باشند. مدافعان طرح‌های سیاست‌گذاری اجتماعی پدرسالار در ابتدای قرن بیستم در آمریکا معمولاً به سختی می‌توانستند خواسته‌های نیازمند قانون‌گذاری را هم‌زمان در ایالت‌های متعددی هدایت کنند.

در عوض، همان‌طور که در بخش سوم نشان خواهیم داد، گروه‌های زنان قادر بودند اتحاد گسترده‌ای میان متخصصان اصلاح‌گرا و گروه‌های زنان محلی برقرار کنند. این اتحاد می‌توانست روی قانون‌گذاری فشار بیاورد که سیاست‌گذاری‌های اجتماعی جدید برای کارگران زن، مادران و کودکان تصویب کنند. در حالی که اتحادیه‌ها و روشنفکران اصلاح‌گرای مردمی می‌توانستند با هم به نفع سیاست اجتماعی در آمریکای ابتدای قرن بیستم کار کنند، روشنفکران زن و گروه‌های مردمی می‌توانستند چنین کنند. این همکاری‌شان همانند اتحادیه‌های روشنفکری-کارگری در جنبش‌های سوسیال دموکراتیک در دیگر کشورها بود.^{۱۱۸} به علاوه، اتحادیه‌های مادرانه آمریکایی به اهرم‌های قابل توجهی در جامعه سیاسی کشور دست پیدا کردند؛ چراکه بزرگترین انجمن‌های زنان آن روزها، به طور خاص فدراسیون همگانی کلپ‌های زنان و کنگره ملی مادران بر انجمن‌های داوطلبانه استوار بود که توسط زنان طبقه متوسط و الیت ایجاد شده بود. این زنان که از سیاست انتخاباتی معمول آمریکا در قرن نوزدهم طرد شده بودند، فدراسیون‌های خودمختاری را به موازات ساختار سه‌لایه محلی-ایالتی-ملی فدرالیسم آمریکایی بسط و توسعه دادند. این موضوع به مرور و در یک تقاطع تاریخی اتفاق افتاد؛ زمانی که احزاب آمریکایی که فقط از مردان تشکیل شده بود ضعیف شدند، زمانی که قانون‌گذاران ایالتی بیشتر به خیزش‌های اخلاقی افکار عمومی حساسی شده بودند تا به کنترل حزبی احزاب، و زمانی که دادگاه‌های ایالات متحده می‌خواستند مقررات کار برای زنان و نه مردان را قبول کنند.

بنابراین بسیج سیاسی زنان در ایالات متحده از طریق فدراسیون‌های گروه‌های داوطلبانه با بافت دولتی پذیرنده در طول دهه ۱۹۱۰ و اوایل دهه ۱۹۲۰ روبه‌رو شد. برای مدتی، ساختارهای سیاست ایالات متحده با موفقیت‌های قانون‌گذارانه (که البته غیر قابل تغییر نبود) اتحادهای گسترده مادرانه را تشویق کرد و این اتفاق زمانی افتاد که همین آرایش سیاسی در برابر اصرار و ابرام عالمان اجتماعی و اتحادیه‌های کارگری برای تصویب سیاست‌گذاری‌های اجتماعی پدرانه، کاملاً ناپذیر بود.

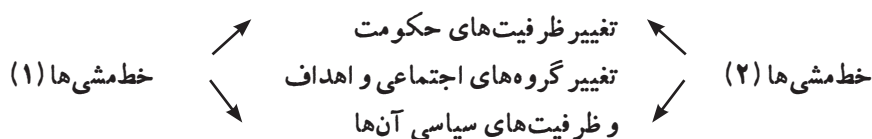
ورای توضیح اقدامات ابتکاری رسمی و تاثیر نهادهای سیاسی بر سیاست اجتماعی، ما در نهایت باید چهارمین روند را به خاطر بسپاریم که توسط رویکرد جامعه سیاسی ساختاریافته مورد توجه قرار می‌گیرد: بازخورد‌های سیاست‌گذاری. اغلب قریب به اتفاق عالمان علوم اجتماعی که نظام‌های کشوری تامین اجتماعی را مطالعه می‌کنند،

فراموش می‌کنند سیاست‌گذاری‌هایی که تصویب می‌شود ساختار روندهای سیاسی پس از خود را تغییر می‌دهند. تحلیلگران به طور معمول به دنبال عوامل تعیین‌کننده هم‌زمان سیاست‌گذاری‌ها هستند- برای مثال، گروه‌های منفعتی اجتماعی یا اتحادهای سیاسی موجود. اما علاوه بر این‌ها ما باید الگوهایی را هم که در طول زمان هویدا می‌شوند توضیح دهیم (نه فقط فرایندهای مقیاس کلان بلندمدت تغییرات اجتماعی و بازسازمان‌یابی جامعه سیاسی). ما باید سیاست‌گذاری‌های اجتماعی را نقطه شروع و همچنین نقطه پایان

سیاست‌گذاری‌ها سیاست را تغییر می‌دهند

تحلیل قرار دهیم: همان‌طور که عرصه سیاسی سیاست‌گذاری‌ها را تعیین می‌کند، سیاست‌گذاری‌ها هم عرصه سیاسی را بازسازی می‌کنند.

سیاست‌گذاری‌هایی که نهادینه می‌شوند از دو جهت اساسی اثر بازخوردی دارند. اولاً، به دلیل تلاش‌های رسمی برای اجرای سیاست‌گذاری‌های جدید از طریق آرایش اداری موجود یا جدید، سیاست‌گذاری‌ها ظرفیت‌های دولت را تغییر یا بسط می‌دهند. این [سیاست‌گذاری‌های مصوب] ظرفیت‌های اداری برای اقدامات ابتکاری رسمی در آینده را تغییر می‌دهند و روی احتمال بعدی اجرای سیاست‌گذاری تأثیر می‌گذارند. ثانیاً، خط‌مشی‌های جدید هویت‌ها، اهداف و ظرفیت‌های اجتماعی گروه‌ها را که متعاقباً در عرصه سیاسی نزاع یا ائتلاف می‌کنند، متأثر می‌کنند. بنابراین همان‌طور که در نمودار ۵ جمع‌بندی شده است، خط‌مشی‌های اجتماعی روی روندهایی که ما قبلاً چارچوب نظری جامعه‌سیاسی محور تعریف کرده بودیم، اثر بازخوردی دارند:



می‌توانیم تحلیل‌مان از اثر بازخوردی خط‌مشی را با این سؤوال کمی عمیق‌تر کنیم: آیا هر خط‌مشی‌ای روی ظرفیت‌های دولت و سیاست تأثیر می‌گذارد؟ این تأثیر می‌تواند هم در تقویت و هم در تخریب مسیر توسعه بیشتر به صورت خط‌مشی‌گذاری باشد. این راهی برای ارزیابی «موقعیت» خط‌مشی‌ها از منظر فرایندهای سیاسی جاری است و در برابر راه‌های دیگر بحث کردن درباره موقعیت و شکست خط‌مشی‌ها قرار می‌گیرد که مثلاً این موقعیت یا شکست را بر اساس «کارآمدی» مطابق با برخی شاخصه‌های اقتصادی بیرونی ارزیابی می‌کنند یا بر اساس ارزش اخلاقی آن‌ها مطابق با استانداردهای هنجاری ارزیابی می‌کند. بر اساس رویکرد روند-سیاسی، یک خط‌مشی «موفق» است که آن دسته از ظرفیت‌های حکومت را تقویت کند توسعه آینده خودش را ارتقا دهد، خصوصاً گروه‌ها و ائتلاف‌های سیاسی مدافع تداوم و توسعه آن خط‌مشی را برانگیزاند.^{۱۱۹} در واقع، اقدامات اقتصادی و اجتماعی بخش عمومی احتمالاً روی انگیزش هویت‌های اجتماعی جدید و ظرفیت‌های سیاسی تأثیر می‌گذارد؛ گاهی روی گروه‌هایی که در بسط و توسعه خط‌مشی سهمی دارند و گاهی روی گروه‌هایی که به دنبال تغییر و تجدیدنظر آن خط‌مشی هستند. علاوه بر این، بازخوردهای مثبت یا منفی خط‌مشی می‌تواند از یک خط‌مشی «سرریز» کند و سرنواشت طرح یک خط‌مشی دیگر را که از نظر مقامات و گروه‌های شیمیه آن است تحت تأثیر قرار دهد. ردگیری این فرایندهای بازخوردی برای توضیح دادن توسعه بعدی مزایای اجتماعی پس از اقدامات اولیه‌ای که نهادینه شده، ضروری است.

اهمیت بازخوردهای خط‌مشی یکی از بهترین دلایل برای نشان دادن این مسئله است که چرا توضیح بسط و توسعه خط‌مشی‌های اجتماعی یک کشور باید واقعاً تاریخی و حساس به روندهایی باشد که در طول زمان آشکار می‌شوند.^{۱۲۰} قطعاً، بازخوردهای خط‌مشی در بسیاری از بحث‌های این کتاب ظاهر خواهند شد، مهم‌تر از همه در برخورد با بازخوردهای مثبت و منفی مستمری‌های مربوط به جنگ داخلی.

بسط و توسعه مستمری‌های مربوط به جنگ داخلی شامل بازخوردهای مثبتی بود. بعد از اقدامات قانون‌گذارانه اولیه در جهت آزادسازی‌ها، کهنه‌سربازها برای خواست مزایای در حال گسترش خود آگاهانه سازماندهی و بسیج شدند و اداره مستمری‌ها بدل به یکی از بزرگترین و فعال‌ترین اداره‌های دولت فدرال شد. به علاوه در اوایل قرن بیستم، بسیاری از کارگران و شهروندان آمریکایی خواستار بسط و

توسعه این خط‌مشی مقدم به مستمری‌های سالمندی شدند که به شکل گسترده‌ای قابل دسترسی باشند. با این اوصاف، مستمری‌های جنگ داخلی هم‌زمان باعث ایجاد واکنش‌هایی علیه مزایای اجتماعی بعدی بخش عمومی که در همین راستا بودند، شد. از آنجا که موفقیت بسیار زیاد مستمری‌های جنگ داخلی پیوند بسیار محکمی با نحوه عملکرد دموکراسی حامی پرور داشت، این موفقیت زمینه‌ای برای بازخوردهای منفی ایجاد کرد و عمیقاً روی جهت‌گیری بعدی خدمات اجتماعی در ایالات متحده اثر گذاشت. در دوران پیشرفت، مستمری‌های جنگ داخلی دائماً از سوی بسیاری از نخبگان آمریکایی به عنوان دلیلی بر ممانعت یا تعویق هر گونه حرکت به سوی مستمری‌های جامع‌سالمدان مورد ارجاع بود، حتی اگر این مستمری‌ها این امکان را فراهم می‌آورد که اصلاح‌حکمران نخبه‌ائتلاف‌هایی با اتحادیه‌های کارگری - مانند همان ائتلاف‌هایی که اصلاح‌حکمران بریتانیایی هم‌عصرشان به دست آورده بودند - بسازند. به علاوه، «فساد» حزب بنیاد که بسیاری از اصلاح‌حکمران آمریکایی آن را به اجرای مستمری‌های جنگ داخلی ربط می‌دادند، باعث شد بسیاری از این اصلاح‌حکمران معتقد باشند که ایالات متحده نمی‌تواند هر گونه برنامه جدید در جهت هزینه‌کرد اجتماعی را کارآمد یا صادقانه اداره کند.

اگر برای پیدا کردن تصویری کلی از خط‌مشی‌گذاری اجتماعی در ایالات متحده در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم قدمی به عقب بگذاریم، می‌توانیم روندهای بازخوردی‌ای را که سرجمع منجر به موفقیت یا شکست نسبی سیاسی انواع خاصی از تلاش‌ها می‌شوند، ردیابی کنیم. برخی از خط‌مشی‌ها تصویب شده و نشان دادند دست کم برای مدتی در دموکراسی آمریکایی امکان‌پذیر هستند. مستمری‌های جنگ داخلی و برنامه‌های اداره کودکان مثال‌های چنین اقداماتی هستند که به لحاظ سیاسی امکان‌پذیرند (حتی اگر مستمری‌های جنگ داخلی سرریز منفی روی دیگرهای طرح‌های سیاست‌گذارانه که در دوره پیشرفت دربارشان بحث شده، داشته باشند). مستمری‌های جنگ داخلی و برنامه‌های اداره کودکان الهام‌بخش رای‌دهندگان بسیاری در نقاط مختلف شد که از مرزهای طبقاتی می‌گذشت. توسعه این خط‌مشی‌ها توسط سیاستمداران و سازمان‌های اداری پویا ترویج و تبلیغ می‌شد. اما سایر خط‌مشی‌های اولیه اجتماعی در ایالات متحده به لحاظ سیاسی و اداری به فنا رفتند - حتی آن دسته از خط‌مشی‌ها مانند مستمری مادران که به دلخواه همان گروه‌هایی تصویب شد که برای خط‌مشی‌های اجتماعی مادرانه بیشتری مبارزه کردند. آن دسته از خط‌مشی‌ها که موفقیت کمتری داشتند آن‌هایی بودند که قهرار اهداف قرار داده و آنقدر جذاب نبودند که بتوان حول‌شان ائتلاف‌های سیاسی گسترده‌ای ایجاد کرد، که بخواهند برای افزایش منبع مالی و محدود شده این خط‌مشی‌ها کاری کنند. مستمری مادران به مزایای «رفاهی» ناکافی و تحقیرآمیز تقلیل پیدا کرد؛ مزایایی که مقدر بود پایه و اساس خدمات اجتماعی سطح پایین دولتی ایالات متحده تا امروز باشد.

نگاه به آینده

در این فصل استدلال‌های چارچوب نظری جامعه‌سیاسی محور در گفت‌وگو با دیگر رویکردهای نظری که برای توضیح تأمین اجتماعی در ایالات متحده به کار گرفته می‌شوند، ارائه شد. از اینجا به بعد اما، نحوه ارائه به ترتیب وقوع زمانی خواهد بود.

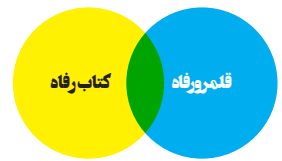
ظرفیت‌های متغیر دولت آمریکا و امتیازات ویژه سیاستمداران چگونه در الگوهای خط‌مشی‌گذاری اجتماعی که در اولین بخش هم فصل طرح شدند، نقش داشت؟ نهادهای سیاسی ایالات متحده و تغییرات‌شان، به همراه بازخوردهای خط‌مشی‌های قبلی، چگونه روی دستورکاری‌های مورد بحث و نزاع‌های اجتماعی بر سر خط‌مشی‌ها بین دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۲۰ تأثیر گذاشت؟ فقط یک تحلیل واقعا تاریخی می‌تواند به این موضوعات بپردازد، تعامل میان تغییرات

اجتماعی و سیاسی را مورد بررسی قرار دهد و فرایندهای سیاسی که در طول زمان گاهی نتیجه عکس می‌دادند را کاوش کند.

به لحاظ روشی، این کتاب روش «مطالعه موردی تاریخی تطبیقی» را برای فهم توسعه خدمات اجتماعی در ایالات متحده پیشنهاد می‌کند. فقط يك کشور، که آن هم ایالات متحده است، به طور عمیق تحلیل می‌شود؛ اما در جای جای بحث، میان مسیرهای تاریخی نسبتاً مستقل از هم مقایسه صورت می‌گیرد. هر جا مفید و معتبر باشد، هم مقایسه کمی و هم مقایسه کیفی بین ایالت‌های آمریکا صورت می‌گیرد. این مقایسه‌ها كمك می‌کند که تنوع در زمان‌بندی تصویب قوانین، محتوا و اجرای قوانین را توضیح دهیم. به علاوه میان ایالات متحده و سایر کشورها هم مقایسه‌هایی انجام خواهیم داد. بریتانیا در این مقایسه همیشه یکی از پایه‌های مقایسه است اما در هر مقایسه، کشورهای دیگر هم مورد بحث قرار می‌گیرند. همچنان تاریخ هیچ کشوری به جز ایالات متحده به کاملاً مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. چرا منظور ما مقایسه چند کشور برای اثبات يك بحث عمومی نیست؟ این مقایسه برای آن به کار می‌رود که الگوهای متمایز از الگوی ایالات متحده را روشن کند و كمك می‌کند در یابیم کدام عوامل الگوی آمریکایی یگانه‌اند و کدام با سایر کشورها مشترك هستند؟

انواع مختلفی از شواهد در این کتاب در کنار هم قرار گرفته‌اند. در برخی از موضوعات، من توانسته‌ام داده‌های کمی تازه‌ای از چند ایالت فراهم کنم که برای آزمودن آماری فرضیه‌ها کافی بوده‌اند. با این حال، اغلب من شواهد «دست اول» را که با دقت تحلیل شده‌اند با شواهد «دست دوم» از مطالعات تاریخی منتشر شده ترکیب کرده و تا جایی که کتاب‌های منتشر شده توسط تاریخ‌نگاران فراوان و متکی بر کاوش‌های موجه در منابع بودند، با خیال راحت در این کتاب بر آن‌ها اتکا کرده‌ام. اما در موضوعاتی که آثار دست دوم پراکنده بودند یا کاملاً برای من موجه نبودند، با همکاری همکاران مختلف منابع دست اولی را پیدا و تحلیل کردم تا به تصویر جامع‌تری از آنچه اتفاق افتاد - و چرا اتفاق افتاد - برسم. همچنین استفاده زیادی از اسناد دولتی کرده‌ام. اسناد سازمانی گروه‌های زنان و فدراسیون آمریکایی کارگران کاملاً مورد بررسی قرار گرفته‌اند تا فهمی از ظرفیت سیاسی این گروه‌ها و موضع‌شان درباره موضوعات سیاست‌گذارانه به دست آید. احتمالاً این کاوش تا حد زیادی یگانه است. تا جایی که امکان داشته فعالیت گروه‌های کلیدی زنان را در خلاصه‌نویسی‌های دولتی و اسناد خود این سازمان‌ها که در ایالت‌ها پخش بودند، دنبال کرده‌ام. ساعت‌های خوش زیادی را صرف پیدا کردن «حسی» نسبت به رویکردهای بازیگران دخیل در خط‌مشی‌ها کردم و ساعت‌ها صرف مذاقه در يك متن خاص در حمایت (یا شاهی در رد) يك حدس کردم.

به جز نتیجه‌گیری، فصول آینده در سه بخش طبقه‌بندی شده‌اند. بخش اول «دولت دادگاه‌ها و احزاب» ایالات متحده در قرن نوزدهم را تحلیل و ظرفیت‌های آن برای ایجاد و توسعه خط‌مشی‌های اجتماعی توزیعی - از جمله مزایای دوران جنگ داخلی - را برجسته می‌کنم. بخش دوم این سؤال را می‌پرسد و پاسخ می‌دهد که چرا ایالات متحده طرح‌های مربوط به مستمری سالمندان، مقررات کلی در حوزه کار، و بیمه اجتماعی کارگران مرد را در دوره پیشرفت تصویب نکرد. در بخش سوم ریشه‌های بسیج سیاسی زنان در ایالات متحده در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم را بررسی و روی خط‌مشی‌های اجتماعی متنوع مادرانه که در دهه ۱۹۱۰ و ابتدای ۱۹۲۰ تصویب شد، تمرکز می‌کند. هر بخش با يك خلاصه از موضوعاتی که بررسی می‌شوند آغاز می‌شود. این کتاب شامل ۱۵ فصل است و به تامل درباره موفقیت، شکست و میراث اولین مراحل خدمات اجتماعی در ایالات متحده می‌پردازد.



پی‌نوشت‌ها

۱. نقل شده در مقاله

Donald M. McMurry, "The Political Significance of the Pension Question, 1885-1897," *Mississippi Valley Historical Review* 9 (1922), pp. 34-35.

۲. حدود ۳۵ درصد مردان ۶۵ سال و مسن‌تر مستمری‌های فدرال را دریافت می‌کردند. See note 123 to Chapter 2.

3. Charles Richmond Henderson, *Industrial Insurance in the United States* (Chicago: University of Chicago Press, 1909), pp. 273, 277.

4. Mrs. Imogen B. Oakley, "The More Civic Work, the Less Need of Philanthropy," *American City* 6(6) (June 1912), p. 805. **ی‌ز.**

اولی به یک مشاهده‌گر فرانسوی زندگی آمریکایی اشاره می‌کند که «می‌گفت کلپ‌های مدنی زنانه در فرانسه وجود ندارد... چون مقامات شهری تا جایی که می‌توانستند مسئولیت هر موضوعی را قبول می‌کردند.»

5. Mrs. G. H. Robertson, "The State's Duty to Fatherless Children," *Child Welfare Magazine* 6(5) (Jan. 1912), p. 160.

۶. اصطلاح «بیگ‌بنگ» را از این مقاله کریستوفر لمن گرفته‌ام:

"Patterns of Policy Development: Social Security in the United States and Canada," *Public Policy* 25 (1977): 261-91.

۷. این پاراگراف و پاراگراف بعدی از این مقالات برگرفته شده‌اند:

Peter Flora and Jens Alber, "Modernization, Democratization and the Development of Welfare States in Western Europe," pp. 37-80 in *The Development of Welfare States in Europe and America*, ed. P. Flora and A. Heidenheimer (New Brunswick, NJ: Transaction Press, 1981); Francis G. Castles, *The Working Class and Welfare: Reflections on the Political Development of the Welfare State in Australia and New Zealand, 1880-1980* (London and Boston: Allen and Unwin, 1985); James M. Malloy, *The Politics of Social Security in Brazil* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979); and I. M. Rubinow, *Social Insurance* (New York: Henry Holt, 1913).

8. Peter Flora and Arnold J. Heidenheimer, "The Historical Core and Changing Boundaries of the Welfare State," in *The Development of Welfare States in Europe and America*, pp. 18-19.

۹. درباره اصلاحات در بریتانیا و اصول آن بنگرید به

Derek Fraser, *The Evolution of the British Welfare State*, 2nd ed. (London: Macmillan, 1984), ch. 9; Jose Harris, William Beveridge: A Biography (Oxford: Oxford University Press, 1977), chs. 16-17; and Norman Furniss and Timothy Tilton, *The Case for the Welfare State* (Bloomington: Indiana University Press, 1977), ch. 5.

10. Francis G. Castles, *The Social Democratic Image of Society* (London: Routledge and Kegan Paul, 1978); Costa Esping-Andersen, *Politics Against Markets: The Social Democratic Road to Power* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1985); and Furniss and Tilton, *Case for the Welfare State*, ch. 6.

۱۱. جزئیات بیشتر درباره نقطه‌نظرات این پاراگراف و پاراگراف بعدی را در این جا ببینید:

Margaret Weir, Ann Shola Orloff, and Theda Skocpol, eds., *The Politics of Social Policy in the United States* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1988); and in Edwin Amenta and Theda Skocpol, "Taking Exception: Explaining the Distinctiveness of American Public Policies in the Last Century," pp. 292-333 in *The Comparative History of Public Policy*, ed. Francis G. Castles (Oxford: Polity Press, 1989).

12. For examples, see Flora and Heidenheimer, *Development of Welfare States*; and citations in notes 20 and 56 below.

13. Roy Lubove, *The Struggle for Social Security, 1900-1935*, 2nd ed. (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1986; orig. 1968). See also Daniel Nelson, *Unemployment Insurance: The American Experience, 1915-1935* (Madison: University of Wisconsin Press, 1969).

14. Daniel Levine, *Poverty and Society: The Growth of the American Welfare State in International Comparison* (New Brunswick, NJ: Rutgers University Press, 1988), p. 283 and ch. 18.

15. James T. Patterson, *America's Struggle Against Poverty, 1900-1980* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1981).

16. Michael B. Katz, *In the Shadow of the Poorhouse: A Social History of Welfare in America* (New York: Basic Books, 1986).

بخش اول کتاب به گفته کاتز به «عصر خانه فقر» در قرن نوزدهم و بخش دوم به دوران مهم سرمایه‌داری شرکتی از دهه ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۰ را پوشش می‌دهد. دوره‌ای که سیاست‌های ابتدای قرن نوزدهم به‌خصوص خانه‌های فقر و خیریه‌های علمی شکست خورده و جایگزین‌های آن‌ها ضروری شده بودند. در اهمیت دولت ملی و دولت‌های محلی در برابر

مسائل وابستگی اقلشار نیازمند آ‌تردیدناپذیر به نظر می‌آمد. تمرکز او روی ظهور چیزی است که من آن را شبه‌دولت رفاه نامیده‌ام که ساختار آن با نیویدیل تکمیل شد. کتاب بخش سومی دارد که عمدتاً به انجام و فرجام ابرنامه جنگ علیه فقر می‌پردازد.

۱۷. این دیدگاه را فصلی از کتاب با موضوعات دیگر مستند خواهیم کرد. ارجاعات را اینجا ارائه نکردم تا بحث را مختصر ارائه کنم. این بحث را در فصل‌های بعد به تفصیل ارائه خواهیم کرد.

18. Kathryn Kish Sklar, "Florence Kelley and the Integration of 'Women's Sphere' into American Politics, 1890-1921" (paper presented at the Annual Meeting of the Organization of American Historians, New York, April 1986), p. 17.

19. Harold Wilensky, *The Welfare State and Equality* (Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1975), p. 24, echoing Harold Wilensky and Charles N. Lebeaux, *Industrial Society and Social Welfare* (New York: Russell Sage Foundation, 1958), p. 230.

20. See Phillips Cutright, "Political Structure, Economic Development, and National Social Security Programs," *American Journal of Sociology* 70 (1965): 537-50; and Ramesh Mishra, "Welfare and Industrial Man: A Study of Welfare in Western Industrial Societies in Relation to the Hypothesis of Convergence," *Sociological Review* 21 (1973): 535-60.

21. See F. L. Pryor, *Public Expenditures in Communist and Capitalist Nations* (London: George Allen and Unwin, 1968); and Wilensky, *Welfare State and Equality*. Some proponents of logic of industrialism ideas maintain that policies and expenditure patterns converge only up to a point, after which sociocultural variations persist among very rich countries; see Wilensky as well as Robert W. Jackman, *Politics and Social Equality: A Comparative Analysis* (New York: Wiley, 1975), and John B. Williamson and J.J. Fleming, "Convergence Theory and the Social Welfare Sector: A Cross-National Analysis," *International Journal of Comparative Sociology* 18 (1977): 242-53.

22. The highly aggregated dependent variables include total years of "program experience," as in Cutright, "National Social Security Programs," and broad categories of national social expenditure, as in Wilensky, *Welfare State and Equality*, and many others.

23. Flora and Alber in "Modernization, Democratization, and the Development of Welfare States"

نشان می‌دهند که بررسی ۱۲ کشور اروپایی در خلال دهه‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ نشان می‌دهد سطح صنعتی شدن نمی‌تواند عامل تعیین‌کننده اجرای سیاست‌های بیمه اجتماعی باشد. And David Collier and Richard Messick in "Prerequisites versus Diffusion: Testing Alternative Explanations of Social Security Adoption," *American Political Science Review* 69 (1975): 1299-1315 یافته‌های این دو محقق هم نشان می‌دهد که نه سطح و نه قدرت صنعتی شدن نمی‌تواند زمان‌بندی اجرای برنامه بیمه اجتماعی را در ۵۹ کشور در خلال دهه‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۰ را توضیح دهد. فرانسیس کسلر درباره اهمیت رشد هزینه‌های رفاهی دولت، افزایش هزینه‌های اجتماعی دولت در ۱۸ کشور سرمایه‌داری دموکراتیک در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را در این مقاله توضیح می‌دهد:

"The Impact of Parties on Public Expenditures" in *The Impact of Parties*, ed. Francis G. Castles (Beverly Hills, CA: Sage Publications, 1982), pp. 61-70.

او متوجه شد که سطح رشد اقتصادی هم نمی‌تواند تنوع الگوهای خرج کردن دولت‌های ملی را توضیح دهد. علاوه بر این، در دو منبع زیر، نویسندگان علیه استدلال ویلنسکی شواهدی آورده‌اند. ویلنسکی استدلال کرده بود که افزایش و کاهش مخارج اجتماعی دولتی به شکل معناداری توسط سهم سالمندان در کل جمعیت تعیین می‌شود.

John Stephens in *The Transition from Capitalism to Socialism* (London: Macmillan, 1979), ch. 4, and John Myles in *Old Age in the Welfare State: The Political Economy of Public Pensions* (Boston: Little, Brown, 1984), pp. 94-97

24. See Collier and Messick, "Prerequisites versus Diffusion," p. 1309.

۲۵. بهترین منبع برای اینکه چه کسانی این مزایا را دریافت می‌کردند تحلیل داده‌های کشوری اوهایو در خلال سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۸۶ توسط هی‌وود سندرز است: "Paying for the 'Bloody Shirt': The Politics of Civil War Pensions," in *Political Benefits*, ed. Barry Rundquist (Lexington, MA: D. C. Heath, 1980), pp. 150-54.

سندرز نتیجه گرفته (صفحه ۱۵۲) که «به‌طور کلی، مستمری‌ها در مناطقی توزیع می‌شوند که اکثریت روستایی و انگلوساکسون و ثبات بالای جمعیتی دارند». شهرستان شهرنشین کویاهوگا شامل کیلیولند که دارای بالاترین میزان مهاجرت پس از جنگ داخلی بود، کمترین سرانه دریافت مستمری را داشت (۵ نفر از هر هزار نفر). سندرز متوجه شد که شهرنشینی و درصد خانوارهای خانه‌دار (در مقابل خانوارهایی که در مزرعه زندگی می‌کنند) همبستگی منفی با نرخ دریافت مستمری شهرستان‌ها دارد. در میان داده‌های سندرز شواهدی وجود

۱۰۰



مجله تحلیلی قلمرو رفاه

شماره ۴۳ و ۴۴ آبان و آذرماه ۱۳۹۷

دارد که نشان می‌دهد شهرها هر چه کوچکتر بودند مستمری‌های بیشتری دریافت می‌کردند. مثل شهر دیتون در اوهایو، شاید شهرهای کوچک و متوسط درصد بومی و مهاجر اولیه بیشتری داشته و نقش مراکز تعامل با کهنه‌سربازان را ایفا می‌کردند و همین سبب می‌شد بیش از دیگران برای گرفتن مستمری درخواست بدهند.

۲۶. این استدلال در این مقاله بسط داده شده و مستند شده است:

Ann Shola Orloff and Theda Skocpol, "Why Not Equal Protection ی: Explaining the Politics of Public Social Spending in Britain, 1900-1911, and the United States, 1880s-1920," *American Sociological Review* 49 (Dec. 1984), pp. 732-33, 736, 743-44.

27. See, for example, the discussions in Edwin Amenta, Elisabeth S. Clemens, Jeffren Olsen, Sunita Parikh, and Theda Skocpol, "The Political Origins of Unemployment Insurance in Five American States," *Studies in American Political Development* 2 (1987): 137-82; Keith L. Bryant, Jr., "Kate Bernard, Organized Labor, and Social Justice in Oklahoma During the Progressive Era," *Journal of Southern History* 35 (1969): 145-64; Robert Morlan, *Political Prairie Fire: The Nonpartisan League, 1915-1922* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1955); Joseph Frederick Tripp, "Progressive Labor Laws in Washington State (1900-1925)" (Ph.D. diss., University of Washington, 1973); and Richard M. Vallely, *Radicalism in the States: The Minnesota Farmer-Labor Party and the American Political Economy* (Chicago: University of Chicago Press, 1989).

28. Louis Hartz, *The Liberal Tradition in America* (New York: Harcourt Brace, 1955).

29. Louis Hartz, *The Founding of New Societies* (New York: Harcourt, Brace and World, 1964).

30. Gaston Rimlinger, *Welfare Policy and Industrialization in Europe, America, and Russia* (New York: Wiley, 1971).

31. Levine, *Poverty and Society*, p. 23. In Levine's view (p. 11), "Nations perceive reality in their own way and act according to those perceptions' relation to their own history."

32. Lubove, *Struggle for Social Security*, p. 2.

33. Anthony King, "Ideas, Institutions, and the Policies of Governments: A Comparative Analysis: Part III," *British Journal of Political Science* 3(4) (1973), p. 418; emphasis in the original removed. The entire article spans 3(3): 291-313 and 3(4): 409-423.

34. Both Rimlinger, *Welfare Policy and Industrialization*, and Levine, *Poverty and Society*, emphasize this comparison.

۳۵. علاوه بر نویسندگانی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد به این منابع هم نگاه کنید:

Kirstin Gronbjerg, David Street, and Gerald D. Suttles, *Poverty and Social Change* (Chicago: University of Chicago Press, 1978), pp. 5-6.

علاوه‌هیچ رابطه ضروری بین اقتصادی‌ل‌س‌سفری و تامین اجتماعی‌حد‌اق‌لی وجود ندارد. در بریتانیا و رژیم «تجارت آزاد» آن که نسبت به آمریکا نسبت نزدیک‌تری به سیاست‌های اقتصادی‌ل‌س‌سفری داشت، لیبرال‌های بریتانیایی در سال ۱۹۰۶ طرح مستمری‌ها و بیمه‌های اجتماعی را دادند و هم‌زمان طرح محافظه‌کاران به منظور ایجاد تعرفه‌های حمایتی تازه برای صنایع بریتانیایی را در راستای حمایت از تجارت آزاد سر بردند.

See H. V. Emy, "The Impact of Financial Policy on English Party Politics before 1914," *Historical Journal* 15 (1972): 103-31.

36. See Arnold J. Heidenheimer, "The Politics of Public Education, Health and Welfare in the USA and Western Europe: How Growth and Reform Potentials Have Differed," *British Journal of Political Science* 3(3) (July 1973): 315-40.

37. King, "Ideas and Policies," pp. 419-20.

38. For further discussion and documentation see Theda Skocpol, Notes to Pages 18-20 "Brother Can You Spare a Job? Work and Welfare in the United States," pp. 192-213 in *The Nature of Work*, ed. Kai Erikson and Steven Peter Vallas (New Haven: Yale University Press, 1990).

۳۹. مرور این بحث‌ها درباره موسسات خیریه را در اینجا ببینید:

Lubove, *Struggle for Social Security*, pp. 101-106. For telling examples, see Mary Richmond, "Motherhood and Pensions," *Survey* 29(22) (March 1, 1913): 774-80; and Edward T. Devine, "Pensions for Mothers," *American Labor Legislation Review* 3(2) (June 1913): 191-201.

40. Robert Shalhope, "Toward a Republican Synthesis: The Emergence of an Understanding of Republicanism in American Historiography," *William and Mary Quarterly* 29(1), 3rd ser. (Jan. 1972), p. 70.

آثار کلیدی که در ابداع جدید جمع‌شدن این‌ها هستند:

Bernard Bailyn, *The Ideological Origins of the American Revolution* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1967); and Gordon S. Wood, *The Creation of the American Republic, 1776-1787* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1969).

41. James T. Kloppenberg, "The Virtues of Liberalism: Christianity, Republicanism, and Ethics in Early American Political Discourse," *Journal of American History* 74(1) (June 1987); p. 27.

برای دیدن ارزیابی‌های جدید در این زمینه بنگرید به:

"Republicanism in the History and Historiography of the United States," *American Quarterly* 37(4) (Fall 1985).

42. Kloppenberg, "Virtues of Liberalism," p. 30.

43. Sean Wilentz, "On Class and Politics in Jacksonian America," in *The Promise of American History*, ed. Stanley I. Kutler and Stanley N. Katz, vol. 4(4) of *Reviews in American History* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1982), p. 55.

44. Mustafa Emirbayer, "Moral Education in America, 1830-1990: A Contribution to the Sociology of Moral Culture" (Ph.D. diss., Harvard University, 1990), ch. 3.

45. Stuart Charles McConnell, "A Social History of the Grand Army of the Republic, 1867-1900" (Ph.D. diss., Johns Hopkins University, 1987), pp. 379-402.

۴۶. آثار کلیدی در این زمینه عبارتند از:

Paul G. Faler, *Mechanics and Manufacturers in the Early Industrial Revolution* (Albany: State University of New York Press, 1981); Sean Wilentz, *Chants Democratic: New York City and the Rise of the American Working Class, 1788-1850* (New York: Oxford University Press, 1984); Alan Dawley, *Class and Community: The Industrial Revolution in Lynn* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1976); and Leon Fink, *Workingmen's Democracy: The Knights of Labor and American Politics* (Urbana: University of Illinois Press, 1983). For overviews, see Sean Wilentz, "Against Exceptionalism: Class ConNotes to Pages 20-22 sciousness and the American Labor Movement, 1790-1920," *International Labor and Working Class History*, no. 26 (Fall 1984): 1-24; and Leon Fink, "The New Labor History and the Powers of Historical Pessimism: Consensus, Hegemony, and the Case of the Knights of Labor," *Journal of American History* 75(1) (June 1988): 115-36.

47. Wilentz, "Against Exceptionalism," pp. 14-15.

48. Fink, *Workingmen's Democracy*, p. 228 and passim.

49. Tripp, "Labor Laws in Washington State."

۵۰. مرور شاهکار در این زمینه:

Paula Baker, "The Domestication of Politics: Women and American Political Society, 1780-1920," *American Historical Review* 85(3) (June 1984): 620-47.

۵۱. برخی آثار کلیدی عبارتند از:

Linda K. Kerber, *Women of the Republic: Intellect and Ideology in Revolutionary America* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1980); Nancy F. Cott, *The Bonds of Womanhood: Woman's Sphere in New England, 1790-1835* (New Haven: Yale University Press, 1975); Barbara Berg, *The Remembered Gate: Origins of American Feminism* (New York: Oxford University Press, 1978); Karen J. Blair, *The Clubwoman as Feminist: True Womanhood Redefined, 1868-1914* (New York: Holmes and Meier, 1980); Ruth Bordin, *Woman and Temperance: The Quest for Power and Liberty, 1873-1900* (Philadelphia: Temple University Press, 1981); and Barbara Leslie Epstein, *The Politics of Domesticity: Women, Evangelism, and Temperance in Nineteenth-Century America* (Middletown, CT: Wesleyan University Press, 1981).

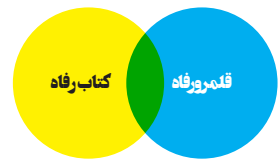
52. Rheta Childe Dorr, *What Eight Million Women Want* (New York: Kraus Reprint, 1971; orig. 1910), p. 327.

۵۳. اصطلاح «خانه‌داری اجتماعی» از این مقاله گرفته شده است:

Mary P. Ryan, *Womanhood in America: From Colonial Time to the Present*, 3rd ed. (New York: Franklin Watts, 1983), esp. pp. 198-210.

54. Michael Freedman, *The New Liberalism: An Ideology of Social Reform* (Oxford: Clarendon Press, 1978).

۵۵. درباره توسعه موازی بریتانیا و ایالات متحده بنگرید به:



1918 (Boston: Beacon Press, 1968).

تفاسیر فرهنگی تر در این آثار دیده می‌شود:

R. Jeffrey Lustig, *Corporate Liberalism: The Origins of Modern American Political Theory, 1890-1920* (Berkeley: University of California Press, 1982).

بحث کوادagno از نظر داده‌های تطبیقی بهترین اثر در میان مطالعات موجود است اما حتی او هم نتوانسته که تحلیلی جامع و تطبیقی از سهم نقش منافع صاحبان کسب‌وکار در شکل دهی خط‌مشی‌های اجتماعی ملی ارائه دهد.

65. Quadagno, *Transformation of Old Age Security*, pp. 29-47.

۶۶. از نظر من بهترین شکل توجیه تاریخی در این اثر آمده است:

Berkowitz and McQuaid, *Creating the Welfare State*.

۶۷. بسیاری از بحث‌ها میان نظریه پردازان سرمایه‌داری رفاهی و آن‌هایی که موضع مشابهی نسبت به آنچه در این جا ارائه شده، در زمین تجربی قانون تأمین اجتماعی مصوب سال ۱۹۳۵ صورت گرفته است که قابل درک است. برای دیدن بحث‌های موافق و مخالف در این زمینه: Theda Skocpol and John Ikenberry, "The Political Formation of the American Welfare State in Historical and Comparative Perspective," *Comparative Social Research* 6 (1983), pp. 128-31 and n. 15; Jill S. Quadagno, "Welfare Capitalism and the Social Security Act of 1935," *American Sociological Review* (ASR) 49 (1984): 632-47; Theda Skocpol and Edwin Amenta, "Did Capitalists Shape Social Security?" *ASR* 50(4) (1985): 572-75; G. William Domhoff, "Corporate Liberal Theory and the Social Security Act," *Politics and Society* 15 (1986/87): 297-330; J. Craig Jenkins and Barbara G. Brents, "Social Protest, Hegemonic Competition, and Social Reform: A Political Struggle Interpretation of the Origins of the American Welfare State," *ASR* 54 Notes to Pages 28-32 (1989): 891-909; and Edwin Amenta and Sunita Parikh, "Capitalists Did Not Want the Social Security Act: A Critique of the Capitalist Dominance Thesis," *ASR* 56 (1991): 124-29.

68. See especially the works by Domhoff and Radosh cited in notes 64 and 67, along with Guy Alchon, *The Invisible Hand of Planning: Capitalism, Social Science and the State in the 1920s* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1985); Loren Baritz, *Servants of Power* (Middletown, CT: Wesleyan University Press, 1960); David Eakins, "Policy Planning for the Establishment," in *A New History of Leviathan*, ed. Radosh and Rothbard; and Jenkins and Brents, "Hegemonic Competition and Social Reform."

69. See, for example, the telling instance described in Steven J. Diner, *A City and Its Universities: Public Policy in Chicago, 1892-1919* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1980), pp. 123-27.

کنت فاین گولد محدودیت‌های تجاری روی دانشمندان اجتماعی پیشرو را در این مقاله نشان داده است:

"Progressivism, Electoral Change, and Public Policy: Reform Outcomes in New York, Cleveland, and Chicago" (Ph.D. diss., Harvard University, 1985), chs. 2 and 4 on New York and Chicago.

۷۰. بنگرید به فاین گولد در فصل سوم، درباره شرایط نهادی که اجازه داد تحلیلگران اجتماعی به شکل‌گیری خط‌مشی‌های اجتماعی طبقه کارگر در کیلوند کمک کند. همچنین تحلیل سازمان مدافع قانون‌گذاری برای کارگران آمریکا در عصر ترقی به فصل سوم به بعد نگاه کنید.

۷۱. بحث‌های تا حدی متفاوت و تا حدی مشترک را در این دو اثر ببینید:

Linda Gordon's "The New Feminist Scholarship on the Welfare State," the introduction to her valuable edited collection, *Women, the State, and Welfare* (Madison: University of Wisconsin Press, 1990). See also an earlier article by Gordon, "What Does Welfare Regulate?" *A Review Essay on the Writings of Frances Fox Piven and Richard A. Cloward*, "Social Research" 55(4) (Winter 1988): 609-30.

چارچوب نظری گوردون در مورد مطالعات جنسیتی در زمینه خط‌مشی اجتماعی، تعاملات میان متخصصان زن رفاه اجتماعی و مشتریان زن‌شان را برجسته کرده است. بنابراین، رویکرد او برای مطالعه اجرای خط‌مشی‌ها و تعدیلات سیاست‌های اجراشده مفیدتر است.

72. Eileen Boris and Peter Bardaglio, "The Transformation of Patriarchy: The Historic Role of the State," in *Families, Politics, and Public Policy: A Feminist Dialogue on Women and the State*, ed. Irene Diamond (New York: Longman, 1983), pp. 72-73.

73. Mimi Abramovitz, *Regulating the Lives of Women: Social Welfare Policy from Colonial Times to the Present* (Boston: South End Press, 1988), p. 4. Notes to Pages 32-35

74. See Alice Kessler-Harris, *Out to Work: A History of Wage-Earning Women in the United States* (Oxford: Oxford University Press, 1981), ch. 5; and Heidi Hartmann, "Capitalism, Patriarchy, and Job Segregation by Sex," *Signs* 1(3, pt. 2) (Spring 1976). pp. 159-67.

Kenneth O. Morgan, "The Future at Work: Anglo-American Progressivism, 1870-1917," pp. 245-71 in *Contrast and Connection: Bicentennial Essays in Anglo-American History*, ed. H. C. Allen and Roger Thompson (Columbus: Ohio University Press, 1976); and Charles L. Mowat, "Social Legislation in Britain and the United States in the Early Twentieth Century: A Problem in the History of Ideas," pp. 81-96 in *Historical Studies: Papers Read before the Irish Conference of Historians*, vol. 7, ed. J. C. Beckett (New York: Barnes and Noble, 1969). See also the recent major study by James T. Kloppenberg, *Uncertain Victory: Social Democracy and Progressivism in European and American Thought, 1870-1920* (New York: Oxford University Press, 1986).

56. Michael Shalev, "The Social Democratic Model and Beyond: Two Generations of Comparative Research on the Welfare State," *Comparative Social Research* 6 (1983): 315-51. Examples of recent research in this tradition include Lars Bjorn, "Labor Parties, Economic Growth, and Redistribution in Five Capitalist Democracies," *Comparative Social Research* 2 (1979): 93-128; Castles, *Social Democratic Image of Society*; Castles, "The Impact of Parties on Public Expenditures"; Esping-Andersen, *Politics Against Markets*; Costa Esping-Andersen, *The Three Worlds of Welfare Capitalism* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1990); Bruce Headey, "Trade Unions and National Wage Policies," *Journal of Politics* 32 (1970): 407-39; Bruce Headey, *Housing Policy in the Developed Economy: The United Kingdom, Sweden, and the United States* (London: Croom Helm, 1978); Walter Korpi, *The Democratic Class Struggle* (Boston: Routledge and Kegan Paul, 1983); Andrew Martin, *The Politics of Economic Policy in the United States: A Tentative View from a Comparative Perspective*, *Professional Paper in Comparative Politics* 01-040 (Beverly Hills, CA: Sage Publications, 1973); John Myles, *Old Age in the Welfare State* (Boston: Little, Brown, 1984); and John Stephens, *The Transition from Capitalism to Socialism* (London: Macmillan, 1979).

57. Stephens, *From Capitalism to Socialism*, p. 89. See also Korpi, *Democratic Class Struggle*.

۵۸. بنگرید به بحث والتر کورپی درباره تیپ ایده‌آل دولت‌های رفاهی «صنعتی» "Social Policy and Distributional Conflict in the Capitalist Democracies: A Preliminary Framework," *West European Politics* 3 (1980): 296-315.

59. Shalev, "Social Democratic Model," p. 11.

60. Hugh Heclo, *Modern Social Politics in Britain and Sweden* (New Haven: Yale University Press, 1974). Jens Alber, "Governmental Responses to the Challenge of Unemployment: The Development of Unemployment Insurance in Western Europe," pp. 151-83 in *The Development of Welfare States in Europe and America*, ed. Flora and Heidenheimer; and Flora and Alber, "Modernization, Democratization, and the Development of Welfare States."

61. See Castles, *Social Democratic Image of Society*; Esping-Andersen, *Politics Against Markets*, chs. 2-3; and Margaret Weir and Theda Skocpol, "State Structures and Possibilities for 'Keynesian' Responses to the Great Depression in Sweden, Britain, and the United States," in *Bringing the State Back In*, ed. Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol (Cambridge and New York: Cambridge University Press, 1985), esp. pp. 141-48.

62. This is a major theme in Jill Quadagno, *The Transformation of Old Age Notes to Pages 26-28 Security: Class and Politics in the American Welfare State* (Chicago: University of Chicago Press, 1988).

۶۳. درباره اهمیت و مرکزیت هویت‌های جمعی نژادی و قومیتی بنگرید به Ira Katznelson, *City Trenches: Urban Politics and the Patterning of Class in the United States* (New York: Pantheon, 1981).

۶۴. محققانی که در این اثر مهم نقش مهمی ایفا کرده‌اند (هر کدام به طریقی) عبارتند از: Edward Berkowitz and Kim McQuaid, *Creating the Welfare State*, 2nd ed., rev. and expanded (New York: Praeger, 1988); G. William Domhoff, *The Higher Circles* (New York: Random House, 1970); Thomas Ferguson, "From Normalcy to New Deal: Industrial Structure, Party Competition, and American Public Policy in the Great Depression," *International Organization* 38 (1984): 41-93; Quadagno, *Transformation of Old Age Security*; Ronald Radosh, "The Myth of the New Deal," in *The New Leviathan*, ed. Ronald Radosh and Murray N. Rothbard (New York: E. P. Dutton, 1972); and James Weinstein, *The Corporate Ideal in the Liberal State, 1900-*

Chicago, April 1990), and "Federalism and the Tactics of the Swiss and American Women's Suffrage Movements: How State Institutions Affect Political Movements" (paper presented at the Annual Meeting of the American Political Science Association, San Francisco, September 1990).

85. See Jenson, "Babies and the State"; and Mary Ruggie, *The State and Working Women: A Comparative Study of Britain and Sweden* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1984).
86. See esp. Richard Titmuss, "War and Social Policy," pp. 75-87 in his *Essays on the Welfare State* (London: Allen and Unwin, 1978).

۸۷. ادبیات نظری کمی گرای تازه، بدون اینکه به نتیجه قطعی‌ای برسد روی «بده‌بستان» محتمل میان نظامی‌ها و معارج اجتماعی در «جنگ‌های کوچک» دوره جنگ سرد کار کرده‌اند. بنگرید به

Wilensky, *Welfare State and Equality*, ch. 4; Bruce M. Russett, "Defense Expenditures and National Well-Being," *American Political Science Review* 76 (1982): 767-77; and Larry J. Griffin, Joel A. Devine, and Michael Wallace, "On the Economic and Political Determinants of Welfare Spending in the Post-War Era," *Politics and Society* 13 (1983): 331-72.

۸۸. مقاله زیر نقطه شروع است که شکل‌گیری دولت را جدی گرفته اما آمریکا جزو مواردی نیست که در این مقاله بررسی شده‌اند. ورود مورد آمریکا در این مقاله، آن را نیازمند بازبینی تحلیلی می‌کند:

Flora and Alber in "Modernization, Democratization, and the Development of Welfare States."

۸۹. موضعی که من از آن دفاع می‌کنم شبیه موضعی است که چارلز تیلی در این کتاب مطرح کرده است:

Big Structures, Large Processes, Huge Comparisons (New York: Russell Sage Foundation, 1984), chs. 1-4.

۹۰. من مدیون پیتر هال هستم که عنوان «رویکرد جامعه‌سیاسی متشکل» را پیشنهاد داد. من این عنوان را به جای «رویکرد دولت‌محور» به کار می‌برم چرا این دومی اغلب به معنای «جبرگرایی بوروکراتیک» گرفته شده است که من هیچ‌وقت مدافعت نبوده‌ام. مورد دیگری که اهمیت دارد این است که من می‌خواهم وجوه مختلف عرصه سیاسی و تعاملات دولت-جامعه‌مدنی را در چارچوب تحلیلی‌ام برجسته کنم. برای مشاهده بحث‌های نظری بیشتر بنگرید به مقاله‌ام:

Bringing the State Back In, ed. Evans, Rueschemeyer, and Skocpol. در علوم سیاسی رویکردی که استفاده می‌کنم اغلب "تهداگرایی جدید" (the new institutionalism) خوانده می‌شود. بنگرید:

James G. March and Johan P. Olsen, "The New Institutionalism: Organizational Factors in Political Life," *American Political Science Review* 78 (1984): 734-49.

۹۱. این بحث درباره فرهنگ سیاسی در ارتباط با الگوهای تاریخی شکل‌گیری دولت در این مقاله طرح شده است:

J. P. Nettl, "The State as a Conceptual Variable," *World Politics* 20 (1968): 559-92; and Kenneth Dyson, *The State Tradition in Western Europe: A Study of an Idea and an Institution* (New York: Oxford University Press, 1980).

۹۲. من این مفهوم را از ماکس وبر و اوئو هینتز وام گرفته‌ام. بنگرید به: Weber, *Economy and Society*, ed. Guenther Roth and Claus Wittich (New York: Bedminster Press, 1968; orig. 1922), vol. 2, ch. 9, and vol. 3, chs. 10-13; and *The Historical Essays of Otto Hintze*, ed. Felix Gilbert (New York: Oxford University Press, 1975; orig. 1897-1932).

93. See Charles Tilly, ed., *The Formation of National States in Western Europe* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1975).

۹۴. درباره دولت‌سازی در آمریکادر تضاد با کشورهای اروپایی بنگرید به J. Rogers Hollingsworth, "The United States," pp. 163-96 in *Crises of Political Development in Europe and the United States*, ed. Raymond Grew (Princeton: Princeton, NJ: University Press, 1978); Samuel P. Huntington, *Political Order in Changing Societies* (New Haven: Yale University Press, 1968), ch. 2; Seymour Martin Lipset, *The First New Nation* (New York: Basic Books, 1963); Stephen Skowronek, *Building a New American State: The Expansion of National Administrative Capacities, 1877-1920* (Cambridge and New York: Cambridge University Press, 1982), pte 1.

۹۵. میزان کشته‌های شمالی‌ها و جنوبی‌ها در طول جنگ داخلی به ۶۱۰ هزار و ۲۲۲ نفر می‌رسد (یعنی از هر یک میلیون نفر جمعیت کشور ۱۷ هزار و ۹۳ نفر). این را مقایسه کنید با ۱۲۶ هزار کشته (۱۳۱۳ نفر در هر میلیون) در جنگ جهانی اول و ۴۰۸ هزار کشته (۳۱۴۱ نفر در هر میلیون) جنگ جهانی دوم. بیش از یک‌سوم مردان آمریکایی شمالی بین ۱۵ تا ۴۴ سال و بیش از نیمی از مردان سفیدپوست جنوب آمریکا در جنگ داخلی جنگیدند. البته این تنها

75. See Carol Brown, "Mothers, Fathers, and Children: From Private to Public Patriarchy," pp. 239-67 in *Women and Revolution: A Discussion of the Unhappy Marriage of Marxism and Feminism*, ed. Lydia Sargent (Boston: South End Press, 1981); Nancy Folbre, "The Pauperization of Motherhood: Patriarchy and Public Policy in the United States," *Review of Radical Political Economics* 16 (Winter 1984): 72-88; Janet Marie Wedel, "The Origins of State Patriarchy During the Progressive Era: A Sociological Study of the Mothers' Aid Movement" (Ph.D. diss., Washington University, St. Louis, 1975), ch. 9; Libba Gage Moore, "Mothers' Pensions: The Origins of the Relationship between Women and the Welfare State" (Ph.D. diss., University of Massachusetts, 1986); and Barbara Nelson, "The Gender, Race, and Class Origins of Early Welfare Policy and the Welfare State: A Comparison of Workmen's Compensation and Mothers' Aid," pp. 413-35 in *Women, Politics, and Change*, ed. Louise A. Tilly and Patricia Gurin (New York: Russell Sage Foundation, 1990).

76. Abramovitz, *Regulating the Lives of Women*, ch. 6.

77. Ann Vandepol, "Dependent Children, Child Custody, and the Mothers' Pensions: The Transformation of State-Family Relations in the Early 20th Century," *Social Problems* 29(3) (Feb. 1982): 221-35.

78. For an extreme example, see Gwendolyn Mink, "The Lady and the Tramp: Gender, Race, and the Origins of the American Welfare State," pp. 92-122 in *Women, the State, and Welfare*, ed. Gordon.

مینگ رد خط‌مشی‌گذاری برای مادران در این دوره را تا حد مبهم و دور از دسترس «خشم نژادی» گرفته است. او در تحلیل‌اش توجه کمی به تنوعات این خط‌مشی‌گذاری‌ها داشته است و اغلب مدارکی که استفاده کرده شامل نقل قول‌هایی درباره «نژاد» است. بسیاری از نقل قول‌ها از اصلاح‌طلبان زن و گروه‌های زنان از کانتکست خارج شده است و مینک درباره استفاده از کلمه «نژاد» دچار سوء تفاهم شده است. همان‌طور که خودش حدس زده است نژاد در این دوره تاریخی به معنای سفیدپوستان در برابر غیر سفیدها یا شمال غربی‌ها در برابر اروپایی‌های جنوب شرقی استفاده می‌شده است. اما در دوره‌های دیگر این اصطلاح برای ارجاع به نژاد انسانی یا همه شهروندان یا همه بشریت به کار می‌رفته است. زنان اصلاح‌طلب وقتی از مسئولیت مادران در قبال بهبود وضعیت «نژاد» حرف می‌زدند، اغلب این کلمه را به همین معنای دوم به کار می‌بردند.

79. Paula Baker, "The Domestication of Politics: Women and American Political Society, 1780-1920," *American Historical Review* 89 (June 1984): 620-47.

80. Kathryn Kish Sklar, "Explaining the Power of Women's Political Culture in the Creation of the American Welfare State, 1890-1930," forthcoming in *Gender and the Origins of Welfare States in Western Europe and North America* ed. Seth Koven and Sonya Michel (New York: Routledge, 1992).

81. For some excellent examples, see Jane Jenson, "Gender and Reproduction: Or, Babies and the State," *Studies in Political Economy* 20 (Summer 1986): 9-46; Desley Deacon, "Politicizing Gender," *Genders* 6 (Fall 1989): 1-19; Susan Pedersen, "Social Policy and the Reconstruction of the Family in Britain and France, 1900-1945" (Ph.D. diss., Harvard University, 1989); and Elisabeth Clemens, "Redefining the Public Realm: Progressive Coalitions and Political Culture in the American States, 1890-1915" (Ph.D. diss., University of Chicago, 1990).

82. *American Historical Review* 95(4) (October 1990): 1067-1108.

۸۳. تضادهای بریتانیا و ایالات متحده در این اثر برجسته شده است:

Sklar, "Explaining the Power of Women's Political Culture," and in Theda Skocpol and Gretchen Ritter, "Gender and the Origins of Modern Social Policies in Britain and the United States," *Studies in American Political Development* 5(1) (Spring 1991): 36-93.

کوون و میشل تمایل دارند که بیشتر روی شباهت‌های آمریکا و بریتانیا تأکید کنند. تاحدی به این دلیل که آن‌ها از ابتدا روی توضیح خط‌مشی‌های سلامت عمومی محلی تمرکز کرده بودند در حالی که تمرکز من بیشتر روی مقررات کار و سیاستگذاری در زمینه هزینه‌کرد اجتماعی بوده است.

84. Desley Deacon, "Reply to 'Re-Politicizing Gender,'" *Genders* 11 (Summer 1991).

در کنار دیکون (که روی مقایسه میان استرالیا و ایالات متحده و ایالت‌های درونی استرالیا تمرکز کرده)، لی آن باناس‌زاک که کار فوق‌العاده‌ای روی زمینه‌های سازمانی و نهادی که جنبش‌های زنان در داخل آن‌ها بسط و گسترش یافته و تأثیر گذاشته‌اند. به مقالاتش بنگرید: "Gaining Access to the Political System: The Case of the Swiss and American Women's Suffrage Movements" (paper presented at the Annual Meeting of the Midwest Political Science Association,



Martin Shefter, "Party, Bureaucracy, and Political Change in the United States," pp. 211-65 in *Political Parties: Development and Decay*, ed. Louis Maisel and Joseph Cooper (Beverly Hills, CA: Sage, 1978); *The American Party System*, s. ed. Chambers and Burnham; and David R. Mayhew, *Placing Parties in American Politics* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1986).

۱۰۳. درباره جایگاه کنگره در ساختار دولت ایالات متحده در این قرن [قرن نوزدهم] بنگرید: Morris P. Fiorina, *Congress: Keystone of the Washington Establishment* (New Haven: Yale University Press, 1977); Samuel P. Huntington, "Congressional Responses to the Twentieth Century," pp. 6-38 in *The Congress and America's Future*, 2nd ed., American Assembly, Columbia University (Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1973); Morton Grodzins, "American Political Parties and the American System," *Western Political Quarterly* 13 (1960): 974-98; and Richard Polenber, *War and Society: The United States, 1941-1945* (Philadelphia: Lippincott, 1972).

104. Skowronek, *Building a New American State*.

105. See Shefter, "Party, Bureaucracy, and Political Change"; and Martin Shefter, "Party and Patronage: Germany, England and Italy," *Politics and Society* 7 (1977): 403-51.

۱۰۶. این استدلال در این کتاب بسط یافته است:

Ira Katznelson, *City Trenches: Urban Politics and the Patterning of Class in the United States* (New York: Pantheon, 1981).

107. See Willam E. Forbath, *Law and the Shaping of the American Labor Movement* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1991).

108. Richard Oestreicher, "Urban Working-Class Political Behavior and Theories of American Electoral Politics, 1870-1940," *Journal of American History* 74(4) (March 1988), p. 1269.

109. Robert H. Salisbury, "Why No Corporatism in America?" pp. 213-30 in *Trends toward Corporatist Intermediation*, ed. Philippe C. Schmitter and Gerhard Lehmbruch (Beverly Hills, CA: Sage, 1979); and Graham K. Wilson, "Why Is There No Corporatism in the United States?" pp. 219-36 in *Patterns of Corporatist Policy-Making* ed.

جنگ مدرن آمریکا بوده که موجب خرابی وسیع دارایی‌ها در سرزمین اصلی آمریکا شده. برای مطالعه بحث درباره این موضوع که چرا جنگ داخلی اثر تمرکزگرایی دولت آمریکا نداشته است بنگرید:

Eric L. McKittrick, "Party Politics and the Union and Confederate War Efforts," pp. 117-51 in *The American Party Systems*, 2nd ed., ed. William Nisbet Chambers and Walter Dean Burnham (New York: Oxford University Press, 1975); William G. Shade, "Revolutions Can Go Backwards: The American Civil War and the Problem of Political Development," *Social Science Quarterly* 55(3) (Dec. 1974): 753-67; Morton Keller, *Affairs of State* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1977), pte 1; and Richard Franklin Bensel, *Yankee Leviathan: The Origins of Central State Authority in America, 1859-1877* (Cambridge and New York: Cambridge University Press, 1990).

96. See Robert D. Cuff, *The War Industries Board: Business-Government Relations during World War I* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1973); and Harold G. Vatter, *The u. S. Economy in World War II* (New York: Columbia University Press, 1985).

97. John F. Witte, *The Politics and Development of the Federal Income Tax* (Madison: University of Wisconsin Press, 1985), ch. 7.

۹۸. اصطلاح «دولت دادگاه‌ها و احزاب» از این متن گرفته شده است:

Skowronek, *Building a New American State*, ch. 2.

99. Richard L. McCormick, "The Party Period and Public Policy: An Exploratory Hypothesis," *Journal of American History* 66 (1979): 27998.

100. Martin Schiesl, *The Politics of Efficiency: Municipal Administration and Reform in America: 1880-1920* (Berkeley: University of California Press, 1977); and Robert H. Wiebe, *The Search for Order, 1877-1920* (New York: Hill and Wang, 1967).

101. Skowronek, *Building a New American State*, pt. 3 and epilogue; and Barry Karl, *The Uneasy State* (Chicago: University of Chicago Press, 1983).

۱۰۲. درباره جایگاه احزاب در ارتباط با جامعه سیاسی به مثابه کل بنگرید:



Interpretation of Reform," *Journal of American History* 64(2) (Sept. 1977): 331-57.

116. Robert Asher, "Business and Workers' Welfare in the Progressive Era: Workmen's Compensation Reform in Massachusetts, 1880-1911," *Business History Review* 43 (1969), pp. 473-74.

این بحث‌های پرسروصدای تجاری در سال ۱۹۱۱ تصمیم اولیه ایالت ماساچوست در سال ۱۹۰۴ را برعکس کرد. این موضوع را چارلز ریچموند هندرسون در این مقاله توضیح داده است: «لایحه پیشنهادی‌ای که از روی قانون جبران خسارت سال ۱۸۹۷ بریتانیا برداشته و توسط قانون‌گذاران ایالت ماساچوست در سال ۱۹۰۴ تصویب شده بود، به واسطه ادعای تولیدکنندگان که می‌گفتند این قانون دست‌شان را در رقابت با تولیدکنندگان سایر ایالت‌ها می‌بندد، شکست خورد»

"Industrial Insurance I: The Extent and Nature of the Demand for a Social Policy of Workingmen's Insurance," *American Journal of Sociology* 7(4) (Jan. 1907), p. 484,

117. Robertson, "Bias of Federalism," pp. 283-84,

در این مقاله، فدراسیون کارگری آمریکا به صورت یک "کنفدراسیون وابسته به دولت و شل" تصویر می‌شود که متشکل از واحدهای محلی و ایالتی می‌شده است. من قویا با این تز مخالفم. همان‌طور که پایین‌تر در فصل چهار توضیح می‌دهم، فدراسیون‌های ایالتی کارگران در کنار فدراسیون کارگری آمریکا نهاد مهمی نبودند و به لحاظ جغرافیایی هم محلی محسوب نمی‌شدند. برعکس واحدهای ایالتی و محلی در انجمن پزشکان آمریکا و فدراسیون زنان در آن زمان مهم بودند.

۱۱۸. یک تحلیل کلاسیک که آگاهی طبقاتی سیاسی را از منظر رابطه روشنفکران با سازمان‌های کارگری بررسی می‌کند:

Selig Perlman, *The Theory of the Labor Movement* (New York: August M. Kelley, 1970; orig. 1928).

۱۱۹. بسط و توسعه سیاست‌گذاری در این چارچوب در این اثر تحلیل شده است: Esping Andersen, *Politics Against Markets*; and in Headley, *Housing Policy in the Developed Economy*.

برای مطالعه مرور تحقیقاتی که با روش‌های مختلف، بازخورد خط‌مشی را بررسی کرده‌اند بنگرید:

Theda Skocpol and Edwin Amenta, "States and Social Policies," *Annual Review of Sociology* 12 (1986): 149-51.

۱۲۰. این مضمون اصلی منبع زیر است:

Hecllo, *Modern Social Politics*.

Gerhard Lehbruch and Philippe C. Schmitter (Beverly Hills, CA: Sage, 1982).

۱۱۰. این نکته در این کتاب مورد اشاره قرار گرفته و در همین کتاب پیامدهایش مورد بررسی قرار گرفته است:

"Baker, "Domestication of Politics

۱۱۱. در مورد این نکته مدیون این مقاله اسکالر هستم:

"Sklar, "Explaining the Power of Women's Political Culture

David Vogel, "Why Businessmen Distrust Their State: The Political Consciousness of American Corporate Executives," *British Journal of Political Science* 8 (1978): 45-78

113. For examples in various policy areas, see Susan S. Fainstein and Norman I. Fainstein, "National Policy and Urban Development," *Social Problems* 26 (1978): 125-46; Ira Katznelson and Kenneth Prewitt, "Constitutionalism, Class, and the Limits of Choice in U.S. Foreign Policy," pp. 25-40 in *Capitalism and the State in U.S.-Latin American Relations*, ed. Richard Fagen (Stanford, CA: Stanford University Press, 1979); Steven Kelman, *Regulating America, Regulating Sweden* (Cambridge, MA: MIT Press, 1981); Theda Skocpol and Kenneth Finegold, "State Capacity and Economic Intervention in the Early New Deal," *Political Science Quarterly* 97 (1982): 255-78; and David Vogel, "The 'New' Social Regulation in Historical and Comparative Perspective," pp. 155-86 in *Regulation in Perspective*, ed. Thomas K. McCraw (Cambridge, MA: Harvard Business School/Harvard University Press, 1981).

114. In an exemplary way, "political opportunity structures" and group "resource mobilization" are jointly analyzed in Edwin Amenta and Yvonne Zylan, "It Happened Here: Political Opportunity, the New Institutionalism, and the Townsend Movement," *American Sociological Review* 56 (1991): 250-65.

115. David Brian Robertson, "The Bias of American Federalism: The Limits of Welfare-State Development in the Progressive Era," *Journal of Policy History* 1(3) (1989): 261-91.

بحث مشابهی هم در این کتاب شده است:

William Graebner, "Federalism in the Progressive Era: A Structural

۱۰۵



مجله تحلیلی قلم‌ورق‌راه

شماره ۴۳ و ۴۴ آبان و آذرماه ۱۳۹۷

قلمرو فاه

گزارش ویژه

دُخْ-دِ اَدِ

پاریس - ش

یک گزارش میدانی
و پرجزئیات از جنبش
جلیقه زردها در پاریس،
اقصى نقاط فرانسه و در
سراسر اروپا

ترجمه: عاطفه مرادی

جنبش جلیقه زردها مهمترین جنبش اعتراضی امسال و چند سال گذشته بود. درباره ماهیت این جنبش هنوز حرف و حدیث بسیار است اما کمتر درباره خود آن صحبت شده است. در این گزارش که یکی از جامع ترین گزارش های میدانی درباره این جنبش است، حوادث روزهای اول به دقت و با جزئیات از منابع گوناگون - حتی روایت دست اول برخی از شرکت کنندگان - شرح داده شده است. این گزارش را وبسایت (crimethinc) در روزهای پایانی سال ۲۰۱۸ و در آستانه کریسمس تهیه کرده که یک گروه غیرمتمرکز برای رصد و گزارش جنبش های مردمی و خارج از محدودیت های رسانه های جریان اصلی است.

این در حالی است که اتحادیه های کارگری همچون سایر بخش های اقتصادی در اواخر هفته گذشته به جنبش جلیقه زردها پیوستند. با نزدیک شدن تعطیلات کریسمس، حکومت به شدت به دنبال راه حلی برای این وضعیت است. در دهم دسامبر، رئیس جمهور مکران به امید جلوگیری از روز پنجم اعتراضات، وعده داد تا بسیاری از خواسته های متعزضان را برآورده سازد. با این حال داستان در اینجا خاتمه پیدا نکرد و فراخوانی برای روز کنش دیگری در شنبه ۱۵ دسامبر تنظیم شد.

در حال حاضر اقداماتی مشابه در سه قاره انجام شده، اما به نظر نمی رسد حرکت جلیقه زردها در سراسر جهان گسترش یابد. فرانسه تا حدی با دیگر نقاط جهان متفاوت و ریتیم آن ناهماهنگ بوده است - در سال ۲۰۰۵ موجی از شورش ها در فرانسه، سال ها پیش از قیام یونان در سال ۲۰۰۸ آغاز شد، اما هیچ چیز مانند جنبش اشغالگری تا زمان جنبش ایستاده در شب در سال ۲۰۱۶ در آنجا رخ نداد. با این حال، جنبش جلیقه زردها ممکن است برخی نکات را در مورد چگونگی موج بعدی اعتراضات جهانی ارائه دهد. اگر آنچه در فرانسه اتفاق می افتد، نشانه ای باشد، ما می توانیم دور جدیدی از قیام هایی را که ناراضی های اقتصادی آن را تسریع می کنند و شامل گستره وسیعی از مشارکت کنندگان و ایدئولوژی ها می شود پیش بینی کنیم - کسانی که به همان شدت که با مقامات مقابله می کنند با یکدیگر نیز درگیر می شوند.

ما برای بررسی دقیق تر و جزیی تر اتفاقات، اطلاعات به روزرسانی شده زیر را ارائه خواهیم داد. این گزارش که محصول کار عده زیادی است را از جایی که به تحلیل خود پایان دادیم، یعنی پس از روز پر هرج و مرج و پر آشوب تظاهرات گسترده در یکم دسامبر، پی می گیریم.

درگیری یکم دسامبر که در پاریس و دیگر شهرهای فرانسه روی داد را می توان مهمترین شورش فرانسه پس از سال ۱۹۶۸ به حساب آورد و شدت آن به حدی بود که حکومت را غافلگیر کرد. رئیس جمهور مکران

برای بررسی آسیب ها و بازگرداندن اوضاع به حالت عادی به سرعت اجلاس گروه بیست در آرژانتین را ترک کرد و به فرانسه بازگشت.

مکران به امید پایان دادن به این جنبش وعده داد تا برخی از خواسته های تظاهر کنندگان را عملی کند. این وعده مکران بخش زیادی از معترضان، کسانی که بار دیگر عزم خود را در تظاهرات شنبه هشتم دسامبر نشان دادند را قانع نکرد.

وقایع پس از یکم دسامبر

از ماه نوامبر، جنبش جلیقه زردها فرانسه را تکان داد. جنبشی که واکنشی عمومی بود به طرح پیشنهادی رئیس جمهور مکران برای افزایش مالیات های سوخت به آن منظور که پرداخت هزینه های گذر به فناوری های «محیط زیستی» را بر فقراتحلیل کند. جنبش جلیقه زردها، همچون جنبش اشغال، به جای دربرگیری اهداف و ارزش های عمومی، پیرامون اقدامات تاکتیکی مشترک و ناراضی های عمومی شکل گرفت. در نتیجه، این جنبش صحنه نبردی شد برای بسیاری از جناح های مختلف سیاسی. حزب راستگرای افراطی در ابتدا از ماهیت «غیرسیاسی» جنبش برای تحت نفوذ درآوردن آن، مخصوصا به صورت اینترنتی، استفاده کرد، اما با گسترش یافتن جنبش و بالا گرفتن درگیری ها با پلیس، هرج و مرج طلبان و دیگر گروه های شورشگر کنترل ناپذیر نیز از مدعیانی شدند که از درون این جنبش سر برآوردند.

به رغم آنکه گروه های هرج و مرج طلب و دیگر شورشیان مستقل در نحوه ارتباط گیری با جنبش از یکدیگر متمایز می شوند، تصمیم آنها برای مشارکت در جنبش به هدف مقابله با فاشیسم و گرایش های مستبدانه برآمده از درون جنبش، تضعیف مشروعیت مقامات و جهت دهی جنبش به سمت راه حل های سیستماتیک تر است. این تلاش ها نتایجی را به همراه داشته است: فاشیست ها از تظاهرات بیرون رانده شدند، در پاریس گروه های ضد فاشیسم و ضد سرمایه داری در کنار یکدیگر حرکت می کنند، روابطی جدید میان هرج و مرج طلبان، خودمختارها و دیگر جلیقه پوشان علاوه بر کارگران راه آهن، دانشجویان و کسانی که در حاشیه شهرهای بزرگ زندگی می کنند، ایجاد شده، معترضان به گونه ای فزاینده دولت و مظاهر سرمایه داری را مورد حمله قرار داده اند، شعارهایی مربوط به اعتراض درباره قانون کار و دیگر جنبش های رادیکال در میان معترضان فراگیر شده است. با این حال همچنان محتمل است که نتیجه جنبش جلیقه زردها به نفع هر یک از گروه ها، از جمله راست افراطی باشد.

دولت مکران بارها تلاش کرده تا با سخنگویان جلیقه زردها گفت و گو کند که تمام این تلاش ها تا کنون بی نتیجه بوده است. اکثریت معترضان این جنبش هر گونه مذاکره با مقامات را رد کرده و به نظر می رسد که نافی کل سیستم سیاسی هستند، به همین دلیل است که این جنبش توانست مکران را به دادن وعده هایی برای اعطای امتیازات وادار کند. همزمان، پوپولیست های چپ و ناسیونالیست های راست افراطی از بحران ایجاد شده سوءاستفاده کردند.

تنش در فرانسه همچنان در حال افزایش است. در حال حاضر دو هفته است که دانشجویان و دانش آموزان در اعتراض به اصلاحات آموزشی، دانشگاه ها و مدارس را تعطیل کرده اند،

نظرات درباره این روز جدید از شورش‌ها در میان جلیقه‌زرها متفاوت بود. با توجه به آنکه هرج و مرج شکل گرفته در هفته قبل همچنان در اذهان باقی مانده بود، گروه‌های آرامش طلب و قانونمند با گروه‌های رادیکال‌تر جلیقه‌زرها شدیداً به بحث و گفت‌وگو می‌پرداختند و برگزارکنندگان استراتژی‌های مختلف را به گفت‌وگو می‌گذاشتند. برخی خواستار راهپیمایی به سمت کاخ ریاست جمهوری بودند، برخی پیشنهاد مسدود کردن پریفریک (راه کمربندی فرانسه) را مطرح می‌کردند، عده‌ای تجمع در مقابل خانه رادیو (ساختمان اصلی ایستگاه رادیویی) را به هدف اشغال آن و به دست آوردن کنترل رادیو پیشنهاد می‌کردند، برخی دیگر مخالف گردهمایی در پاریس بودند؛ چراکه پاریس را تله‌ای از طرف مقامات می‌دانستند، آنها سازماندهی تظاهرات‌های محلی را به جای گردهمایی در پاریس مطرح می‌کردند. با نزدیک شدن هشتم دسامبر، پیش‌بینی چگونگی آن غیرممکن بود.

سه‌شنبه، چهارم دسامبر اولین محاکمه‌ها برای تظاهرات یکم دسامبر اتفاق افتاد. سه نفر به اتهاماتی همچون «مشارکت در گردهمایی هر چند موقت، به هدف اقدام و اعمال خشونت‌های خوسرانه و عمدی علیه اشخاص و تخریب دارایی‌های عمومی و شخصی» و «خشونت عمدی نسبت به PDAP (مسئول مرجع دولتی)» محاکمه شدند. نفر اول به پرداخت ۲۰۰ یورو جریمه نقدی و حبس تعلیقی برای اعمال خشونت محکوم شد. نفرت دوم و سوم هر کدام به سه ماه حبس و یک سال زندان محکوم شدند. این اقدام همچنین تهدید و هشدار بود برای هشتم دسامبر.

از طرف دیگر اعتصابات دانشجویی و دانش‌آموزی علیه اصلاحات آموزشی شدت گرفت. در تمام طول هفته، دانشجویان و دانش‌آموزان، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها را بستند، گردهمایی‌های عمومی تشکیل دادند، سنگر و سد معبر ساخته و در خیابان‌ها تظاهرات کرده و با پلیس رودرو شدند. از آنجایی که دولت نمی‌خواست در یک زمان در جبهه‌های مختلف مبارزه کند، با این گروه با خشونت برخورد کرد و پلیس تعداد زیادی از دانشجویان و دانش‌آموزان را مجروح کرد. حملات خشن به دانش‌آموزان دبیرستانی، که به ندرت در رسانه‌های شرکتی نمود پیدا کرد، توسط تلفن‌های همراه در ویدیویی که ششم دسامبر منتشر شد به طور گسترده‌ای در معرض دید عموم قرار گرفت؛ ویدیویی که وضعیت دانش‌آموزان بازداشت شده در مانت لژولی را نشان می‌داد. ده‌ها تن از دانش‌آموزان به صف شده و زانو زده در حالی که دست‌ها را پشت سر گرفته و برخی از آنها رو به دیوار بودند و توسط نیروهای ضدشورش پلیس محاصره شده بودند. کسی که در حال ضبط ویدئو است می‌گوید: «در اینجا شاهد یک کلاس ساکت و خوب هستیم!» انتشار این ویدئو در بدترین زمان ممکن برای حکومت فرانسه رخ داد. در آستانه چهارمین روز اعتراضات جلیقه‌زرها، این ویدئو جو خشم و بی‌احترامی به پلیس و دولت را شدت بخشید. مقامات پاریس تحت محاصره به دلیل ترس از وقوع مجدد آشوب و خشونت بی‌حد و حصر در هشتم دسامبر، اقدامات شدید امنیتی را در دستور کار قرار دادند. در آخر هفته، پاریس تحت محاصره قرار می‌گرفت. هجده موزه و هشت بنای تاریخی - از جمله برج ایفل و کلیسای نوتردام - در آن روز تعطیل ماندند. هر دو اپرای پاریس مانند تماشاخانه‌های دیگر اجرای خود را لغو کردند. مقامات پاریس از مغازه‌داران

خیابان‌های «شانزلیزه»، «متینون»، «مونتن» و «فرانکلین روزولت» خواستند تا فروشگاه‌هایشان را ببندند و امنیت پنجره‌هایشان را بالا ببرند. بخش عمده فروشگاه‌های لوکس مثل «گالری لافیت» و «پرینتامپ» اقدام به بستن تمام فروشگاه‌هایی کردند که در خیابان‌های شانزلیزه، اوپرا، مونت پارتاس یا نسیون واقع شده‌اند. از ساعت ۶ صبح تا پایان تظاهرات، محدودیت ترافیکی در جهت تسهیل حرکت ماموران قانون اعمال می‌شد. همچنین ۳۶ ایستگاه مترو و (RER) به منظور تسهیل نظارت پلیس از ساعت ۵:۳۰ صبح بسته شد. این محدودیت بر ۵۶ خط اتوبوسرانی تأثیر گذاشت. چندین مسابقه ورزشی و برنامه تلویزیونی نیز لغو شده، به تعویق افتادند و یا به مکان دیگری منتقل شدند.

پس از شکست مفتضاحانه هفته گذشته، رئیس‌جمهور مکرون به «کریستوف کاستنر»، وزیر کشور دستور داد تا استراتژی‌های اجرای قانون را به منظور آمادگی برای چهارمین روز جنبش جلیقه‌زرها مورد بازبینی قرار دهد. به گفته وزیر کشور «سه هفته گذشته منجر به زاییده شدن هیولایی شده است که از درون تولیدکنندگانش بیرون جسته».

برای هشتم دسامبر، مقامات اقداماتی استثنایی انجام دادند. ۸۹ هزار مامور پلیس در سرتاسر فرانسه مستقر شدند - تقریباً صد درصد نیروهای پلیس - که از این میان ۸ هزار نفر فقط در پاریس استقرار یافتند. به علاوه، حکومت ۱۲ تانک ژاندارمری، همان تانک‌هایی که در آوریل و می سال گذشته برای اخراج «زاد»‌ها استفاده شده بود را فراخواند. ماشین‌های آبپاش و هلیکوپترها نیز در پاریس به کار گماشته شدند.

برخلاف هفته گذشته، پلیس بی‌حرکت نماند تا تنها از محدوده‌های بزرگ محاصره شده محافظت کند. این بار تنها منطقه محافظت شده اطراف شانزلیزه و ساختمان‌های اصلی حکومت بود. در این اماکن ماموران پلیس وظیفه داشتند تا تک‌تک افرادی که به نظر می‌رسید قصد ورود به منطقه دارند را شناسایی و کنترل کنند.

از آنجایی که پلیس برای شکست در به دست گرفتن شرایط رویدادهای یکم دسامبر مورد انتقاد قرار گرفته بود، وظیفه داشت تا همه جا معترضان را دنبال کرده، با آنها روبه‌رو شده و مقابل‌شان بایستد و به هر تعداد که ممکن بود آنها را دستگیر کند. به دنبال آنکه نیروهای ضدشورش پلیس (ژاندارم‌ها و CRS‌ها) الزاماً به دلیل سنگینی تجهیزات باید به آهستگی حرکت کنند، این وظایف بر عهده ماموران مبارزه با جرم و جنایت (BAC)، گروهان مداخله و امنیت (CSI) و دیگر یگان‌های پلیس گذاشته شد.

افزون بر این، مقامات با قرار دادن مسدودکننده‌هایی در راه‌های اطراف پاریس، ورود وسایل نقلیه به درون پایتخت را کنترل می‌کردند. در چندین استان، فروش و انتقال سوخت، مواد آتش‌زا و محصولات اشتعال‌پذیر برای جلوگیری از تولید وسایل منفجره دست‌ساز توسط مردم به طور موقت ممنوع شد.

در روزهای منتهی به تظاهرات، حکومت تلاش می‌کرد تا با توسل به خواسته‌هایی در جهت تظاهرات «غیرخشونت‌آمیز» و بیان

حکومت استراتژی خود را تنظیم می‌کند



جنبش جلیقه‌زرها ممکن است برخی نکات را در مورد چگونگی موج بعدی اعتراضات جهانی ارائه دهد. اگر آنچه در فرانسه اتفاق می‌افتد، نشانه‌ای باشد، ما می‌توانیم دور جدیدی از قیام‌هایی را که نارضایتی‌های اقتصادی آن را تسریع می‌کنند و شامل گستره وسیعی از مشارکت‌کنندگان و ایدئولوژی‌ها می‌شود پیش‌بینی کنیم



۸

اعتراض در پاریس، نارضایتی در فرانسه

با اینکه پاریس عرصه تظاهرات است اما نارضایتی‌ها در همه‌جای فرانسه ریشه دارد

آنکه «جلیقه‌زدهای منطقی، آنهایی که از رفتارهای خشن حمایت نمی‌کنند، خود را از دیگر گروه‌های افراطی جدا کنند و در گردهمایی پاریس شرکت نکنند» فشارهای روانی اعمال کند، به این امید که بخش مصمم‌تر جنبش را از دیگر بخش‌ها متمایز کند. همزمان، مقامات با استفاده از رسانه‌ها، در تلاش بودند تا با درخواست از همه برای ماندن در خانه‌هایشان و دادن اخطارهای آشکار به کسانی که در روز شنبه قصد دارند به معترضان پاریسی بپیوندند، رعب و وحشت را در میان مردم به وجود آورند. تله‌ای برای پاریس تنظیم شده بود. با این حال مقامات تنها انتظار داشتند که چندین هزار نفر در پاریس حضور پیدا کنند که در میان آنها تعدادی از افراد بسیار خشن نیز دیده شوند. چند ساعت قبل از شروع تظاهرات، سندی مهم و محرمانه فاش شد. کل نقشه اعمال قانون در پاریس به طور آنلاین در دسترس بود. این سند درک آنچه در خیابان‌ها انتظار می‌رفت دیده شود را تسهیل می‌کرد: ۸۵ تیم پلیسی برای شناسایی و نظارت بر اشخاص در قطارها و ایستگاه‌های مترو گماشته شده بود، پلیس‌های سواره دوباره در خیابان‌ها بودند و... از آن زمان تاکنون مقامات به دنبال پیدا کردن منشا این درز اطلاعات هستند.

در آستانه روز چهارم تظاهرات جنبش جلیقه‌زدها، تعدادی از همکاران در مقاله‌ای به نام «شکاف در حال پیشروی» استدلال می‌کنند که:

«نمی‌توان اطمینان داشت که در شنبه پیش رو، برنامه انتخابی وزیر کشور موزیانه‌تر نباشد، برنامه‌ای که به شیوه آلمانی‌ها، در آن از درگیری‌های رودرو برای نشان کردن بازداشتی‌ها اجتناب شود، به هدف آنکه تنش‌ها تا حدی آرام گیرد.» حوادث ۸ دسامبر صحت این پیش‌بینی را تایید کرد.

شرح جزئیات تمام اتفاقات رخ داده در خیابان‌های پاریس غیرممکن است. در اینجا ما بر اساس روایات تعدادی از هرج و مرج طلبان و گروه‌های شورشی مستقل که با اطلاعات به دست آمده از رسانه

ماندن در بیرون تله

گزارش شماره ۱

شرکتی و دیگر منابع تکمیل شده‌اند، این وقایع را تصویر می‌کنیم.

گزارش اول تلفیقی است از گزارشات تعدادی از اشخاص که مناطق مختلف تظاهرات را پوشش می‌دادند.

در ساعات اولیه صبح، گروه‌ها در مناطق مختلف پاریس همچون پلس دو لتویل، باستیل، پورت مایو و ریوپلیک جمع شدند. رسانه شرکتی در حال پخش اخبار خود بود: شرایط تحت کنترل بود، مقامات به سرعت افراد خطرناک را دستگیر کرده و تعداد دستگیر شده‌ها لحظه به لحظه افزایش می‌یافت.

در ساعت ۱۰:۳۰ صبح مسئولان اعلام کردند که در حال حاضر ۳۵۴ نفر دستگیر شده و ۱۲۷ نفر را در حبس نگه داشته‌اند. به زودی، اولین گازهای اشک‌آور در شانزلیزه جایی که حدود هزار و ۵۰۰ نفر جمع شده بودند پرتاب شد. تا ساعت ۱۱ صبح، گردهمایی نزدیک ایستگاه قطار سنت لزار توسط (CRS) مسدود و محاصره شد. به همین دلیل تصمیم گرفتیم که به محدوده پلیس وارد نشویم تا بتوانیم شرایط را کنترل کنیم. ساعت ۱۱:۳۰ صبح، در نزدیکی اپرا، ما گروهی متشکل از هزار نفر را ملاقات کردیم. کل ناحیه توسط نیروهای پلیس و ایستگاه‌های بازرسی، بسته شده بود، شما به راحتی می‌توانستید به این ناحیه وارد شوید ولی برای خروج از آن باید کارت شناسایی ارائه می‌دادید و اجازه می‌دادید تا کیفیتان را بازرسی کنند.

پلیس لیستی از افراد تحت تعقیب را برای بازداشت در دسرسازان بالقوه در اختیار داشت. دو تانک در نزدیکی بلوار هوسمن مشاهده می‌شد. از آنجا که به نظر می‌رسید پلیس کنترل وضعیت این منطقه را به دست گرفته، ما تصمیم گرفتیم به سمت شانزلیزه حرکت کنیم. چندین نیروی پلیس تا آن زمان در نزدیکی خیابان فریدلند - برای مراقبت از ورود به کاخ کنکور - و همچنین میدان سنت آگوستین مستقر شده بود. آن روز صبح ما جمعیت ضعیفی متشکل از هزاران نفر بودیم که



چند ساعت
قبل از شروع
تظاهرات، سندی
مهم و محرمانه
فاش شد. کل
نقشه اعمال
قانون در پاریس
به طور آنلاین در
دسترس بود: ۸۵
تیم پلیسی برای
شناسایی و نظارت
بر اشخاص
در قطارها و
ایستگاه‌های مترو
گماشته شده
بودند، پلیس‌های
سواره دوباره در
خیابان‌ها بودند
و...

و گازهای اشک‌آور، با نیروهای (CRS) درگیر شدند. تعدادی از رفقا با خواندن «پاریس، پاریس، ضدفاشیسم» خواستار خروج اعضای گروه (Action Française)، یک گروه سلطنت طلب و راست افراطی شدند. درگیری‌ها در خیابان فریدلند ادامه پیدا کرد و اولین سدهای آتش گرفته ظاهر شد. حملات پلیس به طور فوق العاده‌ای خشن بود، ما نتوانستیم بشماریم که آنها از چند گاز اشک‌آور و نارنجک نوری در طول درگیری استفاده کردند. تعداد زیادی از مغازه‌ها و یک بانک آسیب دید، ولی به طرز عجیبی، اتاق بازرگانی و صنعت پاریس که در همان نزدیکی بود تقریباً دست نخورده ماند، به رغم آنکه قسمتی از تظاهرات به طور ثابت برای مدتی در مقابل این ساختمان باقی ماند.

از آنجایی که مادر حال از دست دادن زمین‌های تحت کنترل مان بودیم، جمعیت تصمیم گرفت این محل را ترک و به سمت ناحیه سنت آگوستین راهپیمایی کند. در آنجا، خودروی مرسدس آتش زده شد، مردم با استفاده از تخته‌های چوبی، موانع محافظ پنجره‌های جلویی فروشگاه‌ها را بلند کرده و آتش زدند؛ یک فروشگاه مجلل کیف‌های دستی غارت شد. با تشدید تخریب املاک، نیروهای پلیس با استفاده از سه تانک در تقاطع خیابان فریدلند و خیابان کورساز تلاش کردند معترضان را محاصره کنند. آنها از انواع گازهای اشک‌آور استفاده کردند، اما تعداد زیادی از معترضان موفق به خروج از تله شدند. سپس جمعیت دو بخش شد، برخی به سمت پارک مونسو که در آن یک ماشین دیپلماتیک آتش زده شد رفتند و باقی جمعیت نیز راهی بلوار هوسمن شدند که در آن، مردم موانع بزرگ را کنار زده و با بارانی از پرتابه‌ها از نیروهای پلیس استقبال کردند. حول و حوش ساعت ۳ بعدازظهر، همزمان با افزایش حضور پلیس در منطقه - تانک‌ها و خودروهای پلیس به سمت خیابان فریدلند در حال حرکت بودند و چندین گروه (BAC) در خیابان‌ها گشت می‌زدند - تعداد زیادی از گروه‌های معترضان با ترک منطقه موافقت کردند. حدود دو هزار نفر راه بلوار کاپوچینز را انتخاب کردند و تعداد بیشتری در مسیرشان به آنها ملحق شدند. به دلیل خستگی ناشی از تلاش برای نزدیک شدن به شانزلیزه، تعداد زیادی از گروه‌ها تصمیم گرفتند به سمت راهپیمایی در

در خیابان‌های شهری مرده که تقریباً ۹۰ درصد پنجره‌هایش در و تخته شده بودند، راه می‌رفتیم. در ساعت ۱۱:۳۰ صبح، در نزدیکی شانزلیزه، هزاران نفر از مردم برای ورود به خیابان هجوم آوردند. تا آن لحظه، تک‌تک تظاهرات کنندگان با دقت توسط اعضای (BAC) پیش از ورود به محل تظاهرات مورد بازرسی قرار می‌گرفتند. ولی فشار ناشی از ورود موج جمعیت که می‌خواستند به شانزلیزه وارد شوند سرانجام مردم را قادر ساخت تا از میان یکی از ایستگاه‌های بازرسی هجوم آورده و بتوانند بدون بازرسی از آن عبور کنند. زمانی که ما وارد خیابان شدیم، از پیش تعداد زیادی از مردم آنجا بودند.

گروه‌های راست‌گرای افراطی نیز حضور داشتند. جو به خاطر مسدود و تحت نظارت بودن کل خیابان اندکی سورئال بود. گروه‌های مضحک متشکل از اعضای (BAC) در فاصله‌های معین در حالی که ماسک‌های اسکی و عینک شنا به چهره داشتند و اسلحه‌های (LBD-۴۰) حمل می‌کردند دیده می‌شدند. کمی دورتر، در نزدیکی «پلس دو لتویل»، نیروهای پلیس به همراه نارنجک‌های دودزایی که در اختیار داشتند به هدف نگه داشتن جمعیت در محدوده‌ای معین، به دور از «آرک دو تریومف» که هفته گذشته آسیب دیده بود، حمله‌ای را آغاز کردند. یک‌بار دیگر نتیجه اوضاع در شانزلیزه تصمیمی مبنی بر ترک آنجا بود. ما تصمیم گرفتیم که آنجا را ترک کرده و به محدوده سنت «فیلیپ دورول» وارد شویم. در آنجا، تعداد زیادی از گروه‌های جلیقه‌زرد تلاش می‌کردند تا بفهمند در کجا اتفاقی همچنان انگیز در حال وقوع است، همان طور که ما نیز به تلاشی مشابه دست زده بودیم. کم‌کم جمعیت در نزدیکی بلوار هوسمن و خیابان فریدلند گرد هم آمدند.

از ساعت ۱۲:۳۰ ظهر تا ۲:۳۰ بعدازظهر، در حالی که پلیس همچنان دسترسی به آرک دو تریومف را مسدود کرده بود، اولین مواجهه جدی روی داد، به محض ورودمان به محل، مردی را دیدیم که از ناحیه ران هدف گلوله پلاستیکی قرار گرفته بود، کمی کمک اولیه به او رساندیم و بعد از آرزوی موفقیت برایش خداحافظی کردیم و راهمان را ادامه دادیم. به مدت بیش از یک ساعت هزاران نفر با مقاومت در برابر حمله‌ها



۸

وضعیت غیر عادی پاریس

وضعیت پاریس دیگر شبیه یک اعتراضات ساده نبود. تعداد زیادی از مردم همه جا در خیابان‌ها بودند، تمام فروشگاه‌ها در اکثر خیابان‌های ویژه خرید تعطیل بودند که این امری قابل توجه در شبیه قبل از کریسمس بود

اعتراض به تغییرات آب و هوایی و اقلیمی حرکت کنند که قرار بود در ساعت ۲ بعد از ظهر پلس دو لنسیون را به مقصد ریپوبلیک ترک کنند. وضعیت پاریس دیگر شبیه یک اعتراضات ساده نبود. تعداد زیادی از مردم همه جا در خیابان‌ها بودند، تمام فروشگاه‌ها در اکثر خیابان‌های ویژه خرید تعطیل بودند که این امری قابل توجه در شبیه قبل از کریسمس بود. نزدیک ساعت ۴ بعد از ظهر، گروه‌های جلیقه‌زرد به میدان ریپوبلیک رسیدند. ژاندارم‌ها و (CRS) از قبل در تمام خیابان‌های اطراف میدان استقرار یافته بودند. استراتژی آنها خاطراتی از اعتراضات قانون کار و جنبش ایستاده در شب در سال ۲۰۱۶ را زنده کرد. راهپیمایی در اعتراض به تغییرات آب و هوایی و اقلیمی از راه رسیده بود؛ فضای پر انرژی‌ای حاکم بود. جلیقه‌زرها و جنبش‌های محیط زیستی مغایر نبوده و استراتژی جداسازی و تسلط که توسط مسئولان و رسانه‌ها اتخاذ شده بود کار ساز نخواهد بود. جمعیت ناهمگون و به دور از هر گونه رفتار متجاوزانه‌ای بود. از این رو، تصمیم گرفتیم تنها برای فهمیدن این نکته که کسانی که جلیقه‌های زرد پوشیده بودند اجازه خروج از آن را نداشتند، میدان را ترک کنیم. هیجان جمعیت در حال افزایش بود ولی هیچکس هنوز آمادگی حمله به خطوط پلیس را نداشت.

دور ترها، در منطقه سنت لزار در حالی که حضور پلیس قابل رویت می‌شد، تظاهراتی به قدرت چند هزار نفر بلوارهای عظیم «واصل اپرا» به «ریپوبلیک» را تحت کنترل گرفت.

تخریب اموال امری متداول شده بود و غارت مکرر رخ می‌داد. تک تک شیشه‌های همه فروشگاه مد، بانک، رستوران‌های

فست‌فود و موارد مشابه مورد حمله قرار گرفت. چندین بر چسب نیز روی دیوارها ظاهر شد. فضای تظاهرات به وضوح ضد سرمایه‌داری بود. تظاهرات نزدیک استراسبورگ سنت دنیس متوقف شد تا مانع عظیمی برای بستن تمام عرض بلوار شود. مانع به آتش کشیده شد و معترضان بیشتری به شادمانی پرداختند.

نزدیک به ساعت ۵ عصر، بعضی از ما تصمیم گرفتیم به بلوار هوسمن برگردیم تا از اخبار آنجا با خبر شویم، ولی ناگهان با خبر شدیم که تظاهراتی خشن نزدیک گرد بلوار در حال برگزاری است. بخشی مسیر شتله لزالز (در مرکز پاریس) را از طریق خیابان سنت دنیس پیش گرفتند. شرکت کنندگان (International) (تغییر زیبایی در Marseillaise، سرود ملی فرانسه) را می‌خواندند. خیل عظیمی از جمعیت شعار «Paris, debout, soulève-toi» «پاریس! برخیز! طلوع کن» سر می‌داد در حالی که پنجره‌های بانک‌ها از فریادهای شادمانی برخی معترضان به ریختن ادامه می‌داد. در یک لحظه، گروهی از افسران پلیس سر رسیدند و باعث حاکم شدن وحشتی لحظه‌ای در حرکت دسته‌جمعی شدند. در حالی که معترضان در خیابان کوئینکامپوا به سمت ماشین پلیس سنگ پرتاب می‌کردند، موانع در خیابان‌های مجاور به آتش کشیده می‌شد. تظاهرات کنندگان چندین مرتبه برای رسیدن به ساختمان شهرداری تلاش کردند ولی به دلیل بسته شدن خیابان توسط پلیس به موفقیت دست نیافتند. در نهایت جمعیت از مسیر خیابان‌های کوچک منطقه مری، محل را ترک کرد تا به سمت میدان ریپوبلیک روانه شود.



دور تا دور ما،
در همه جا، جو
عجیبی حاکم
بود. تعدادی
از مردم که در
تظاهرات شرکت
نداشتند در
سکوت در کافه‌ها
و رستوران‌های
مجلل، زمانی که
عده‌ای خرید روز
شنبه خود را به
پایان می‌رسانند،
در حال نوشیدن
بودند؛ تمام اینها
در وسط خیابان
خالی با پنجره‌ها و
موانع شکسته رخ
می‌داد. گویی دو
جو مختلف با هم
مقارن شده بود.
از همه عجیب‌تر
اینکه مطلقاً هیچ
نشانه‌ای از پلیس
در محل دیده
نمی‌شد

* برای دیدن کامل آن می‌توانید
به این لینک مراجعه کنید:
<https://paris-luttes.info/recit-partiel-du-8-decembre-a-des-11257>

اشک‌آور را میان جمعیت پرتاب کرد. درگیری و تخریب اموال تا جایی ادامه پیدا کرد که دیگر هیچکس نمی‌توانست گاز را تحمل کند.

اندک اندک، ساعت‌ها تحقیر و ناامیدی به همراه حملات پی‌درپی پلیس جمعیت طغیانگر و خشمگین غیرقابل کنترل را به وجود آورد. این انبوه جمعیت خشمگین حملات خود را با تخریب کافی شاپ استار یاکس آغاز کرد. سپس جمعیت پیش از حمله پلیس به دسته‌هایی مختلف تقسیم شد. یکی از گروه‌ها به سمت شتله و تالار شهر حرکت کرد.

در همه جا، نمادهای سرمایه‌داری مورد حمله قرار می‌گرفت و مغازه‌ها غارت می‌شد. در آن زمان به نظر می‌رسید «همه می‌خواستند همه چیز را خرد کنند و تنها چیزی که ما را از این کار منع می‌کرد، ترس بود.»

حدود ساعت ۷ بعدازظهر در رپوبلیک، از آنجایی که به نظر نمی‌رسید هیچکس مایل به ترک میدان باشد، اولین درگیری‌ها اتفاق افتاد. به سرعت پلیس تمام میدان را با گاز اشک‌آور پر کرد و جمعیت را پراکنده ساخت. بعد، حول وحوش ساعت ۱۱ شب، زمانی که میدان خالی شده و آرامش بازگشته بود، گروه کوچکی از پلیس‌های شبه نظامی با ماسک‌های اسکی و تفنگ‌های آماده پرتاب گلوله‌های پلاستیکی در محل گشت می‌زدند.

تعدادی از دوستان که در خیابان‌های پاریس حضور داشتند، این گزارش کوتاه از هشتم دسامبر را نقل کرده‌اند.

جمعه هفتم دسامبر، شهر پاریس خود را برای روز کنش دیگری برای فردای آن روز که از طرف جلیقه‌زده‌ها اعلام شده بود، آماده می‌کرد. اینکه شورش و هرج و مرج هفته گذشته زخم‌هایی به جا گذاشته بود غیرقابل انکار است. از اپرا تا رپوبلیک همه مغازه‌ها و بانک‌ها پنجره‌هایشان را با تخته‌های چوبی پوشانده بودند. آیا این پیشگیری‌ها می‌توانست برای جلوگیری از آسیب کافی باشد؟

شنبه هشتم دسامبر، ما تصمیم داشتیم تا ساعت ۱۰ صبح برای ارزیابی شرایط در خارج از شانزلیزه در سنت لزار جمع شویم. با این حال به دلیل استقرار پلیس در سرتاسر شهر و شنیدن اخبار دستگیری‌های صبح تصمیم گرفتیم تا برنامه‌مان را مورد بازبینی قرار دهیم. به نظرمان رسید که دیگر پیوستن به جمعیت بی‌فایده است. مخصوصاً وقتی می‌دانستیم که جهت شرکت در تظاهرات باید مورد بازرسی قرار بگیریم و در این صورت احتمالاً پلیس ما را محاصره خواهد کرد.

پس از آن، در حالی که ما مشغول بحث درباره استراتژی‌ها، تنگناها و آینده احتمالی جنبش جلیقه‌زده‌ها بودیم، خبر رسید که برخی از رفقا توانسته‌اند بدون هیچ درگیری از ایستگاه‌های بازرسی پلیس عبور کنند. در نهایت، تصمیم ما این شد که به آنها بپیوندیم.

در ابتدا تصمیم گرفتیم که به راهپیمایی در اعتراض به تغییرات آب و هوایی و اقلیمی بپیوندیم تا ببینیم در آنجا چه خبر است. با دیدن این جمعیت عظیم، به گفته سازماندهان ۲۵ هزار نفر و به گفته مقامات ۱۷ هزار نفر، بسیار غافلگیر شدیم. قابل ذکر است که از میان سازمان‌های متعدد، یک

حدود ساعت ۷ غروب، در زیر باران گاز اشک‌آور به رپوبلیک رسیدیم. فروشگاه لوازم ورزشی جنب میدان مورد حمله قرار گرفته بود ولی حضور نیروی پلیس امید هر گونه غارتگری را از بین برد. سپس گروهی میدان را ترک و اعتراضات وحشیانه دیگری را آغاز کردند. به محض ورود دسته جمعیت به خیابان فیورگ دو تمپل، دو خودروی پلیس که در حال عبور بودند مورد هدف اجسام در حال پرتاب قرار گرفتند. به یک رستوران مک دونالد نیز حمله شد. آن طرف‌تر، مواعی ساخته و سطل‌های زباله آتش زده شد. نزدیک ایستگاه متروی گونکورت، یک مانع آتشین عظیم عبور و مرور را غیرممکن ساخت و دود غلیظ سیاهی خیابان‌ها را فرا گرفت. اندک اندک جمعیت پراکنده شد. امروز روز فوق‌العاده‌ای بود.

این گزارش یک خلاصه فشرده از حساب شخصی دیگری است.*

نویسنده تحلیل متفاوتی از حوادث هشتم دسامبر ارائه می‌دهد. به دلیل استقرار پلیس در خیابان‌های پاریس و نیز موج گسترده‌ای از دستگیری‌ها که از صبح آغاز شده بود، نویسنده از اولین ساعات روز، به عنوان تجربه‌ای سر درگم‌کننده و چیزی شبیه به شکست یاد می‌کند. به نظر می‌رسید جنگ روانی حکومت جواب داده است؛ چراکه تعداد زیادی از تظاهرات‌کنندگانی که در سنت لزار گرد آمده بودند پیش از نمایش قدرتمند نیروهای پلیس - به وسیله ایستگاه‌های بازرسی، تانک‌ها، ماشین‌های آبپاش و وجود خودروها نظامی در همه جا - احساس درماندگی و اضطراب می‌کردند.

به علاوه، به نظر نویسنده، بیشتر کسانی که در تظاهرات صبح حاضر بودند، بی‌تجربه بوده و نمی‌دانستند که چگونه پیشروی کنند. در نهایت تظاهراتی رخ نداد و مردم احساس سردرگمی و شکست می‌کردند و اکثریت با سردرگمی خیابان را به دنبال پیدا کردن جنبشی که هوارا به درون این تله قدرتمند از اجرای قانون بدمد، از نظر می‌گذرانند.

نویسنده توضیح می‌دهد بعد از آن، حوالی ساعت یک بعدازظهر، اوضاع تغییر کرد. در واقع پلیس در این منطقه، محل را ترک کرده بود؛ شاید برای مقابله با تظاهرات‌کنندگان نزدیک شانزلیزه. معترضان از این فرصت استفاده کرده و تظاهراتی خشن را آغاز کردند، ولی متأسفانه بدون هیچ هدف مشخصی و بدون آگاهی از آنکه کجا می‌خواهند بروند و چه می‌خواهند بکنند. راهپیمایی بسیار غیرمتشکل و سازماندهی نشده به نظر می‌رسید.

در نزدیکی میدان مادلین، جمعیت به دسته‌ای از جلیقه‌زده‌ها و کارگران راه‌آهنی برخورد که از شانزلیزه می‌آمدند. شرایط به طور کلی بسیار دشوار بود. تظاهرات‌کنندگان می‌بایست علاوه بر سرکوب و خشونت شدید پلیس با خستگی و آسیب‌های شخصی نیز دست‌وپنجه نرم می‌کردند. برخی از جلیقه‌زده‌ها می‌گفتند خسته‌اند و امیدوارند که دیگران بتوانند کنترل را به دست گیرند.

حوالی ساعت ۳ بعدازظهر، جمعیت در میدان سنت آگوستین بهم پیوست. در آنجا جمعیت جوان‌تر - شاید به دلیل وجود تعدادی دانش‌آموز دبیرستانی - مصمم‌تر به نظر می‌رسید. با افزایش تعداد تظاهرکنندگان دور میدان، پلیس اولین گازهای

گزارش
شماره ۳

گزارش
شماره ۳



قابل ذکر است که از میان سازمان‌های متعدد، یک گروه ضدسرمایه‌داری و رادیکال راهپیمایی را رهبری می‌کرد و تعدادی از جلیقه‌زدها نیز در میان جمعیت دیده می‌شدند که از آنها برای حضورشان در آنجا بسیار قدردانی می‌شد. با این حال ما تصمیم گرفتیم که پیام‌های صریحاً صلح‌آمیز و اصلاح‌طلبانه راهپیمایی را ترک کنیم.

گروه ضدسرمایه‌داری و رادیکال راهپیمایی را رهبری می‌کرد و تعدادی از جلیقه‌زدها نیز در میان جمعیت دیده می‌شدند که از آنها برای حضورشان در آنجا بسیار قدردانی می‌شد. با این حال ما تصمیم گرفتیم که پیام‌های صریحاً صلح‌آمیز و اصلاح‌طلبانه راهپیمایی را ترک کنیم.

در ریپوبلیک، میدان از قبل، توسط هزاران نفر که اغلب آنها جلیقه‌زرد بودند اشغال شده بود. جو سبک و آرام بود. با این حال پلیس از قبل در خیابان‌های اطراف، خیابان فیورگ دو تمپل و خیابان تمپل، مستقر شده بود. در خیابان تمپل، بعد از گذراندن تقریباً ۱۵ خودروی نظامی، ما اعضای از (BAC) را با عینک‌های اسکی و اسلحه‌های (LBD-۴۰) دیدیم که به آرامی در حال صحبت کردن، جو گفتن و سیگار کشیدن به همراه دیگر مأمورین پلیسی که جلیقه‌های زرد به تن کرده، بودند. واضح بود که پلیس می‌خواهد به درون جنبش جلیقه‌زدها نفوذ کرده تا معترضان را از درون مورد ارزیابی قرار داده، به آنها حمله و آنها را دستگیر کند.

همان‌طور که به سمت مرکز شهر می‌رفتیم، ردیاب‌هایی از تظاهرات صبح را مشاهده کردیم؛ پنجره‌های شکسته، گرافیتی‌ها و سنگ‌های رها شده. سپس در حالی که در اطراف شتله-جایی که گروهی از جلیقه‌زدها به هم پیوسته بودند- سرگردان بودیم صدای آشنایی از نزدیک شدن توده تظاهرکنندگان مضطرب به گوش رسید. ناگهان، پیش از رفتن به سمت بوبورگ، جمعیتی به سمت ما می‌دویدند. متوجه شدیم که چیزی جمعیت را ترسانده است. با این حال تصمیم گرفتیم که به راهنمان به سمتی که جمعیت از آن می‌آمد ادامه دهیم.

دور تا دور ما، در همه جا، جو عجیبی حاکم بود. تعدادی از مردم که در تظاهرات شرکت نداشتند در سکوت در کافه‌ها و رستوران‌های مجلل، زمانی که عده‌ای خرید روز شنبه خود را به پایان می‌رساندند، در حال نوشیدن بودند؛ تمام اینها در وسط خیابان خالی با پنجره‌ها و موانع شکسته رخ می‌داد. گویی دو جو مختلف با هم مقارن شده بود. از همه عجیب‌تر اینکه مطلقاً هیچ نشانه‌ای از پلیس در محل دیده نمی‌شد.

سپس در نزدیکی خیابان رومور، به راهپیمایی چند صد نفری افرادی برخوردیم که شعارهای ضدسرمایه‌داری فریاد می‌زدند. با تأسف برای آنها، این توفان پیش از آنها تمام خیابان را ویران کرده بود. ما پیش از آنکه به پیاده‌روی شبانه خود به سمت گرد بلوار ادامه دهیم، دقایقی را صرف نظاره بر آخرین شعله‌های برخاسته از موانع کردیم.

پیش‌تر در روز، تعدادی از ما تصمیم گرفتیم که نگاهی بیندازیم به آنچه در نزدیکی اپرا در حال رخ دادن است. با ورود به منطقه، از دیدن اینکه هیچ ماشینی در آنجا پارک نیست و هیچکس در آن خیابان لوکس رانندگی نمی‌کند بسیار متعجب شدیم. به نظر می‌رسید که بسیاری از مردم، شبیه به ما، در تلاشند تا بفهمند که هرج و مرج در کجا در حال رخ دادن است. برای فهمیدن این موضوع ما به سادگی هلیکوپترهای پلیس که از صبح در حال گشت‌زنی بر پاریس بودند را دنبال کردیم.

پس از ممانعت از برخورد با دو ایست بازرسی پلیس، یکی از گروه‌های بزرگ از تظاهرات‌کنندگان را در میدان سنت آگوستین دیدیم. مردم به صورت موج‌های مختلف در حرکت بودند. نمی‌توانستیم بفهمیم که چه خبر است. با در نظر گرفتن وضع کلی روز-موج گسترده دستگیری‌ها و تعداد زیاد

پلیس-مسیرهای ممکن برای فرار را برای حمله احتمالی پلیس و یا هجوم جمعیت در نظر گرفتیم. در بعضی نقاط پلیس با پرتاب گازهای اشک‌آور در میان جمعیت، لحظاتی وحشت عمومی را برمی‌انگیخت. ما تصمیم گرفتیم که از طریق یکی از خیابان‌های مجاور بگریزیم و مجبور بودیم تا با حداکثر سرعتمان بدویم تا از خط (CRS) که می‌خواست از عقب راه ما را مسدود کند فرار کنیم. در نهایت پلیس به دلیل تعداد زیادی از مردم که کم‌کم می‌رسیدند مجبور به عقب‌نشینی شد.

ما از این فرصت که اکثر خیابان‌ها را در اختیار داریم استفاده کردیم و به سمت سنت لزار حرکت کردیم بدون آنکه بدانیم در گوشه دیگر با چه چیزی ممکن است مواجه شویم. گاهی موتورسیکلت‌های پلیس و یک کامیون سفید بدون نشان از مقابل ما به سرعت می‌گذشتند، سپس برمی‌گشتند و چند دقیقه بعد از مسیری دیگر سر و کله‌شان پیدا می‌شد. تا همین امروز هم نفهمیدیم که این کامیون برای چه کاری بود، برای انتقال مهمات به محل‌های درگیری بود یا حمل دستگیر شده‌ها از محل درگیری به ایستگاه‌های پلیس؟

تظاهرات‌کنندگان در همه جای منطقه حضور داشتند و پلیس برای پراکنده کردن جمعیت گاز اشک‌آور پرتاب می‌کرد. ما تصمیم گرفتیم، برگردیم و به سمت اپرا برویم. سپس به یک گروه بزرگ راهپیمایی کننده

پیوستیم که شروع کرده بودند به ساختن موانع و سنگ‌هایی با استفاده از میلمان شهری که شامل تخته‌های چوبی نیز بود. همچنین بخشی از جمعیت شروع کرد به تخریب همه چیز و غارت مغازه‌ها. همه چیز خیلی به سرعت اتفاق می‌افتاد. جمعیت شورش‌کننده تمام بلوار بزرگ میان اپرا و ریپوبلیک را اشغال کرد. پلیس بخش عقبی جمعیت را با گاز اشک‌آور هدف قرار داده بود ولی از آنجایی که مردم در عرض چند دقیقه به خیابان‌های دیگر فرار کردند نتوانست موفقیتی کسب کند. از این سر تا آن سر خیابان مردم تعداد زیادی پنجره را شکستند، گاهی بدون توجه به اطراف خود و گاهی حتی بدون زدن ماسک.

جمعیت حرکت خود را به سمت استرازبورگ سنت دنیس ادامه داد. در این زمان، جمعیت همان‌طور که از میان ماشین‌ها عبور می‌کرد، به وضوح خارج از محدوده‌ای بود که توسط قانون وضع شده بود. بعضی از مغازه‌ها باز بود، امری که البته نتوانست آنها را از غارت و خرد شدن شیشه‌های‌شان محافظت کند. با رسیدن به استرازبورگ سنت دنیس از سرعت جمعیت کاسته شد و ما از فرصت استفاده کرده و آنجا را ترک کردیم.

زمانی که تعدادی از ما به گرد بلوار رسیدند، بار دیگر جوی بسیار عجیب حکمفرما بود. سرتاسر بلوار پر بود از سنگ‌ها که با انواع خرده‌ریزها پوشیده شده بود. جدای از جمعیت زیاد، خیابان آرام بود. گردشگران، جلیقه‌زدها و معترضان از هر نوع در حال ثبت لحظات با گوشی‌های همراه خود بودند. جو دوستانه و شادی در بلوار حکمفرما بود، در حالی که کمی آن طرف‌تر، در نزدیکی اپرا، نور چراغ‌های پلیس و دود، دید را تاریک کرده بود.

ما تصمیم گرفتیم به سمت پلس دو لروپولیک حرکت کنیم تا ببینیم - بعد از آنکه ساعت‌ها قبل راهپیمایی در اعتراض به تغییرات آب و هوا و اقلیم را رها کردیم- آیا اتفاقی در آنجا

زمانی که به به سنت لزار رسیدیم نمی‌دانستیم کجا باید برویم



۸

شعار نویسی معترضان

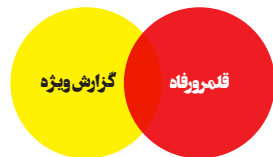
چند ماشین تلاش می کرد راهی از میان تعداد زیادی مانع پیدا کند. نمای یک رستوران فست فود خرد و ایستگاه اتوبوس تخریب شده بود و بر چسب های آنا رشیست ها و طرفداران ضد سرمایه داری دیوار را رنگارنگ کرده بود

بارانی از گازهای اشک آور برای مدتی ادامه پیدا کرد و کم کم مردم میدان را ترک کردند. برخی تظاهراتی خشن را آغاز کردند و برخی دیگر تنها از پشت خطوط پلیس عبور کردند. بار دیگر جو سوررئال بود. چند قدم آن طرف تر از پلس دو لروپولیک، مردم در حال غذا خوردن در رستوران ها و نوشیدن به همراه دوستان شان در بارها بودند، گویی در شبیه شبی دیگرند و به هیچ وجه هرج و مرج اطراف، پلیس، گاز اشک آور یا هلیکوپترهایی که خیابان را روشن می کردند آنها را آزار نمی داد. این قضیه اثباتی ست بر اینکه اگر چه ما همگی زیر نظر یک سیستم زندگی می کنیم، واقعیت و دنیاهای مان متفاوت است.

آن شب کمی بعد ما تصمیم گرفتیم تا یک بار دیگر از میدان رپولیک عبور کنیم تا ببینیم آیا اتفاقی همچنان در آنجا در حال وقوع است یا نه. وقتی رسیدیم، میدان تقریباً خالی بود و ماموران (BAC) و ماموران دیگر با عینک های اسکی و اسلحه های (LBD-۴۰) آنها را اشغال کرده بودند. بعضی از آنها با نارنجک های نوری و گلوله های پلاستیکی به تعداد اندک مردمی که در میدان باقی مانده بودند حمله کردند. ما روز خود را با مشاهده این صحنه های خشونت آمیز پلیس به انتها رساندیم.

افتاده یا خیر. همین طور که از خیابان عبور می کردیم، از دیدن پیامدهای موج خشمگینی که از آنجا عبور کرده بود متحیر شدیم. چند ماشین تلاش می کردند راهی از میان تعداد زیادی مانع پیدا کنند. نمای یک رستوران فست فود خرد و ایستگاه اتوبوس تخریب شده بود و بر چسب های آنا رشیست ها و طرفداران ضد سرمایه داری دیوار را رنگارنگ کرده بود.

زمانی که بالاخره به میدان رپولیک رسیدیم، هزاران نفر پیش از ما آنجا را پر کرده بودند. یک بنر بزرگ دربردارنده شعار «ZAD partout» (زاد همه جا) به دور مجسمه بزرگ پیچیده شده بود. تا اینجا فضا شاد به نظر می رسید، ما تصمیم گرفتیم در آنجا بمانیم تا ببینیم شاید اوضاع شدت گرفت. پلیس طبق معمول در محل حضور داشت و آماده بود تا در صورت لزوم همه خروجی های میدان را مسدود کند. بعد از چند دقیقه، جمعیت بیشتر شد و شروع کرد به نزدیک تر شدن به صفوف پلیس در مقابل خیابان تامل. اولین جرقه ها زده شد و تظاهرات کنندگان شروع کردند به ترغیب یکدیگر و اظهار تنفر نسبت به نیروهای قدرت. اجسامی به سمت پلیس پرتاب شد. فوراً اولین گازهای اشک آور وسط میدان پرتاب شدند که در آنجا تعدادی از تظاهرات کنندگان را به وحشت انداخت.



گزارش شماره ۳

حدود ساعت ۹ صبح، از آنجایی که در پاریس تعدادی از ایستگاه‌های مترو را به دلایل امنیتی بسته بودند، ما ۸،۷ ایستگاه قبل از مقصدمان، پلس دو لتویل، مترو را ترک کردیم. در آنجا، آنچه از همه برجسته‌تر بود، سکوت غریب و حتی غم‌انگیز خیابان بود که مرتباً با صدای آژیر پلیس شکسته می‌شد. تمام پنجره‌های مغازه‌ها در طول شب با تخته پوشانده شده بود و تنها پس از طی ۵۰۰ متر اولین ایست‌های بازرسی نیروهای پلیس را دیدیم که مردم و کیف‌هایشان را چک می‌کردند. یک نفر در مقابل ما که بعد از تظاهرات عینک شنایش توسط پلیس مصادره شد، با خشونت به دیوار چسبانده شد. ما بدون دردسر از ایست بازرسی عبور کردیم، اگر در وسایل‌مان حتی یک دستکش هم داشتیم، شک پلیس را برمی‌انگیخت.

ماموران پلیس از ما می‌خواستند تا اکت‌های خود را در بیاوریم و آن‌ها با شدت ما را بازرسی کردند. در کنارمان فردی را دیدیم که گروه تظاهرات کنندگان را رها کرده و ژست متداول ناراضی را به گروهی از ژاندارم‌ها نشان داد. پنج نفر از پلیس‌ها صف خود را رها کرده و به او حمله‌ور شدند و او را به شدت به زمین انداختند. رفتارهای شجاعانه در راستای بیان عقاید ستودنی است ولی در آن شرایط، با توجه به موقعیت و تنش محسوسی که در میان ماموران پلیس وجود داشت، رفتار آن مرد چیزی شبیه به خودکشی بود.

پلیس به‌واقع بسیار عصبی بود. هر چه به محل قرارمان نزدیک‌تر می‌شدیم شرایط به‌طور فزاینده‌ای مضحک و بی‌معنا می‌شد. ما هر ۵۰ متر متوقف شده و مورد بازرسی قرار می‌گرفتیم. در هر ایست بازرسی، ذهن ما با کسانی بود که به دلیل حمل اشیای خطرناک بازداشت شده بودند. هر یک از میان ما که تلاش می‌کرد با آنها مکالمه‌ای برقرار کند نیز دستگیر می‌شد. زمانی که به شانزلیزه رسیدیم تمام استرسی که در طول مسیر روی هم در ما انباشته شده بود با دیدن تعداد زیاد مردمی که آمده بودند و با چه اشتیاقی در آنجا جمع شده بودند، زدوده شد. اولین خبر خوب روز، همین بود که به‌طریقی هنوز تعداد زیادی از مردم مجهز بودند. حقیقت این است که ما نمی‌دانیم آنها چگونه موفق شدند آن وسایل را با خود همراه آورند. خبر خوب دوم تعداد زیاد مردمی بود که در آنجا حضور داشتند. بخش بزرگی از مردم بسیار مصمم به نظر می‌رسیدند. هربار که گاز اشک‌آوری پرتاب و یا نارنجک نوری منفجر می‌شد، جمعیت به شوق می‌آمد. صحنه‌هایی بسیار عجیب بود.

تعدادی از روزنامه‌نگاران (BFM)، یک کانال خبری ۲۴ ساعته، که بر روی پشت‌بامی ایستاده بودند هدف توهین‌های شدیدی قرار گرفتند. اگرچه ما الفاظ استفاده شده را ناپسند می‌دانیم، مهم است اشاره کنیم که تجربه مشترک تظاهرات کنندگان، برخی عکس‌العمل‌های متداول را حتی در میان «غیرکنشگران» توسعه می‌دهد.

همه چیز برای تبدیل اوضاع به یک شورش خشن و ناگهانی آماده بود. ما تصمیم گرفتیم برای پیوستن به دیگر دوستان شانزلیزه را ترک کنیم. در مقصد بعدی‌مان نیز افراد زیادی حضور داشتند. در آنجا نسبت به شانزلیزه جمعیت به وضوح «مستقل‌تر و رادیکال‌تر» بود. تعداد لباس‌های مشکی پوشان از تعداد

<
????

دهم دسامبر، وزیر اقتصاد جنبش جلیقه‌زرها را برای کاهشی ۰/۱ درصدی رشد در سرمایه ملی در سه ماهه اخیر، مسئول دانست. به گفته شهردار پاریس، رخدادهای هشتم دسامبر خسارات بیشتری نسبت به هفته قبل از آن به بار آورد

کسانی که جلیقه‌زرد به تن داشتند بیشتر بود. تنها چند ثانیه طول کشید تا شعار همیشگی «Siamo tutti antifascisti» (ما همه ضدفاشیسمیم) یک‌صدا خوانده شود. راهپیمایی کنندگان به آهستگی شروع به حرکت کرد. باید تا آن لحظه هیچ اثری از تخریب املاک و دارایی‌ها به جز چند آسیب کوچک بر میلمان شهری به چشم نمی‌خورد. ما دوباره تصمیم گرفتیم که پخش شویم. متأسفانه تا تقریباً دو ساعت بعد از آن نتوانستیم یکدیگر را پیدا کنیم؛ چراکه ابزارهای ارتباطی ما در آن شرایط کاملاً ناکارآمد بود.

در خیابان‌ها سرگردان بودیم، با این احساس که همیشه با شنیدن خبری ناقص از درگیری در جایی از شهر، پس از جنگ به آنجا می‌رسیم. در خیابان‌های اصلی بدون هیچ هدف مشخصی در حالی که سعی می‌کردیم با دوستان دیگرمان ارتباط برقرار کنیم در رفت‌وآمد بودیم.

تنش در کل شهر بالا بود. راه‌ها هر چه بیشتر با درخت‌ها، خرده‌ریزها و سطوح زباله مسدود می‌شد. دیدیم که تانک‌هایی به سرعت به سمت شانزلیزه در حرکتند. در این زمان از روز حضور پلیس در منطقه کم‌رنگ شده بود. با توجه به آنچه که مردم به ما گفتند، گویی چیزی در شانزلیزه در حال سوختن بود.

از آنجایی که ما ایستاده بودیم شعله عظیمی دیده می‌شد. ما بالاخره مقصد خود را پیدا کردیم. با این حال باز وقتی به محل رسیدیم به نظر می‌رسید که دوباره به موقع نرسیده و اتفاق را از دست داده بودیم. ولی به هیچ‌وجه اینطور نبود! جمعیتی عصبانی و مصمم متشکل از صدها نفر به سمت ما می‌آمد. تعدادی کامیون (CRS) «پلیس ضدشورش» سعی می‌کردند وارد جمعیت شوند. مردم با پرتاب سنگ و دیگر وسایل به سمت آنها پاسخ می‌دادند. سپس نیروهای پیاده (CRS) حمله



کرده و جمعیت را تعقیب کردند. بعد از دیدن بانهایت سرعت و هجوم مقدار زیادی وحشت و آدرنالین در ما، تصمیم گرفتیم تا به شاهراه اصلی برویم. در آنجا تمام پنجره‌ها را شکسته و یک مغازه تنباکوفروشی را به غارت برده بودند. جو فوق‌العاده‌ای حاکم بود. آرامشی جمعی در فضا حاکم بود، شاید به دلیل جمعیت زیادی که در خیابان حضور داشت و این حقیقت که هیچ نشانه‌ای از پلیس در آن منطقه دیده نمی‌شد. جوی از شادی در آنجا حاکم بود، هر زمانی که پنجره‌ای از یک فروشگاه زنجیره‌ای مشارکتی شکسته می‌شد، مردم شادمانی می‌کردند، آواز می‌خواندند و می‌خندیدند. ما هرگز پیش از آن چیزی شبیه به آن را تجربه نکرده بودیم. راهپیمایی برای دو سه کیلومتر دیگر ادامه داشت و هیچ چیز را دست نخورده باقی نماند و تمام طول مسیر با موانعی موقتی بسته شد. سپس مردم ما را از وجود یک گروه از پلیس‌های خشن که کمی جلوتر منتظر ما بودند آگاه کردند. این زمانی بود که تصمیم گرفتیم از آن جایی که در آن لحظه موقعیتش پیش آمده بود، از فرصت استفاده کرده و متفرق شویم و آنجا را ترک کنیم.

در نهایت، هشتم دسامبر تلفیقی عجیبی بود از شکست‌ها و پیروزی‌ها.

روز برای حکومت بسیار خوب آغاز شد و تله‌شان جواب داده بود. از اولین ساعات صبح، نیروهای پلیس گوش به زنگ بودند تا تک‌تک تهدیدهای بالقوه را پیدا کرده و دستگیرشان کنند. ایستگاه‌های بازرسی پلیس در خیابان‌ها و در ایستگاه‌های متروی پاریس مستقر بودند. تک‌تک افرادی

احساسات
ضدولت‌پیش

که ماسک، عینک شنا و یا وسایلی مشکوک به پر تاب داشتند به سرعت دستگیر می‌شدند. تعداد زیادی از تظاهرکنندگان بالقوه مانند شخصی در بور دو که تنها به دلیل همراه داشتن روسری و عینک شنا که برای محافظ در مقابل گاز اشک‌آور حمل می‌شد دستگیر و در بازداشتگاه‌ها حبس شدند.

تنها تا ساعت ۳:۳۰ صبح، حدود ۳۵۴ نفر دستگیر شده که ۱۲۷ نفرشان به بازداشتگاه‌ها منتقل شده بودند. در تمام طول روز افزایش تعداد بازداشتی‌ها ادامه داشت تا جایی که تعداد دستگیرشدگان در پاریس به عدد هنگفت هزار و ۸۲ نفر رسید و بیش از ۹۰۰ نفر در بازداشتگاه‌ها ننگه داشته شدند.

کنترل‌ها و دستگیری‌های پیشگیرانه به همراه حضور گسترده پلیس، شکل‌گیری شورش طغیانی جدید را در پایتخت فرانسه ناکام گذاشت. از نظر اکثریت مردم، صبح شنبه نسبتاً آرام بود، هیچ درگیری و تخریبی در شانزلیزه گزارش نشد. حدود ساعت ۱۰:۳۰ صبح، تعدادی از جلیقه‌زدها موفق شدند تا راه کمربندی پاریس در نزدیکی پورت مایو را مسدود کنند. پلیس بدون اعمال خشونت به این اقدام پایان داد.

به عبارت دیگر، تمام صبح، به نظر می‌رسید که مقامات دست بالا را دارند. احساس شکست پیش از درگیری حتی در میان صفوف ما نیز فراگیر شده بود و به همین دلیل ترس و وحشت از سرکوب حکومت در ما قوت می‌گرفت.

سپس حوالی ظهر، شرایط شروع به تغییر کرد. در شانزلیزه، استراتژی «زودپز» - ننگه داشتن تظاهرات کنندگان در یک فضای بسته و افزایش فشار - منجر به اولین درگیری‌ها و تخریب‌ها شد. برای مثال تعدادی از جلیقه‌زدها به یک مغازه حمله کرده و سعی در تخریب آن داشتند. ماموران (BAC) و دیگر ماموران پلیس خشم خود را اعمال کرده و اولین جراحات جدی را بر تظاهرات کنندگان به وجود آوردند.

خوشبختانه چندین تیم پزشکی خیابانی برای عرضه کمک‌های اولیه در آنجا حضور داشتند. متأسفانه حوالی ساعت ۲ بعدازظهر، خانمی ۲۰ ساله در شانزلیزه در اثر ترکش نارنجک پرتابی توسط پلیس یک چشم خود را از دست داد.

همان‌گونه که حساب‌های شخصی ترسیم می‌کنند، در بعدازظهر، معترضان موفق شدند با پیشی گرفتن از پلیس شرایط را به نفع خود برگردانند. در این شرایط - در مواجهه با شهری تحت محاصره و تعداد گسترده‌ای از بازداشت‌های پیشگیرانه - ایجاد شکاف کار ساده‌ای نبود. تصمیم ما برای ماندن، در خارج از ایستگاه‌های بازرسی اعمال شده از طرف پلیس و مناطقی که درگیری‌ها با پلیس اتفاق افتاده بود، ما را قادر ساخت تا آژادانه‌تر فعالیت کنیم و همچنین خشم ما را نیز برانگیخت.

در نهایت با در نظر گرفتن تمام جوانب، کنش هشتم دسامبر نسبت به هفته‌های قبل از آن از همه کارسازتر بود. پیش از هر چیز، این حقیقت که برای بیشترین مغازه‌ها، موزه‌ها، تئاترها و دیگر موسسات تصمیم گرفته شد تا در شنبه پیش از کریسمس بسته باشند، تداخلی جدی و ضربه‌ای بر اقتصاد فرانسه به حساب می‌آمد. دهم دسامبر، وزیر اقتصاد جنبش جلیقه‌زدها را برای کاهش ۰/۱ درصدی رشد در سرمایه ملی در سه ماهه اخیر، مسئول دانست. به گفته شهردار پاریس، رخدادهای هشتم دسامبر خسارات بیشتری نسبت به هفته قبل از آن به بار آورد.



تنها پس از
طی ۵۰۰ متر
اولین ایست‌های
بازرسی نیروهای
پلیس را دیدیم
که مردم و
کیف‌های‌شان را
چک می‌کردند.
یک نفر در مقابل
ما که بعد از
تظاهرات عینک
شنایش توسط
پلیس مصادره
شد، با خشونت
به دیوار چسبانده
گردید. ما بدون
در دسر از ایست
بازرسی عبور
کردیم، اگر در
وسایل‌مان حتی
یک دستکش
هم داشتیم،
شک پلیس را
برمی‌انگیخت

در همان زمان، در جایی دیگر از فرانسه...

در حالی که حکومت فرانسه و رسانه ملی بر اتفاقات پاریس تمرکز کرده بودند، اتفاقاتی اگر نگوییم مهمتر بلکه به همان اندازه مهم در دیگر شهرها در جریان بود. جنبش جلیقه زردها که به عنوان رویدادی غیرمتمرکز آغاز شد، در اولین روزهای به حرکت افتادنش حدود ۲ هزار حرکت دیگر در سرتاسر فرانسه به راه انداخت. در این چهارمین روز از تظاهرات سراسری ۱۳۶ هزار نفر شرکت کرده و وضعیت خشونت آمیزی را در شهرهای مختلف به وجود آوردند.

از جلیقه زردها نیز در میان جمعیت حضور داشتند. بعدها شایعاتی پیرامون حضور فاشیست‌هایی معروف در میان جمعیت جلیقه زردها منتشر شد.

در لیون فاشیست‌ها در جنبش جلیقه زردها نسبتاً فعال بودند و این امر شرایط را برای آنا رشیست‌ها و دیگر گروه‌ها دشوار می‌کرد. تا این لحظه، به نظر می‌رسد که شرایط برای حضور رادیکال‌ها در این جنبش تقریباً غیرممکن است. در اواخر روز، نیروهای پلیس جمعیت تظاهرات کنندگان را در مرکز شهر لیون با گاز اشک‌آور پراکنده کردند. گاز اشک‌آوری که به رهگذران نیز اصابت کرد.

هشتم دسامبر، تولوز می‌ساخت. طی هفته پیشین، فراخوان‌های متعددی جهت تشکیل یک گروه واقعی در آن شنبه داده شده بود. جلیقه زردها، دانش‌آموزان، آنا رشیست‌ها و دیگران مصمم بودند تا خیابان‌ها را در آن روز

اشغال کنند. تظاهرات هنوز حتی آغاز نشده بود که اولین برخورد با پلیس صورت گرفت.

این بار، بخش عقبی تظاهرات کنندگان مرکز درگیری‌ها بود. طبق معمول، پلیس گلوله‌های پلاستیکی و گاز اشک‌آور پرتاب می‌کرد و این تنها باعث وخیم‌تر شدن اوضاع شد.

خیابان‌های تولوز به وضع محاصره جنگی دچار شده و اولین موانع به آتش کشیده شدند. استراتژی اجرای قانون به طور کامل شکست خورد؛ چراکه جمعیت خشمگین در خیابان‌های اطراف پراکنده شده و شورش را ادامه دادند. به عنوان یک استراتژی، بخش عقبی راهپیمایی با درگیری با پلیس آنها را مشغول نگاه می‌داشت و این امر بقیه راهپیمایان را قادر می‌ساخت تا راه خود را ادامه دهند. چهار گروه متفاوت تظاهرات کننده خشمگین همزمان به میان شهر حرکت می‌کردند. ساعت ۵:۳۰ بعدازظهر، به رغم تلاش مقامات، جلیقه زردها موفق شدند به مرکز شهر تولوز راه پیدا کنند و به تالار شهر برسند.

درگیری‌ها خصوصاً در منطقه سنت سیپرین تا پاسی از شب ادامه پیدا کرد. به دلیل اوضاع پر هرج و مرج، نیروهای پلیس گازهای اشک‌آور را حتی از درون هلیکوپترهایشان نیز پرتاب می‌کردند.

در دیژون این روز از اعتراضات نسبت به تظاهرات پیشین کمتر طغیانی بود. از آنجایی که از ابتدای جنبش مرسوم شده بود، تظاهرات همان مسیر پیشین را پیش گرفت و در نزدیکی حوزه‌داری محلی، جایی که درگیری‌ها با پلیس در آنجا رخ داد، به پایان رسید. با این حال، مقامات استراتژی‌های خود را نسبت به هفته قبل تغییر داده و مقاصد جمعیت را پیش‌بینی کرده بودند. نرده‌هایی از ساختمان‌های محل در برابر شورش محافظت می‌کردند و مأموران مجهز به تعداد زیادی گاز اشک‌آور و گلوله‌های پلاستیکی در مقابل تظاهرات کنندگان بودند. در نتیجه، تعداد زیادی از مردم زخمی شدند و یک نفر دچار شکستگی استخوان فک شد. نویسندگان این مقاله به علاوه ارائه گزارشی درباره تظاهرات روز شنبه، سختی‌های مقابله با نژادپرستان و گروه‌های زن‌ستیز را ذکر می‌کنند با پافشاری بر لزوم ترک نکردن این رودررویی‌ها. در حالی که در گذشته جنبش غیرقابل پیش‌بینی بود، اکنون قابل شناخت شده است. نویسندگان اشاره می‌کنند که معترضان احساسی مبنی بر آنکه به شکلی از بن‌بست و تنگنارسیده‌اند را تجربه می‌کنند. با این حال آنها همچنان به آینده‌ای بهتر امیدوارند. از آغاز جنبش تاکنون در دیژون، آنها گسترش اقداماتی سودمند را در میان تظاهرات کنندگان مشاهده کرده‌اند، مانند پوشیدن تجهیزات مناسب و تشکیل تیم‌های پزشکی خیابانی.

در تظاهرات اخیر، ارتباطی میان جلیقه زردها و راهپیمایی کنندگان معترض به تغییرات آب و هوا و اقلیم شکل گرفت. نکته مهم این است که اطمینان حاصل شود که این اتحادها پس از تعطیلات نیز ادامه می‌یابد.

در لیون شرایط سخت‌تر بود. مردم صبح شروع کردند به جمع شدن برای راهپیمایی در اعتراض به تغییرات آب و هوا و اقلیم. بین ۷ تا ۱۰ هزار نفر حضور پیدا کرده بودند ولی تظاهرات ناامید کننده بود. جنبه مثبتش این بود که راهپیمایی با جنبش دانشجویی همبستگی نشان داد و تعدادی

دیژون

تولوز

لیون



خیابان‌های تولوز به وضع محاصره جنگی دچار شد و اولین موانع به آتش کشیده شدند. استراتژی اجرای قانون به طور کامل شکست خورد؛ چراکه جمعیت خشمگین در خیابان‌های اطراف پراکنده شده و شورش را ادامه دادند



۱۱

۸

حضور راست افراطی

گرایش‌های راست افراطی در تظاهرات حضور داشت که لفاظی‌هایی علیه مهاجران و چپی‌ها را به وجود آورد. برخی از شرکت‌کنندگان حتی از پلیس می‌خواستند تا به تظاهرات کنندگان بپیوندند. وقتی که راهپیمایی به نزدیکی مرکز شهر رسید، جلیقه‌زدها تلاش کردند تا به تالار اصلی شهر نزدیک شوند

جمعیت شادمان حرکت خود در شهر را به نیت رسیدن به تالار شهر آغاز کرد. با گذر از خیابان سنت کترین، مرکز خرید شهر، تظاهرات کنندگان با ناظرانی که برای تعطیلات خرید می‌کردند ترکیب شد. برخی مغازه‌ها با دیدن جمعیت بسته شدند. راهپیمایی به پلس پی‌رلند، میدان اصلی، جایی که کلیسای جامع و تالار شهر در آن قرار دارد رسید.

میدان به سرعت از مردم پر شد. حدود ساعت ۴ بعدازظهر، تعدادی سنگ به سمت پلیس پرتاب شد و آنها نیز با اولین گازهای اشک‌آور در آن روز پاسخ دادند. شرایط با مقاومت جلیقه‌زدها و دانش‌آموزان نسبت به حملات پلیس، گاز اشک‌آور و گلوله‌های پلاستیکی به مدت دو ساعت ادامه یافت و اوضاع وخیم‌تر شد.

حدود ساعت ۶، پلیس دستور گرفت تا میدان را خالی کند. بارانی از گاز اشک‌آور بر معترضان فرود آمد. نیروهای پلیس استفاده از نارنجک‌های نوری را جایگزین کردند. مردی جوان دست خود را به دنبال تلاش برای محافظت از معترضان در اثر یکی از همین نارنجک‌ها از دست داد.

با توجه به شدت درگیری‌ها، جمعیت در خیابان‌های اطراف پراکنده شد. برخی از معترضان از این فرصت برای به پا کردن موانعی استفاده کردند، برخی از این موانع آتش گرفت، تعداد زیادی بانک مورد حمله قرار گرفتند، دوربین‌های مدار بسته خرد شدند، سطوح زباله به آتش کشیده شدند و شیشه‌های پنجره‌ها شکسته شد. یک بازی موش و گربه از زورآزمایی شورشگران در مقابل نیروهای (BAC) در خیابان‌های بوردورخ داد.

پس از آخرین حمله گسترده پلیس، گروه‌های شورشگر متفرق شدند. یک گروه، در راه فرارشان به یک مغازه فروش محصولات ایل حمله کرده و آخرین سنگر ساخته شده را به آتش کشیدند. در کل، ۶۹ نفر دستگیر شدند که از آن میان ۵۴ نفر به بازداشتگاه‌ها منتقل شدند.

در مجموع، به گفته وزیر کشور، چهارمین روز سراسری از تظاهرات در فرانسه در حالی به پایان رسید که هزار و ۷۲۳ نفر دستگیر و هزار و ۳۸۰ نفر به بازداشتگاه‌ها منتقل شدند. از آغاز جنبش جلیقه‌زدها تاکنون بیش از ۳ هزار و ۳۰۰ نفر بازداشت و ۲ هزار و ۳۵۴ نفر به بازداشتگاه‌ها فرستاده شدند و بیش از هزار و ۲۰۰ نفر مورد محاکمه قرار گرفته‌اند.

مارسی

در مارسی، جلیقه‌زدها، فعالان محیط‌زیست، شهروندانی که از پلیس‌های شهری خشمگین بودند، دانش‌آموزان و دانشجویان، در هشتم دسامبر، همه با هم خیابان‌ها را اشغال کردند. صبح، حدود ۲ هزار جلیقه‌زرد

در بندر قدیم جمع شده و به سمت حوزه اداری حرکت کردند. متأسفانه گرایش‌های راست افراطی در تظاهرات حضور داشت که لفاظی‌هایی علیه مهاجران و چپی‌ها را به وجود آورد. برخی از شرکت‌کنندگان حتی از پلیس می‌خواستند تا به تظاهرات کنندگان بپیوندند. وقتی که راهپیمایی به نزدیکی مرکز شهر رسید، جلیقه‌زدها تلاش کردند تا به تالار اصلی شهر نزدیک شوند. پلیس گازهای اشک‌آور را در آنجا پرتاب کرد و تظاهرات کنندگان را به سمت کانابیر به عقب راند. با حمله مداوم پلیس به برخی از گروه‌های معترضان و شورشگران، اولین مغازه مد غارت شد.

حدود ساعت ۴ بعدازظهر، بیش از ۵ هزار نفر از منطقه کستلان رسیدند. این گروه از راهپیمایان را معترضین به تغییرات آب و هوا و اقلیم و نیز محلی‌های خشمگین تشکیل می‌دادند و همه گروه‌های مختلف تظاهرات‌کننده در کانابیر گرد هم آمدند. همه اعضای جمعیت با یکدیگر همبستگی نشان می‌دادند، همه برای یک مقصود آنجا بودند. نیروهای پلیس افزایش فشار بر جمعیت را با پرتاب گازهای اشک‌آور شروع کردند. مأموران (BAC) نیز در آنجا حضور داشتند، بیشتر برای محافظت از مغازه‌ها و دیگر امکاناتی که ممکن بود هدف معترضان باشد.

بورگو

شرایط در بورگو نسبتاً پرشور بود. حدود ساعت یک بعدازظهر که گروهی متشکل از ۲۰۰-۱۰۰ نفر دانش‌آموز دبیرستانی که توسط جلیقه‌زدهای محلی فراخوانده شده بودند به تظاهرات کنندگان پیوستند. بنا بر گفته منابع رسانه‌ای محلی، تا آن زمان ۷ هزار نفر در لنگرگاه‌ها گرد آمده بودند. جو نسبتاً دوستانه و همچنین مصمم بود.

ودر خارج از فرانسه...



در راستای ایجاد جنبش‌های مشابه در جاهای دیگر در سرتاسر اروپا و جهان تلاش‌های متعددی شده است. در اسرائیل معترضان جلیقه‌های زرد پوشیدند. در مصر، ارتش حاکم عبدالفتاح سیسی بازاریان را پیش از سالگرد پیش روی انقلاب مصر از فروش جلیقه‌های زرد منع کرد. در تونس مردم صفحه‌ای در فیس‌بوک ایجاد کردند و در آن جنبش جلیقه قرمز را پیشنهاد دادند. در عراق معترضان در بصره از جلیقه‌های زرد خود که در اعتراضی مشابه در سال ۲۰۱۵ پوشیده بودند، غبارروبی کردند.

بلیٹریک

بروکسل، با تداخلی گسترده در ترافیک، درگیری با پلیس و ۴۶۰ بازداشتی، بزرگترین تظاهرات خارج از فرانسه را در هشتم دسامبر به خود دید. شرکت کنندگان اکثراً سفیدپوست و از طبقه متوسط بودند، با این حال اینها همه شرکت کنندگان را تشکیل نمی دادند. تظاهرات کننده‌ای با خود نشانه‌ای ضدفاشیست همراه داشت و دیگری نه به مالیات و نه به پیمان مهاجران. کسی که با خود نشانه‌ای ضدمهاجر همراه داشت توسط دیگر تظاهرات کنندگان مورد سرزنش و هدف ابراز تنفر قرار می گرفت.

ہند

در هلند جنبش جلیقه‌زرها به طور عمده به واسطه راست‌های افراطی ظهور کرد. گروه فیسبک (Gele Hesjes) (جلیقه‌زرها) در حوالی یکم دسامبر به وجود آمد و به سرعت رشد کرد. در آن روز، گروه کوچکی از معترضان ده‌ها شرکت‌کننده را در تعداد کمی شهر به خیابان‌ها کشیدند. هشتم دسامبر، تظاهرات کنندگان در شهرهای بیشتری حضور پیدا کردند، ۲۰۰ نفر در روتردام، ۱۰۰ نفر در آمستردام و لاهه و ده‌ها نفر در تعداد دیگری از شهرها. در تظاهرات روز یکم دسامبر در لاهه، تظاهرات کنندگان جلیقه‌زردپوش، نمادهایی فاشیستی همچون پرچم معروف شاهزاده، نسخه قدیمی پرچم ملی هلند که از سال ۱۹۴۵ تنها توسط فاشیست‌ها استفاده می‌شود را به نمایش گذاشتند. اعضای تعدادی از گروه‌های راست‌افراطی نیز شرکت داشتند. در هشتم دسامبر، دو مرتجع برجسته راست‌گرا، یکی از پیگدا و دیگری از (PVV)، حزب خیرت و پلدرس، فاشیست هلندی، در تظاهرات لاهه شرکت داشتند. تصویر پیم‌فورتاین بر جلیقه یکی از شرکت‌کنندگان دیده می‌شد.

در نیم‌یخ، جایی که سازمان دهنده اصلی آن دارای ارتباطات راست افراطی است، گروه فاشیست (Identitair Verzet) بر چسب‌هایی را میان تظاهرات کنندگان جلیقه زردپوش پخش می‌کرد. در آمستردام، یکی از تظاهرات کنندگان بر روی جلیقه زردش حروف ((FVD Forum voor Democratie)، یک گروه فاشیست که در پارلمان دو صندلی دارند و حتی در انظار عمومی از (PVV) هم نژادپرست‌تر هستند را به نمایش می‌گذاشت.

در آمستردام، با توجه به آنکه آنارشیست‌ها تا اینجا پیشروی کرده‌اند که ادبیات خود را در میان مردم پخش می‌کنند و با شرکت‌کنندگان هشتم دسامبر به گفت‌وگو می‌نشینند، به نظر می‌رسد که کمترین پی‌رگی و تسلط راست‌های افراطی در آنجا وجود دارد.

مسلمانان همه معترضان فاشیست نیستند. شکایاتی درباره کاهش بودجه، ساختارهای مرتبط با مراقبت‌های بهداشتی در حال تحریک و موضوعاتی که عصبانی بودن را درک‌پذیر می‌کند، میان بسیاری از معترضان قابل مشاهده است. با این حال این موضوعات اغلب با شکایت درباره اتحادیه اروپا، «جهانی شدن» معروف و چیزهایی از این قبیل ربط پیدا می‌کند. بیشتر بحث‌های (Gele Hesjes) (حلقه زدها) بر پیمان، مراکش، پیمان، سازمان

ملل متحد درباره مهاجرت متمرکز بود. در حقیقت این پیمان به سادگی تأیید کننده قوانین و معاهداتی است که از قبل وجود داشته‌اند. البته بنابر اخبار ساختگی توسط جناح راست افراطی، این پیمان به این معناست که اروپا در صورتی که هر انتقادی درباره مهاجران را ممنوع می‌کند، از «همه آفریقا» برای آمدن به آنجا دعوت می‌کند. بسیار عجیب است که چه میزان زیادی از مردم این گفته‌های بی معنا را باور می‌کنند.

تحت این شرایط است که بیشتر چپی‌ها به طور قابل درکی از مخالفان جنبش حلیقه‌زرها در هند هستند. این سوال نیاز به تحلیل دارد که آیا ممکن بود که اولین گروه آغازکننده جنبش آنان، شیست‌ها باشند و گفت‌وگو، متفاوت، اطاعت، کنند؟

تردید پیش آمده به دنبال رهایی پس از تأیید شدن سوءظن‌ها، می‌تواند منجر به واگذاری فضای اجتماعی پر آشوب به راستگرایان افراطی شده و نتایج فاجعه‌باری را به دنبال بیاورد. گروه فیسبوکی جدیدی با نام (Rode Hesjes) (حلیقه قرمزها) پدید آمده که بر همبستگی تأکید دارد و تاکتیک‌های نژادپرستانه جدایی طلبی و سلطه‌طلبی را رد می‌کند. به نظر می‌رسد که این یک پروژه کلاسیک چپگرایانه باشد که خواسته‌ها را به حکومت عرضه می‌کند و خود را از بقیه ناآرام‌ها، عموم حدام می‌کند.

آکمان

در آلمان اوضاع تقریباً مضحک و خنده‌دار بود. تعداد کمی گروه راست افراطی در ابتدا تلاش کردند تا مدل جلیقه‌زرد را در میان مردم متداول کنند که موفقیتی به دست نیاوردند.

یک گروه نازی تظاهرات معمول خود
زرد بر گزار کرد. طبق معمول، اکثریت
نم نسبت به این جنبش عمومی ابراز
نه البته تعداد کمی از گروه متمایل به
نفای (class-war politics) این رفتار

تموند تظاهرات جلیقه زرد خود را در
بر سازماندهی کردند و به تناقضات
در میان آلمان جنوبی محافظه کار،
در مونیخ برای تظاهرات جلیقه زرد
پگرای (Die Linke) شرکت در این
د.

ظاهراً یکی از حساب‌های توییتری می‌مزاح‌رانه‌اندازی کرد که در آن تلاش می‌کند متأسفانه این دوران، دوران جنجالیست جلیقه‌زدهای آلمان این توییت‌ها را نیز تا زمانی که طنز گرفته بودند.

بیامدها

دوشنبه دهم دسامبر، رئیس جمهور مکرون در تلویزیون ملی یک سخنرانی رسمی انجام داد. او دریافته بود که کشور در حال حاضر در یک مرحله بحرانی اقتصادی و اجتماعی قرار دارد. در همین راستا، او شخصا

از حکومت و پارلمان خواست تا هر اقدامی لازم است انجام دهند تا مردم بتوانند از درآمد شغل‌های خود در سال آینده به راحتی امرار معاش کنند. به علاوه این اظهارات، مکرون اقدامات سیاسی جدیدی را نیز به هدف پاسخ به برخی مطالبات جلیقه‌زدها معرفی کرد، از جمله افزایش حداقل دستمزد به ۱۰۰ یورو در ماه از سال آینده، ارائه معافیت مالیاتی در اضافه کاری، درخواست از کارفرمایان برای پرداخت پاداش برای کریسمس، حذف مالیات بر حقوق بازنشستگی کمتر از ۲ هزار یورو در ماه.

روز سه‌شنبه، ۱۱ دسامبر، نخست‌وزیر ادوارد فیلیپ، تصمیمات جدید دولت را پیش از تشکیل مجلس ملی اعلام و بر آرزوی دستیابی سریع به توافق دو جانبه برای خروج از بحران سیاسی و اجتماعی این ماه‌ها، تاکید دوباره کرد.

تا این لحظه ارزیابی تأثیر واقعی سخنرانی مکرون بر جنبش جلیقه‌زدها در آینده دشوار است. عمدتاً، احزاب سیاسی - چپ‌گرای پوپولیست و ناسیونالیست‌های راست‌گرای افراطی - از این فرصت برای محکوم کردن اقدامات رییس‌جمهور و زیر سوال بردن مشروعیت حکومت فعلی استفاده کردند. در حالی که عده‌ای از جلیقه‌زدها - عمدتاً «قانونمندان» - از اظهارات حکومتی راضی به نظر می‌رسند و فکر می‌کنند زمان آن رسیده که جلیقه‌زدها گفت‌وگو را بپذیرند، بقیه شرایط را یک نمایش خنده‌دار می‌دانند و قصد دارند مبارزه را ادامه دهند. فراخوانی برای روز دیگری از تظاهرات‌ها برای شنبه پانزدهم دسامبر تنظیم شد.

جنبش جلیقه‌زدها ادامه پیدا کرد تا تمامی افراد پیگیر این قضیه را با استمرار خویش، عزم و ظرفیتش در شکل‌پذیری شو که کند. یک ماه پیش هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که چنین هرج‌ومرج و عدم ثبات سیاسی‌ای در فرانسه فاش شود. به رغم تلاش‌های فراوان برای بنانهادن گفت‌وگو، آرام کردن پایگاه اجتماعی و منزوی کردن رادیکال‌ترین حواشی، جنبش همچنان زنده و غیر قابل پیش‌بینی است.

تمرکز اصلی جنبش به آرامی تغییر کرده است. چند هفته قبل، شرکت‌کنندگان بر اعتراض به افزایش قیمت سوخت و بنزین و هزینه بالای زندگی متمرکز بودند، در صورتی که در حال حاضر توجه بیشتر بر حکومت و عوامل سیستمی دشواری‌های شرایط زندگی‌های مان معطوف است.

علاوه بر این، بخشی از جنبش به این موفقیت دست یافته که راه را برای دیگر اعتراضات و انگیزه‌ها باز کند. در ابتدا جنبش تقریباً انحصاراً از افرادی با جلیقه‌زرد و با خواسته‌های مرتبط تشکیل شده بود. در حالی که شنبه قبل در پاریس ما شاهد پیوستن دانشجویان، کارگران خط راه‌آهن، معترضان به تغییرات اقلیمی، اتحادیه‌های تجاری، افرادی از حومه، آنارشویست‌ها، شورشیان خودمختار و «شوبگران بی‌صفت» به جلیقه‌زدها در مبارزات خیابانی بودیم. به نظر می‌رسد این همگرایی جنبش را به سمتی اجتماعی‌تر، چپی‌تر و رویکردهای ضد سرمایه‌دارانه‌تر سوق داده و فضا را برای شرکت افراد در حاشیه باز کرده است.

به عنوان مثال، در منشور مشترکشان، برخی از جلیقه‌زدها

خواستار پایان دادن به غارتگری فرانسه، مداخلات سیاسی و حضور نظامیان در کشورهای آفریقایی شدند. در اعلامیه شوکه‌کننده‌ای که در ۹ نوامبر منتشر شد، چندین جلیقه‌زرد افراطی تحلیلی از شرایط فعلی بر اساس استدلال‌های ضد سرمایه‌دارانه و ضد حکومتی ارائه دادند. آن‌ها چنین نتیجه‌گیری کردند که:

«نه، خشونت ما بد نیست! نه، خشونت ما خشن نیست! نه، خشونت ما یک رهایی است! خشونت ما خونخوارانه نیست، سلامتی بخش است! حال بیایید که ما باشیم که بر خودمان حکومت می‌کنیم و به قدرت خلاقه‌مان اعتماد کنیم.»

سایرین نیز متنی با عنوان «جلیقه‌های از همه رنگ» در محاصره‌های مختلف جلیقه‌زدها در میان مردم پخش کردند:

«جلیقه‌های ما به رنگ رنگین کمان است؛ چرا که ما راه‌حل‌های نادرست را در رابطه با بحران کنونی نمی‌پذیریم؛ پروازی به سوی لیبرال کاپیتالیسم بیشتر و ناسیونالیسم و عقب‌گرد به سوی بیگانه‌هراسی... اصلاحات بیشتری برای انجام دادن باقی نمانده، دنیایی است که باید ساخته شود.»

تا به اینجا جنبش پوپولیست‌ها، ناسیونالیست‌ها و فاشیست‌ها را نیز دربرگرفته است. جنبه «غیرسیاسی» در اولین مراحل جنبش، ناسیونالیست‌های راست‌گرای افراطی و چپ‌گرای پوپولیست را قادر ساخته

تا با جنبش پیوندهایی برقرار کرده و از خشم درون آن برای اهداف سیاسی استفاده کنند. این امر تعجب برانگیز نیست؛ چرا که بسیاری از تظاهرات کنندگان مقاصد مشترکی را با این احزاب به اشتراک می‌گذارند. درباره نتیجه نهایی ممکن این جنبش، تعجب‌آور نخواهد بود که ببینیم حزب پوپولیست چپ‌گرای (France Insoumise) و یا ناسیونالیست‌های راست‌گرای افراطی (Rassemblement National) از این بحران سیاسی پیروزی‌هایی به دست آورند.

این چیز یاست که همکاران ما از دیژون در مواجهه با بیگانه‌هراسی، همجنس‌گراهراسی و زن‌ستیزی در میان جلیقه‌زدها، در شنبه‌ای که گذشت تجربه کردند. شرایط در لیون از این نظر در درازاست که فاشیست محلی در آنجا بسیار سازمان یافته و از این جنبش به عنوان سکویی برای انتشار نظراتش استفاده می‌کند.

در پاریس حضور گروه‌های فاشیست از ابتدای جنبش جلیقه‌زدها دیده می‌شد. خوشبختانه، ضدفاشیست‌ها هر کاری توانستند برای بیرون کردن آنها از خیابان‌ها انجام دادند.

با این حال برخی از همکاران می‌گویند این میزانی که ناسیونالیست‌ها به حاشیه رانده شده‌اند، بیش از آنکه با حملات خیابانی اتفاق افتاده باشد به واسطه اتفاق‌هایی رقم خورده که با تاکتیک‌هایی مرتبط می‌شود که با سیاست‌های جناح راست ناسازگار است از جمله تخریب دارایی‌ها. فاشیست‌ها می‌توانستند درگیری‌های خیابانی با پلیس را همچون نزاعی بر حق علیه نیروهای نئولیبرالیسم مرکزی نشان دهند اما هیچ روایتی نمی‌توانند ارائه دهند که تخریب دارایی‌ها و املاک و شورش را مشروع نشان دهد.

خطر گزینش ناسیونالیست‌ها

بازتاب‌ها



با توجه به

ارتباطات سیاسی و عقیدتی میان شرکت‌کنندگان و احزاب پوپولیست و ناسیونالیست باید این مورد را در نظر داشت: حمله و نامشروع‌سازی فاشیست‌هایی که سعی در شرکت در جنبش را دارند



۱۱

این وجود هزاران نفر شجاعت پیدا کردند تا به خیابان‌ها بیایند و خیلی از آنها در نهایت موفق شدند از پلیس پیشی بگیرند. در پاریس، شورشیان تقریباً هفت ساعت دوام آوردند. در پایان، مجموعاً آسیب‌های اقتصادی بیشتری نسبت به هفته قبل رخ داد، که این امر می‌تواند این حقیقت را که جمعیت به ندرت با پلیس درگیری رودرو انجام داد را جبران کند.

تا به اینجانب نیز خطر انحطاط قابل مشاهده است. جنبش جلیقه‌زدها هنوز کمبود راهی برای فراتر رفتن از مسائلی چون مسدود کردن عبور و مرور، مواجهه با پلیس و تخریب سبیل‌های کاپیتالیستی را حس می‌کند. البته که می‌توان نقد مشابهی نسبت به استراتژی پلیس داشت. با این وجود پلیس هم نشان داد قابلیت تغییر رویکرد را دارد. تدابیر جنبش باعث به وجود آمدن بحران سیاسی شد، اما افزایش خفیف خشونت نیز از گزینه‌های پیش روی حکومت - حداقل در ابعاد محدود - است.

یکی از گزینه‌ها می‌تواند تشدید تصرف محیط در کنار انسداد و شورش باشد، مانند کاری که برخی جلیقه‌زدها در سنت نزر انجام دادند و روشی که برخی دانش‌آموزان و دانشجویان در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها پیش گرفتند. این می‌تواند فضایی برای گفتمان ایجاد کند، جایی که مردم می‌توانند روابط عمیق‌تری را درون جنبش گسترش دهند. این امر همچنین می‌تواند الگوی دیگری برای اعمال فشار بر حکومت ارائه کند در حالی که این قدرت به شرکت‌کنندگان داده شود که بتوانند خود آنها سازنده راه‌های جایگزین باشند.

در هر صورت، با فرا رسیدن تعطیلات کریسمس، زمان - که سلاحی تاریخی برای حفظ تنش‌های اجتماعی در نظام موجود است - به ضرر جنبش است. سوال مهم‌تر این است که جنبش جلیقه‌زدها چه تأثیر بلندمدتی می‌تواند بر فرانسه بگذارد و چه راه‌های جدیدی برای فرانسه و دیگر کشورهای جهان باز کند.

با توجه به ارتباطات سیاسی و عقیدتی میان شرکت‌کنندگان و احزاب پوپولیست و ناسیونالیست، اوضاع می‌تواند یک شبه تغییر کند. این امر به‌ویژه بر لزوم این موارد اشاره می‌کند:

نامشروع‌سازی فاشیست‌هایی که سعی در شرکت در جنبش را دارند، رسیدن به استراتژی‌ها و مباحثاتی که هیچ پایگاهی در جنبش برای آنها نباشد و از همه مهم‌تر سازماندهی اقدامات ضد سرمایه‌داری موثر که مشکلات اقتصادی را نشانه بگیرد که امروزه بخش عظیمی از مردم با آن مواجه هستند.

ما همچنین باید استراتژی‌هایی را در نظر بگیریم تا بدانیم در صورتی که ناسیونالیست‌ها نتوانستند از آشوب برآمده از جنبش استفاده کنند، چه باید کنیم. حتی اگر ناسیونالیست‌ها در خیابان‌ها به حاشیه رانده شده باشند، همچنان می‌توانند از شرایط برای به دست آوردن قدرت در حکومت استفاده کنند. ما باید خود را برای این شرایط نیز آماده کنیم.

بعد از رسیدن به نقطه نهایی؟

برای برخی از ما، اتفاقات روز هشتم دسامبر شکستی نسبی تلقی می‌شد؛ چرا که اوضاع به اندازه اول دسامبر تحت کنترل نبود و جمعیت هیچ‌گاه به شجاعت لازم برای رویارویی مستقیم با پلیس نرسید. خیلی از مردم احساس مغلوب شدن به شرایط را داشتند. این تا حدود نشان می‌دهد جنبش در حال رسیدن به وضعی ایستا، اگر نگوییم بن‌بست، است. اگر مسائل مجدداً تغییر نکنند، جنبش در نهایت گردشی نزولی کرده و خواهد مرد؛ حداقل در پاریس اینگونه خواهد بود.

در سوی دیگر، دیگر همراهان شنبه گذشته را یک موفقیت بزرگ قلمداد می‌کنند. در حالی که مسئولان به شکلی بی‌سابقه نیروهای پلیس را در سطح کشور مستقر کردند و پیامی تهدیدآمیز برای تمامی افراد خواهان تظاهرات ارسال کردند، با

انکار و یا کوچک
شماردن حضور
فاشیست‌ها در
جنبش خطرناک
است

روزهای خوب گمشده تقویم
مزوری بر فیلم

روستاهای خالی از سکنه

«روزهای خوب گمشده تقویم» در مورد مساله محیط زیست در روستای لرنشین «توگری» شهرستان چرام، از توابع استان کهگیلویه و بویراحمد است. کارگردان در این فیلم با رویکردی متفاوت از مستندهای گزارشی سعی کرده با نزدیک شدن به وضعیت بحرانی اهالی روستا ابعاد پنهانی از موضوع را به ما نشان دهد.

محمد صدراغوری



روزنامه نگار

«حجت طاهری» که در سال های اخیر اغلب با مستندهای حیات وحش در میان مستندسازان شناخته شده، همواره نیم نگاهی به مستندهای اجتماعی به ویژه در مورد زندگی روستائینان داشته است. او که مستند تحسین شده «زندگی در خور موسی» و مستند «بایاری ها» را نیز در کارنامه خود دارد، این بار نیز در ادامه مستند «بایاری ها» سراغ وضعیت محیط زیست روستایی در آستانه خالی از سکنه شدن می رود. آمار سرشماری سال ۹۵ نشان می دهد ۳۰ هزار روستای کشور فاقد سکنه است که این یعنی ۳۰ هزار منبع مولد پویا از چرخه اقتصاد کشور حذف شده و هزاران نفر نیروی کار و تولید راهی شهرهایی شده اند که بدون شک برای همه آنان در شهرها شرایط مناسبی برای زندگی فراهم نخواهد شد. از ۲ هزار و ۲۳۲ روستا در استان کهگیلویه و بویراحمد نیز هزار و ۶۴۳ روستا دارای سکنه و ۵۸۹ روستا خالی از سکنه شده اند. از مجموع روستاهای دارای سکنه استان تنها ۶۰۱ روستا بالای ۳۰ خانوار و دارای دهیاری است. به گفته مسئولان، این آمار با شیبی تند در حال افزایش است و اگر تصمیم جدی برای این بحران اتخاذ نشود، مشکلات ریشه ای و فاجعه ای بازگشتناپذیر را در پیش خواهیم داشت.

در مستند «روزهای خوب گمشده تقویم» اولین موضوعاتی که از زبان مردم بیان می شود، گلایه از مسئولان است. چند سال پیش کابل های برق روستا دزدیده شده، پیگیری های مدام مردم روستا به جایی نرسیده؛ آب لوله کشی وجود ندارد و اهالی برای آوردن تانکر آب مسیر سختی را طی می کنند. کمی آب تانکر، مردم را هنگام دریافت اندک آبی که کفاف زندگی شان را نمی دهد، وارد موقعیتی می کند که چارهای جز مشاجره و به وجود آمدن کدورت و دلخوری برایشان باقی نمی ماند. ۹ ماه از آخرین باران می گذرد و در آخرین روز سال، روز سی ام اسفند سال کبیسه، باران می بارد؛ در روزی که به قول یکی از اهالی روز خارج از تقویم است. استفاده از آب باران که از کوه سرازیر شده کودکان را دچار بیماری می کند تا متوجه نبود بحران دیگری در روستا شویم؛ نبود جاده آسفالت سبب می شود کوچک ترین بیماری ها به دلیل دور از دسترس بودن پزشک و تاخیر چند روزه بیمار تارسیدن

۸

روزهای خوب گمشده تقویم

• کارگردان:
حجت طاهری

به در مانگاه به بیماری ای مرگبار تبدیل شود. این مشکلات سبب فرار تعدادی از اهالی شده، تا جایی که «کیسان» رئیس شورا و نماینده مردم روستا که مسئول پیگیری مشکلات آنان بوده، ناامید از مسئولان و با افسوس بابت ناتوانی مردم روستا از حل کردن مشکلات شان، به دلیل بحرانی شدن وضعیت خانواده اش تصمیم به فروش دام و ترک روستا می گیرد. یکی از تصاویری که فیلمساز مودکا به آن بازمی گردد، وابستگی کودکان و جوانان به تلفن همراه و ورود آن ها به فضاهای مجازی است، آن هم در اوج بحران آب و برق و نبود جاده؛ البته در کنار تصویری که نشان دهنده مشارکت خلاقانه اهالی در انجام امور مرتبط با روستا است؛ مشارکتی هر چند به شکل های ساده و سنتی. کارهای روزانه، جمع آوری آب جاری ناشی از بارش باران، شست و شو و خشک کردن لباس، فرش و گلیم یا راه های خلاقانه برای محافظت از دام و طیور، ما را متوجه دانشی در میان اهالی می سازد که پیش از آن مشکلات خود را با آن ها حل می کردند. این دانش با وجود همه ضعف ها، بخش عمده نیازهای اهالی را رفع ساخته است. دانش و فناوری مدرن می توانست در کنار این دانش بومی زندگی آنان را ارتقا دهد اما ورود حساب نشده و غیر مسئولانه تکنولوژی سبب شده تنها دانش مدرن به کمک آنها نیاید که مردم روستا را از دانش بومی دور ساخته و نسبت به توانایی های گذشته خود بی اعتماد و بی انگیزه سازد. مطالعات پژوهشگران و سازمان های مرتبط با توسعه روستایی و کشاورزی نشان می دهد تاکید بیش از اندازه بر انتقال فناوری در روستاها پیامدهای نامطلوبی بر محیط زیست و منابع طبیعی داشته است. ضمن آنکه عملکرد ترویجی مبتنی بر اشاعه فناوری، با نیازهای حاضر هماهنگ نیست. به علاوه پافشاری بر انتقال فناوری باعث تخریب رابطه انسان با محیط خود شده است. مطالعات نیم قرن اخیر منجر به شناسایی دانش باارزشی به نام «دانش بومی» شده که بی توجهی به آن تاکنون باعث بروز خلل اساسی در برنامه های توسعه پایدار شده است. این دانش از نظر قدرت و ضعف مکمل دانش علمی نوین است و از ترکیب این دو می توان به موفقیت هایی دست یافت که هیچکدام از آنها به تنهایی قادر به تحقق آن نیست.



مروری بر فیلم
«بمب؛ یک عاشقانه»

دیالکتیک جنگ و صلح

محمد صدر الغروی



روزنامه نگار

در میانه سال های جنگ و در اوج بمباران های تهران، روزگار با بیم و ترس می گذرد. اما عشق و دلدادگی و زندگی و امید، هراس ملموس مرگ را به فراموشی می سپارد؛ رفتگان در کلمات زندگان تکرار می شوند. مرگ، سوال مطلق است و عشق، ابهام مکرر. «بمب؛ یک عاشقانه» با کورسوی امیدبخش زندگی کار دارد نه با سیاهی مطلق مرگ.

شاگرد به ناظم می آموزد که شاید دیگر هیچ وقت نتواند معشوقش را ببیند. بی شک این دو شخصیت با تمام حواشی در گیر در دهه شصت بودن شان مثل موتور گازی و چوب تنبیه و بیرون کشیدن توپ از زیر ماشین نقطه قوت این عاشقانه محسوب می شوند. از سوی دیگر سویه های اجتماعی فیلم جنبه های شاعرانه آن را به سوی واقعیت سوق می دهد. روایت دانش آموزانی که هر لحظه به جز مرگ بر شرق و غرب هیچ حرفی بر زبان ندارند و مدرسه ای که در و دیوارش را مرگ برها پر کرده اند، معلمانی که جز سیگار و تنبیه کار دیگری نمی کنند و بمب هایی که هر چند وقت یک بار بر سر مردم فرود می آیند به مدد فیلم آمده تا به ریتیم فیلم شتاب بخشد. گرچه فیلم طنز نیست اما بازی خوب سیامک انصاری با همان ژست ها و دیالوگ های بامزه همیشگی در کنار حبیب رضایی و دیگر معلمان، فضایی را ایجاد می کند که از نقاط برجسته فیلم است. انتقاد به سیستم آموزشی گذشته، تنبیهات و اصول آموزشی ای که امروز نقد می شوند و تاکید اغراق آمیز بر دیوار نوشته ها و حساسیت های اخلاقی آن دوران، جزو بهترین مفاهیمی هستند که معادی در این فیلم به آنان پرداخته است. همچنین نماهای بمب؛ یک عاشقانه به لطف محمود کلاری چه در روبه روی دوربین و چه در پشت آن جذاب و دیدنی و سراسر لطافت است. نکته مهمی در مورد بمب؛ یک عاشقانه وجود دارد که همانا بحث فضا سازی است که از نماهای بی نظیر کلاری نشأت گرفته است. بدین ترتیب در فیلم، فضای دهه ۶۰ از دل درام ساخته و مکان در آن ترسیم شده است. فیلم بمب؛ یک عاشقانه بیشتر بر روی فضا تاکید دارد و مایه عاشقانه فیلم، بهانه خوبی است تا در آن مقطع زمانی جذاب، یک قصه حس برانگیز عاشقانه روایت شود. پا گرفتن عشقی در پناهگاه و تضاد حس عاشقانه یک نوجوان با خشونت جنگ و مایه سازی این رابطه نوجوانانه با یک رابطه زناشویی در حال اضمحلال در دل این وضعیت ناپایدار، به خودی خود ایده خوبی است که در بمب؛ یک عاشقانه به بار نشسته است. مجموعاً باید این فیلم را یکی از بهترین فیلم های امسال دانست زیرا یادآور خاطرات ما در روزهای سخت و شیرین گذشته و تلنگری است بر فراموشی و روزمره گی های بی پایان مان.

فیلم «بمب؛ یک عاشقانه» در دهه ۶۰ و در بحبوحه جنگ ایران و عراق و در تهران رخ می دهد. در محله ای در تهران و در زمستان سال ۱۳۶۶. زمان و مکان وقوع فیلم با سه مکان عجین شده است؛ مدرسه، خانه ای آپارتمانی و زیرزمین آپارتمان. جایی که در گیر و دار آژیرهای خطر و پناه گرفتن در پناهگاه ها، پسری نوجوان عاشق دختر اقوام یکی از همسایگان شان می شود و از طرف دیگر زن و شوهری (ایرج و میترا) با بازی لیلا حاتمی و پیمان معادی از سر لجبازی با خود، دیگری و زندگی، بی خیال از بمب و خطر و... در طبقه شان می مانند و به پناهگاه نمی روند. بمب؛ یک عاشقانه، دومین فیلم با کارگردانی پیمان معادی است که نگاهی شاعرانه و عاشقانه و در عین حال اجتماعی به بمباران سال های جنگ دارد. فیلم همچنین نگاهی موشکافانه به وضعیت مدارس آن سال ها دارد که برای متولدین دهه های ۵۰ و ۶۰ ملموس است. چنانکه در سکانس های بیرونی فیلم با المان هایی مواجه می شویم که مربوط به دهه ۶۰ هستند مانند نوار کاست، باجه تلفن، زنبیل، تپله بازی، شیر کاکائو شیشه ای، دیوارنویسی ها و... که نسبت آن ها با جنگ، فضای باورپذیرتری را برای تماشاگران پدید آورده است. روایت فیلم از دو بخش موازی تشکیل شده که در آن، دو داستان عاشقانه همگام با هم پیش می روند. در بخش اول به ماجرای رابطه ایرج و میترا پرداخته می شود و در نهایت به عاشقانه ای که در پناهگاه میان دو نوجوان برقرار می شود اشاره می گردد. مهمترین ویژگی این دو داستان، یکپارچگی شان در روند کلی فیلم است. چنانکه تضاد رابطه ایرج و میترا با عشق تازه شکل گرفته ای که در پناهگاه و زیر بمباران حاصل می شود، رابطه ای دیالکتیکی برقرار می کند. روایت نیز در سه مکان همگام با هم پیش می رود. یکی خانه میترا و ایرج، یکی مدرسه و دیگری هم زیرزمین یا پناهگاه. روایت ها در این سه فضا هم همگن پیش می رود و بیننده فضاهای متفاوتی را با یک تم مشخص تجربه می کند. بر این اساس بمب، یک عاشقانه، ایده ای دارد که همان عشق و ابراز آن است و نمادهایش ناظم مدرسه یعنی ایرج ذکایی در بزرگسالی و شاگردش یعنی مالکی در نوجوانی است. ابراز عشق بین این دو، همزمانی در هم تنیده ای دارد. اما این بار

۸

بمب؛ یک عاشقانه

• نویسنده و کارگردان:

پیمان معادی

• بازیگران:

پیمان معادی، لیلا حاتمی،

محمود کلاری، سیامک

صفری، سیامک انصاری،

حبیب رضایی و ...

کتاب‌های ماه

V

ریشه‌های اجتماعی دموکراسی و دیکتاتوری (نقش ارباب و دهقان در روند نوین‌سازی)

- نویسنده: برینگتن مور
- ترجمه: یوسف نراقی
- ناشر: فرزانه روز
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۵۶۰ صفحه
- قیمت: ۵۵ هزار تومان



V

حرف‌هایی با دخترم درباره اقتصاد (تاریخ مختصر سرمایه‌داری)

- نویسنده: یانیس واروفاکیس
- ترجمه: فرهاد اکبرزاده
- ناشر: بان
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۱۷۶ صفحه
- قیمت: ۲۲ هزار تومان



«برینگتن مور» جامعه‌شناس مشهور آمریکایی در این کتاب به تبیین و تحلیل شرایط اجتماعی و تاریخی‌ای می‌پردازد که طبقات دهقان و ارباب (زمیندار) را به طبقاتی موثر در روند نوین‌سازی در سه کشور انگلستان، فرانسه، آمریکا و همچنین چین، ژاپن و هند بدل کرد. تحلیل «مور» تحلیلی جامعه‌شناختی و تطبیقی است و او سعی کرده تا ضمن تحلیل مناسبات میان دربار (سلطنت)، اشراف، طبقه بورژوازی و طبقه دهقان به ترسیم سه مسیر عمده جهت حرکت به سمت نوگرایی (انقلاب‌های دموکراتیک، انقلاب از بالا که توسط بخشی از اشرافیت حاکم انجام گرفته و انقلاب‌های دهقانی-کمونیستی) بپردازد.

در بخش اول تحت عنوان «ریشه‌های انقلابی دموکراسی سرمایه‌دارانه» نویسنده به کندوکاو در مسیرهایی می‌پردازد که طی یک انقلاب بورژوازی در سه کشور انگلستان، فرانسه و آمریکا، این سه کشور شاهد دستیابی به یک دموکراسی پارلمانی بودند. در فصل اول، مور تاریخ و شرایط انگلستان را از قرن چهاردهم، انحطاط فئودالیسم و جایگزینی استبداد سلطنتی رهگیری می‌کند. فصل دوم به نوین‌سازی و انقلاب در فرانسه اختصاص دارد، با این تفاوت اساسی نسبت به انگلستان که در اینجا، نجیب‌زادگان فرانسوی نه در استقلال نسبت به دربار که در وابستگی به آن و از طریق بهره‌کشی از دهقانان در دوران سلطنت بوریون‌ها و نیز وابستگی آنها نسبت به زمین راه را برای نفوذ سرمایه‌داری در جامعه دهقانی هموار کردند. فصل سوم به بحث نوین‌سازی در آمریکا اختصاص دارد.

بخش دوم کتاب تحت عنوان «سه مسیر نوین‌سازی در آسیا» به تفصیل به روند نوین‌سازی در سه کشور هند، چین و ژاپن پرداخته می‌شود. در بخش سوم تحت عنوان «توضیحات و پیشنهادها نظری» و در فصل هفتم نویسنده به خلاصه و جمع‌بندی مطالب خود پرداخته و سرمایه‌داری دموکراتیک را ماحصل بروز و ظهور یک طبقه شهرنشین و بورژوازی نیرومند، تجاری شدن کشاورزی و تاجرپیشه شدن اشراف و زمینداران، جلوگیری از پیدایش دربار یک‌تاز و اشراف زمیندار و نیز ممانعت از اتحاد اشراف و طبقه بورژوازی علیه دهقانان و کارگران می‌داند. فصل هشتم، شرح و بسط کوتاهی است از نمونه حکومت‌های مرتجع و واپسگرایانه در آلمان (بیسمارک و هیتلر)، ایتالیا (دوران زمامداری کاوور و موسولینی)، ژاپن (امپراتوری میجی) و روسیه و انگلستان. کتاب مور کوششی است جامع و همه‌نگر در راستای تحلیل شرایط و رخدادهای تاریخی و چگونگی تأثیر آن‌ها بر چگونگی مناسبات میان طبقات بالا و پایین. به طور کلی اگر چه مور بر این عقیده است که طبقه دهقان همواره در روند نوین‌سازی مورد ستم قرار می‌گیرند، اما تحلیل او در واقع تجلیلی است از سهمی که مازاد اقتصادی تولید شده در جامعه روستایی در روند نوین‌سازی ایفا کرده است.

در کتاب کم‌حجم «حرف‌هایی با دخترم درباره اقتصاد: تاریخ مختصر سرمایه‌داری»، «یانیس واروفاکیس» اقتصاددان مشهور می‌کوشد به این پرسش که به شکل فریبنده‌ای ساده است به دخترش پاسخ دهد او از داستان‌های زندگی‌اش و اسطوره‌های مشهور -از ادیب و فاوست گرفته تا فرانکشتاین و ماتریکس- استفاده می‌کند تا توضیح دهد: «چرا اینقدر نابرابری وجود دارد؟» واروفاکیس پیش از اینکه در سال ۲۰۱۵ به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی دولت چپ‌گرای یونان منصوب شود، سال‌ها در دانشگاه‌های انگلستان، استرالیا و آمریکا استاد اقتصاد بود و در زمان دوران بحران اقتصادی یونان در سال ۲۰۱۵ به دلیل آنکه با برنامه‌های اتحادیه اروپا برای اقتصاد کشور یونان موافق نبود، با فشار این اتحادیه از کار خود استعفا داد. واروفاکیس کتاب خود را با این جمله آغاز می‌کند که «اقتصاد مهم‌تر از آن است که به اقتصاددان‌ها سپرده شود». این کتاب در سال ۲۰۱۳ به زبان یونانی نوشته شد و نسخه فعلی از ترجمه‌ای است که از کتاب در سال ۲۰۱۸ به انگلیسی منتشر شده است.

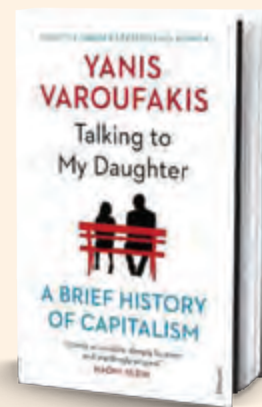
همان‌طور که از نام کتاب برمی‌آید، کتاب حرف‌های یک اقتصاددان با دختر نوجوانش درباره اقتصاد است که در آن سعی شده با استفاده از قصه‌ها، افسانه‌ها، مثال‌ها و اشارات به ادبیات و سینما، اقتصاد را برای یک مخاطب غیر حرفه‌ای و ساده، جذاب و قابل فهم کند. با توجه به این ویژگی‌ها استقبال مخاطب از کتاب فوق‌العاده بوده و به سرعت به زبان‌های مختلف ترجمه شده است. کتاب با ادوای اصلی نوشته شده است. نخست اینکه اقتصاد بسیار مهم‌تر از آن است که به دست اقتصاددان‌ها سپرده شود. دوم اینکه اساسا ما چیزی به اسم «علم اقتصاد» نداریم. با اینکه اقتصاددان‌ها از آمار و ریاضیات استفاده می‌کنند اما به گفته واروفاکیس نمی‌توان آن را ردیف علم قرار داد. دیگر اینکه نویسنده در همان مقدمه توضیح می‌دهد که اگر نتوانیم اقتصاد را به زبانی که دیگران می‌فهمند توضیح دهیم، خودمان هم نمی‌دانیم اوضاع از چه قرار است. پس هدف این کتاب ساده کردن صرف مسائل نیست بلکه بیشتر به دست دادن روایتی قابل فهم از اقتصاد است که اهمیت آن در زندگی شهروندان به هیچ وجه بر کسی پوشیده نیست. واروفاکیس در این کتاب به بانکداری و نظام اقتصادی جهانی به شدت می‌تازد. نقد او به کارکرد نظام بانکی یک علت ساده دارد: افزایش سطح نابرابری و فاصله طبقاتی. همان‌طور که او در مقدمه توضیح می‌دهد در این کتاب از اصطلاحات تخصصی اقتصاد خبری نیست و او در سرتاسر کتاب هیچ اشاره‌ای به نئولیبرالیسم نمی‌کند، اما در فصل چهارم کتاب که عنوان «جادوی سیاه بانکداری» را بر آن گذاشته روندی مالی‌سازی در قلب اقتصاد نئولیبرالیستی قرار دارد را توضیح می‌دهد.

♦♦♦

کتاب «نگرشی انتقادی به توسعه جماعت‌محور» تألیف «مارگارت لدویت» با ترجمه «منیژه نجم عراقی» به تازگی از سوی نشر نی



در کتاب کم حجم «حرف‌هایی با دخترم درباره اقتصاد: تاریخ مختصر سرمایه‌داری»، «یانیس واروفاکیس» اقتصاددان مشهور می‌کوشد به این پرسش که به شکل فریبنده‌ای ساده است به دخترش پاسخ دهد: «چرا اینقدر نابرابری وجود دارد؟»



- ✓
- نگرشی انتقادی به توسعه جماعت‌محور**
- نویسنده: مارگارت لدویت
 - ترجمه: منیژه نجم‌عراقی
 - ناشر: نشر نی
 - سال انتشار: ۱۳۹۷
 - تعداد صفحات: ۴۱۴ صفحه
 - قیمت: ۴۰ هزار تومان



و مصلحان قرار گرفت و مساله «آموزش» به موضوعی کلیدی بدل شد. روشنفکران آن زمان تلاش داشتند علاوه بر بازتعریف جامعه ایرانی و شناخت مشکلات و آسیب‌های آن، راه‌علاجی را هم برای بهبود وضع و خروج از موقعیت درماندگی ارائه دهند. در این میان، دو موضوع اهمیت محوری داشت: یکی فقدان علم در جامعه ایرانی و تسلط مدیریت غیر علمی این جامعه و دیگری مشکل نظام آموزشی و سواد برای عامه مردم ایران. به همین سبب فقدان علم را علت‌العلل بسیاری از رنج‌های جامعه ایرانی می‌دانستند و علاج آن را هم در توسعه نظام آموزش و ارتقای تعلیم و تربیت در میان ایرانیان جست‌وجوی کردند.

کتاب «ایران مدرن و نظام آموزشی آن» نوشته دکتر عیسی خان صدیق از اولین روایات دانشگاه تهران و از پایه‌گذاران آموزش مدرن در ایران که اخیراً ترجمه و منتشر شده به شکل‌گیری نهاد دانشگاه در ایران می‌پردازد. این کتاب در واقع رساله دکترای صدیق در دانشگاه کلمبیا است. او در این رساله تلاش کرده همگام با دیگر افراد پیشرو زمانه‌اش نگاهی متری در پیش گیرد و با تمرکز بر نظام آموزشی ایران ضمن توصیف و نقد وضعیت موجود، امکان‌های اصلاح آن را بررسی کند. نوع اصلاحاتی که صدیق برای نظام آموزش و پرورش در نظر دارد، پراگماتیستی و ملهم از فیلسوف بزرگ تعلیم و تربیت، «جان دیویی» و دیدگاه‌های اوست که در همان دانشگاه کلمبیا تدریس می‌کرده و صدیق در متن نیز به وی ارجاع می‌دهد. به عبارت دیگر، مولف در یک دستگاه فلسفی منسجم تلاش کرده یک نظام نوین آموزشی برای جامعه ایرانی تعریف کند. برای این کار، فصل اول از جغرافیا و تاریخ مردم ایران سخن گفته و سپس در فصل دوم، تماس ایران با جهان غرب را توضیح داده و در فصل سوم و چهارم و پنجم سنت‌های آموزشی از جمله مکتب‌خانه‌ها و مدارس و حتی حوزه‌های علمیه را توضیح داده و در نهایت در فصل ششم، نقدها بر نظام آموزش و پرورش ایران و نیازهای آن و پیشنهاداتی برای آن را شرح داده است. با مطالعه کتاب درمی‌یابیم نخبگان و متفکران جامعه در مورد مساله تعلیم و تربیت، اهمیت آموزش ابتدایی و آموزش عالی و حتی آموزش زنان و ضرورت آن در آن زمان بسیار اندیشیده‌اند. خان صدیق تلاش دارد در نگاهی کامل و جامع‌نگر، مساله تعلیم و تربیت را در بستر جامعه، تاریخ و فرهنگ و حتی جغرافیای ایران به بحث بگذارد. او تربیت را تابعی از نظام اجتماعی می‌داند که با کل زندگی در هم تافته است. به همین سبب برای فهم نظام آموزشی و تربیتی یک کشور باید همه ابعاد زندگی آنها را شناخت. کتاب در پس این تحلیل‌ها، انتقادهای راهکارها، معطوف به یک هدف غایی برای ایران است تا بتواند در جهان به نوزایی این کشور کمک کند «نه برای اینکه غربی شود، بلکه برای اینکه تبدیل به ایران راستین قرن بیستم شود.»

منتشر شده است. «لدویت» استاد ممتاز توسعه اجتماعی و عدالت اجتماعی در دانشگاه کامبریا است. او در این کتاب با بستری که از بررسی جهانی‌سازی و تغییرات سیاسی انگلستان و تاملی همزمان در میراث دو فیلسوف سیاسی در سده گذشته، «پائولو فریره» و «آنتونیو گرامشی»، فراهم آورده به بازاندیشی توسعه جماعت‌محور می‌پردازد تا پداگوژی فمینیستی و ضدنژادپرستانه را که مبنای پیشنهادی او برای توسعه جماعت‌محور «رادیکال» است بپرواند. از سوی دیگر، او به نقد تغییرات شتابناک بستر سیاسی در زمینه عدالت اجتماعی و زیست‌محیطی می‌پردازد و بر چالش‌هایی انگشت می‌گذارد که کنش جماعت‌محور در رسیدن به عدالت اجتماعی پیش رو دارد. نقطه قوت کتاب رفت‌وآمدی مرتب میان نظریه و عمل، فلسفه و تاریخ و مبارزه واقعی برای عدالت اجتماعی است که از نتیجه پر بار سال‌ها پژوهش و کنشگری نویسنده حاصل شده است. شناخت لدویت از قدرت و ستم در جامعه امروز بیش از همه مدیون دوره‌هایی است که او در نیکاراگوئه و سپس در «هاترزی» میان واقعیت‌های خشن زندگی مردم محلی سپری کرده و نحوه فصل‌بندی که بررسی موشکافانه‌ای از پیشینه کنشگری اجتماعی عرضه می‌کند، متأثر از تجربه‌های شخصی او در این زمینه است.

چکیده کتاب این است که در دوره‌ای که «مذهب» بازار بر برنامهریزی منطقه‌ای، خواسته‌های اجتماعی و دولت‌های منتخب برتری می‌یابد و چند کسب و کار جهانی آرام آرام همه قدرت و منابع جهانی را می‌بلعند، جماعت، شهروندان و خانواده‌ها چگونه می‌توانند آموزش و سازمان‌یابند تا از حقوق سیاسی، معیشت، خانه و محله، فرزندان، سلامت و محیط زیست خود محافظت کنند؟ توسعه جماعت‌محور رادیکال و دگرگون‌ساز در اوایل دهه ۱۹۷۰ ظهور پیدا کرد. آن زمان دوره‌ای بود سرشار از اقدامات پیگیرانه در مقابله با بی‌عدالتی و مبارزه با سنت‌های طبقاتی، مردسالار، نژادپرستانه و دگرجنس‌خواه که حقوق بشر را زیر پا می‌گذاشتند و اساس دموکراسی را سست می‌کردند. این اقدامات شامل کارزارهایی بود برای پایان بخشیدن به خشونت علیه زنان و کودکان، پایان دادن به فقر، پایان دادن به تخریب محیط زیست در نتیجه فعالیت شرکت‌های بزرگ، مبارزه با نژادپرستی و تبعیض جنسی، مبارزه با اخراج پناهنجویان و بسیاری دیگر. همزمان با این اقدامات درباره مسائل بزرگتر، کار در زمینه گسترش تعاونی‌های محلی و جماعت‌های دوستانه نیز دنبال می‌شد. جنبش‌های تازه اجتماعی با نیرو گرفتن از اقدامات مردم‌نهاد سیمای جامعه را عوض کردند. کلان‌روایت‌های مبتنی بر طبقه‌باین انتقاد روبه‌رو شدند که تحلیل‌های درستی از تبعیض به دست نمی‌دهند، بنابراین جریانی برای ساخت گشایی تقابل‌های دوتایی آغاز شد.

از زمان جنبش مشروطه به عنوان یک جنبش اجتماعی، نقد جامعه و فرهنگ و سیاست ایرانی مورد توجه بسیاری از منتقدان

- ✓
- ایران مدرن و نظام آموزشی آن**
- نویسنده: عیسی خان صدیق
 - ترجمه: علی نجات‌غلامی
 - ناشر: نشر مطالعات فرهنگی
 - سال انتشار: ۱۳۹۷
 - تعداد صفحات: ۲۱۲ صفحه
 - قیمت: ۱۵ هزار تومان





۸

یانیس واریو فاکیس وزیر سابق دارای یونان و نویسنده کتاب حرف‌هایی با دخترم درباره اقتصاد (تاریخ مختصر سرمایه‌داری)

۷

خاستگاه‌های جهان مدرن؛ روایتی درباره تاریخ جهان و محیط زیست از قرن ۲۱ تا ۱۵

- نویسنده: رابرت بی. مارکس
- ترجمه: سعید مقدم
- ناشر: مرکز
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۲۷۶ صفحه
- قیمت: ۳۹ هزار و ۵۰۰ تومان



۷

نظریه‌های دموکراسی (مقدمه‌ای انتقادی بر نظریه‌های متأخر دموکراسی)

- نویسنده: فرانک کانینگهام
- ترجمه: سعید خاوری‌نژاد
- ناشر: دنیای اقتصاد
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۳۸۴ صفحه
- قیمت: ۳۵ هزار تومان



جمعیت انسان در جهان تا ۲۵۰ سال قبل کمتر از یک میلیارد نفر بود و دو کشور آسیایی و نه اروپایی، یعنی هند و چین، دوسوم تولید اقتصادی جهان را بر عهده داشتند. از آن به بعد جمعیت جهان به بیش از ۷ میلیارد نفر افزایش یافت (که تا سال ۲۰۵۰ بالغ بر ۹ میلیارد نفر خواهد شد) و جهان شاهد حرکت معکوس بزرگ ثروت خواهد بود. پرسش این است: این امر چگونه رخ داد؟ چگونه کشورهای صنعتی و شیوه معروف دولت-ملت کشورهای اروپایی به جای امپراتوری‌های بسیار پیشرفته مانند چین و هند که اقتصادشان بر کشاورزی بنا شده بود، شکل گرفت؟ برای درک جهان کنونی نه تنها باید بفهمیم که چگونه دولت-ملت‌ها و صنعتی شدن تولید جهان مدرن را شکل دادند بلکه باید روشن کنیم چگونه و چرا آن شیوه‌های اروپایی سازماندهی جهان در سراسر زمین مسلط شد. این امر را به شکل‌های گوناگون می‌توان توضیح داد، اما در بخش اعظم دو قرن گذشته توضیح غالب در غرب که ایالات متحده آمریکا را هم دربر می‌گیرد «برآمدن غرب» بوده است. کتاب «خاستگاه‌های جهان مدرن» به قلم «رابرت بی. مارکس» با روایتی که درباره تاریخ جهان و محیط زیست از قرن پانزدهم تا قرن بیست و یکم ارائه می‌دهد، تلاش می‌کند بینش اروپامحوری در این تحولات را به چالش کشد. نویسنده، استاد تاریخ و مطالعات محیط زیست در کالج ویتی‌یر کالیفرنیا است.

این کتاب در شش فصل به همراه یک پیشگفتار و جمع‌بندی تدوین شده و نویسنده در آن پیدایش جهان مدرن را از منظر جهانی بررسی می‌کند. تحقیقات پیشین این فرض را بدیهی می‌شماردند که مفهوم برآمدن غرب می‌تواند پیدایش جهان مدرن را توضیح دهد و بر این نکته تأکید می‌کردند که اروپا ویژگی‌های منحصر به فردی داشته که به آن (و فقط به آن) امکان می‌داده زودتر از دیگران مدرن شود. از این رو، باید صلاحیت اخلاقی و توانایی این را داشته باشد که مدرنیته را در نقاط دیگر جهان رواج دهد. اما همان گونه که در این کتاب نشان داده می‌شود، اروپاییان استثنایی نبودند و یکی از مهمترین نکات تاریخ جهان تا اوایل قرن نوزدهم، همانندی گسترده آسیا و اروپا بود. پژوهش‌های اخیر درباره آسیا درک ما را در مورد چرایی و چگونگی توسعه جهان مدرن تغییر می‌دهد و نقش مهمی را که چین و هند در آغاز این روند داشتند برجسته می‌کند. چشم‌انداز دیگری که نویسنده مطرح می‌کند و دیدگاه خواننده را در مورد پیامدهای این توسعه دگرگون می‌کند، تاریخ محیط زیست است. نویسنده در این کتاب می‌کوشد روایتی تازه از تاریخ جهان مدرن به دست دهد؛ روایتی غیراروپامدار و مبتنی بر شرایط اقلیمی که بتواند جایگزین باشد برای ابر روایت موجود که موضوع اصلی آن برآمدن غرب است.

هدف این کتاب، بازخوانی نظریه‌های معاصر دموکراسی و استخراج نقشه راهی است که به اجرای اصول دموکراتیک کمک کند. خوانندگانی که با کلیات و چارچوب‌های دموکراسی آشنایی دارند، با خواندن این کتاب متوجه خواهند شد که در جزئیات، دموکراسی چه نقص‌هایی دارد. نویسنده بنیادهای دموکراسی را آنگونه که در ایالات متحده و اروپای غربی فهمیده و به کار گرفته شده با دقت واکاوی می‌کند. تمام نظریه‌ها درباره دموکراسی که در اصل از اواسط قرن ۲۰ تشریح شده‌اند، برگرفته از آثار پیشینیان، به عنوان مثال «ژان ژاک روسو»، «جیمز مدیسون»، «امانوئل کانت» و «جان استوارت میل» هستند و در فصول مختلف این کتاب به طور خلاصه بیان می‌شوند. در مقدمه نیز افکار سه تن از نظریه پردازان اصلی یعنی «ارسطو»، «الکسی دوتو کوپل» و «جوزف شوپنیر» که تقریباً تمام نظریه پردازان کنونی مکرراً به آنها رجوع می‌کنند، ترسیم می‌شود.

ویژگی مهم این کتاب این است که با وجود مطرح کردن متفکرانی با تفاوت‌های بسیار زیاد، به دام توصیه و تجویز نیفتاده و بیشتر روایتی توصیفی ارائه کرده است. در فصل اول به برخی از معضلات اصلی که گفته می‌شود دموکراسی را مورد حمله قرار می‌دهند، اشاره می‌شود؛ اینکه دموکراسی دچار استبداد اکثریت شود، به سمت حکومت ناکارا حرکت کند، دچار روندهای تصمیم‌گیری غیرعقلانی و نیز معضلات دیگری شود. در فصل‌های بعدی، خلاصه‌وار به اصول نظریه‌های رایج لیبرال دموکراسی، دموکراسی مشارکتی، شورایی و از این قبیل پرداخته می‌شود. در پایان کتاب، با انتخاب نمونه مشخص جهانی شدن، اشاره می‌شود که نظریه‌های دموکراتیک که در کتاب به طور خلاصه مورد بحث قرار گرفتند چگونه به شکلی ملموس اعمال می‌شوند. بیشتر مطالعات انجام شده بر روی نظریه دموکراسی، حول مضامینی نظیر آزادی و برابری، حقوق، تصمیم‌گیری دسته‌جمعی، مشروعیت، عدالت و دموکراسی و از این قبیل می‌چرخد. این موارد و مضامین مرتبط، در حین پرداختن به نظریه‌های مربوطه مورد توجه قرار می‌گیرند و مشکلات مربوط به هر حوزه، در قسمت «بحث‌ها» که به فصل‌های مربوطه ضمیمه شده، به طور متمرکز مورد اشاره قرار می‌گیرند. بحث‌های مذکور شامل رابطه لیبرال دموکراسی با سرمایه‌داری (در فصل دوم)، نمودهای نمایندگی دموکراتیک (فصل چهارم) و ارزش دموکراسی (فصل هفتم) می‌شوند. فصل هشتم (عملگرایی دموکراتیک) چشم‌اندازی را ترسیم می‌کند که با توجه به آن تلاش می‌شود معنای دموکراسی و نظریه‌های دموکراتیک تبیین شود. این بحث، از نظریه سیاسی بیان شده توسط جان دیویی در کتاب «حوزه عمومی و معضلات‌اش» (۱۹۲۷) گرفته شده است.